

۶۸۵۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: حلا و العین

مؤلف: _____

موضوع: _____

شماره ثبت کتاب: ۶۳۱۴۷

شماره قفسه: ۶۲

۶۹

کتاب: حلا و العین

۶۲

۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸
۶۸
۸۸
۷۸
۱۱

۶۹ ۱۸۵۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جلد ۱ و ۲

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۶۳۱۴۷

شماره قفسه: ۶۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۶۲ ح

۶۹ ۱۸۰

۴۸۵۴

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: جلد اول بالعین

مؤلف: _____

موضوع: ۶۲

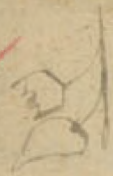
شماره ثبت کتاب: ۶۳۱۶۷

شماره قفسه: ۶۲

ملی - فهرست شده

۶۲ خ

(Y19)



9

0



1344
1313

این دایره را بر کاغذ سفید بکش و زعفران و کلاب بنویس و در دیوار خانه شرقی پاک بکنی تا بیک بد و من
و باطلها رت و جاشه پالت قشها در آن خانه نشسته بخورند از خود و باده ۲۸ میخ بپزند و در یک سینه بر حرف اول
بلوب و ۲۸ مرتبه این سینه را بخورند و آنقدر رنک کنند که تواند آمد چنانچه میخ دیگر بر حرف اول بلوب و ۲۸ مرتبه بخورند
۲۸ مرتبه بخورند و آنقدر رنک کنند که تواند آمد چنانچه میخ دیگر بر حرف اول بلوب و ۲۸ مرتبه بخورند
چنانچه میخ دیگر بر حرف اول بلوب و ۲۸ مرتبه بخورند و آنقدر رنک کنند که تواند آمد چنانچه میخ دیگر بر حرف اول بلوب و ۲۸ مرتبه بخورند



حما



فدا شدنیغی الخیر و العشر
بار بختیغش و العشر و العشر

لبا

بسم الله الرحمن الرحيم
اَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ الرُّوحَانِيَّينَ الْمُنَافِقِيْنَ التَّائِبِيْنَ هَلْ هِيَ اِلَّا سَمَاءُ
وَالْحَدُّ هَذِهِ الْخُرُوفِ الْجَلِيلَةِ هَيْثُمَهَا هُنَّ شَاكِرٌ وَ شَيْءٌ اَنْتَ
الْقُوَّةُ الشَّدِيدُ هَا هُوَ رَشِي هَيْثُو رَشِي مَكْشُو هَيْثُو سَهْلٌ طَطُوخِ
بِعَظْمَةِ طَطُوخِ شَمْتًا خَشَّةً طَحْلِيًا فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ كَهَشْفِيَالِ طَلْحَا
يَكْرُ كَرِيْنَا هَلْغِ الْبَغِ يَا هَلُو مَهْلِيَا وَ سَعُو صِ تَدَكْتِ الْجَلَالُ لِعَظْمَةِ سَمَاءُ
اَهُوَ يَقُو حَقِّي هَذَا الْقَسَمِ الَّذِي طَاعَتُهُ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ رُوحٍ وَ دَوَّخَانِي
وَ جَسْمَانِي سَخِرُوا لِي فَلَانِ ابْنِ فُلَانٍ اَسْرَعُو وَ اَقْلُدُوا وَ اَجْبِيُوا مَعَهُ يَهْيِيحِ
فُلَانُ اَللّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِالْاَلْفِ الْمُعْطُوفِ الَّذِي هُوَ مَبْدُ الْخُرُوفِ وَ بَيَارِ الْبَهَاءِ
وَ بَيَاءِ الْكَلَامِ وَ بَيَاءِ الثَّنَاتِ وَ بِحَيْمِ الْجَلَالِ وَ بِجَاءِ الْحَقِّ وَ بِجَاهِ الْحَقِّ
وَ بِلَالِ الدِّخَانِ وَ بِلَالِ الدَّلِيلِ وَ بِرَأْسِ الرُّسُومِ وَ بِرَأْسِ الْقُبُورِ وَ لِسَانِ
السَّنَاءِ وَ لِسَانِ الشَّهَادَةِ وَ بِصَادِ الصِّدْقِ وَ بِضَاءِ الضِّيَاءِ وَ بِطَاءِ الطَّاعَةِ
وَ بِظَاءِ الظُّهْرِ وَ لِعَيْنِ الْعِلْمِ وَ لِعَيْنِ الْغَيْبِ وَ بِفَاءِ الْفَنَاءِ وَ بِقَاءِ الْقُلُودِ
وَ بِكَافِ الْكُودِ وَ بِلَامِ الْاُلُوهِيَّةِ مِنْهُمْ الْمَلِكِ وَ بِنُونِ النِّعَمِ وَ بِوَوِ الْوَلَايَةِ
وَ هَاءِ الْهَلَايَةِ وَ بِدَالِ الْاَلَامِ وَ بِبَاءِ بَعْدِ الْهَدَاءِ اَنْ تَخْرُجِي فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ
وَ اَنْ تَجْمَعِي بَيْنِي وَ بَيْنَهُمَا اَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا مَلَا لَكِ هَذِهِ الْخُرُوفِ بِحَقِّهَا
اَسْمَعُوا مَا اَجَبْتُمْ وَ فَعَلُوا مَا اُرِيدُ وَ اَخْضَرُوا فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ اَنْتَ مِنْ مُسْلِمَانِ وَ اِنَّهُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلَا تَعْلُو عَلِيَّ وَ اَنْتَ خِي مُسْلِمِي يَا اَدُوَّحِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ
الْمُنَافِقِيْنَ هَلْ هِيَ الْخُرُوفُ وَ خَلَقْتُمْ خَلْقًا هَلْ هِيَ الْاَسْمَاءُ الْمُبَارَكَةُ اَخْضَرُوا ۲۲ وَ هَيْثُو
وَ اَخْضَرُوا اِلَى هَذِهِ الْمَكَلَةِ سَرِيعًا مَا جَلَا حَقِّي هَذِهِ الْاَسْمَاءُ الْمُبَارَكَةُ الْمُقَدَّسَةُ الْعَلِيَّةُ
الْمُبَارَكَةُ اَرْوَحًا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ عَلَيْكُمْ عَمَّتْ

بسم الله الرحمن الرحيم
استایش باشد و این از منزل اور خداوند بنیازست که تکریم صیبت که استماع نذیب بسر از آن سالک قرب و حال
و جان فشانی معارف اطمینان و تشریف خود را موجب جلای عین ارباب ایمان و یقین گردانید و عیان فرشته
اشاره را در نظر بادید بیجا مان مراحل معرفت و ارباب را از کمال الجود و الهی و ابی روی عزت و افتخار و ربوبیت
بینما بر سر تشریف و صلوات سوا لایات و تجلیات متواترات بر سیه این و کجیه اصفا و خلاصه ارباب محنت
و بلا و فناء و اصحاب مصیبت و مبتلا فرمان فرمای عالم غیب شد و در و صدقشین محضر قرب رحیم دود
شفیع در میان کن روز جزا و جزیه ای که دستان علم باقی که مصطفی و برآل پناش که بقیل محبت
و ولای خود آینه سینه ای مؤمنان را از زنگ شکوک و شبهات جلاداره قابل انعکاس کمر خن
انجمن حسن عقیدت ساخته و در بوستان مشیبت کلهای رنگارنگ شهادت بیار آورده مشام
جان مجربان را بشیخیم شمع نواخته اند و صلوات الله علیه و علیهم ابد الابدین و لعنة الله علی الظالمین
و قاتلهم و طغیهم الایوم الدین احاطه نشسته لب فیوض ربانی و آرزو مند در آتش سعادت
جاودانی حشر باقرین محمد تقی عفی الله عن جزائهما بر الوالح خمایر خوان ایمان و خلاق رویان تصویر
و تصویر بنیادهای چون مقتضای اخبار متواتره و آثار متفرقه هر تذکره کبر و کبرایتین و کربان گردانیدن
و محزون شدن و محزون ساختن بر بلا و محن و در هیبت رسالت که از معجزاتی جمیع معجزات
بارک و احادیث عظیم تر است و شریکهای این مصیبت از مدینه معزبان و انبیا و مرسلان و شایسته
کمان بندگی آن رفیع سما و مرغان هوا و امیان دریا و وحشیان صحرا از هر جهت بیشتر است
اعظم طاعات و اشراف قربانیت و سبب نیل سعادت و رفیع درجات و مکرر و اطلاع بر احوال

سفرنامه

مستحبات و دفع درجات سکر و اطلاع بر احوال سعادت مآل بشویدان دین و قربان ریت
 العالمین موجب قوت ایمان و یقین بشود در مقام نزول حوادث دوران و حدوث نواب زمان و تفتقر
 در آلام و مضیبات ایشان و راضی بقضای ربانی و دفع و ساکن شیطنت تاثر عظیم دارد و آنچه درین باب
 عرب و فارس در سکت تالیف در آورده اند بعضی ناقص و ناتمام است و بعضی را از کتب سیر و اخبار مخالفان
 اخذ نموده اند که اعتماد در آن نمیشاید و بسیار باشد که برای جمعی که مایه و افزای از علمند گشته باشد ضرر عظیم
 نماید و موجب خلل در عقاید ایمان ایشان گردد و این شکسته در کتاب بکار الا نوار آنچه متعلق باحوال ثریفه
 ایشانست در چندین مجلد استیف کرده ام و در کتاب حیوة العقب نیز اکثر آنها بر وجه اختصار مذکور است
 و چون از کتاب اول علوم را چندان کشف عی نیست و تکیه کن کتاب دوم بر اکثر مردم معتبر است لهذا این
 قلیل البضاعت را با اختلال احوال و وفور احوال و هجوم هموم و طربان عوارض و در قسم کجا طرعه کسریه
 که کتاب و جزئی درین باب بلفظ فارسی تالیف نماید که مقصود و بر ذکر ولادت و شهادت حضرت
 سید المرسلین و ائمه طاهیرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشد و بر دهری نوشته شود که همه خلق را از آن
 بهره ببرد باشد و بر ترجمه الفاظ روایات معتبره اختصار نموده عقیده کجس عبارت و مشیوع استعارات
 نکرده و از غیر احادیث معتبره که از کتب معتبره اغافل محمد ثانی اما تیر رضوان الله علیهم اخذ نموده
 جزئی نقل نماید تا مؤمنان در خواندن و شنیدن آن و بجزون گردیدن آن ذواب احادیث ائیم دین
 علیهم السلام که اثر فطاعت و دفع درجات سعادت است فایز گردند بخود گردیدن و در سیرت نیز بر حدیث
 برگزیده که رب العالمین بدرجات مقربین برسد و بهره از نعمت ثوابت جزیره ایشان باین غریق کسرات
 در حاکم حیات و بعد از وفات عاید گردید و چون ترتیب این ادواب جمیع الفوائد و تالیف این کتاب
 شریفه المقاده از بركات عهد و اوان سلیمان ثانی بود که مرغ ماهی دریا به معدنش آرمیده اند و یک
 ترتیب خسرو قدر و ایزد جلوه نموده که بعضی سحاب که مثل عروسان خلوتخانه غیب جلوه گاه ظهور
 خرامنده اند اعنی سلطان سلطان و داور دارا دران عترت به آفتاب و قمر به باهره جاه و جلال و کس

24

سبب سلفت و کما که ری شیب لری کن عفت و بختاری با فی صافی مروت و انصاف مایه مراد
 و اعتنا فکرمه بهر ریخ خدا صردار کن منتخب مجموع کون دکن دلها کن روشن خمیران قدبل اسرار
 ولایتش بسینه نای پاکت پلتن سنگات انوار دعایش مرفان سرالستان غیر شری با عدلیان مکش
 کشف الهام هم اولاد و روشن خطر دینش با قدری نژاد آن جمله قدس رب زور شید بر دانه نانویش
 سپهر نور بارگاه جلال لب خدای نزارش نیان واسط تمام مشک و شیشه مداد کثیر الامدش
 سعادت لایلا و بیچاره خورشید انور در زیر سر و در کشتن سامعه آتش نیاز ضعیفان بر نعمات طریقه خیر
 مقدم نشین و در نظر حقیقت اثرش رضای خاطر مسکن لب بعد دلیر پای دلبران چمن بین ترش لب تنی
 شریعت عزرا هم و سپهراب و برسمات سحاب معش جباری ملت و بیضا سر سبز و شاداب بزرگش
 دنان مدی در دشتان و در وصف عطای بی انتهایش پر بسته دریای تر زبان لطف با پایانش با قهر غایان مانده
 برف و کمره ابرو نمان تیغ جوهر دارش دریای موج است که برای بر باد کشتن در آن جانب و سندان جان
 کدویش سخت که دلها می خفتن از آن کباب است کشت زار مال هم کنان از جد اول انامش لبی سرب
 و از صغر غلبش خوش لکان خدای عدالت کتایش غم در خاطر نایاب آب بعیش طراوت کجش عجب
 و دین برف شیبش آتش فرین حیات می خفتن دین مبین صیغر طوطی خدای تدبیرش با صبر تمام تقدیر اولاد
 و شهباز فکر ضایش در کنگر معانی بلند عیش بر در زکوة جبین دین سر عقده کن سر کاهار کسب کن کثرت
 کف است سحاب مزاج اهل مایه نرنگان خلوت نشینان صوامع ریاضت دعایش را مفتح خزان فیض
 یافته اند و مسکنان مساجد عبادت بجزر بسته عمار خلود دولت ابد قرین دگر در زبان زخمت اندر صوم
 قریش اگر بر زمین و در بهر هره مجبای کرد و اگر بر محیط و زخم دهر دامن گردان سرار نماید بیخود
 خمیر انوارش آفتاب همان تاب از شرم اخلاص در نقاب رزنا رسوخ کرده و در غما به راه هرده شیب
 ضایعی خوشتر از تکلیف دانسته بر دیکشبه کلف از بهر هره و کشت بد اعنی السلطان الاسلامی و الاملا
 الاکم مالک بلاد انزلک والذیلم مطوق رقاب العرب والعجم فی فتح الشجرة العتبه النبویه للعلیه

العلویه

العلویه معدن الجوه والاعتقان منیع الفضل والاحسان السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقانی
 بن الخاقان بن الخاقان السلطان سلیمان الموسوی القسغوی بهرادر خان خلعتی دعا طلال جلال علی
 مفارق اهل ایمان لهذا ناصیه این نور سینه کاش قدس بام اقدس مطلع خورشید فروزی سعادت و
 منور گردانید و این کشف فرماید را بیکه جهان بنه رفیع دینش با وج عزت و کرامت رساینده ششمی بر عذر
 اخبار ابای اظهار آن سلام اخبار و فتوی بر اصول شریفه اجداد ایجاد آن زیاده نتایج لیل و نهار است
 امید وصول به منتهای دینش و قبول دارد و عجز و تصور مانع حصول این مافول عبدالرز و صبرش
 ریختن در مصایب ثویان دین موجب جلای دیده نای ظهرو باطنی مؤمنین میگرد و آنرا جلای العینه مستحقی
 گردانید و بر مقدار چهار باب بعد مقرر آن رب الارباب مرتب است و علی الله توکل فی جمیع امور
 وهو حی القم و نعم الوکیل اما مقدم پس در بیان ثواب کربتی بر مصایب حضرت کرامت
 و ائمه الطاهرین صلوات الله علیهم مجن و مخزون بودن برای ایشان این باب و بهر کمال بسند نای موشق
 و معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که بیاورد مصیبت مار و بکر بر برای آنچه مشکب شده اند
 از مایه باشد در درجه مادر و زقیامت و کس بیاورد بکران آورد مصیبت مار پس بکر و بکران
 کریان نکند دیده نای او در روزی که دیده نای کریان باشد و کس که بنشیند در مجلس در آن مجلس
 احیای امر مانع و احوال او احادیث مار بیان کند بخیر دل او در روزی که دلها از ترس و بیم
 مرده باشد و علی ابن ابراهیم بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کنند که مار بیاورد
 یا مار بر نه او غلغله شویم و بر فتنه آید از دیده نای او آب کرب بقر بر پشه حق تعالی آن او بیارزد
 بر چند مثل کف دریا باشد و شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
 کرده اند که هر که هم و غم باشد برای کسی که برافتنه است نفسی که کشد شیخ در نیمه غلش نوشته
 و غم او برای عبادت باشد و تر و تار پنهان دشتن از دشمنان ماثواب جهاد فی سبیل الله دارد
 پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که باید از این حدیث باب رز نوشته شود ایضا شیخ طوسی

۵۵

بند معتبر از آن حضرت که هر که یک قطره مشک بدون آید از دیده او برای بخونی که از ما ریخته شده است یا حتی
که از ما کم کرده یا عینی که از ما یا یکی از شیعیان ماضی کرده اند حق تعالی او را در بهشت بهر آلاء و جای دهد و نعمت کند
و این شاخ مفید و خوش طعمی است که در آن از آمدن بنی از نخل بنی ابراهیم از ریح مندر از پدرش که گفت
که از حضرت امام حسین علیه السلام شنیدم که میفرمود که هر بنده که از دیده می آید و یک قطره آب بر او آید در بهشت مایل
بیت حق تعالی او را در بهشت خدا دهد پس حدیثی که در شیعیان حضرت امام حسین علیه السلام در خواب بهم و بخیرت
آنحضرت عرض کردم که نخل بنی ابراهیم چنین بود که از آن شاخ منقل که در آید یا شاخ فرموده این حضرت فرمود یکی که می بین
میان من و شما افتاد و حدیث خود را از شما شنیدم و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و این قول بود و سید بن طاووس و غیره
علیه السلام پس معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که هر مؤمنی که از دیده او از برای قتل حریف
قطره پروان آید و بر کوه روی او جاری شود برای از آری که از دشمن عمار رسیده و دنیا حق تعالی در بهشت کفایتی
از برای او می آید که از او هر مؤمن که با او رسد از آری بسبب لایب تحت تا از شدت حرقت آن معیت آید و
بر روی او جاری شود حق تعالی از روی که از او از آری را و ایمان کرد اند او را در روز قیامت از غضب خود
و از آتش جهنم و حریم در قرب الانسداد پس صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام از فضیل بن یسار پرسید که
شما شیعیان در مجالسی با یکدیگر می نشینید و حدیث را از او می کنید گفت علی فدای تو شوم حضرت فرمود که من آن
مجالس را دوست میدارم پس زنده گردید امر طاری فیض و خدا رحمت کند کسی که احادیث را از او کند و امر را از او
مارانده بداند ای فضیل هر که را با او کند یا مارانزد او یا دکنند نزد او و از دیده او مثل بر مکی آب پروان آید خدا
کند آن او را یا مارانزد اگر چه مانند کوفه دریا باشد ابن قولوبه و نیز این حدیث را بسند زانی معتبر از آن
حضرت روایت کرده اند که هر که مارانزد او و مارانزد او یا دکنند نزد او و از دیده او آب جاری شود حق تعالی او را از آتش
جهنم حرام کند ابن بابویه بسند حسن از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود
بنی هاشم گفت که اگر کسی در درو حیات عالی بهشت باشد یا پس برای اندوه ماند و نهان شود و برای شیعیان
ماند و شود و میر تواند بولایت محبت که اگر مردی سنی را دوست دارد حق تعالی در روز قیامت او را با بنی هاشم

میگرداند

میگرداند و این بسند زانی معتبر است که هر که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی
مطلع شد بر زمین و ما را بر جمیع ممالق اختیار کرد و از برای ما شیعیان چندان اختیار کرد که با یاری ما بکنند ما را
دست دین و نبی را شادی ما و از دنیا که می شود برای اندوه ما و الهای و جانهای خود را برای ما صرف میکند
اینان از ما نیز بازگشت ایشان بسوی ملت سید بن طاووس روایت کرده است که کما تھے طاہری صلوات
علیهم جمعین فرمودند که هر که در معیت ما بکشد و صدق کس را بماند بهشت از برای او است و هر کس بکشد و بی او کس
بکشد بماند بهشت از برای او است و هر که بکشد و بی او کس را بکشد بماند بهشت از برای او است و هر که بکشد و بی او کس را بکشد
بهشت از برای او است و هر که بکشد و بی او کس را بکشد بماند بهشت از برای او است و هر که بکشد و بی او کس را بکشد
از برای او است **باب اول** در بیان ولادت فاطمه شریف کانیات و مخدوم اهل بیت و بیان
روز عصا ابوالقاسم محمد المصطفی علیه السلام که از شرف الصلوات و بعضی از افعال کریمه و مناقب شریفه
حضرت و شش فصل فصل اول در بیان نسب نبوی و کتب و لغت آنحضرت مشهور و در
آنحضرت است **محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن مناف بن قحط بن کلاب بن مره**
بن کعب بن لوی بن قهر بن غالب بن مالک بن النضر بن کنانہ بن خریجه بن مدرکه بن الیاس بن
مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادر بن الیاس بن اضر بن سلامان بن ابریت بن حمال
قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام بن تارخ بن ناحور بن شرواح بن غنوخ بن غابر بن
شلاخ بن ارشد بن سام بن نوح بن مالک بن متوسل بن اخوخ بن البار بن نوح بن مهلائیل بن
قیان بن انوش بن شیت بن آدم و در زب آنحضرت اقوال دیگر است که در حقیقه القلوب ذکر کردیم
و شهر است که اسم عبد المطلب شیره الحار بود و اسم هاشم عمرو و اسم عبد مناف معیر و اسم قحط زید و او را جمع نیز
میگفتند و اسم قریش فزیر بود و هر یک سببی از اسباب آن اسمی می گردیدند و او گویند که از نوح هم خود
علیه السلام و او را آنحضرت از دختر و پسری عبد مناف پسری و پسری و این بابویه بسند معتبر از
جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من شیره بن مرم و جعفر است

وامیر المؤمنین را از یک نور خلق کرد و از برای ما دو نام از نام های خود اشتقاق کرد پس خداوند متعالی
 محمد است من محمد و حق تعالی علی الاعلی است و امیر المؤمنین علی است و این باب اول است بحسب صحیح حضرت
 امام محمد بن عبد السلام روایت کرده است که نام حضرت رسول در محفل ابراهیم ماقی است در تورات خاوه
 و در انجیل احمد و در قرآن محمد پس هر کسی که تاویل ماقی چیست فرمود که ماقی بخوننده تیرها و قمارها و صورتها
 و پر معبودها و اما مادی یعنی دشمن کننده با هر که دشمنی بخند وین باشد خواه خلیف باشد و خواه پیکار و اما احمد
 برای آن گفته و حق تعالی بنی کفر است برای او و پس آید که پسندیده است از افعال شایسته او تا ویل
 تحت آنست که خداوند فرستگان و جمیع پدران و رسولان و ائمه اطهار ایشان را ستایش می کند و او را در و روزه
 میبرد و نیز او را من پرورش نوشته است محمد رسول الله و صفات روایت کرده است پس بعد معتبر
 از حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ده نام هست در قرآن محمد و احمد و عبد الله و طه و کین
 و نون و مزمل و تذکر و رسول و چنانکه ذکر فرموده است که و ما محمد الا رسول و مقتدر است بر هر
 یابی من بعد اسم احمد و لما قام عبد الله کاد و ابکی یون علیه لبد و طه ما انما
 علیک القرآن للتحقی و کین و العزیزان الحکیم و نون و العلم و ما یسطرون و یا ایها
 المشرقل و یا ایها المذکر و یا ایها المذکر ذکرا و نسوا لیس حضرت صادق علیه السلام
 که در آن نامهای آنحضرت است و ما یم اهل ذکر که حق تعالی در قرآن امر کرده است که هر چند نیاید از اهل ذکر
 سوال کنید و بعضی از علما از قرآن مجید چهار صد نام از برای آنحضرت بیرون آورده اند و مشهور است
 که نام آنحضرت در تورات موسی و در انجیل طایب و بعضی گفته اند که در انجیل فارغیط است و اما
 اسما و العاقب که اکثر علما از قرآن استخراج کرده اند یعنی آنکه سابقا مذکور شد است نامهای
 و پیشتر و نیز و داعی و سراف و منیر و رحمة للعالمین و رسول الله و خاتم النبیین
 داعی و اول و نعمت و رفیع و رحیم و منذر و مدکر و شمس و نجم و صمد و سنان و تنی
 فصل دوم در بیان ابتدای نور شریف آنحضرت است پس بعد معتبر از ابو ذر رضی الله

عن

عنه منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من و علی ابن ابی طالب علیه السلام از یک نور آفریده
 شد ایم و تسبیح خدا میگویم و در جانب راست عرض منبر از آنکه خدای تعالی آدم را با آفرید و بارزاده هزار
 سال پس چون خدا آدم را آفرید آن نور را در پشت او جاداد و چون در پشت سکن شد و در پشت او
 بودیم و چون ابراهیم را پادشاه از آنکه خداوند پادشاه بودیم و پیوسته حق تعالی ما را از اصلاطیکه گمراه
 منقل میکند و ایند بر هم نای یک و مطهر تا رسیدیم بسوی عبدالمطلب پس آن نور را بدویم کرد و مراد در صلی الله
 که اشته و علی را در صلب ابوطالب که شتر و بمن پیغمبری و برکت داد و بعضی فصاحت و شجاعت داد و از برای
 ما دو نام از نام های مقدس خود اشتقاق نمود پس خداوند صاحب عشق خود است من محمد و خداوند
 بزرگوار علی الاعلی است و برادر من علی است پس هر برای رسالت پیغمبری مقرر نمود و علی را برای وصایت و
 امانت و حکم حق در میان مردم و پسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که محمد و علی
 صلوات الله علیهما دو نور بودند و نور خداوند عالمیان دو هزار سال پس از آنکه حق تعالی خلایق را آید
 نماید پس چون ملائکه آن نور را دیدند یکی را اصل یافتند و از آن شاعی را برگزیده بود که فرع آن بود پس
 گفتند خداوند این چه نور است حق تعالی می فرمود پس ایشان که این نور است از نورای من که املاش
 پیغمبر است و فرزند اوست پس تا پیغمبری پس از او محمد است بنده و رسول من امانت پس از علیست تحت و خلیفه
 باشد و اگر ایشان نمی بودند هیچ یک از خلق را نمی آفریدیم و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که حق تعالی او را پیغمبر
 بجای رسول نام کرد ای محمد بدستی که خلق کردم تو و علی را نوری یعنی روحی که پس از آنکه خلق کنیم اسمی آنها
 و زمین را و درین دنیا را پس پیوسته تجلیل و تحجید میکنند و عراب یکانگی و عظمت یاد میکنند و پس آن رفیع برت
 کردم و هر قمت را دو قمت کردم تا محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم را بهر سائیم پس خلق کرد حق تعالی
 فاطمه را از نور آنها و پس بدین نور را اهل بیت ساری و جاری شد و در حدیث معتبر از حضرت امام
 محمد بن جعفر منقول است که پیوسته حق تعالی قنور بود در یکا نگی خود و به غیر او احدی نبود پس خلق کرد و هر چه
 و فاطمه را بعد از آن امر از دو نور و هر که از جمیع چیزها را آفرید پس ایشان را که گرفت بر آفرید آننها و اطا

6

ایشان را بر سایر مخلوقات ای که نهید و امور خلق را بایشان گذاشت ایشان هیچ انحراف نداشتند و اراده
نم نداشتند که بتیغی غیر از حضرت امام حسن علیه السلام منقول که حضرت رسول ص فرمود که در
فرود خشتی است از شمشیر من تر و در آن که نرم تر و از بر قشنگ تر و از شک خور و در آن جنتی
است که خدای تعالی بایشان را از آن طشت آفریده است پس هر که از آن طشت نیت از ما بشوید نیت از خدا
دیگر فرمودند شدم از جدم رسول خدا که فرمود که من آفریده ام از نور خدا و اهل من آفریده اند از نور من و اهل
اهل بیت من آفریده اند از نور بنیان و سایر مردم در آتش ختم اند پس معتبر از انبیا و سید خدی منقول است
که گفتی از حضرت رسول خدا سوال نمود از تفسیر قول حق تعالی که پیش طایف خطاب نمود در مکانی که اباعوه
از سید حضرت آدم است که است که گفت حق تعالی که در آنجا که ای که بگری می بودی از بنی
مرکبان پس سید که گفت آن بلند مرتبه کان که مرتبه ایشان از ملائکه بلند تر است پس حضرت رسول صلی الله علیه
فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه پس در سر برده عرش بودیم و تسبیح الهی می کردیم و ملائکه
پس تسبیح می کردند و پیش از آنکه حق تعالی آدم را خلق نماید بدو هزار سال پس چون خدای تعالی آدم را خلق کرد
امر کرد ملائکه را که سجده کنند برای آدم و امر نکرد ملائکه را که سجده کنند زیرا که ملائکه را امر نمود که سجده
پس خدا با او خطاب نمود که ای آنکه خود را سجده می کردی برای من و ملائکه را امر نکردی از آنکه سجده کنند آدم را یعنی
این چه بزرگو اگر نامشیر بنی ایشان در سر برده عرش نشسته است و در حدیث معتبر از حضرت امام حسن
جس و امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که حق تعالی خلق کرد محمد صلی الله علیه و آله را از طایفه که آن کوبر
بود در زیر عرش و از زیادتی آن طیف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که را خلق کرد و از زیادتی طیف
امیر المؤمنین ما اهل بیت را خلق کرد و از زیادتی طیف ما را خلق کرد پس دلهای ایشان
باین سبب بل و مشاق است بسوی ما و دلهای ما بر این است نسبت با ایشان مانند مهربانی پدر نسبت
به فرزندان و ما بهتریم از برای ایشان و ایشان بهترند از برای ما و رسول خدا بهتر است از برای ما از آنکه کسی ما را
بهتریم از برای ما و آنکه کسی بسند معتبر از حضرت امام زین العابدین ع منقول است که حق تعالی ما را خلق کرد و ما را از

امام از نور

امام از نور ایشان را از نور عظم خود آفرید پس ایشان در پرتو نور خدا و را تسبیح و تعالی
میگفتند و عبادت میکردند پیش از آنکه از خلق را بیا فرمید و در حدیث معتبر از حضرت عارف
ع منقول است که حق تعالی چهارده نور آفرید پیش از آنکه سایر خلق را بیا فرمید چهارده هزار سال پس
آنها ارواح ما بودند گفتند باین رسول الله که گفتند آن چهارده نفر فرمود که محروم علی و فاطمه
و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسن که آخرا ایشان قائم است که غایب خواهد شد و بعد از
غایب شدن ظاهر خواهد شد و جال را خواهد کشت و زمین را از زیر جور و ستم پاک خواهند کرد
و بسند بای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که چه سبب است که حق تعالی بر سایر بندگان و از ملائکه فضل شدی و حال آنکه بعد از همه معبود کردی و فرمود
که زیرا که من اول کسی بودم که اقرار کرد که بپروردگار من و اول کسی بودم که جواب گفتم در حق حق تعالی
پس برانرا گرفت و کوه گرفت ایشان را بر خود گرفت گفت ای که گفتیم و همه گفتند باین پس اولی من بودم
که بکی گفتم پس گفت که نعم بر اینان و اقرار کردن بخدا و در حدیث معتبر از آن حضرت منقول است که حق تعالی
انوار را آفرید پس کرد ایشان را بنزد خود پس ایشان خطاب نمود که ای که گفتید پروردگار شما پس اول کسی
که سخن گفت رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان و فرزندان ایشان صلوات الله علیهم هم عین بودند گفتند تویی
پروردگار ما پس علم من خود را بر ایشان داد پس ملائکه گفت که ایشان حلالان دین و علم مند و اعیان شدند
در خلق من و علم مرا از ایشان باید پرسید پس با فرزندان آدم خطاب نمود که اقرار نماید بخدا پروردگاری
و از برای این گروه بغرمان برداری و ولایت و محبت پس گفتند ای پروردگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی با ملائکه
فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند که گواهیم که بگویند فرمود که ما ازین غافل بودیم پس حضرت صادق ع
گفت که ولایت ما را بر بندگان ناکید کردند و در عینا و آلت و شیخ ابوالحسن مکی در کتاب بخوار کور تاریخ
ولادت سید ابرار را تلقیف نموده است و ادیت کرده است بسند خود از عبد الله بن عباس و جعفر از انس که
چون حق تعالی خواست که محمد صلی الله را خلق نماید و ملائکه گفت که میخواهیم خلقی یا فریم و او را شرافت

و فضیلت هم بر جمیع خلایق و او را بهترین پشیمان و پشیمان و شفیق روز جزا گردانم اگر نه او بود نه
بهشت و نوزخ را نمی آفریدیم پس شناسید منزلت او را و او را گرامی دارید برای کرامت من و او را عظیم شایسته
برای عظمت من پس ملائکه گفتند ای ملائکه ما و سید ما بنده کمال را بر آقای خود اعتراض نیست بر شریف و امانت
گویم پس امر کرد حق تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را که هر یک از آن حضرت را از منی حضرت جبرئیل
برداشتند و جبرئیل را آن ترنم را به آسمان برد و در چشم سلسیل غوطه انداختند و ملائکه را بگفتند ما شنیدیم پس
هر روز آنرا در نهای زمینهای بهشت فرو میرود و عرض میکرد بر ملائکه و چون ملائکه نور و ضیاء و نورا
متابد و نموده است قبول میکردند آنرا بحیثیت سلام و تعظیم و اکرام و بر صفتی از صفات ملائکه آنرا میگردانیدند
ملائکه از آنرا فیض او میکردند و میگفتند که اگر ما را امر نمایی که او را سجده کنیم هر آینه سجده خواهیم کرد و از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که حق تعالی بودی پس خلق را و بود پس اول آنرا
که خلق کرد نور جبرئیل و محمد صلی الله علیه و آله بود و او را آفرید پس ملائکه را و عرش و کرسی و آسمانها و
زمین و لوح و قلم و بهشت و نوزخ و ملائکه و آدم و حوا را پس از آن چهار صد و چهل و چهار هزار سال
پس چون نور پدید آمد از خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاد و او صحبت به بالی با ملائکه
و همه و ثنا می گفت و حق تعالی نظر داشت بسوی او داشت و میفرمود که تویی مرد مقصود من از خلق
عالم و تویی برگزیده من از خلق من بعزت و جلال من و سکنی بایم که اگر تو نبودی افلاک را آفریدم که ترا
خواست دارم من او را جود میدادم و هر که دشمن او را دشمن من میدارم پس نور آن حضرت درشت
شد و شعاع او بلند پس حق تعالی از آن نور و انوره حجاب آفرید بحیث قدرت و حجاب عظمی و حجاب
و حجاب بهمت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت
و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی از نور نور محمد را که داخل شود و حجاب قدرت پس داخل
شد و از نور هزار سال این تسبیح می گفت سبحان العالی العالی در حجاب عظمت یازده هزار سال
می گفت سبحان عالم الله و اخیری و حجاب عزت ده هزار سال می گفت سبحان الملک الملکان

و در حجاب

و در حجاب بهمت نه هزار سال می گفت سبحان من هو غنی و لا یفتقر و در حجاب جبروت هشت هزار
سال می گفت سبحان الکرم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت می گفت سبحان رب العزیز
و شش هزار سال در حجاب نبوت می گفت سبحان رب العزت عمتا یعقون و در حجاب کبریا
پنج هزار سال می گفت سبحان العظیم الاعظم و در حجاب منزلت چهار هزار سال می گفت سبحان اهل
العظیم الکبیر و در حجاب رفعت سه هزار سال می گفت سبحان ذی الملک و الملکوت و در حجاب سعادت
دو هزار سال می گفت سبحان من لم یزئل الاشیاء و لا یموت و در حجاب شفاعت هزار سال
می گفت سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که پس حق تعالی از نور محمد تسبیح دریا آفرید و در دریا علمای چند بدو که بغیر خدا کسی نماند پس
و خود آن حضرت را که فرمود و در دریای عزت و در دریای جبر و در دریای خشوع و در دریای
تواضع و در دریای رضا و در دریای وقار و در دریای حلم و در دریای بزرگاری و در دریای خیریت
و در دریای انابت و در دریای عمل و در دریای مزید و در دریای مدایت و در دریای حیانت و در
دریای حیانا ملائکه جمیع آن تسبیح را با غوطه فرو برد پس چون از آن دریا با بر نرسیدند حق تعالی فرمود بسوی
او که ای حبیب ای پسران من و ای اقل آفریده های من و ای آخر رسولان من تویی شفیق و در جزا
پس تسبیح نور از هر سجده افتاد و حضرت بر داشت صد و بیست چهار هزار قطره از نور رحمت پس خدا
بر قطره از نور آن حضرت پسران پسران آفرید پس آن نور را بر سر نور محمد صلی الله علیه و آله و آسمان
طواف میکردند و می گفتند سبحان من هو غنی عالم لا یحهل سبحان من هو حاکم لاه
یجمل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس خدای تعالی بفرمود که ایایستاد بسوی نور محمد
صلی الله علیه و آله پس از سایه انوار خدا کرد که انت الله الذی لا اله الا انت و حدیث لا شریک
لک رب الا رب و ملک الملکوت پس خدای تعالی او را انداخت که تویی برگزیده من و دوست من و عزیز
خلق من انت توبعیرین اعترافت بر انوار محمد و حضرت جوهری آفرید و آنرا بدویم کرد و در یک نیم آن

نظایمت که پس آید با بشرین شود و نیم بیکر نظر شغقت نظر کرد و عرض را از آن آفرید و عرض را
از روی آب گذاشت پس کرسی را از نورش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را
آفرید و بسوی قلم وی نه که بنویس توصیف را پس از سال موهوش گردید از شنیدن کلام الهی
و چون به پیش باز آمد گفت پروردگار آنچه بنویسم فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله
پس به قلم نام فرمود شنید بجه افتاد و گفت سبحان الوحد القهار سبحان العظیم
الا عظیم پس بر داشت و شهادتی را نوشت و گفت پروردگار اکتب محمد که نام او بنام
خود و یاد او را یاد خود مقرر کرد و اندی حق تعالی و بی غم که ای قلم اگر او غیر بود از خلق نیز
کردم و بنام او بنام خود مقرر کرد و از برای او پس است بشارت منده و ترس منده و چراغ نور
بخشنده و شفاعت کننده و دوست من قلم از تلاوت نام آن حضرت گفت السلام عليك يا
رسول الله آنحضرت جواب داد که عليك السلام مقل و رحمة الله وبركاته اند پس از نور سلام
کردن سست شد و جواب داد و آنچه پس حق تعالی قلم را فرمود که بنویس قضا و قدر را و آنچه
خواهم آفرید تا روز قیامت پس خدا ملک حبیب آفرید که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و استغفار نماید
برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا از نور محمد صدهشت را آفرید و بچهار صفت او از نیت
بخشید بقطم و جلالت و نبی است امانت و بهشت برای هرستان و اهل طاعت خود مقرر فرمود پس
آسمانها را از دودی که از آب برخواست خلق کرد و از کف آن زمی را خلق نمود و چمن زمین را
آفرید مانند شتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت پس ملک خلق کرد که زمین را
برداشت و سنگی عظیم آفرید که پای ملک بر آن قرار گرفت و کتب بر پشت او ایستاد و ماهی بر روی
اکت آب بر روی هواست و هوای روی ظلمت و آنچه بر روی ظلمت است کسی بعد از این
نمیداند پس عرض شد و نور منور گردانید نور فضل و نور عقل و نور علم و علم و سخاوت
آفرید و از عقل خود بیهم و از علم رضا و شنودی و از حلم مروت و از سخاوت محبت را آفرید پس

جميع این صفات را در طبیعت محمد ص و اهل بیت آنحضرت بنحی که بعد از آن ارواح مؤمنان از ارامت
محمد آفرید پس آفتاب را که سناه کان و شب روز و روشنایی و تاریکی و سایر ملائکه را از نور محمد
آفرید پس نور محمد را آنحضرت را در زیر عرش هفتاد و سه سال ساکن کرد و اندی پس نور آنحضرت هفتاد
و سه سال در پشت ساکن کرد و اندی پس هفتاد و سه سال دیگر او را در سدة المنهی ساکن کرد و اندی پس نور
آنحضرت را از آسمان با آسمان منتقل گردانید تا با آسمان اقل را رسید و در آسمان ماند که حق تعالی اراده نمود که
حضرت آدم علیه السلام را بیافرید پس امر فرمود جبرائیل را که نازل شود بسوی زمی و قبضه از خاک برای بدن آدم
فرآید پس ابلیس لعین سبقت گرفته بسوی زمی و باز وی گفت که خدای تعالی بخواند از تو خلق نماید
و او را با آتش عذاب کند پس جبرائیل را نازل شد و زمین را استغاره نمود جبرائیل بر کشت و گفت پروردگار زمی
پناه گرفت بنواز من پس او را رحم کردم و هم چنین میکائیل و اسرافیل را نازل نمود و بر کشتند پس حق تعالی
عزرائیل را فرستاد و چمن زمی پناه بخدا برد عزرائیل گفت من پناه ببرم بعزت خدا از آنکه فرمان او
نبرم پس قبضه از بالا و پایین و تمام روی زمی را رسید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمی گرفت
و باین سبب خلق و رنگهای مختلف از آن مختلف شد حق تعالی و بی غم که از آنرا رحم نکردی چنانچه
آنها هم کردند گفت فرمان برداری تو بهتر بود از رحم کردن بآن پس وی فرمود که بخوان از این
خاک خلق بیا فریدم که بفران و شایستگان و اشقیقا و بدکاران در میان ایشان باشند و ترا
قبض کنند ارواح ایشان گردانیدم پس امر کرد خدای تعالی جبرائیل را که سیاه را آن قبضه سفید
نماید و از آن طینت مقدس بجز آخر الزمان صلی الله علیه و آله بود و اصل همه مخلوقات بود پس
جبرائیل با ملائکه و بیان و ملائکه صافان و سبحان بیامدند و در موضع خیم مقدس آنحضرت
ص و آن قبضه را گرفت و بآب تسنیم و آب تعظیم و آب کرم و آب تکوی و آب حیات و آب
حشود و آب عفو مقرر کرد و پس آنحضرت از مدایت و سیمینش را از شفقت و مهربانیش

که شما امان یافتگان خدا و همه سارکان خانه اویسید و درین موسم زیارت کنندگان خانه
خدا را آیند و ایشان مهمانان خدا آیند و مهمانان کرامی کرامی بخش از دیگران و حق تعالی شما را
مخصوص کرده است باین کرامت و بنزدی حاجیان می آیند بسوی شما شود و سوی و کرد آلوده
از هر درمی که قصد شما نمایند از هر مکان دوری پس ایشان را همان گنبد و محبت کنید و کرامی را
تا نزد کرامی از دستار و بخت او اکابر قریش را که می بیند برای این امر هم بیرون مرادند و تا ششم
مابی پورت نصب میکرد برای آن امداد حاجیان و از دور به چشم شروع میکرد و بیاض ایشان و طعام از
ایشان نقل می نمود بسوی میا و عنایت سالی در هر خطی هم رسید و نه شد چیزی که ضیافت حیدان بکنند
تا ششم شتری چندی داشت بنام فرستاد و فروخت و قیمت آنرا از هکلی صرف حاجیان کرد و وقت شب
برای خود نگاه داشت و باین سبب جنت کرمتی با طواف جردان دوید و او را بختش تمام عالم رسید و چون
خبر او به پاشی با داشت و چشمی قصیر پادشاه روم رسید نامه مابرای او فرستادند و هدیه مابرای او فرستادند
و آنرا مامورند که دختر از ایشان بگیرد شاید نور محمدی علیه السلام ایشان منتقل کرد و در آن کاخ
در بهمانان و عطای ایشان جنم داده بودند که این نور که در جبینش است نور حضرت است پس تا ششم
قبول کرد و دختر از نجای قوم خود خواست و از فرزندان داوران نامت بهم رسانید فرزندان داوران
سر و مضمر و صحنی و اما اندک جمع و رقیه و خلاوه و شغلا بودند و باز نور حضرت رسول الله
ص الله علیه و آله در جبین او بود و ازین بسیار شام بود پس شامی از نور خانه که طوطی کرد و بفرستاد
و استمال از جانب پادشاه و سالی خود که او را فرزندی روزی کند که نور حضرت رسول الله علیه و آله در او
بوده باشد پس درین حال او را خواب دید و در خواب دید که او را اندک که بر تو را رسیدی
عمر که او را طهر و مطهر و پاک امان است از گناهان پس هر گران بده و او را خوشکاری نایک مانند
او را از زن نامحرم یافته و از فرزندی تر از زنی خواهد شد که سید پسر از او هم خواهد رسید
تا ششم برسان بدارند و فرزندان و برادر خود و مطلب را جمع کرد و خواب خود را بایشان نقل کرد پس برادرش

مهر کن

مطلب گفت که ای برادر این زن که نام مردی از قبیل بنی النجار است و در میان قوم خود مشهور
و معروف است بخت و محنت کمال حسن و طراوت و جمال و قیام او اهل کرم و ضیافت و عفت و کرم
تو از ایشان گذشت و نسب افضل و جمیع پادشاهان از روی مواصلت تو دارند و اگر از بدین امر عازمی
رفت فراموش مکن و برای تو خطی گفتم تا ششم گفت که حاجت بر آورده نمیشود مگر بسی صاحبش من خود
مخووم تجارت روم و آنرا در عرض راه خواستگاری پس تهیه من خود رسد که برادر خود و مطلب
پسران عم متوجه مدینه طیبه شدند که قبیل بنی النجار در آنجا میبودند و چون داخل مدینه شدند نور محمدی
از جبین تا ششم ساطع بوی غام مدینه را روشن کرد و جمیع خانه های ایشان بر نور افکند پس اهل
مدینه همگی بسوی ایشان مبادرت نمودند و پرسیدند که کیست شما که هرگز از شما نیکوترین ندیده ایم
در حسن و جمال خصوصاً صاحب این نور لام که شعاع خورشید جمال او همان در روشن کرده است مطلب
گفت مایم اهل خانه خدا و سنگان حرم حق تعالی مایم فرزندان لوی بن غالب و این بزرگوار است تا ششم بن
عبد مناف و از برای خواستگاری بسوی شما آمده ایم و میداند که برادر ما جمیع پادشاهان اطراف است
مواصلت نموده و او را با کرم و خود رفت غم که سید پسر از شما طلب نماید و پدر سید در میان گذر کرده
بود پس مبادرت نمود جواب داد گفت شما را بسمت و فقر و فقر و سخاوت و قنوت و صبر
و کم و آن کرد که ضعیف او بنمایند و شرمش و او مالک به اختیارش است و دیر و زبانتان را کابر
قبیل بسوق بنی قریظ رفت اگر در آنجا توقف نماید مشغول غایت و غایت و کرامت
ما خواهد بود و اگر آن بسوق شریف میرد غنایم که کلام یک از شما خواستگاری او نماید
گفته صاحب این نور لام و شعاع لام چراغ بیت اتم حرام و مصباح الظلام صاحب و اکرام تا ششم بن
عبد مناف پس پرسید گفت پدرم باین سبب بلند پادشاهیم و هر برادر رفت کشیدیم و رفت
ما با و زیاده است از رعیت او با و لیکن چون از او مالک اختیار نمود است ما با شما میریم بسوی او و
گفته رفقه آید ای بهتر نیست و توار و فقر قبیل نزار پس ایشان را با نهایت و کرمت فرود آورد و با نهایت

رفت

ضیافتی نماز کرد ایند خشنودن خمر کرده و خولهای بسیار بی ایشان کشید و جمیع اهل مدینه و قبیله اوس
و خزیج برای ایشان مشامه نور جمال داشتند بر منزه و علمای بیوه را چون نظر آن نور افتاد جهان در
ایشان میروشد زیرا که در توحید خوانده بودند که این نور از ملاقات پیغمبر الاخر الزمان است پس از مشامه این
حال معلوم کردند و عوام از ایشان سوال نمودند از ایشان که سبب که به شما جنت گفتند این ملاقات
از کجاست و بر روی ظاهر چه و مخفیانه بر روی و ملائکه او را در جنت مدد کند و در کتب شما نام او مای است و این نور
اوست که ظاهر شده است پس پیرمردان و اداستقام این خبر گریان شدند و عکلی گریه داشتند و در سینه خود جادو
و از آنکه بر او عزیمت بر اطفا و نور حق و خجندی و دیگر صحیح طالع شد و ششم اصحابی که در غره که جامه بی فخر بودند
و حوض و بلقا با بر سر گذاشتند و در میانه در بر کرده و علم نزد آنرا بر گرفته و داشتند و در میان گرفتند و فتنه
در میان ستارگان و غلامان در پیش و اشیاء و خشم در عقب و اهل کرب و باری و تیره و باری و فتنه شدند
و پیر سید و اکابر قوم او با هم از ایشان بودند در خدمت ایشان روان شدند و چون نزدیک آن بازار رسید
و مردم شهر را و بودی از نزدیک و در آن بازار حاضر شدند و بودند همگی در آنکه رای خود بر دست چرخ
نور جمال ششم کردند و از هر طرف بسوی ایشان دویدند و سینه در میان گروه پیاده و محو چنان
شده بود که نگاه بدین نبرد او آمد و گفت بشارت می دهم ترا بامری که مورث سرور و شادی و خیر
و عزت ابدی است برای تو که گفت آن بشارت چیست پدرش گفت ای سلمه آقا با بوج حضرت و ماه
برج عزت و ماه برج کرامت و رفت که مشامه بر بنو سکار و آمده و در اطراف کربم و سجای
و عفت و کفایت و محبت پس سلمه از غایت حیا و از پرورد کرد و نهید و پیران از خوی کلام او رضا و شوق
خود پس ششم در کنار خیمه از سر سرخ بر پا کرده و سر برده تا بر روان زدند و چون در خیمه خود قرار گرفت
اهل بازار بسوی او از هر طرف بنزد ایشان جمع شدند و شخص احوال ایشان کردند و در آن اطلاع بر حقیقت حال
نایزه حسد بر کانون سینه ایشان مشتعل شد زیرا که سلمه در جمال و عفت و ادا و حسن خلق و کمال
نا در زمان و یکانه و در آن بود پس سلطان بصورت مردی بر می نمود و نزد سلمه آمد و گفت من آ

بسم و برای نفی و خیر خواهر نو آمده ام این مرد اگر در حسن و جمال آن مرتبه ارد که مشاهده کردی و لیکن بسیار کم
و غبت است بزنان زنی که بسیار دوست میدارد و زیاده از ماه نگاه میدارد و دوزنان بسیار خواست و طلاق
کفر است و او را در جنگ با شما غرض نیست و بسیار ترسان جبان است که گفت که اگر آنچه میگوی در حق او راست است
اگر قلمه نای خنجر برای من بپراز طلا و نقره کند و او را و غبت نخواهم کرد پس ایسین نای اعیان از رحمت رب العالمین
امیدوار شد و بصورت شخصی دیگر از اصحاب ششم مثل شد و نزد سلمه آمد و باز مانند آن افسانه بار دیگر روخوان
و باز بصورت ثالث مشغور شد و آن اکادین با آماده نمود پس چون پدرش بنزد او آمد و او را گفت تلو و غم کن
یافت پس سید که ای سلمه چرا خودی امر و نه تمام شادی و سرور تو است که عزت و کرامت جدی ترا میسر گردید است
سلمه گفت ای پدر من خواهر مرا تو و چغانی ششم غبت بزنان ندارد و طلاق بسیار میگوید و ترسان است و در جنگ با
پدرش چون این شنید خندید و گفت ای سلمه این مرد هیچ یک از این صفات که ذکر کردی متعین نیست بلکه خود
کرم او مثل میزنند و از بسیاری طعام که بهمانان خورانیده و از و خور و گوشت و استخوان که برای ایشان شکسته و
داشتند نایده اند و هرگز زنی را طلاق نگفته است و در شجاعت و برکت مشهور و افاق است و در خوشی و خوشنویسان
نظر خود ندارد البته اگر این سخنان نبود گفت است شیطان بوده است چون روز دیگر سلمه شامیاد از غایت آن خبر
کرد و چنین میگوید و تکیا بسم و در سوخته نبرد او فرستاد که فردا بروی سکار کن و هر مرد که از تو طلبند و مقاضا
ملک که ترا مدد می نمایم از مال خود پس روز دیگر ششم با اصحاب کبار خود بخیمه پیر سلمه آمدند و ششم و مطلب
و پس آن هم بپایان در صدر خیمه نشستند و جمیع اهل طایفه حضرت جمال ششم نظر از وی و عکلی نشستند پس مطلب
بسوی او و گفت که ای سلمه شرف و کرامت و فضل و نفوذ نام اهل بیت الله احوام و صاحبان شام و نظام و بسوی ما میشتان
طواف نام و خود میدارند شرف بزرگوار می طلوع بر شما ظاهر است و با هر حضرت محمد ص و کوفت از آن حضرت
گردانیده است و ما فرزندان لوی بن غالب آن نور از آدم ع آمده است تا آنکه پدر ما بعد صاف رسیده و از و بگردد
ششم متعلق گردیده است و حق تعالی این نعمت را بسوی شما فرستاده است آمده ایم که برای فرزندان شما را
خواستار کنیم پس سلمه و پدر سلمه و بر سر بگفتند که از برای شماست و کرامت و سلامت و اگر احوال حاجت اعطا

و ما قبل کردیم خطبه شما را و اجابت نمودیم دعوت شما را ولیکن نیاچار است از عمل کردن بر عادت قدیم ما
که هر گران برای آردی نشان مقدم دارم و اگر این عادت قدیم در میان ما نبوده من اظهار این نمیکردم و مطلب
گفت که ما صد تا سیاه چشم سرخ مو برای شما میفرستیم پس ای کسان که از جفا و خوارگی و کثرت و غرور و
سنگینت مهر را زیاد کن بر سر کشت ای بزرگواران قدر دختر ما را دشمنان بس بفرست مطلب گفت هزار
مقال طلا نیز میدیم باز ای کسان که دلبوسی بر سر کشت ای بزرگواران قدر دختر ما را دشمنان بس بفرست مطلب گفت ای جوان فقیر
کردی در حق ما مطلب گفت یک خوار و بنده و جفا نمیدم و ده جفا و عداوت اضافه کردیم باز شیطان امر بر
یادنی کرد و بر سر کشت گفت نزدیک آمدی همان نمودی باز کرامت فرما مطلب گفت هیچ کینه هم برای خدمت نشان
میدیم باز شیطان اشاره کرد که زیاد بطلب بر سر کشت ای جوان آنچه میدیدید باز بشمار میکرد مطلب گفت
ده و فیه مشک هیچ قبیح کافور نیز اضافه کردم ای اراضی شدید باز شیطان فرمود که و سوسکه بر سر کشت
ای بر خمیر و خوشه مرادین جلیجی دادی پس مطلب نیز او را بنزد داد و او را از خمیر برون کردند و بهود
نیز با نود و ده کت برون رفت پس کس کرده بود ان را با بر سر کشت ای بزرگواران این در پر حکمت برین دانایان شام
و عراقت جلا از تیر او برون میروی و ما اراضی شویم که دختر خود را بغیر می کنی از اهل دیار ما نیست پس
چهار صد نفر از یهود که حاضر بودند شمشیر کشیدند و در برابر ایشان ایستادند و اسلحه خود را
نزد خود ایشان تیر شمشیر کشیدند و مطلب بر سر کشتید و بر سر کرده بود ان را حمله کرد و با شمشیر
لجین حمله کرد و با شمشیر کشتید و با شمشیر او را گرفته بلند کرد و بر زمین زد پس چون حضرت یونس
پناه ما بر او افتاد نغز زد و مانند باری اندر دست ما شمشیر برون رفت چون بجانب مطلب نظر کردید که ترس
یهودان را برونیم کوه است و ما شمشیر و اصحاب بسیار از یهودان را کشتند و چون خبر رسید مردان
و زنان با نظرف و دیدن چون چند نفر از یهود کشته شدند و بهر عیبت آوردند و معلوم بود ان
نسبت بحضرت سول الله که تمیز شد پس شمشیر گفت که ظاهر شد تا قبل خوب من پس بر سر کشتید و مطلب
التماس نمود که دست از ایشان بردارید و شادیر را با نود و ده کت برون بفرستید پس شمشیر خود را جعبه خود را

و نیمه نهار گرد جمع حاضر از اطعام نغز و بر سر کشتید و دختر خود را کشتید و شمشیر گفت ما شمشیر را با نود و ده کت
اگر من از شما تمیز نمیکردم یکی از یهودان را از زمین کشتید و مطلب گفت ای بزرگواران این خمیر مراد ان میداد
بکن و از عداوت اهل کفر و اهل کفر بر سر کشتید و مطلب گفت ای بزرگواران این خمیر مراد ان میداد
پرون کینه و دختر من را بهر شمشیر است از شما هیچ توقع ندارم مطلب گفت آنچه گفتیم ایم باز یادی میدهم
و دو کدلبوسی شمشیر گفت ای بزرگواران آنچه گفتیم را ضمیمه کشتید و مطلب گفت ای بزرگواران این خمیر مراد ان میداد
و مشک و غیره کافور مراد ان بر شمشیر و مطلب گفت ای بزرگواران این خمیر مراد ان میداد
مدینه مراجعت نمودند و در مدینه زرافان و عرب و منافقان در صد کرامت و عفا و تحقیق شد بعد از
تحقیق التیام و شام ده پسندیده بر سر کشتید و مطلب گفت ای بزرگواران این خمیر مراد ان میداد
شبه در شام و از نظرف ما شمشیر در صد طاهر و مسلم و متعبد و نور و محترمان از جلیجین مکیین مسلم طاهر بود اهل
دین بر یکدیگر را برای آن کرامت و عظمت نیست گفتند و از ان بود از حیرت و طراوت آن مکان که مضاعف کرد
و زنان مدینه و شام را بهر حال او را آمدند و از نود و ده کت برون کردند و بهر عیبت آوردند و معلوم بود ان
او را از انجا و سلامت و کرامت نمودند و بگویند از جانب است خود دایمی شمشیر که السلام علیک یا خیر
و این غایب را بهر حال مکتوب از قوم خود اخفا نمودند و انکار شمشیر گفتند که منادی او را نکرده و بشارت باو
ترا که خدا تبارک و تعالی از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد
که با شمشیر از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد
امانتی را که الله تعالی باو داده و بگویند از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد و بگویند از ان کشته شد
سیر و نماند ان نور بزرگوار با کسیر و کرامت با سبیلان مضاعف کردید و اکنون آن نور را بر
آن نور سپردم و از تو محمد همان میگویم که آنرا حرام است تا قیامت غایب اگر در غیبت من آن نور نماند
بظهور آید یا بیکه در نزد تو قرار نگیرد که امرش از جان و زنده کانی عزیز تر باشد و اگر توانی چنان کن که در کس
بر او نیفتد که عداوت او بسیار از مخصوص یهودان که عداوت ایشان در اول امر ظاهر شد و اگر

ازین سبب بگویم و خبر وفات من بنویسد بایک در قافله و کرامت او تعقیب نماید و چون بسبب
اوراجم خبر کردنی و او را اطلاع دهد و زکریا که خانه خدا خانه عزت و نصرت است سلم گفت سخنان
شنیدم و بجان قبول کردم و لم لا از ذکر مفارقت خود بدرد آوردی و از خداوند عظیم سوال نمایم که ترا بر
بخت گردانم پس بشنم با برادران خود و سایر اعیان پس چون آمدند و ما ششم و هفتم و هجدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو
برادران و خویشان مرا که در این راه با چاره ازان نیست من از شما غایب شوم و غمیدانم
که بسوی شما میروم یا نه شما را وصیت میکنم که یکدیگر را منقوب باشید و از یکدیگر جدا نشوید که هورت
حالت و خواهی کرد و در دنیا و آخرت و در میان و در آخرت و دولت شما طمع دارم و برادر
مطلب را غلبه خود میکنم بر شما زیرا که او از من خلق است نزد من اگر وصیت مرا بشنود و او را بشنود
خود میداند و کلیدای کعبه سعادت ز منم و علم جدا نزارم آنچه از کرامت های پیغمبر با بر سریده است
با او تسلیم نمایم و فرزندان و سعادتمندان و دیگر وصیت میکنم شما را در حق فرزندی که در رحم من است
که او را نشان عظیم و مرتبه بزرگ خواهد بود پس در هیچ بی مخالفت قول من میکند ایشان گفتند شنیدیم گفتا
ترا اطاعت کردیم فرموده ترا و لیکن دل های را ب وصیت خود شکستی پس با شتم کجاست شام متوجه شد و
چون بمقصود خود رسید اصحاب خود را فروخت و امتع منکب خرد و بخونا و بیدیه با برای سلیقه تحصیل کرد
و خوار است که بجا نشکر کند و او را عارضه رود او از رفیقان باز ماند و روز دیگر مرضی بر او رسید پس
پس رفیقان و غلامان و ملازمان خود گفت که ملاقات مرا در خود داشته و گویا که مرا ازین درد
رای نیست بر گردی بسوی من چون بگریزید رسید سلام مرا بسلام رسانید و او را عزت بگوید در بار خیزد
با او وقت نماید که من بغیر از آن فرزندان چند دارم پس بعد از دو روز که آثار موت بر او ظاهر شد
و مرا که از حال نترس او متواتر رسید فرمود که مرا نبش اندود و دست که غمی طلبید و بعد از نام
جانب بقیه رس اندیدی نوشت که این نامه است که بنده ذلیل نوشته است در وقت که فرمان مولای او با او رسیده
بجه که باریزند از نشان غمی دنیا بسوی ملک و عقبا لا بعد این نامه در یکم نهم و ششم که جان من

در کنگر

در کنگر گشت مرگ بود و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست احوال خود را بسوی شما و فرستادم برادر
خود با نسوخته قسمت نمایند و آن که بگوید که از شما و دست و نور شما با او است و عزت شما نزد او
بغیر سبب را فراموش کند و وصیت میکنم شما را با جنت ام فرزند او و رعایت حق او و فرزندان مرا
سلام برسانید و پیام و سلام مرا بسلام برسانید و بگوید که آه آه من از قرب حلال و حرام شدم و بر سر
فرزند بلند خود بده و منکر بگویم و سلام و رحمت خدا بر شما باد که روز قیامت پس با عبادی پس خود
مزین گردانید و بانیان داد و گفت خراج بپردازید و نظر بسوی آسمان افکند و گفت صدرا گن ای
رسول پروردگار من بحق تو و مصطفی که من حامل آن بودم و چون این را گفت با سانی بعالم بقا
و رحمت رحلت نمود که با چراغ بود خاموش شد پس آن خواب را به بخت و تغیس و تکلیف نمود
و در غرغره شام آمدن کرم و انعام را دخی گردید بجا نیست که روان شدند و چون بمیدان رسید
صلای نال و امانت بلند کرده شد و از استماع این صدای وحشت افزان و مردان حدیث از غنا
با بیرون دویدند و کس و پیر و خویشان جامه پاک کرد و دست و پا زد و در کوه و امانت شام کرد و
از موت تو و وضعی خواهد بود بعد از تو برای فرزندی که او را ندیده و میوه او را ندیده پس سبب
تمشیر نامش را کشید و شتران و اسبان او را پی کرده و قیمت آنها را از مال خود تسلیم کرد با حق
ما شتم گفت که مطلب از من عا برسان که من عهد برادر تو شستم و مردان بعد از و برین حرامت و حق
غلامان و احوال شتم بگر رسیدن زمان کیس و نابریشان کردند و گریه با نهادند و آسمان و زمین برشان
گرستند و چون وصیت نامه ما شتم را گشتند و وصیت ایشان تان شد و بر وصیت او مطلب را
رئیس و شواهی خود کرد پس ندانم اگر کم نزار و کلیدای کعبه سعادت ز منم و رفاده حاجبا
حرم و کمالی سبیل و غلبین شیت و پیر این ابو سیم انگشتی و فوج و سایر و کلام غلبا علیکم ام که در دست
ایشان نامه را بمطلب تسلیم نمود و چون حکام وضع حمل سلیم شد المکی زنان را میباید با او برسد
و نگاه صدرا باقیه شد که ای زینت زنان بنی النجار بیده ما بر فراز دنیا و دیر و از دیده های نظاره گیان

اور استوار دار که اهل جمع اقطار از وسع اقدار کردند چون شاد را شنید در ارباب
 ویر و نا آویخت کسی را از حال خود مطلع گردانید پس ناکه ده که بجای از نور برودند از زمین
 تا آسمان تا شباهن نزدیک و میانید پس شید الحمد متولد شد و نو بخور و از واسطه کردید در
 ساعت خفید و جسم نمود چون او را بر گرفت موی سفیدی در سر او دید و باین سبب در استیلا
 گردید و سلم و لادت خود را بهمان کرد و ناکه کسی بر ولادت او مطلع نشد و بعد از ناکه که قوالان
 امارت او مطلع شدند و بهر نیت او آمدند از غریب احوال آنو و خود تجسس کردند و چون دو ماه شد
 افتاد و بود آن که او را میدیدند از آن دو و گنیز و پنهان میشدند و میگریستند که آن نور که از
 واسطه است نور بریرت که ایشان را خواهد گشت و دینهای قوت و شدت و صولت با یکی که از ابرو میشد
 و اطفال ارباب بر میشت و بر زمین میزد پس مردی از قبیل بنی الحارث برای حاجت داخل مدینه شد
 ناکه نظرش بر طفلی که مانند باره ماه نور از واسطه است نور بریرت که ایشان را خواهد گشت و دینهای قوت
 را بر طرف خواهر کرد و چون بنی سال از عمرش رفت او گشت جوان شد در نهایت قوت و شدت و صولت
 و بارهای کران را بر میداشت و اطفال ارباب بر میشت و بر زمین میزد پس مردی از قبیل بنی الحارث برای
 حاجت داخل مدینه شد ناکه نظرش بر طفلی که مانند باره ماه نور از واسطه است و با جمعی از کودکان بازی میکند
 افتاد پس نزد ایشان ایستاد و در تمناهای حسن صورت و کسرت او حیران گردید و گفت زنی بسیار حسنی
 که نور را از او بشود او بازی میکند و میگفت منم فرزند خرم و صفای پرانم بنی عیدین میورم مرد و عیال
 من جدا کردند مرا و با مادر و عیالی خود درین غربت اندام تواز کجا آمده که خطای تم من از آن آمده ام
 گفت چون سلامت میگردد بر کردی و فرزندان مبدعانی را بهی سلام من ایشان برسان و بکوریات ادم
 بسوی شما از طفلی تمی که پدرش مرده است و عموهایش را و جفا کردی از فرزندان مبدعانی که زود فراموش
 کردید و حیرت باشم را و ضایع کردید پس او را و بر سریم که از نسوی مکه میوزد ششم شمار امینم و در آن روز
 مواصالت شب بوزی آدم پس از استماع این رسالت کران شد برعت تمام بجانب مدینان شد

این را از طرف
 در عیال او که
 در نهایت

و چون مجلس اولاد عبد مناف رسید آمد بعد از حیات و سلام گفت ای اکابر و ارفای ای فرزندان عبد مناف
 از عت خود غافل شده اید و مرا بهر ایت خود و دغان دیگران از فرقه اید پس پیام عبد المطلب بایشان
 رسانید ایشان گفتند ما ندانستیم که او باین درجه رسیده است آن رسول گفت که بخدا سوگند منم که کشفی
 منجی است و لایزال اند و عقلا در مکمل او عاجزان و خورشید را در صحن و جمالت است و نور دیده اهل فضل
 کمال است پس مطلب همان مجلس مرکب گردید و سوار شد و تنها غدا غریب به موجب معطوف
 گردانید و برعت تمام خود را رسانید و چون داخل شد شید الحمد را دید که با کودکان بازی میکند پس او را
 بنور خدی متذکر شد و دید که سنه عظیم بر دوشته است و میگوید منم فرزند خرم که مشهور است بعظایم
 مطلب بنی حن را شنید و ناچار از خواب بیدار شد و گفت نزد یکس بیای یا بکار برادر من شید الحمد بسوی او
 و دید و گفت بستی که درم بسوی مال کرده و همان که یکی از طعام من را باشی گفت منم عبد المطلب عموی تو
 و او را در گرفت و میبوسید و میگریست پس گفت ای فرزند برادر عموئی تو ابرم بشهر پدر و عموهای تو
 که خانه عزت است گفت بی رضایم پس مطلب سوار شد و شیر را با خود سوار کرد و بسوی مکه روان شد پس
 شید گفت ای غم من بر بروت برو که منم غریبان مادرم مطلع شوند و بنی حن قبیله او مس و فرزند ایشان
 موافقت کنند و نکه از آن که مرا بر منبری مطلب گفت ای فرزند برادر غم غم که حق تعالی ایت شراشان غلام
 و صیغه یهودان مطلع شدند که شید باجم خود روانه مکه شده اند و قطع کردند در قتل ایشان و یکی از روستاه
 نهود که او را دقت میکند بر داشت لاطیه نام روزی لاطیه بر فرقه آمد که با طفلان بازی کنند شید استخوان
 شیری گرفت و بر او زد و سرش را شکست و گفت ای فرزند یهودیه در غایت دشمنان که دید و این کنیم
 عداوت علاه کنیم قیام ایشان شد پس چنانچه از ایشان گذرد و میان یهودان که ای کرده یهودان
 پسر که از من رسیدید باجم منم تنهارفته است پس او را در یابید و ملاک کنید و از شر او ایمن گردید پس مقتاد
 نواز یهودان اسلم خود در دست کرد و از عقب ایشان روان شدند پس از آن صفر صفری ستم ستوان
 ایشان پس مطلب رسید گفت ای فرزند برادر رسیدند با آنها که از ایشان حد میزدند شید گفت را برادر

احسن که در کتاب
 حانه را از غلام و عیال
 این خبر بهر او رسید

ای تم من مطلب گفت نو چینی تورغانی آن کرمان فرمود کردید و بر سو که برویم با خود رسید گفت
که روی بر پشت آن شاه که آن نور خضر که پس مطلب چاه رسیده که بر روی شیشه آویخت پس آن
نور باز بر طایفه و تفاوتی نکرد و گفت ای فرزند برادر نور خضر که حال تو خراب است بکلی غیور اندو
و کیلی و راه بنهال نمیتوان منفعت تراش تا بزرگ و قدر عظیم نزد خدای تعالی است و آن مخلوقی که آن نور
بتو عطا کرده است و خود را از تو دفع خواهد کرد پس ایودان بایشان رسیدند بشیر نام خود گفت که ای فرزند
تا قدرت الهی را بتو بنام من بر روی رسیده بر روی خاک افتاد و سجده کرد روی بر خاک و گفت ای پسر
نور عظمت کرد نه نه فلک با رفت و قیمت گشته روزی نامی بر است سوال میکنم از تو بحق شفیع روز
جزا و نوبت که اگر که سپرده با کار دغای غایب از کار دشمنان ما بنور دعا و دعا نام شده بود که خیل ایودان
نزد ایشان رسیدند و در برابر ایشان صف کشیدند و بقدرت الهی معجزاتی عظیم از شیره و تم او بر
ایشان مستوی شدند و از روی تعجب و حیرت گفتند که ای بزرگواران بیکو درار ما بقصد عرض شما
نیایدیم و لیکن میخواهم که بشیر را بسوی مادرش ببریم که بر این شهر است و ما بیکو درار و وقت است
شبه گفت از شما بغیر از این و مگر نه می بینم و چنان قدر که بر شما ظاهر شده است این سخن میگوید
پس ایودان خوابت نداشتند و چنان قدری راه رفتند تا طلبید و متبایشان گفت که مگر
نمی دانید که ای گروه معدوم و مازادادی که در دنیا پیدا تا پیدا بر کردیم و این از ارفع کنیم پس
کشیده و بجانب کینه و بزرگوار کردید و چنان نزدیک ایشان رسیدند مطلب گفت قصه شما ظاهر شد
و جهاد را واجب کردید پس مطلب همان خود برگرفت و چنان در چند جوان از ایشان بجهنم و نجات
پس ایشان همگی به یکدیگر اعلام آوردند و مطلب نام خدا پیرو و بایشان ایجا که میگردد به شیری
گرسیت و نفع بر رگاه قادر جل جلاله میگردد تا آنکه رگاه از غباری دور بپاشد و کمال اسباب
و قعقم سلاح شجاعان بکوش ایشان رسید و چنانچه نزد یک رسیدند مطلب دید که سلمی پسر
خواجه صاحب نواز شاهی عاان اوس و خرنج بطلب شیشه آوردند چنانچه سلمی دید که ایودان با مطلب

مشغول

مشغول اخبار اند با ملک زو برایشان که وای بر شما این چه کردار است پس لایطمینان و بهر وقت نهاد مطلب گفت
یکی امیر دی را دشمن خدا بنشیند و او را بدویم کرد و خجاعت اوس و خرنج را و او را در بر ایودان و احدی
از ایشان بیرون نفرستد پس روی آوردند مطلب و شمشیر برهنه در دست داشت پس سلمی از فرزند خود
ترسید و قبله خود را از قتال منع و خطاب نمود با مطلب که گشتی تو و من چو فرزند شیر را از مادر جدا کنی
مطلب گفت من آنم که میخواهم شرف به شرف عزت او را بر عزت بینمایم و بر او میدانم آن
شما و احمد و ام که حق تعالی صاحب حرم و پشوی اسم کرده و منم عوی او مطلب پس گشت
در جوارش آمی و جوارش از من رخصت نطلبیدی در بیرون فرزند من و من شکر که دامم بر پدر او
که چون فرزندی بهم رسد از من جدا نمکند پس سلمی با فرزند خود بسته رکبنت که ای فرزند که ای اختیار با
شت اگر میخواهم با من خود برو و اگر میخواهم بر گرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد
انک فرو بخت و کسوت ای مادر مدیون از غالت تو ترسم و طاوت خانه خود را خوانم اگر خست
میفرمای میروم و اگر نه بر میگردد پس سلمی گریست و کسوت خودش را برخواست خود اختیار کردم و بهر فرشت
در مصارقت ترا بخود گذاشتم پس فراموش مکن و خبرهای خود را از من باز میگردد و او در بر گرفت و در
داع نمود و بمطلب گفت کای فرزند جلد منافق امانی که برادر است پس پسرده بود بسوی تو تلم کرد پس او را
حفاظت نمود و چون هنگام ترویج او شود زنی که مناسب باشد و عزت و نجابت و شرف و عدل کن مطلب
گفت که ای گریه بزرگوار کردم و احسان نمودن ام و تا زنده ایم حق ترا فراموش نخواهم کرد پس مطلب
سبسته را در حق خود نمود و نجابت مکرر متوجه شد و چون آفتاب بجای آمد از درای مکه طالع کرد و او بر
نمود و بر کوههای مکه و کعبه تا شید و آن روشنی موجب حیرت اهل مکه گردید و از خانه ها بیرون شتافتند
و چون مطلب را دیدند پرسیدند که این کیت که با خود آوردی برای معلولت گفت بنده منت پس این سب
شسته را بعدا مطلب نامیدند پس او را بجان آوردند و صدق او را عقی داشت و مردم از نور او شج
مینودند و نمیدانستند که او چه حضرت رسول ما خواهد بود پس امر او در میان خبرش عظیم شد و در

در روز و برکتی یافتند و در هر صیبت و بلیتی با و پناه می بردند و در نقطه و شدت متوصل
بنور حضرت رسول صا میشدند و حق تعالی آن شداید از ایشان میجو و عجزات بابر است از آن
نور ظاهر میکرد **فصل** در بیان تاریخ ولادت با سعادت آنحضرت پس بدانکه اجتماع علای امامیه
منعقد است بر آنکه ولادت با سعادت آنحضرت در هجدهم ماه ربیع الاول شد و اگر زغالخان در روز
هجدهم میدانند و غادری از زغالخان در هشتم یا دهم ماه مزبور بود قایل شده اند و شای از ایشان گفته اند که
در ماه مبارک رمضان ربیع الاول گذشت بود در سالی که قیل آوردند برای خراب کردن کعبه و بجای از بتولی محذ
شد اند و در روز جمعه وقت زوال و برویت دیگر از طلوع غروب پیش از بعثت پهل سلا و مادرش
بان حضرت حامله شد در ایام تشریف نزد جبرئیل و علی در منزل عبدالل بن عبد المطلب ولادت آن در سینه عظمی
شد در شعب ابی طالب و رخا غده بن یوسف در نوبه برابر از جانب چپ کسی داخل خانه شود و خیزان آن حجره را
از خانه پرچون انداخت و آنرا مسجد کرد که مردم در آن خانه نماز کنند تمام شده کلام کلیبی و کویا در یقین روز و
لاوت تعیت فرمود و موافق مشهور میان فالخان بیان کرده است و در کتاب عدد و نوبه گفته است که ولادت
آن حضرت نزد طلوع صبح روز جمعه هجدهم ماه ربیع الاول شد بعد از پنجاه پنج روز از زکات الهاب قیل یا
چهل پنج روز بعد از آن یا سی روز بعد از آن و بعضی گفته اند که در همان روز بعثت او شهر آنست که در همان سال
بعو و عامه گفته اند که در روز دوشنبه بعو و گفته اند که هفت سال از پادشاه نوکیران مانده بود و بعو و گویند
که در زمان پادشاهی مرز فرزند نوکیران بعو و طری گفته است که چهل و دو سال از ابتداء پادشاهی نوکیران
گذشت بود و مؤلف این قول است این قول است آن را روایت مشهور است که حضرت رسول صا فرموده متولد
شدیم در زمان پادشاه کوبیده که موافق بیستم شب از روی بود و بعو و گویند که غره یا سیم یا ستم
سینان روی و هجدهم ماه و مرز بود و غفر از منازل قرطال بعو و ابو شکر گفته است که قال ولادت آنحضرت
در چهارم یا ستم جدی بود و زحل و مشتری در عقرب بود و مریخ در حان خود بعو و زحل و آفتاب
در شرف بعو و زحل و زهره در حوت بعو و شرف و عطارد نیز در حوت بود و قدر اقل میزان بود

و راس در

و راس در مجوز بود و راس در قوس بود و در غل و من و توالی شد در حضرت آن خاندان را بعقل بن ابی طالب و
و بعقل آنرا و حضرت محمد بن یوسف برادر حق و او را داخل خانه می کردند و چه فرزندان هارون بن خیزان
عادر او آن خاندان را بر سر کردند و از خاندان خیزان یوسف و سید که در الحال بر همان موضع باقیست و مردم زیارت
میروند و این بابو علی را که گفته است که حامله شدن مادر آنحضرت با و در شب جمعه هجدهم ماه جمادی الاخر بود
این بابو بن شد و معجز روایت کرده است از ابو الطاهر علیه السلام که عبد المطلب گفت شبی در رجوع اسماعیل خط
ناگاه خواب غریبی دیدم و در خوابم و در راه یکی از کاهنان مرا دید که میل زدیم و موی بی سرم بر دوشم متحرک است
چون آما بغیر در من می شد که گفت چه می شود این بزرگ عرب که ز کیش صبی متغیر دیده است آیا حادثه از
حوادث دهر او را داده است گفت نمی آید آنچه بخوابیده بودم در خواب دیدم که در خیزان از پشت من رویه
و چندان بلند کرده اند که سرش با سحاب رسیده و شایه تابش مشرق و مغرب را گرفت و نوری از آن ساطع کردید
که غما در برابر من بود و عجم را دیدم که سجد می کردند برای آن درخت و پیوسته عظمت و نور آن در تر از بر بود
و کوه و دران قریش می شنیدند و رفت را بکنند و چه بر نریک می فرستد جوانی از کس نکو و پاکیزه تر جاده
ایش را می گرفت و پشت ای ایش را می شکست و دیده بای ایشانرا می کند پس است بلند کردم که شای
از شای می او را بگیرم آن جوان صدرا را و او گفت ترا هزاره از آن نیست گفت درخت از من است و من
از آن بهره دارم گفت بهره اش از آن کرده است که در کتله او نخته اند پس بر اسان از خواب برانم
چون که این خواب را شنید ز کیش متغیر شد و گفت اگر راست می گوی از صلب تو فرزند بر من می زاید
آنکه مالک مشرق و مغرب کرده و پیغمبر پس عبد المطلب گفت ای ابوالطاهر ابی کسی که آن جوان
که یاری او نموده باشی و پس ابوطالب پیوسته بعد از نبوت آن حضرت این خواب را کرد و می گفت
و آنکه در وقت ابوالقاسم این بود و آنکه بد که ظاهر آنست که آن جوان تبعیضش از بر مؤمنان باشد و این
شهر آشوب روایت کرده است که پیغمبر مانوس و نور علم حکیم ایند و خواه در علم نجوم ظاهر شد روزی با ابوالقاسم
گفت که تو این علم و زیر کی چرا ایمان نیاوری پیغمبر ناگفت چگونه ایمان بیاورم با و حال آنکه دو رخ او بر من

پایه بودم

ی

فلاک را دیدم است زیرا که او گفته است که من خاتم پیغمبرانم و این را دروغ میدانم زیرا که در طالع من نوشته
 شد و گفته است که هر که در آن طالع منقوله شود غنی باید که شود یا بشود یکی از کمال حاضرین جواب گفت که
 ما انطالع او میدانیم که او را کتبت زیرا که اتفاق کرده اند که طالع او شش و عطار و وزره و
 در کتبت و هر فرزند که با آن طالع منقوله شود غنی باشد که همان ساعت بود که اگر عارفان پیش از وفات می
 برد و بفرماید طالع منقوله شد و نصف سال از آن کالی کرد و این علاوه بر مخرج است پس از آن که کرد
 و مسلمان شود و مأمون او را از حمله داشت و آن نام کرد پس نظر شتری علامت علم و حکمت و بزرگی
 و غفلت و حیانت و ریاست آنحضرت بود و نظر عطارد نشان لطافت و ظرافت و فصاحت و علات
 اولست و نظر زهره دلیل حیانت و شادی و بخت حسن و طبع و خیال و با او غنچه و دیبا و اورست و نظر مریخ دلالت
 میکند بر شجاعت و جلالت و قتال و قهر و غلبه و محاربه آنحضرت پس حق تعالی که در آن حضرت جمیع طالع
 و بعضی از خفایان گفته اند که طالع و ولادت پیغمبران سبز و زیارت و طالع حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیزان بود بعضی
 گفته اند که طالع آنحضرت سکه کعبه و این باب و تیسرین معجزه از معجزات نبی مکی است روایت کرده است که
 عباس پدر او گفت که چون عبد الله برای پدرم عبد المطلب علیه السلام منقوله شد در روی او نور دیدم مانند
 خورشید پس پدرم گفت که این پسر را شانی بزرگی خواهد بود پس شی و خواب دیدم که از نبی عبد الله بر سر
 سفید پر خرم آمد و بر دانه تابش و مغرب عالم رسید پس بر کشت تاب را که کعبه شش است پس هم فروش
 او را سبزه کرد پس آن مرغ بجزیرت نیکو است ناگاه نوری شد میان آسمان و زمین و مشرق و مغرب
 فرو گرفت چنانچه پدید آمد که از کافران که در بنی مخزوم بود پرسیدم گفت ای عباس اگر راست باشد خواب
 تو را باید که از بخت پدر تو عبد الله نام بر دانی که اهل مشرق و مغرب تابع او گردند عباس گفت که بعد از این
 خواب چو هست در فکر عبد الله بودم تا وقتی که آمدند بعبقه خود در آورده و او جمیل ترین زنان بنو قریظ
 و چنانچه عبد الله رحمت الهی و اوصیل شد و حضرت رسول خدا از آن منقوله شد دیدم نور از میان دو دهنه آن
 حضرت تابش نمود و چنانچه او را در بر گرفته بوی مشک از او شنیدم و مانند ناله مشک خوشبو کردیم پس آن بزرگوار

که چنانچه از او شنیدم

که چون مراد روز آمدن گرفت و شدید شد زانوی بسیار شنیدم از خانه که در آن بودم که یکسختی آدمیان
 شباهت نداشت و علی از سندس بهشت دیدم که بر قبی از باو ت و او بخت بود در میان آسمان و
 زمین را بر کعبه و قصری شام را دیدم از سر آنحضرت ساطع شد که آنرا از روی کرد و قصری شام
 را دیدم که از بسیاری نور مانند شعله آتش شده بود و در دو طرفه مرغان بسیار مانند اسف و می دیدم که
 که باهای کشته بر در و در و شتر استید را دیدم که گذشت و میگفت که ای آنم چه خواهد دید که مانند و تمام
 که از فرزند تو چون بلند را دیدم که از غم کس مانند تر و سفید و نیکوتر جاد بود و همان کردم که عبد المطلب است پس
 نه یکم آمد و فرزندم را گرفت و آبش را نشان در آن او ریخت و طشتی از طلا داشت که با نقره و در
 گردیده و نشان از طلا داشت پس شکم آنحضرت سوخت کافت و دلش سوخته آورد و شکافت و نطقه
 سپاه از میان آندل تو بر من آورد و انداخت پس کسیر بر من آورد از سر بر من آورد و در میان
 آن کس کپاهی مانند زبیر سفید پس آن دل مقدس از آن کرد و بخت منقوله شد و دستي بر شکم
 مبارکش کشید و بان حضرت سخنی گفت و او گفت و من سخنم است از آنکه دیدم که اگر گفت که در
 آمان محفوظ و حمایت خدا باشد به تحقیق که بر کردم دلت که از ایمان و علم و حکم و عقل و تقی و شجاعت
 نوی بهتر از من بهتر خوش حال انگس که ترا مانت غایب و دای بر کسی که ترا مخالفت کند پس کعبه و دیگر بر
 آورد از سر بر سفید و سرش را کشید و او انگشتری بر او آورد در میان دو کتف مبارکش زد که نقش
 گرفت پس گفت که امر کرده است بر و در که من که به هم بر تو روح القدس پس در و به معید و برای بر
 بوشا بند و گفت امان است از آفت های دنیا ای عباس اینها بود که بدیده نای خود دیدم عباس گفت
 که گفتش را کشودم و نقش هر را خواندم و به ستر این احوال را بهمان میدشتم تا آنکه از خاطر من غولند
 و بعد از آنکه بشرق اسلام مشرق شدم حضرت رسول تعالی طریقی آورد و ایضا بنده معجزه حضرت
 صادق علیه السلام روایت کرده است که ایلیس لغت الله به مقت آسمان بلا گرفت و کوشش میداد و احسا
 سعادته را میشنید پس چون حضرت علی منقوله شد او را از سر آسمان منع کردند و تا به راه آسمان

بالا میرفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد و از آنکه آسمانها منع کردند و شیاطین تیرازی
از شما سبب بواب سموات را ندید پس قریش میگفتند مرید وقت گذشت دنیا و آمدن قیامت
بهتد که باینستیم که اهل کتاب که میکردند بیوع و بیعت امیر که دانا تر از اهل جاهلیت بود گفت نظر
کنید اگر ستاره های معروف که بآنها هدایت میرسانند مردم بآنها می شناسند و مان مای می شناسان و
تا بستان اگر یکی از آنها نبینند بماند که وقت آنست که جمیع خلق بپایان شوند اگر آنها بجلال خود ندو
ستاره های دیگر ظاهر میشوند پس امر می بینید بحدیث شده و صبح آنروز که حضرت متولد شد برقی
که در جای عالم بود بر افاده بود و در ایوان کبری یعنی پادشاه بسم پلزد و چهارده کنگره آن افقا
و دریا چرخ سوار کرد و پیچیدند و فرو رفت و خاک شد و همانست که نمک شده است نزد یک شان و
وادی سواد که سالهای بود که کسی آب در آن ندیده بود آب دآن جاری شد و آتش که در مار کس که هزار
سال خاموش شده بود در آن شب خاموش شد و دانا ترین علمای آن روز خواب دید
که شتری صحرایی سپید را دیدند و یک شیر در دوازده گله گشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاقی شری
از زمینش شکست و چون صحرایی شد آب جاری شد و در قعر او جاری شد و نوری داشت از طرف شمال ظاهر
و در عالم منتشر گردید و پیر و از کرده تا بمشرق و مغرب رسید و تحت بر بارش در آتش بسوزان شده بود
و جمیع پادشاهان و دلازان و زلالان بودند و سخن نمیتوانستند گفت و علمای همان و سحرگران بر طرف
و هر کاه که بجهت ایشان او بزم زادی که داشت خبر تا باو میگفت جلالی افتاد و قریش در میان عرب بزرگ
شدند و ایشان را آلاء گفتند زیرا که ایشان در خانه خدا بودند و آمنه علیها السلام گفت و الله که چون
پسر من بر زمین آمد و سینه و دست را بر زمین گذاشت و سرش بر آسمان بلند کرد و با طراف آسمان نظر
کرد پس این نور سیاهی شد که به چرخ را روشن کرد و سبب آن نور قهری می نامید و در میان
آن روشن صفا شدیم که قابل میگفت که زائیدن بهترین مردم را پس او را تحفه نام کن و چون آن حضرت را
بنزد و عبدالمطلب و در نهاد او را در آنست گفت و میگویم و شما میگویم خداوند را که عطا کرد و کن

البکر

این پسر خوش روی را که در کوهواره برهنه طفلان سیاه و بزرگ در آن پس او را تقوید نمودند بامهای
ارکان کعبه شریفی چند در فضایل آن حضرت فرموده و در آنوقت شیطان در میان او را و خود را و دیگر
تا همه نزد او جمع شدند و گفتند چه خبر ترا از خواب آورده است ای سیدنا گفت ای پسر شما از اقول
شب حال احوال آسمان و زمین را تغییر می دهم باینکه کجاست عظیم در زمین واقع شده باشد که نامش
بکسان رفته است مثل آن واقع نشده است پس برود و بگوید و تحقیق کنی که چه امر عزیمت داشت شده است
پس غرق شدند و گردیدند و بر گشتند و گفتند که چیزی نیافتیم آن ملعون گفت که استغلام آن کار نیست پس فرود
در دنیا و جولان کرد و تمام دنیا را بگردید که ملائکه اطراف مردم را فرود انداختند چون خواست که داخل شود
ملائکه بر و بالکن و در و بر گشتند و گوید که ما ندانیم که از جانب کی می آید اهل شد جبرئیل را گفت که در ای
مجلس ملعون گفت ای جبرئیل بگو و از تو سوال کنیم بگو که این شب چه واقع شده است در زمین جبرئیل را گفت
محمد صلی الله علیه و آله که بهترین پیغمبران است افتخار شده است پس سید که مراد او بهره است گفت پس سید
که یار داشت و بهره دارم گفت ای ایسی گفت را فرستادم و در حدیث فیکر روایت کرده است که آن روز صلی الله
عزما گفت که چون حاضر شدیم رسول الله صلی الله علیه و آله و هیچ انری از عمل در صومعه نیافتیم و آن مالا که زمان را در حمل
عاریت شود نشد و خواب دیدم که شخص نزد من آمد و گفت که حاضر شدی به بهترین مردمان چون وقت ولادت
تو است متولد شد از آری پس بر سر و دستش خود را بپوشید و بر زمین گذاشت و فرود آمد پس ثانی را
نداد که که گشتی بهترین بشر را پس او را پناه ده بخداوند یکتا از شر هر ظالم و مصاد و صدمه و بر تو
دیگر گفت که چون او را بر زمین گذارد و ای غیبه شده با آن احد من شر کل خاصه و کل
خلقه نادر یا خدایا الرصد فی طواف القوادیر من قاضیه و قاضیه پس آن حضرت در روز
آنقدر نمود که دیگران و هفت نفر آنقدر نمودند و در هفت نفر آنقدر نمودند که دیگران در راه نمی
نمک کنند و ایضا روایت کرده است از ایسی بن سحر که گفت من نزد معاویه بودم و کعبه اخبار حاضر بود
من را و پرسیدم که شما چگونه با هفت نفر صفت ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در کتابی می خواند یا فیضی

هر شش که شرف ایشان حاضر بودند و در میان ایشان بودند شام دو لیل پس برای مغیره و عاصی بن هاشم
و ابو حریف بن اجماع و بن امیه و عتبه بن ربیع و کنت ایا مشبه ریان شام فرزند متولد شده است گفتند
گفت مرید فرزند متولد شده باشد که نامش احمد باشد و در او علامتی می باشد بر یک خری که بسیار می بل باشد
و هلاک اهل کتاب نمود و می بود و در دست او خواهد بود و شایسته باشد و شام طلعت نشد و پیش از آن متوفی
شدند از آنجا پس سال کرد و پیش از آنکه پسری برای عبدالله بن عبدالله متولد شد است پس آن مرد را طلب کردند
و گفتند بلی پسری در میان ما متولد شده است پس پیش از آنکه می شناسیم با عبدان گفتند پیشتر گفتی پس
ببر و بنزد او نادر او نظر کنیم چون بنزد آمد و رفتند گفتند بیرون آور فرزند خود را تا ما بر او نظر کنیم گفت و است فرزند
من هر شش فرزند آن دو می نماید و در دست او بر زمین انداخته و بر سر او آسمان بلند کرد و نور از او ساطع
کرد و برای بهره را از شام دیدیم و اتقی از میان هوا صد از که زانیدی سید امت را بگو ایضاً با الواحد من
شتر عمل خاسد و کل خلق او را خدایم که پس آن مرد گفت که او را بیرون آور تا من او را بر پشم چون آید
آنحضرت را بیرون آورد و آن مرد را و نظر کرد و پشت و شش را کشید و مهر بر پشت او دید و پیش از آن
آنحضرت را گرفت و بآمنه داد و گفت که خدا مبارک کند از فرزند تو را و چون آن مرد پیش از آنکه گفتند پیشتر
تر گفت پیغمبر از این پس بر این طرف شد که قیامت نیست و الله آنکه ایشان را بپلا کند چنانچه قریش از جناب ایشان
شد و گفتند الله سوطی بر شما نیاورد که اهل شرق و مغرب بایستند و این شهر را بجا کتاب بخار و فیروزان آنجا
کردند که آمدند گفت چون نزد ایشان ولادت حضرت رسالت ناهماهشتی برین غلب شد پس بدیدم مرغ سبزه را
که بال خود را بر دل نه کشید تا خود از من زایل شد پس زنان را دیدم مانند خلی در بلند کرد داخل شدند و از آنجا
بوی مشک و عنبر می شنیدم و جامه های قشون بهشت در بر کرده بودند و با من سخن می گفتند و عثمان می شنیدم که بخت کردیم
شیرین بود و در دست می ایشان کاسه بوعازیلو سبزه و شیرینهای شسته در آن کاسه با بوعی پس گفتند بی نام
ای که من این شهر را بشارت با و ترا به جبرین گذاشتم آن آئینه کان محمد المصطفی صلی الله علیه و آله پس چون از آن
شهر تنها بیا شام می نمودی که در دریم بوعی مشغول بود پس برای مرا فرود گرفت و دیدم چو مانند دیبای سبزه

که بیان کان

که بیان آسمان و زمین را بر کرده بود و صلی الله علیه و آله تا پی را شنیدم که میگفت بکبر و عزیزترین مردم را و مردان
چند دیدم که در هوا ایستاده بودند و ابرق داشتند و شوقی و عزیزترین را دیدم و علمای دیدم از
سندس که بر باقوت سرخ بسته بودند و بر بام کعبه می ایستاده بودند و میان آسمان و زمین را گرفته بودند و چون
آنحضرت بیرون آمد و در کعبه گردید و بسجده افتاد و دست با سوی آسمان بلند کرد و با حق تعالی حاجت میگفت
و ابر سبزه دیدم که از آسمان فرود آمده اند آنکه آنحضرت را فرود گرفت پس اتقی مذکور که بگوید محمد را بر شرف
و مغرب زمین و در میان ما آمده خلاق را با بنام و صفت نشانند پس ابر بر طرف نشد و دیدیم آنحضرت را بر جا
چسبیده از شرف سبزه تر و در زیرش حریر سبزی گسترده اند و سبزه کلید از نواری در دست داشت و گویند
میگفت که هر که گرفت کلیدی از بغیرت بود مندی و پیغمبر را پس ابر و دیگر فرمودند آن مردان حضرت را از دیده من
پنهان کرد و زیاده از مرتبه اول و ذی دیگر شنیدم که بگوید محمد را بر شرف و مغرب عرض کرد ابر و جانان
چون دهنش در فغان و در نه کان و عطا کند با و صفای آدم و وقت بوق و دعت ابراهیم زبان اسمعیل و جمال یونس
و بشارت یحیی و عیسی و داود و زید و کرم عیسی صلوات الله علیه و آله و چون ابر گشوده شد حریر سبزی دیدم که
در دست الله و بسیار که هم می رسد اند و شنیدم گویند من گفت خیر جمیع اینها را در قبضه شرف خود گرفت
پس پس چو فرزند مرا که در تصرف او داخل شد و نفر دیدم که از نور و صفا مجرب بود که گویا فرشته از روی
ایشان طالع بوعی و در دست یکی ابرق بوعی از نقره و نقره مشک و در دست دیگری طغنی بوعی از زعفران و سبزه
طغنی چهار جانب داشت و هر جانب مروری منصوب بوعی و قابل میگفت که دیانت بکبری دورست خدا پس
دینش را گرفت پس گویند که گفت که بگوید اخبار کرد و گرفت و در دست سیم حریر سبزی بوعی چسبیده پس او شد
و انشترای از میان آن بیرون آورد و شمع آن دیده را را حیران میکرد پس آنحضرت را بوعی مرتب داشت
پس آنکه در ابرق بوعی پس انشتر را بر میان او کشید و در دستش گرفت و با او سخن گفت و حضرت چو آب
گفت پس آنحضرت را دعا گفت و هر یک از آن مردان را بال خود گرفتند و آنرا آنها نسبت با حضرت کردند و حلقه
رضوان خازن بهشت بوعی پس روانه شد و بجانب حضرت طغنی شد و گفت بشارت با ترا ای مایه

عزت و بیا و آخرت و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که عبدالمطلب در شب ولادت آنجناب نزد یک کعبه
خوابیده بود و ناگاه دید که خانه کعبه با تمام ارکانش از زمین کنده شد و بجای مقام ابراهیم سجده افتاد
پس آنرا نشاند و گفت الله اکبر هر چه بود کار محمد مصطفی و پیرو کار من احوال را بیا که مرا امید از آنجا پس
مشترکان و ارجس کفران پس تنها بر زمین و بر روی در افتادند و ناگاه دیدم که مردان همه بسوی کعبه می رفتند
و کوه های مکه بجای کعبه شتر و شتر و ابری سفید دیدم که در برابر حجه آمده استاده است عبدالمطلب گفت
پس بسوی خانه آمده دیدم و گفتم آیا در خوابم یا بیداریم گفت بیداری گفتم تویی که پیشانی تو بوی خوش
گفت آن فرزند است که از من جدا شد و مرغی چند آنرا از من گرفتند و بدست من نمیکند از من برای ولادت
او بر من سایه افکنده است و گفتم یا و فرزند مرا تا به چه گفتم تا به روز ترا نخواهند داشت و نه بی پس
من شتر خود را کشیدم و گفتم فرزند مرا برون آورده اگر نه مرا میکشتم گفت در حجه است و ندانم او و چون
رفتم که داخل حجه شوم مردی بیرون آمد و گفت بگو که احدی از فرزندان من نیست یا نه ملاک او را باریت
نکنند پس برخیزم و بر گشتم و روایت کرده است که آنحضرت غش کرده و ناف بر روی متولد شد عبدالمطلب
جگفت که این فرزند مرا نشاند بزرگ است و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده است که
چون آن حضرت متولد شد همه که بر کعبه گشته بودند بر روی در افتادند و چون شام شد ایشان ندان
آسمان رسید که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان من هضون فاد جمع و ندان آنرا
روشن شد و بر سر کعبه کعبه و در رفت که بودند هم خندیدند و آنچه در آسمانها و زمین با همه شیخ خدا میکشند
و شیطان که می گفت بهترین است و بهترین خلایق و کرامت من بزرگان و بزرگترین عالمیان
محمد است **شیخ طبرسی** علیه الرحمة در کتاب احتجاج روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام که چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان آمد دست چپ بر زمین گذاشت و دست راست
بسوی آسمان بلند کرد و لبی خود را بتوحید خدا آورده و از دهان جبار کشش بوری سلطان شد که این کعبه
قهرای بعضی اطراف آنرا از شام دیدند و قهرای سرخ من و از نوای آنرا و قهرای سفید از طمق آنرا

و حوالی آنرا دیدند و در شب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله نشاند آنرا که من و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند که
در زمینی امر غیبی حادث شده است و ملائکه را دیدند که فریاد می کردند و بالا می رفتند و فریاد می کردند و گفتند
گفتند و ستاده با حرکت آمدند و در میان می میشتند و اینها هم علامت ولادت آنحضرت بود و ابلیس یعنی خوارک
که با آسمان رعد سبب این فریاد است که شانه کرد زیرا که او را جاری بود در آسمان سیم که او و سایر شیاطین
کوشش میدادند بسوی ملائکه که چنانچه فرشته را حقیقت واقعه را معلوم کنند ایشان را بفرستای شهابی نندادند
برای ولادت پیغمبری آنحضرت و این باب و غیر او روایت کرده اند که در شب ولادت قرین الشعاة حضرت
رسالت پناه صمد بلزید ایوان کسری و چهار انگشت او بخت و در پایه ساه و فرو رفت و آتش که نارک
که بر سر سینه مولودش شد و اعلی علمای فارس و خواب دید که شتر صعبی چند میکشد آسمان را بی سوت
از جمل گذشتند و در بلاد عجم منتشر شد چنانکه کسری اینرا حوالی عربیه مشاهده نمود تا به کعبه گذشت و بخت
خود نشست و امر او ارکان دولت سو جمع کرد و ایشان را جز داد و آنچه دیده بود پس را نشانی این حال نامه رسید
مطلعل بخاموش شدن آتش که فارس پس غم و اندوه کسری مضاعف شد و عالم ایشان گفت ای
پادشاه من نیز خوابی غریبی دیده ام و خواب خود را نقل کرد پادشاه گفت این خواب به تغییرش چیست گفت بی باید
عادت و زنا و غیره و واقع شده باشد پس کسری نامه بنعمان بن المنذر پادشاه عرب نوشت که عالم از علمای
عرب بسوی من نوشت که بخوالم من غامض از سوال میگردد چنانکه بنعمان رسید عبدالمطلب بن عرفه
را و شتر و چهره حاضر شد و قانع به با و نقل کرد عبدالمطلب گفت مرا علمای این خواب و امر نیست و لیکن عالمی
سلح که در شام می باشد تغییر این خواب می دهد و از سوال کسری و برای من خبر بیا و چنانچه عبدالمطلب
سلح حاضر شد و او شتر فروخت شد به سلام کرد و جواب نشنید پس شتر خود را بزرگان از ره دور اندام
برای سوال از ره بزرگان و بقیع بسیار کشیدم و آنکه غمناک جوابها میدادند شتر خود را فروختند و او شتر خود را
خود فروخت و عبدالمطلب شتر را فروخت و طبعی اصل غنچه و بسوی سلح آمده در مکه که کفر یک است
منتقل کرد و بفرستاده است پادشاه بنی سبیلان برای لرزیدن ایوان و منطقی شدن میزان و خواب

دین اعلیٰ علی بن ابراهیم و خلیفه شدن دریاچه ساوه ای عبدالمسیح و قریب سیصد نفر تلامذت قریب
و مبعوت شود یعنی دعای کوچک پوسند و در دست داشته باشد و دعا بدو دعا بدو دعا بدو دعا بدو
خشت شود و ملک شام و نجف از قریب ملک ایشان بدرود و بعد از آنکه کسری که بر تخت نشست پادشاه
بان ایشان پادشاهی خوانند کرد و بعد از آن پادشاه ایشان را بیل خواهد شد و هر چند نیست البته
واقع میشود و این را گفت و از آنانی را و دعا کرد پس عبدالمسیح سوار شد و سیرت تمام خود را به پادشاه
عجری رسانید و سخنان سلطه را نقل کرد کسری گفت چهارده نفر پادشاهی کنند زمانی بسیار خواهد شد
پس کسری ایشان در مدت چهار سال منقرض شدند و باقی ایشان تا عمارت عثمان پادشاهی کردند و دستمال
شدند و سلطه در سبیل العرب توالی شده بود تا زمان پادشاهی بنویسند و زمان زیاد از آن قریب
بود که هر قریبی سی سال است تا زیاد و قطیف و اندلی و ابواب کرده است که از این عباس پس رسیدند از احوال
سلطه گفت حق تعالی او را خلق نمود که بپوشد تمام کاه و بر روی جریده نای درخت خرمایکند نشاند و هر جا
و میخواستند نقل میکردند و هیچ استخوان و معده بدن او نبود و غیر از سر و گردن و از پای تا پوزه کردن او را
می پیچیدند و چنانچه جامه می پوشیدند و هیچ عضو از او بجز کت نمیکرد و غیر از زبان او چون خواستند او را بسجده
آوردند چیزی از جگر بخارج نداشتند و او را بر روی انداختند و عجب که آوردند بر چپا ریزان و خورشید بر نوزاد آمد
و گفتند از زیارت تو آمده ایم بجز باری سیده است از نور علم تو پس منبره مارا با یکدیگر در زمان او بعد از
ما خواهد بود سلطه گفت ای گروه عرب نزد شما علم و نصرت و از عقب شما گوید و هم خوانند و بزرگ انوع علم را
طلب خواهند کرد و بت بار خواهند کرد و غایت خواهند کرد که گفتند ای سلطه چه حاجت خوانند و بزرگ
گفت بحق خدا صاحب لسان از عقب شما فرزندان بهم خوانند بزرگ خداوند رحمن را بیکانگی خواهند
پرستید و ترک عبادت شیطان و بتیان خواهند کرد بر سر بزرگ از نسل که خواهند بود گفت از نسل
شتر بهتر است از شتر که بعد منافق گفتند از کلام بلد بر من خواهد آمد گفت بجز خداوندی که باقیست تا او بر من
نخواهد آمد مگر از این بلد و مدینه خواهد آمد و مردم را برادر شد و صلاح و عبادت نخواهد کرد خداوندی بگفت

بغیر از وی

بغیر از وی و صلاح و سید این طاووس رضی الله عنه روایت که است بسند صحیح از موبی منب که
کسری از بزرگان عجم سستی بر دجله بست و به و مال بسیار در آن خرج کرده بود و طاقی در آنجا برای منبر خسته
بود که کسی مانند آن بنانیده بود و آن مجلس دیوان او بود که تاج می پوشید و بر تخت بر نشست و بفرست
نواز سحران و کاهنان و بختان و مجلس او حاضر میشدند و در میان ایشان مردی بود از بختان موبی که
او را سبک گفتند و پادان حاکم بن برای او فرستاده بود و در احکام خود خطا میکرد و کسری که پادشاه را
پیش میراند کاهنان و سحران و بختان عجمی ملبس و از مغر و چاره آن امر از و سوال میکنند و
و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وایتی معوض شد بجزی خوارت و دیگر طاق ملکش از میان صحر
نشسته است و در جله بخت شده است و بر قریش آب جاری کرده است گفت پادشاهی من در هم شکست
و بسیار محزون شد و بختان و کاهنان را طلبید و واقعه را با ایشان نقل کرد و گفت فکر کنید و تفحص بنمایید
و سبب این حادثه را برای من بیان کنید و سبب نیز در میان آنها بود و چون بیرون آمدند از راه که کسری
کردند و تا قبل نموده بجزی برایشان ظاهر شدند و راه نای نشست خود را از کاهانت و نجوم و غیر آن برخورد
مسدود یافتند دیدند که بجز سحران و کاهانت کاهنان و احکام بختان باطل شده است و سبب آنرا
بر روی قتل نموده بود و در آن حال حیران مانده بودند ناگاه بر روی دید که از جگر بیرون آمد و دید و از
کرد تا بمشرق رسید چون صبح شد و نظر کرد بر بزمی باری خود ناگاه باغ سبزی نظرش را آمد گفت
مقتضای آنچه می بینم آنست که از طرف حجاز پادشاهی خواهد ظاهر شد که پادشاهی او بمشرق برسد
و زمین سبب آن آبادان شود و زیاده از زبان پادشاهی چون کاهنان و بختان با یکدیگر نشستند و گفتند
که بزرگ است باطل شدن سحر و کاهنتای ماسد و دشمن را هر ما علم ماسک برای حدوث آسمان و بقی
برای خبری است که معوض شده است یا خواهد شد و پادشاهی این ملک سبب به بطرف خواهد شد فکر این حکم
به کسری بگویم ما را خواهد بخت یا بدین را از و اخفا غایم تا از جگر دیگر شایع شود پس آنرا مذهبند
کسری و گفتند نظر کردیم و چنان فهمیم که ساعتی کنیای سده جله و قصر تو بر آن گذشتند از سابق خاص

که او کربت آنقدر که آب دیده اش سنگ ریزه مسجد را ترک کرد و میگفت که روز پنجشنبه روزی که رسول الله
خدا صلی الله علیه و آله و سلم میاوردید دوانی و گفت تا بنویسم از برای شما کتابی که مرا نشود بعد از آن
برگزین پس نفع کند در این و سزاوار نبود که نزام کشند و حضور پیغمبر خود پس فرگفت که رسول خدا مدینه
میگوید و روایت دیگر گشت که در بر و غالب شده است و نزد شما قرآن هست پس است ما را
کتاب الله پس اختلاف کردند اهل خانه و با یکدیگر خامه کردند بعضی گفتند بیا و بید تا بنویسد
رسول خدا برای شما کتابی که بعد از آن مرا نشود و بعضی گفتند قول قول علامت چون او را نماند
اختلاف بسیار شد نزد آنحضرت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر یک از پیش من پس
این کتاب میگفت که بر سرش جمعیت و بدترین معیتهای آن بود که مانع شدند میان رسول خدا و
میان آنکه آن کتاب از برای ایشان بنویسد پس اختلافی بسیار افتاد و او از آنی که بلند کرد پس ای
عزیز بعد از این حدیث که هم عام روایت کرده اند هیچ عاقلی را مجال آن هست که شک کند در کفر
عمر و کسی که عمر را مسلمان داد که بقالی یا علایق خواهد کرد و صیتی کند و صلاح جمع است در آن
باشد و کسی مانع او نشود و در جهان حالی آنحضرت را از رده کند و نیست هدایت آن حضرت
چگونه خواهد بود حالی او و حال آنکه حق تعالی میفرماید و ما یستطیع عن البغی الا و جی یومئذ
سخن نمیکوید آنحضرت از خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر و جی که با و فرستاده بشود
و میفرماید که آنها از راه میکنند خدا و رسول او را است کرده است ایشان را در دنیا و آخرت و کدام
از این برتر باشد که بزرگواری و شغف و مهر باقی چون بیان کرد نزدیک رفتی او
شده است و دیگر منفعتی از تصور نیست کینه ای خود را ظاهر کنند و دست از اطاعت او بردارند
و چون گوید که باشد که تمام بر و بر فرمان بنشیند و فرماید که دوات و قلم بیاورید که وصیت
نام بنویسم اطاعت نکنند برای آنکه مبادا امر خلافت امیر المؤمنین را واضح تر گرداند و در هم
احوال حضرت اندک فرض از ایشان است که بعد از آن حضرت انتقام او را از اهل بیت او

بکشند

بکشند پس خدا و رسول بر ایشان با و بر هر که ایشان را مسلمان داند و هر که در این اشیان توقف
نماید و فقیه این سخن در حق خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و سید بن طاووس رضی الله عنه در کتاب
طریق آنحضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که چندی از حضرت رسالت پناه هم چنین
شد حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه و آله و سلم علیه و آله و سلم مبارک آنحضرت خود را در امان آنحضرت گذاشت و
در حوش کرد چندی از آن غار را گفتند عایشه پرور رفت و عرا گشت برو و بیاوردم غار کن
گفت که ابوبکر پر تو اولی است نماز کردن عایشه گفت راست بگوئی و لیکن بدین نیز نیست نرم و است
و میفرماید مردم نگذارند او را که نماز کند تو برو و نماز کن و عرا گشت او بیاید و پیش بایستد من او سر مردم
و نمیکند که کس عاقبت نماید آنکه چندی به حوش است و کجاست فراموش کرد که هر چه و علی مشغول او است
و در این حالت از وفارقت نماید و فرصت غنیمت است باید که پیش از آنکه او باز به حوش آید ابوبکر بایستد
نماز کند زیرا که اگر پیش از آنکه او بایستد نماز فرستاد که نشنیدی که در پیش چه ناز با عرا گشت و در
آخر سخن گفت الصلوة القلوة پس ابوبکر مسجد آمد که بایستد نماز کند اول مردم انکار کردند که من
باید حضرت رسالت پناه آمده ام با شما نماز کنم و بنفقه که طراب رفت هنوز نگفت بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت و خبر نماز پرسید گفتند ابوبکر رفت است که بایستد نماز کند حضرت از رده و پیش طلبید و بر او این
فضل بر جاست و یکدست بر حوش او و دست دیگر بر حوش علی آنحضرت و بای یکدست خود و بر زمین
میگفتند بنفقه که طراب رسید و ابوبکر سه دو کرد و نشست بایستد نماز کرد پس امر کرد که او سه بر نشاند
و بر زمین نیند و بعد از آن که بر زمین رفت تا از دنیا رست نموده و جمیع اهل مدینه از مهاجر و انصار را
ادراک لغای آخرین سید المسلمین مسجد را که حتی دختران از مجلس سید و بزرگان و زنان
میگرفتند و فغان بر آوردند و ناله و نوحه در گرفتند و بعضی و ناله و بعضی الله میگفتند و
حضرت با از صغیر صغیر میخواند و گاه از ناتوانی بر سر است میشد و باز غم و بخت میکرد و میفرمود
که ای گروه مهاجران و انصار هر که درین روز و درین برکت دین من مجلس حاضر شده است از دنیا

از خدایان و آدمیان باید که آنچه بشما میگوید بغایبان برسانید و حق پرستان را خوشامد و در میان شما میگذارم
 کتاب خدا را که شتمنی است بر نور و هدایت و بیان هر چه خداوند آفرید و آن محبت خداست از برای منبر شما و
 میگذارم در میان شما علم کبریا را که راه نیست و نور هدایت است و او معنی صفت علی ابن ابی طالب است
 و او جلال الهی است پس چون بگذرد و راه و پر کرده شود و یاد کند بخت خدا را بر خود در وقت
 که دشمنان بودند با یکدیگر پس خدا الفت افکند در میان دل های ناموس کرده در بخت خدا را برادران یکدیگر
 ایها الناس علی ابن ابی طالب کز علم و حکمت خداست هر که است از او را در غیر روز و بعد از این روز
 و مگر است بعد از خدا و ادا کرده است و آنچه و لیس است بر او و هر که دشمن کند با او و بر او بعد از این
 در روز قیامت کور و کور شود و از برای او حجتی نخواهد بود و هر که خدا را ایها الناس میباید
 در روز قیامت نزد خدا بنیای قرآن و اهل بیت منزه و ولیده و کرد و اوده و از ارکشید و تم
 دیده و منزه ای ایشان در پیش روی شما جایی نخواهد بود بخت های ظلمات و مشورت های جهالت
 و شما را می نکرده باشد ایها الناس امامت است صاحبان هست و اینها از علامت است و حق تعالی
 او حافظ ایشان را و در قرآن مجید بیان کرده است و منزه ایشان را برای شما نام برده ام و آنچه باید حق ایشان
 بشمار رسانیده ام و لیکن هر چه بشمارا که منقول کرده اند از معجزات و از دین بر مکرر و
 کتاب خدا را ابتدای تاویل میکند و بهوی و ضلالت منتهی بهر وقت نادیده میکند زیرا که در سنت و حدیث
 و سخن که حلق قرآن است آن باطل است و قرآن پشوی راه هدایت است و قرآن را فایده است که
 مردم را بسوی آنچه بخوانند و تاویل و تعبیر کند و او علی بن ابی طالب است که وارث
 علم و حکمت ملکشان و خود از زمان صفت و مبارک من و جمیع پیغمبران و از است ایها الناس
 بخدا رسوخ میفرماید حق اهل بیت صفت بر سر ایشان اند از کاندین و جبرائیل اهل تقوی
 و معون علم رب العالمین و علی برادر صفت و وارث صفت و نبی من و اهل بیت من و بعد از من خلا
 باوست و بعد از من او و او را میگوید پیش از هر کس من ایمان آورده است و بعد از من از من

جدا خواهد شد

جدا خواهد شد و در قیامت اینها بمن نزدیکتر خواهد بود پس حاضریان بغایبان برسانید و هر که
 پشوی حجتی شود و در میان ایشان از و دانانی باشد و کافر است ایها الناس هر که از من حق
 طلب دارد بیاید و بگیرد و هر کس با او عهد کرده ام بعد از من بنزد خدا رود که او ضامن عهد من است
 پس و بجانب حضرت امیر المؤمنین عاگرد کنید و فرمود که یا علی اکثر این جماعت کافر خواهد شد و از این
 برخواید که گذشت و ششصد و شصت و یک نفر خواهند گشتید و چون من از دنیا رحلت کنم آنچه بقیع بر تو ظاهر
 خواهد شد یا علی هر که با تو نماز کند از زمان من و حاجت من معصیت کرده است و هر که معصیت من کند
 معصیت خدا کرده است و من از ایشان هزارم و تو نیز از ایشان هزار پیش حضرت امیر عاگرد گفت یا رسول الله
 بنماز شد من از ایشان رسول صاگرد خداوند اتو گواه پیش پس گفت یا علی ایشان با یکدیگر تمیز و عهد میباید
 میکند که بعد از من بر تو شکم کنند و بر این مکر باطل شب و روز مرا درند و هر کس این مکر را طر او بنماید
 من نیز از هزارم و این آید حق ایشان نازل شده است بیت طائفة من طائفة من طائفة من طائفة
والله یستبیط یثقی یغیث یوزر و از طایفه ایشان بر غیر آنچه تو میبوی و خرامن تو بگوید
 ایشان در شبها طوطی میکنند و ایضا سید بن طاووس رضی الله عنه از حضرت یحیی بن جعفر طایفه
 روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که چون هنگام وفات حضرت سید بن طاووس
 صا شد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار و یا ان احمد بن حنبله و غار رفت من از شما نزد یکدیگر هست
 و حق تقامل انصار رحمت خود دعوت نموده است و اجابت داعی حق لازم است و با من بیگوارت نکردید
 و آنچه شرطیاری و نصرت بجز علی آوردید و با محاجران در مال مضایقه نکردید و خیر خود را بر مسلمانان
 وسعت دادید و در راه خدا جان در ندادید و حق تقامل را دین اعمال پسندید و جزای جزیل و توبه
 جمیل گرفت خواهد فرمود و در جزمانه است که کار شما با تمام میشود و بدو آنرا عمل فایده
 نمیشود نیز بخشد آن دو چیز لازم نمیشود و آنها در کتاب خدا و اهل بیت صفت پس دست بر
 از کتاب خدا آنست حجت و برهان و کلام عادل مسلمانان و در روز قیامت خصم خواهد بود و دیگر و بر

که بآن عمل کرده اند و قدم های ایشان را از صراط خواهد نرفت و ای گروه انصار مرا رعایت کنید
در حق اهل بیت من بدرستی که خدا را خبر داده که کتاب خدا از ایشان جدا نمی شود تا ما در دنیا
بر من در محض کوثر و بداند که سلام مانند سقیت است و توان او اطاعت است و متابعت
او ای گروه مسلمانان زنها را که در دست اهل بیت من بر مدارید که ایشان چراغ های راه هدایت و
معدنهای علم و چشم های حکمت اند و بر ایشان نازل میشوند ملائکه آسمان و یکی از ایشان علی بن ابی
طالب است که او وصی و امین و وارث من است از من بمنزله مادر و من است از موسی ای گروه انصاری
فاطمه درگاه حرمت و شرف خانه او خانه من است هر که حرمت او را ضایع کند حرمت خدا را ضایع
کرده است پس حضرت امام موسی علیه السلام بسیار کریم و گفت ای مادر بزرگوار حرمت ترا ضایع
کود و درگاه ترا نکست و حرمت خدا را رعایت نگردد و بنا نگاه فرمود پس حضرت سالتینا
صاحبان را جمع کرد و فرمود که ایها الناس رب العزة مر بسوی خود خوانده و درین روز
بوی موت و آواجا بپیمای و مشتاق لغای حیات پروردگار خود گردیده ام و از خود خلاص
برادران خود که بپیمایند شده ام و شما را مانند چهار پاییان بی سر دار میکنم و کار شما را با و می
خود علی ابن ابی طالب کنشتم و آنچه شما را ضرر است یا او گفته ام پس موسی علیه السلام برخواست
و گفت آیا با مر خدا این وصیت را کردی یا با مر خود حضرت فرمود که بنشین ای پسر که با مر خدا و امر
خود او را وصی کردم و امر من امر خداست و طاعت من طاعت خداست و معصیت من معصیت
خداست هر که وصی مرا طاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که اطاعت کرده خدا را اطاعت کرده
و هر که وصی مرا فرمانی کند مرا فرمانی کرده و هر که مرا فرمانی کرده خدا را فرمانی کرده اما تو
و معاویه با بوی بکربان امر را نمی شناسی پس حضرت خشم ناکند و فرمود که ای پسر گفت ایها الناس
بیشوید و وصیت مرا بکربان ایمان آورده و پیغمبری مرا تصدیق کرده و او را وصیت میکنم بولایت
علی ابن ابی طالب اطاعت الله و تقوی و زیاده که ولایت و ولایت من و ولایت پروردگار است

وین آنچه بآنست که با کتم باید که حاضران بغایبان برسانند بدین که طاعلم سالتین است هر که
از ویس ماند که است هر که بر پیش کرد راه او بسوی حقیقت است و هر که بکتاب است و چه بود
حلال و مکمل است سید بن طاووس و یکی پسند فرمود از حضرت موسی بن جعفر
عنه علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که آیا
چنین بود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کاتب وصیت نامه رسول خدا بود که
حضرت بر او لقامیکرد و او می نوشت و جبرئیل ملائکه مقرران علیه السلام کوفان بودند حضرت
صادق علیه السلام سکن شد راعی و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفت و لیکن چون وقت
وفات آنحضرت شد جبرئیل از جانب خدا و جلیل نامه نوشت تمام کرده و مهر نموده آورد با
خداوند عالم بیان از ملائکه مقرران پس جبرئیل گفت یا محمد امین که بیرون کنند آنها را که از تو
تواند بغیر از وصی تو علی ابن ابی طالب انکه نامه آسمانی را از ما بگیرد و وصی تو کو اهری تو ما را
بر آنکه نامه را با او سپردی و او ضامن شد که عمل نماید با آنچه در آن است پس امر کرد حضرت رسول
ص که هر که در آن خانه بود بیرون کرد بغیر از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و فاطمه و میان دو
پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار تو را سلام میرساند و میفرماید که این نامه از جانب
که بشنود در شب عراج و هر آن که عمر کرده بودم یا تو و شتر کرده بودم بر تو و گوایه شده بودم یا تو
و گوایه فرمودم بر تو ملائکه خود را یا آنکه کافیم از برای تو گوایه بودن ای محمد پس حضرت رسول
چون این سخن را از جبرئیل عاتبند بندهای بدن مبارکش از حقوق الهی زد و فرمود که ای
جبرئیل پروردگار من سلام از منم و نعمها و از دست منم سلامت او بسوی او بر میگردد و همه بختها
راست فرموده است پروردگار من و او با وعده خود بوده است من بدو نامه را پس جبرئیل نامه را با
آن حضرت داد و امر کرد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نامه نماید چون حضرت رسول
آنحضرت تسلیم کرد فرمود که این نامه را بخوان حضرت با حرف بحرف خواند تا آخر نامه رسید چون

تمام کرد حضرت صدق موعده کاین عهد پروردگار داشت بسوی بنو شمر طایفه که برین گفته است
واما نیست از نو نزد من ومن رسانیدم آنرا و آنچه بشرط خواهی است بود بجا آوردم و دادای رسالت
نای خدا نمودم حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که گواهید هم از برای تو پروردگارم خدا
تو را که تبلیغ رسالت کردی و خیر خواهی امت نمودی و تصدیق بنمایم ترا در آنچه گفتی و گواهید عهد
از برای تو گوشتی و چشم من و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت که من نیز از برای شما در برابر آنچه گفتید
از جمله گواهی نام بر حضرت رسول خدا فرمود که باین گفته و وقت مرا و استی آنرا و خاص من شدی از برای خدا
و از برای من که و گواهی بهر عهدی که در آن نامه نوشته است حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده
که بلی آوردم و دیدم فدای تو باد بر من است ضمان آنها و بخدمت که مرا یاری کند و توفیق دهد که با شما ملایم بنام
پس رسول خدا فرمود که باین سخن بخوانم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت بنده منی برای من گواهید عهد
که حجت بر تو تمام کردم حضرت امیر المومنین فرموده که بلی گواه بگیرم حضرت رسول خدا که جبرئیل و میکائیل
باینکه گفتند که باینشان آمده از حاضران و میان من و تو گواهید عهد حضرت امیر المومنین فرموده که گواهید عهد
بر من و من نیز ایشان را گواه بگیرم پروردگارم فدای تو باد پس حضرت رسول خدا ایشان را گواه گرفت
و از جمله اموری که بر آنحضرت مشروط گرفت مابین جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود که گفت یا
وفا میکنی یا نه در آن نامه است از دوستی کسی با خدا و رسول کند و دشمنی کسی با خدا و رسول
کند و پنداری نمودن از ایشان و بر آنکه صبر کنی بر روز خوردن خشم و بر رفتن حق تو و معذرت کن
و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر المومنین خاک گفت بلی یا رسول الله پس حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه فرمود که سوگند یاد میکنم بخداوندی که از را خدایه و خلافی به آفریده است که بشنیدم
از جبرئیل که میگفت یا رسول الله که خود را اعلام نموده که تنگ حرمت او خواهد کرد و حرمت او و حرمت
و رسول است و رضی او را از خون سراسر و خضاب خوانید کرد پس حضرت امیر المومنین فرمود که چون
این کلام را از جبرئیل شنیدم به شوخ شدم و بر رو افتادم و نگفتم بلی قبول کردم و راضی

شدم هر چه

صلحی شدم هر چه بخت حوت من بکنند دست مرا معطل گردانند و کتاب الهی را بدارند و کعبه را
خراب کنند و ریشم را از تو خرم نکنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجازت پروردگار خود
خواهم داشت تا آنکه ظلم نبندد تو ایم پس حضرت رسول خدا فرمود که حسین صلوات الله علیه را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت
امیر را جواب گفته بود پس حضرت نام را مقرر کردند بر برای طلای بخت که آنش با آن طلا نرسیده بود و نام
بجبرئیل امیر المومنین صلوات الله علیه سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن باقی را رسانید روی
پرسید که در آن وقت نام چه نوشته بود که باینکه حضرت فرمود که سنتی خدا و سنتی نای رسول
خدا را پس پرسید که آیا در آن وقت نوشته بود که آن منافقان عنقریب خلافت امیر المومنین خواهند کرد
حضرت فرمود که بلی والله جمیع آنچه کردند در آن نامه نوشته بود که در شنبه قول حق تعالی را انا نأخذ
سبحی الوفی و نکت ما أخذوا و انا ادهم و کل شیء احصیناه فی امام بیعتی به ما نرند
میکردم مرده کان را و بی نویسم آنچه پیش فرستاده اند آنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مترتب شود
و همه چیز را احصا کردیم و در امام حسین یعنی یوح و محفوظ با امیر المومنین پس حضرت فرمود که رسول
خدا صبا با حضرت امیر المومنین و ما صلوات الله علیه فرموده که آیا فرمودید یا نبی شما که گفت و قبول
که با شما عمل نمائید گفت بلی قبول کردیم چنانچه قبول کردنت صبر میکنم بر آنچه بر ما دشوار باشد و بار
بخشش آورد و حسین بن طاووس از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسالت پناه خدا در تمام و مات مرا طلبید و خانه خلوت کرد و جبرئیل
و میکائیل را آن خانه بودند و من صلی ایشان را می شنیدم و ایشان را غنیمت پس حضرت رسول خدا
نام و وقت ظهر را از جبرئیل گرفت و بمن داد و امر کرد که مهر را بر کفم و مهر را خواندم پس گفت اینک
جبرئیل این نامه را از جانب رسول جلیل برای تو آورده است چون خواندم پس بگفت بهر را فوق
یا قسم یا نبی آنحضرت مرا وصیت کرده بود و در آن حالت حضرت رسالت پناه بر سینه من نهاده بود

پس فرمود که بسیار است و جبرئیل آنحضرت را بر سر نه خود چسباند و میکایل در جانب راست او
 می نشست پس حضرت فرمود که باطلی گفت نای خود را بر یکدیگر چسبانید و گفت از تو عهد میکنم
 در حضور و امان پروردگار عالمیان جبرئیل و میکایل و ذوالسکنة میروم بحق این مرد و بزرگوار که
 آنچه در وصیت نامه نوشته است عمل آوری و قبول غایب را بکنی و هر چه کار میست و طریقت
 در من نه بطریقت و بدعت ابو بکر و عمر و بکیر آنچه خدا اقرار عطا کرده است یا در حق و نیست درست
 پس دست مبارک خود را در میان دو دست من داخل کرد و چنان با من در میان دستهای
 من چری رنجش زد که گفت یا علی نخست در میان دو دست تو علم و حکمت را و بر تو عفو بخشاید بود
 هیچ مسأله و حکم قضای که بر تو وارد نشود و چون بنگام وفات خود و تو نیز و حق خود چنان کن پس
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که معصومیت با برکت حضرت رسالت یا چنین بود
بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت و عهد و پیمان محمد بن عبدالله است با هر که پس از من است
 و وصایت پناه علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و در آخر وصیت نوشته بود که گواه شدند جبرئیل و میکایل
 و اسرافیل بر آنچه وصیت نمود بغیر محمد صابری علی ابن ابی طالب و قیض نمود و وصیت را
 و ضمانت که عمل نماید با آنچه در آن نوشته است بخوبی فاسد شد پیش بنی نون برای موسی بن
 عمران و یقین بن چون برای موسی بن مریم و چنانچه ضمانت شد خدا و صحابه پیغمبران پیش
 از ایشان برای پیغمبران با آنکه محمد بهترین پیغمبران است و علی بهترین و صحابه پیغمبران است
 و علی را ولی امر خلافت گردانید و مردم نمود که بعد از محمد پیغمبری نخواهد بود و نه از برای علی و نه
 از برای دیگری و خدا گواه است بر همه پس حضرت صادق علیه السلام گفت که چون وصیت نای
 حضرت رسالت پناه تمام شد گفت یا علی جواب خود را میبایستی که فرمادی قیامت نزد
 خدای تعالی را که من در قیامت بر تو حجت خواهم گرفت بجلال حرام و حکم و منشأ
 کتاب خدا بخور که فرستاده است و با آنچه من ترا امر کرده ام از فرایض و احکام و امر نیکبختی

از بهای او اقامه حد و خدا و بر باد شدتی غنا و روزنه و دادن رکوة باهل آن و حج خانه
 کعبه و جهاد در راه خدا پس چه خوب است که گفت یا علی حضرت را چه گفت مادر پدرم خداست
 با و امیدوارم بکرامت و فضلش که ترا نزد خداست و نعمت که حق تعالی بر تو دارد که مرا یاری کند
 پروردگار من برای پیغمبری و تائید دارد مرا بر سنت و طریقت تو پس چون ترا نزد خدا اعلا
 غایم تعظیم و تفریط کرده باشم و اثر خجالت بر جبین میان تو ظاهر نگردانم فدای لای تو باد و روی
 من و رویای بدلان و بدلان من بگر خدای یافت مرا پدر و مادرم فدای تو باد متابعت کننده وصیت
 طریقت سنت ترا تا نزد ام و چنان خواهم یافت هر یک از امامان و فرزندان مرا پس حضرت
 امیر المؤمنین فرمود که چون سخن تا بگفتی شنید ما بر حضرت در کانون در سینه جیب خود افکندیم
 و رو بروی حق خویش گذاشتیم و فغان بگریه نمودیم و در سینه خود فرو بردیم و در فرزند
 سیران تو کردیم که حظ از لای غم نماند و غم نماند و غم نماند و غم نماند و غم نماند و غم نماند
 مغارت چون یار و رفاری بجای تو خبر نای اسماعیل از خانه ما منقطع خواهد شد و نه از جبرئیل
 خبری و نه از میکائیل اثری خواهیم یافت پس کجاست توبه حضرت رسالت را باب گردید و بدید و بدید
 و زجرات مکرمات و خواتین و سر خطرات بجز ظاهر و در آمدند و صدای صریحی شنیدند و
 محاجران و انصار از بیرون در ناظر و آه و استیاده بهم حرا که رسانیدند پس آنحضرت دید صاحب
 کشود و حضرت امیر را طلب نمود چون داخل شدند آن سرور را بر سینه انور خود چسباند و گفت
 ای برادر من خدای تعالی را بفرمود و توفیق ترا زیاده گردانید و ترا بلند آگاه سازد و ای برادر
 چون من از دنیا رحلت کنم امت قدر عین پروردان تو پیش از غسل و دفن من مشغول غم
 خلافت کردند و تو از پی ایشان مرو و طلب حق خود کن تا ایشان بطاعت آیند زیرا که مثل تو در
 امت نیست مثل کعبه که آن در جای خود ثابت است و مردم لازم است از اطراف جهان بیوی
 آن آورند و تو تو علم هدایت و تودین و روشنی آسمان و زمین ای برادر بحق آن خداوندی

که بر ما برستی خلق فرستاده است سو کند یاد میکنم که امانت و وجوب متابعت را بر ما رسانیدم و از همه
اقرار و بخت گرفتیم و همه نظر را اظهار العباد کرده و بیدار کرد و فایده ها را بخواند و چون
بجایم بقدر حاجت کنیم و از غفلت و غار و دمن من مانع شود در خانه خود نشیند و قرآن را بدین
تنی که خدا فرستاده است هیچ کس و آنچه ترسانان امر کردیم یا آور و از ملائکه خلق پر و امن و بر جو
انت صبر کن تا بنزد من آیی پس حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السلام را طلبید و دیگران را
از خانه بیرون کرد و امام السلام را گفت بر سر دریا بایست و مکن کسی در نزد یکدیگر آید پس فرمود
که یا علی نزد یک من بیا که بگویم و داع است پس دست نوز و بیدار خود فاطمه را گرفت و بر سرش نهاد
چسباند و بدست دیگر دست برادر خود علی را گرفت و ساعتی در به حیرت در ایشان نشست و قطره
عبر است از به مبارک بر ریه برگاه اراده میکرد که کسی بگوید که در میان پیشدین اهل بیت سلامت همه
خز و خشن بر آوردند و حضرت فاطمه علیه السلام را رسول الله بگریه خود دل را بار باره باره کرد و بگریه مرا
سوختن و آتش در سینه جگر هم آفر و خنی ای سیرت بخوان و ای بهترین کدشتان و آئینه کمان و ای
امین پروردگار عالمیان و ای رسول خداوند رحمان و ای جایی که میان کعبه و توحه عالمی قرار
من بگو خواهر بود و در دلت که از امانت تو بمن رسیده که یا درین خواهد بود که در جور و پندار است
تو بفر برادر است که ناصر من خدایت خواهد رسید که بعد از تو و وصی خدا را که خواهد شد و
خدا را بخدمت خواهد رسانید پس فاطمه خود را بسینه پدر بزرگوار خود چسباند و روی مبارکش
میسوسید و قطرات از دیده حق بنی بر روی او و آه حسرت بگریه نیکون میرسانید پس حضرت
و امام حسن و امام حسین علیه السلام در بگریه و فدا کرد و صدراع الوداع و ادعای بر خورش
الفراق الفراق از زمین و آسمان بلند شد پس دست مبارک فاطمه را بر دست مبارک
ع داد و فرمود که این امانت خدا و امانت رسول خدایت نبرد تو پس حرمت خدا و حرمت
مرا در حق و رعایت کن و دانم که خواهد کرد یا علی خدا سو کند که این بعثت از زمان اهل بعثت است

از کشته شدن

از کشته شدن و آئینه کمان و خدا سو کند که از هر یک بزرگتر است نزد خدا و بخدا سو کند که کلام با خدای
نسبیه مگر اگر از حق تعالی سوال کردم از برای او شما آنچه خیر شما در آن است آنچه سوال کردم
و عطا فرمود یا علی جن امری چند بفرما که گفته ام یا محمد صبر را از جانب خداوند جلیل و او بتو فرمود
گفت آنچه گوید بعل و رو به او که من را صبر از هر که در حق من ظاهر و راضیست و هم چنین برورد که
عالمیان و ملائکه زمین و آسمان اگر خشنود اند که فاطمه را بختشود است ای علی ای بر کسی حق و را
عصب کشد و دلیل برای کسی نمک حرامت او نماید و به حال کسی که در خانه او را بسوزاند و مذبح
ایم برای کسی که در دست او را از دست رساند اسفل رکات حجیم برای کسی که با او سازند و مبارک است
خداوند امن از ایشان بزارم و ایشان از من بزارند پس حضرت سالک صابر دنام ابو بکر و عمر و
آنها را که این احوال شنیدند از ایشان صادر شد پس فاطمه علی حسن و حسین علیه السلام را در آغوش
کشید و گفت خداوند اینها را بر ایشان و شیعان ایشان در دست نهاد و درم و مقام که داخل بهشت شود
و دشمن و مجرم با آنان که با ایشان دشمنی نمایند و با ایشان است که کینه با ایشان پیشی بگریه از ایشان
پس مانند و عاقبت ایشان را اختیار نکنند و مقام که داخل جهنم شوند آنکه مهربانتر فرمود که بخدا
سو کند یا میکنم که اگر کسی را فتنی نشوم تا تو از فتنای نشوی و خشنود و بشوم اگر کسی که تو از خشنود
باش پس با حضرت امیر خطاب کرد و گفت یا علی ما شیشه و جعفر یا توحیدال و نزاع و عداوت خواهند کرد
و جعفر را خواهد گذاشت که برای او لشکر جمع کند و هر دو در عداوت تو مثل یکدیگر خواهند بود و یا علی آن
وقت چه خواهد کرد حضرت امیر گفت یا رسول الله که چنان کند اقول از کتاف شما بر ایشان حجت تمام کنم اگر
قبول کنند خدا را و ترا بر ایشان گواه خواهیم گرفت و با ایشان قتال خواهیم کرد فرمود که یا علی فک کنی
و شتر ما پیشه را پس کنی و بر او امن پس گفت خدا و ما تو گواه پیش پس فرمود که یا علی چون چنان کنی
ایشان را طلاق بگو از من بپاک کردن که هر دو از من بپاک اند و دنیا و مقبی و بدی را با ایشان بشرد
در وبال اعمال ایشان پس گفت یا علی صبر کن برستم ظالمان که کفر و نفاق دارند و در و خواهد آورد

که بعد از آن در مجلسی با لشکر آن روز خروج خواهد کرد

ایشان کتاب خداوند را خواهر کردید و در خانه اهل بیت سکن می نمود و فرمود که خواهر بود و حکم بنا داد
 خواهر کرد و بشنید علی را در جهنم اندود و دست علی را در جهنم اندود و دست علی را در جهنم اندود و دست علی را در جهنم اندود
 مقتدر از آشتیان بن بکن که عرضش قریب ملک عثمان و ریاضی جلد با و دان بر و از غنوه و بار فیقو اعلا
 از انبیا و اولیا و ائمه اطهار که در و کلمه ای است که حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جبرئیل علیه السلام
 از جانب خداوند جلجل جن و فات حضرت رسول ص آورد و در وقت که آنحضرت را هیچ راهی و راهی و راهی نبود
 پس حضرت فرمود که در میان مردم ماکرند که هیچ شوز و معاجران و انصار و احکام فرمود که اسل خود را بچو
 چون مردم هیچ نشد حضرت بنبر بر آمد و خبر فوت خود را با ایشان گفت و فرمود که بیا کسی مرا و دم
 که بعد از من و ابا باشد بر اقامت من کما لندم که بجاوت مسلمانان و پیران ایشان را بزرگتر شمارد و
 بر ضعیفان ایشان رحم کند و عالم ایشان را تعظیم نماید و حضرت رایشان فرمود که با و شذلت ایشان
 کرد و فقیر کز انما ایشان را که مورث کز ایشان شود و در خود را بر روی ایشان نهند که اقوامی
 این بر ضعیفان مستطرد و ایشان را در حدیثی که او ان بسیار ضبط ننماید که باعث قطع
 نسل است من کرد پس فرمود که بتلین رسالت کردم و خبر خواهرش را ای آورد پس همه که او بشید
 حضرت صادق علیه السلام فرمود که این آخرین بود که آن حضرت بنبر خود گفت و کلمه ای این باب بود و شیخ
 طوسی شیخ مفید و اکثر قدگان خاصه و عامه بسند های معتبر از حضرت امام زین العابدین و حضرت
 امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و غیر ایشان روایت کرده اند که چون بکا
 وفات حضرت رسول ص رسید و بیماری آنحضرت سنگینی شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و جبرئیل علیه السلام
 نمود خاندن بر خود از اصحاب آنحضرت از نجاران و انصار و کرمبار که خود را در دامن امیر المؤمنین
 میان عا کذا داشت و جبرئیل روی حضرت استاده بود و بطرف ای خود مکتس را از روی
 آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت چشمش نشود و فرمود که ای عباس چشمم بچو قبول کن وصیت مرا در اهل
 من و در زمان من و بیکر میراث مرا و ادا کن دین مرا و عده های مرا بجا آور و وقت مرا بگردان

عباس گفت یا رسول الله من مرد عیال بدارم و تو از هیچ مصون نیامدی و دست مرا بر بختی می بندد تری
 و مال من و فانی کند و عده های تو بختشهای تو ایشان را از من بگردان بسوی کسی که طاقش از من بیشتر
 باشد و حضرت به مرتب این سخن بر او اعاده کرد و در هر مرتبه او چنین جواب گفت پس حضرت فرمود که میراث
 خود را بکسی هم که قبول کند از اجناسی حق قبول کردنت و من و اوار آن باشد و چنانچه تو بخواهی بکسی بچو
 مکتوب پس با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطاب کرد و فرمود که یا علی تو بیکر میراث مرا مخصوص
 نشت و کسی را در آن نرا فی نیت و قبول کن وصیت مرا و بجا آور و عده های مرا و ادا کن قرض های مرا یا علی
 خلیفه من بشن و اهل من و بتلین رسالت من بعد از من بمردم پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 فرمود که چون سر مبارک حضرت رسول ص را دیدم که داد من از شدت مرض میلز دیدنی تاب شد و آ
 از دیده های بر روی مبارکش ریخت و دم طبعید کن گفت و نتوانستم که جواب آنحضرت دهم گفت پس
 دیگر سخن را اعاده فرمود و باز کرد که در کوفی من گرفته بوده و یا نهایت دشواری بعد از ضعیف کفتم که ای
 یا رسول الله بدو مادرم فدای تو بپس حضرت فرمود که مرا ایشان آنحضرت را نشاند و پشت مبارکش
 بر سر خود چسبانیدم پس گفت یا علی تو می برادر من در دنیا و آخرت و وصی خلیفه من و اهل و امت من پس
 فرمود که ای بلال برو بیا و خبر مرا که از ادا و اجر میگویند و زره مرا که از اوقات الغفول میگویند و روایت مرا
 که از اعتاب میگویند و شمشیر مرا که از انقار میگویند و عماد مرا که احباب میگویند و قیامه مرا که انما طمحه
 میگویند و بر و مرا و ابرق مرا و عصای کوچک مرا و چوبه است مرا که انما مشوق میگویند عباس گفت که آن
 ابرق را من بیشتر ندیده بودم و چون حاجت کرد و نور آن نزدیک بود که دیده نا آرا پس حضرت فرمود که ای
 جبرئیل این جامه برای من آورد گفت یا محمد این را در حلقه های زده خود داخل کن و بجای منطقه بر گردن
 و جوف نعل عربی را طبعید که یکی بند داشت و دیگری بند داشت و بر این دو که در شب عوام پوشیده بود طبعید
 و پراخی پاک در روز احد پوشیده بود و سپر خود را طبعید که هر که در سینه می پوشید و کلاه که در عیدای می پوشید
 و کلاه که در می پوشید در میان اصحاب خود می نشت پس فرمود که ای بلال بیا و دست مرا بیکر بگردان

و دو نفر از یک عباد دیگر ضربا و دو سب را یکی جناح دیگری خروم و جناح آن بود که در مسجد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نشاند و حضرت که را برای جعفر بن محمد بن سواد بران سوار میشد و خروم آن بود
که در روز ناهد حضرت بر آن سوار بود و جعفر بن محمد را می گفت که روی خروم و دراز کوشش
خود را طلبید که آنرا بی غور می گفتند چون بلال آنها را حاضر کرد حضرت عباس را طلبید فرمود که بجای بیا
بنشین و پشت مرا بکن و در فرمود که با علی بن خنیز و اینها را بقبض کن در حیوة من کاین جادت که حاضرند کوه
و کعبه عمارت من با تو نماز کند حضرت امیر خنیز فرمود که برخواستیم و بای من توانای رفتارند پشت پس با نهانیت
مشقت فتم و هم را گرفتیم و بخاند خود مردم پس بگشتیم و بخدمت حضرت عباس رسیدیم چون تطبیق کردی بر من
و گشت خود را برون آورد و در دست من کرد و در وقت که خانه برون می شد و سایر مسلمانان و بیکان
صفتی که خود را بفرستاده اند و پشت من را بگرفتند و چنگ زدند و در وقت که در کعبه
نشاند و گفت ای گروه مسلمانان عمارت من و وصی و خلیفه من در اهل و اقامت من و علی داد می کنند
مرا و خوا می کنند بفرستند ای گروه فرزندان ما شتم و فرزندان عبد المطلب و ای گروه مسلمانان دشمنی
با علی کنید و مخالفت مرا و می کنید که گناه شود و خود را بر او می رسد و از جانب خود بگوید بفرستید
که کافر میشود پس فرمود که ای عباس بن خنیز از جای علی عباس گفت مرد پیر را بفرستانی و طفل را بجای ای
نیشالی حضرت بر مرتبه این سخن را فرمود چنین بگو گفت پس و بگفت عتبات که بر خنیز و حضرت امیر را
او نشست چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عتبات یافت فرمود که ای عباس ای عتم رسول خدا کاری کن که من
از دنیا بروم و بر تو خوشنما باشم و غصب من ترا بجهت مردم بفرستد بر گشت و بجای خود
نشست پس حضرت فرمود با عمارت جوانان چون حضرت خواست فرمود که ای بلال بیا و فرزندان مرا
حسرت پس بگویم که اینان را چون حاضر شد ایشان را بر سر خود حساب انداخت و کل بویسان
رسالت را می بویسد و میگوید حضرت امیر المومنین صلی الله علیه و آله فرمود که منم بر تیرم که ایشان زیاده ای اندون
آنحضرت فرمودند که تیرم که ایشان را و کنم حضرت فرمود که با علی بکنند ایشان را که من آنها را بگویم و

مرا بگویند

مرا بگویند و ایشان تیرم ملاقات از با یکدیگر زد و من تیرم خود را از لقای ایشان بگیرم که بعد از من نیست
بزرگ و عتبات عظیم ایشان خواهد رسید پس لغت کند که اگر ایشان را بفرستد و جعفر بن محمد بر ایشان
برساند خداوند ایشان را قبول بدارم و شایسته مؤمنان یعنی علی بن ابی طالب پس خنیز فرمود که اگر
که حضرت مردم را مقرر فرمود و چون فرمود و عباس بن ابی طالب و اهل بیت مخصوص آن حضرت فر
او آمد و عباس بن علی گفت یا رسول الله که اگر این امر خلافت دینی استم قرار خواهد گرفت پس ما را بگذا
ده که شاد شویم و اگر می داند که بر ما مستقیم خواهد کرد و خلافت را از ما غصب خواهد کرد پس با حق خود را
ما بکن حضرت فرمود که شما را بعد از من صنعت خواهد کرد و بر شما غالب خواهند شد پس همه اهل بیت
شدند و از خیانت آنحضرت نا امید شدند و در آن مرض حضرت را در صلوات الله علیه شب روز رختن آن
حضرت بودند و آنحضرت عقابت نمی فرمود مگر برای حاجت ضروری و این با تیرم و خنیز و جعفر بن محمد
طبرسی و این شهر آشوب جمعه الله علیه و آله و آیت کرده اند پس بای معجزه توانا از حضرت امیر المومنین
غیر و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و امام حسن و حسین و غیر ایشان که در مرض آنحضرت حضرت
امیر المومنین عباس را می جعفر فرمودی برون رفته بود حضرت فرمود که بخوانید از برای من یا مرا و جوست مرا
و برادر مرا پس عتبات نیز را بفرستاد و حضرت نیز در عمر فرستاد و ایشان را طلبیدند و چون ایشان حاضر شدند
و نظر حضرت بر ایشان افتاد و سروری خود را بجا می پوشانید و بیرون می کرد و علی را ایشان را می اند
چون ایشان را بفرستند باز جامه و کرد و فرمود که بطلبید از برای من خلیل من و حبیب من و برادر مرا از
آن پس بفرستد و چون حاضر شدند حضرت باز دروازه ایشان را در می زد و از ایشان
پوشانید و ایشان گفتند که ما را نمی خواهد و علی را بخواند پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت امیر المومنین
را طلبید و چون حاضر شد حضرت او را بر سر خود حساب انداخت و بگفت که او که پشت و جامه
خود را بر روی او کشید و عرقانیان بر روی یکدیگر میریزد و زمان بسیار با آنحضرت را از میگذشت و مرا
در پشت خانه آنحضرت چه شده بودند و با بوی و عمر نیز در برون در پشیمان بودند و حضرت امیر را

پروان آمد و بان با صاحب سجده نماين چو راز راز بگويم بفرما تا تو ميگفت حضرت
فرمود که هزار باب از علم تعليم منم نموده که از هزار بابي مستخرج ميشود و در بابي که حضرت حفر
عليه السلام در ديدن خدا حضرت رسول صا حضرت امير را گرفت و پرسيد که بفرمود خدا تو را زي ميگفت
گفت بلي هزار نوع از علم مني است که از هر نوعي هزار نوع ديگر مستخرج ميگردد حضرت از حضرت پرسيد
که آيا همه را دانستي و خطبه کري فرمود که بفرما چيست آن کلمه که در ماه است حضرت فرمود که خدا
عالميان مي فرمايد که جعلنا الليل والنهار استين محونا آية الليل وجعلنا آية
النهار عبثا حضرت گفت که در رست ياد گرفت با خدا و در روايتي چنين است که چون حضرت
المؤمنين حاضر شد حضرت او را در بيان طاق خود برود و در گرفت آيه و با و از ميگفت تا آنکه
روح خود را از بدن محط بر شمع غارت کرد و شش بر روي مبارک و بدن امير المؤمنين عا بود و اين ناياب
بند معجزه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله است که چون بهنگام وفات حضرت رسول خدا
مرابطه و گفت با حق تعالي و حق تعالي من و خليفه من به اهل و انت من در حياست من و بعد و انت من و انت من
و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست با علي هر که منكر امانت است معذرت من چنانست که اگر
من کرده باشد در حال حياست من زير که تو از مني من از تو ام پس مرا نزد يك طلبيد و هزار باب از علم مني
من گفت که از باب هزار باب مستخرج ميگردد و بر روايت ديگر فرمود که هزار باب از حلال و هزار باب از
حرام و از آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قيامت تعليم من نموده که از هزار بابي بر من مستخرج کرد و بفرما
و انتم که مرا گري مردم را و بلامايشان را و حکم هاي حق که در ميان مردم و صفار بنده معجزه
صادق عا روايت کرده است که روزي حضرت رسول صا در مرض خود نماز صبح را در سجده افتاد و برخاست
سياه پوشيده بعد از خطبه نماز براي مردم و در آن خطبه مردم را امر و نمي کرد و موعظه فرمود و آخرش
بياديشان آورد پس براي تنبيه مردم فرمود که اي عالمي عمل کن و طاعت خدا بجا آور که بدون عمل من نبوده
بتو نمي توانم رسانيد چون مردم خطبه حضرت را شنيدند نشاندند و بدين آن حضرت مسرود کردند

وزنان آن حضرت

وزنان آن حضرت شاد شدند که آن حضرت شفا يافته است و کيسو هاي خود را نشان دادند و سرود و در ناي
خود کشيدند پس زيمان و حضرت از دنيا مفارقت نمود و راوي پرسيد که پس در چه وقت بفرما کند
حضرت رسول صا بطلب تعليم حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه و آله فرمود که آن پيش از من بود
و شيخ مفيد بنده معتبر از بعد از من بنامش روايت کرده است که علي بن ابي طالب و عباس و فضل بن عباس
به حضرت رسول صا آمدند و اهل شدند در مرض خود را و حضرت از دنيا مفارقت نمود و گفتند يا رسول الله مردان
وزنان انصار را که در حضور نشاندند و هم بر تو ميگفتند حضرت فرمود که چرا ميگفتند گفتند ميگفتند که تو را
مرض از اينان مفارقت ناي حضرت فرمود که دست مرا بگره پس پروان آمد و چادر بر سر خود پوشيده بود
و عصابة بر سرش بود پس بر زمين نشست و نه تنه اي اهل او که در فرمود ما بعد از انصاريان و بعد از انصاريان ميگفتند
بفرموده را من مگر خبر مکر خود را بنما داده ام و خبر مکر شما را نمي گفتم ام اگر پيش از من ميگري و در دنيا سينه
بر آرمين بهتر در ميان شماي ما نمم براي من پس مي رسيد پس چادر خود را در ميان شما چري ميگذازم
که اگر بآن مشت نشويد هرگز نمک را نميشويد آن کتاب خداست در ميان شماست و در حج و شام تلاوت
ميگذاي پس رغبت نمايد در دنيا و حسد پيرد بر ميگذاي و دشمن ميگذاي با هم و برادران بشمار چنانچه خدا شمار
امر فرموده است و تحقيق که اهل بيت و معتز خود را در ميان شما بچند نام و شمارا و حيت ميگذاي با نشان
پس حيت ميگذاي شما را با انصار و ديگر که دستند حق ايشان را و کيسو هاي ايشان را نزد خدا و نزد رسول
و نزد مؤمنان و نعوذ الله بهي شما در خانه هاي خود و بخلق صوره هاي خود را بشماري و اختيار کردند
شمارا بر خود هر چند که خود محتاج بودند پس کيسو هاي اهل مکه و در ميان مسلمانان باي که بگو کار انصار را
بنوازد و از بزرگداري ايشان عفو نمايد و اين آخر مجلس بود که حضرت بر زمين نشستند تا آنکه حق تعالي اهل
کرد و شيخ مفيد بنده معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده است که چون بهنگام وفات حضرت رسول
صا در جبريل خود را آن حضرت آمد و گفت يا رسول الله آيا نخواستني که در دنيا بگري حضرت فرمود که نه خواهم و يا
بر من بفرما تا بفرستد مرا تا اجل آورده ام يا خير پس گفت که آيا نخواستني که در دنيا بگري حضرت فرمود که نه بلکه

رفیقان را بخوانم یعنی یافتن دنیا و مایه و دستان خدا پس حضرت مردم را موعظه کرد و فرمود
ایها الناس خبری عجیب از من است و سنت عباد من است من است که بعد از من موی پیروی
کنند یا بعد از من موی ناپایداری و بدعت او در آتش است هر کس چنین دعوی کند او را بکشید و هر
پیروی او کند را تشن است ایها الناس احیا کنید قصاص مرا و زنده بدارید حق را و بکشید مشرک و
مسلمانان باشند و انقیاد کنید شیوایان دین را ما از عذاب دنیا و آخرت سالم کردیم پس آنرا بر
خواند کتب الله لا یخلفن انا و رسولی ان الله قوی عزیز ایضا پس معجزات را بوسیله خدای
روایت کرده است که آنرا خطبه که رسول خدا برای ما خواند خطبه بود که در آخر مرض خود خواند و از خا
برون آمد که کرده بود بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بر معونه از آن کرده بود پس بر منبر نشست
و گفت ایها الناس بدو سرگردان میان شما میگذرد و جز بزرگوار است که بدین موی پیروی و کفایت کرد
و جز که گفتی کدام است پس حضرت در معجزات تبارک مبارکش سر گذشت و فرمود که من شرفم از آنکه آنکه
مخیر است بخیران بگویم و لیکن از ضیق مبارک من قسم شد پس فرمود که یکی از آنها قرآن است که رسالت
آورد و آنرا آسمان بر زمین و یک طرفش بدست خداست و دیگر یکی اصل منسوب فرمود که بخدا سوگند که آن
سخن را بنحایت بگویم و میدانم که مردان چند هستند که هنوز در پشت پای اهل منند و بنیاد نهاده اند و امید
از ایشان زیاده از اکثر شما دارم پس فرمود که بخدا سوگند که دوست نیندازد اهل بیت مرا بنده مگر آنکه حق
تعطیل میکند با او نور در روز قیامت آنکه در حوض کوثر بر من وارد شود و دشمنان من را از ایشان
مگر آنکه حق تعالی بخت خود را از من میگرداند و در روز قیامت با وی گفت که من این حدیث را بخندم
حضرت امام جعفر علیه السلام عرض کرد و حضرت تقدیر آن فرمود و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است
که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که خدمت حضرت رسول فتم در مرض که در آن مرض بجا میفرمود غسل
نموده و در خدمت او نشستم و از احوال آن حضرت پرسیدم و چندی بر من فرمودم که برون آمیخ فرمود
که نشین ای سلطان که گواه خوبی بر منی که آن بهترین امور است چون نشستم نگاه دیدم که مردی چند

از اهل بیت

از اهل بیت حضرت و مردی چند از اصحاب آن حضرت را مشاهده کرد که بر در کعبه نشسته و آب
دیده بشی بر روی مبارکش فرو ریخت چون حضرت حال را مشاهده نمود فرمود که ای دختر چرا بر من
خدا دیده ترا روشن گرداند و هرگز ندیده تو ندیده حضرت فاطمه فرمود که چگونه بگویم که ترا این حال مشاهده
مکنم حضرت رسول ص و معجزات حضرت تو کل بر خدا کن و صبر کن چنانچه خبر کردی در آن که پیچان و مادران
تو که زنهای پیچان بودند آیا میخواهند از این امر ناراحت هم ترا ای فاطمه گفت علی ای پدر بزرگوار فرمود که مگر
نمیدانی که حق تعالی بر من از جمیع خلق اختیار کرده و او را بمنزله نبوی ساییده و بر کافیه معصوم گردانیده پس
بعد از عباد اختیار کرده و امر کرده مرا که ترا با و تزویج نمایم و او را با من پروردگار و زیر و زبانی خود کردم
ای فاطمه حق علی بر مسلمانان انهم خلق عظیم تر است بر ایشان و اسلام او از همه قدیم تر است و علم او
از همه بیشتر است و علم او از همه فراوانتر است در زمین است و از همه که انتر است پس حضرت
فاطمه صلوات علیها انداخت حضرت فرمود که آیا تا که مردم ترا ای فاطمه گفت علی ای پیغمبر خدا حضرت فرمود
که بدو سرگشته علی اول کسی است که ایمان آورد و بعد از او رحل خدا از زمین افت و بعد از ایشان هر کس خدای مادر تو را
آورد و اول کسی که یاری من کرد و پیغمبر من را بجا بود ای فاطمه بدستی که عا برادر منست و بر گردیده منست و پدر من
فرزندان منست بدستی که حق تعالی او را خلقتی و یکو عطا کرده است که احد را پیش از من داده است احد را
بعد از من و خدا پس صبر کن و کن و به آنکه پدر تو درین زودی بخون تعالی می کرد و دیگر دعا فاطمه ای پدر
مرا اول شاد کردی و آخر غم کنی کرد ایندی فرمود که ای دختر چنین است امور دنیا شادی دنیا با ندهد آنچه
است و صافی دنیا بگذرد و درش مخلوط است آیا میخواهی که زیاده کنی ای دختر گفت علی ای رسول الله حضرت مرد
که حق تعالی خلق را از زمین ایشان را دو قسمت کرد مرا و علی را در قسمت نیکو تر قرار داد که ایشان اصحاب الیکم اند
و آن هر دو قسمت را قبول کردند و مرا و علی را در نیکو ترین قبیله قرار داد چنانچه فرموده است و جعلناکم
شعوباً و قبلاً لعلکم تفرقون ان اکرمکم عند الله اتقاهم پس آن قبیله را خانه ائمه ائمه قرار داد
و مرا و علی را در بهترین خانه آباد با قرار داد چنانچه فرموده است که انما یرید الله لیسجد علیکم

الرجس اهل البيت ويطهرهم تطهيرا يسرى بقا اختياركم واما اهل بيت من وحي
کرد و از حسن و زرا از ایشان پس من بهترین فرزندان آدم و علی بهترین عرب و تو
بهترین زمان عالمیان و حسن و حسین بهترین جوانان اهل بیتند و از ذریه تو هست هر مردی
که حق تعالی بپرکت او زمین را پر میکند و اندازد اعداالت بعد از آنکه پراز خود گم شده باشد و فرات
بن ابراهیم پس مقبر از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول خدا در صحن خود با حضرت
فاطمه صلوات الله علیها گفت برو مادرم فدای تو باد و غنوت و شوهر خود را بطلب حضرت فاطمه
صلوات الله حضرت امام حسن علیه السلام را گفت برو بنزد پدر خود و بگو حدیث من را میطلب چون حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه حاضر شد شنید که فاطمه میگوید که زنی الم و اندوه برای خدایت الم و از آن روایت
پدر پس رسول خدا فرمود که دیگر شرت و بر پدرت بعد از آن مرده است و بدان ای فاطمه که برای پیغمبر باید
درید و روی بفرموده او ملازمی باید گفت و لیکن بگو آنکه در پدر تو در وفات ابراهیم فرزند خود گوشت
که چشمان بر کنید و دل بر روی آویزید و گویم چری و صوفی غضب بر روزگار بشیر و ای ابراهیم ما بر تو اندوهناکم
و اگر ابراهیم زندی ما ندی بایست پیغمبر شو پس فرمود ای فاطمه که من بیا چنان زک رقت و غم
که گوش خنده از زلفیک دران من برادر چرخ عالم و خوف کوش دادند که سخن حضرت را بشنوند و فرمود
که خداوند گوش نای ایشان را رسد و گردان که نشنوند پس فرمود که ای برادر من شنیده ای که من میگویم
و در آن موضوعات که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البریه یعنی
بدستیر که آنانکه ایمان آورده اند و اعمال نیک کرده اند ایشان بهترین خلق اند حضرت امیر گفت
بکی شنیدم یا رسول الله که حضرت فرمود که ایشان شیعیان و یاوران تو اند و و علیها السلام
و ایشان در روز قیامت شرفی کوفته در شکافی که هم امت با بد و زانو را فدا باشند و اعمال ایشان
را بر صحن محض نمایند پس خدا بخواهد ترا و شیعیان ترا پس بیاید با و و او دست و پای با نورانی
و حالش که سیر و سیراب بشید یا عایشه آنکه فرمود که ان الذین کفروا امن

کریان

اهل الکتاب

من اهل الکتاب و المشرکین ان النار جهنم فيها خالذون اولئک هم غیر البریه
گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که ایشان یهودان و بنو امیه و اتباع ایشان و دشمنان
تو و دشمنان شیعیان تو اند و معوث میفونند در روز قیامت کرسه و شتر باری نای سیاه
ثقی باشند و بسیار و در غذا بشیر و میوهی حدیث در کتاب بجم بن قیس حضرت امیر المومنین
منز ۳۳
منقولست و در تغیر شرح العیال ما یبیار از امام محمد باقر صلوات علیه روایت و این باب
بسیار از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول خدا در حکام و فرائض
حضرت فاطمه گفت ای فاطمه چه میگویم روی من در این روزی من فرشته را و کسوی خود رو
پیران کن و و پناه کن و بر من تو مکن و تو مکن در کتاب بشارت المصطفی
روایت کرده است که حضرت در عبادی که از او دنیا بانی مفارقت حضرت فاطمه حسن
و حسین صلوات الله علیهم را برداشت و بخدمت حضرت آمد و چون آنحضرت آن حالت مشاهده
نموده بنایست و بگوید آنحضرت افتاد و کسب خود کسب مبارک و بسیار و بسیار است
پس حضرت فرمود که ای فاطمه که یکس و صبر و پیش کن پس حضرت فاطمه برخواست و آب از
دیه نای مبارک حضرت رسول خدا جاری شده سه نوبت گفت خداوند ایشان اهل بیت خند
و من ایشان را پس پیام بر مومنی و شیخ مفید علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر صلوات
حضرت رسالت بجای برافزینت نفی یک شد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
با علی سر در دامن خود گذاشت که او خداوند عالمیان رسیده است و چون جهان من برون آید آنرا بد
خود بر روی خود کش پس در مرا قبله کرد و او متوجه من شود و من نماز کنم و از من جدا
نشود تا مرا بقیع بسیاری و در جمیع این احوال از خدای تعالی باری بجوی چون حضرت امیر المومنین
سرمبارک را سرور داد و امن خود گذاشت حضرت بهوش شد پس حضرت فاطمه نظر بحال اکمال
آنحضرت میکرد و میکرد و خبر میکرد و شری خواند که مغموش از اینت سفید روی که سیرت روی او

طلب باران میکنند و فریاد رس تیان و بنایه سوه زنان است چون حضرت رسول ماصدا او فاطمه را
شنیدند و خبر دادند و باواری معنی گفت که ای دختر این سخن عثم توانو طالب است این را مگوین
بو و ما حق الا رسول قد خلت من قبله الرسل افا انما مات او قتل انقلب
على اعقابكم و چون فاطمه بسیار گریست حضرت او را بنزدیک خود طلبید و راز و درگوش او
گفت و او شانه چو روضه معترس مفارقت کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر روی آن
حضرت بود پس دست خود بلند کرد و بر روی خود کشید و دهان مبارکش را پوشانید و جاریه قامت در
گراشتن کشید پس از حضرت فاطمه علیها السلام پرسید که چه راز بود که چون حضرت رسول خدا در گوش
تو گفت ندوه تو شادی بدید شد و خلق را اضطرابی تسکین یافت حضرت فاطمه گفت که پدر بزرگوارم
را خبر داد که اول کسی که از اهل بیت او با او ملحق میشود من خواهم شد و مدت حبه بعد از او افتاد
مخوابید و باین سبب شدت اندوه و عز من نسکین یافت زیرا که دهمستم که مدت مفارقت
مما و آنحضرت بسیار نوحه بود در بیان کیفیت وقوع محبت کبری و با این عظمت
وفات سید انبیا و حجرت مصطفی صلی الله علیه و آله است و کیفیت تغصیل و کفین و دفن و غار بزم آنحضرت
و وقایع مقدار آن و بعد از آن بوقی پیوسته است که اکثر خاخر و عامه را اعتقاد است که افعال
سید انبیا بعالم بقادر روز و شب بوده است و اکثر علمای شیعه را اعتقاد است که آن روز بیست و هشتم
ماه صفر بوده است و اکثر علمای عامه و از دهم ماه ربیع الاول و بعفر اول ماه ربیع الاول و جمعی
و بعضی دهم و بعفر دهم و بعفر هشتم نیز گفته اند و خلاقی نیست که در آن وقت از دست شریفی آنحضرت
شصت سال گذشته بود و سال دهم هجرت بود و در کشف الغم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
ادایت کرده است آنحضرت در سال دهم هجرت بعالم بقادر حلت نموده و از عمر شریف آنحضرت شصت
سال گذشته بود و چهل سال در رکعت بود تا وی را و نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در رکعت
و چون بعد از هجرت نموده بنجاه سال از عمر شریفش گذشته بود و ده سال بعد از هجرت در مدینه ماند و وفات

آنحضرت

آنحضرت در روز دوشنبه دوم ماه ربیع الاول شد کوی که باین کسی از علمای شیعه قایل است که
شاید تحول برتیره بوده باشد و ایضا در کشف الغم آورده است که عمر شریف آنحضرت شصت سال
بود و باید رخه و سال چهار ماه ماند و چون عبدالملک وفات یافت بیست سال از عمر شریفش گذشته بود
و بعد از عثم او ابوطالب کفالت و حمایت او نمود و بعفر کفر اندک در وقت وفات پدرش مفت ما بود
و چون شش سال از عمر شریفش گذشته بود در شش ماه و اهل شد و چون عثم او ابوطالب بریاض
جنت رحلت نمود از عمر آنحضرت چهل شش سال و بیست ماه و بیست و چهار روز گذشته بود و بعد از آن روز
خدیجه از دنیا رحلت نمود پس باین سبب آنسال را عام حزن گفتند و آن حضرت بعد از بیست و سیزده ماهی
در مکه ماند پس روزی شش روز در غار پنهان بود بعد از آن بسوی مدینه هجرت نمود و در روز دوشنبه
یازدهم ماه ربیع الاول داخل مدینه شد و ده سال در مدینه ماند پس در بیست و هشتم ماه صفر رحلت خالق
تقدا و قدر فرمایند که در سال دهم هجرت بود و قطب را وندی از این عباس روایت کرده است که روزی
ابوسفیان بنی هاشم سید المرسلین آمد و گفت یا رسول الله بمخوایم از تو سوال کنم حضرت فرمود که اگر میخواهی
من جنودهم آن سوال ترا پیش از آنکه تو بگویی گفت بلی حضرت فرمود که آمده از من سوال کنی که عمر من
چقدر خواهد بود گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که من شصت و سه سال زنده گانی خواهی کرد ابوسفیان
گفت که گواهی میدهم که تو راست گویی حضرت فرمود که بزبان ملکوی بدل و این بابوید بسند معتبر آنحضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که روزی مکرم سفر مکن در روز دوشنبه
که درین روز حضرت رسول ص از دنیا رحلت نمود برین معنوی از ائمه صلوات الله علیهم احادیث بسیار
منقول شده است و شیخ طوسی و دیگران بسند یابی معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن
حضرت فرمود که چون معصی متورسید باید آواز معصیت بکلی خوار کرد و چنان بر سریده و نوحه بر سرید کرد
و این شهر آشوب را وایت کرده است که حضرت رسول ص گفت یا علی بهر معصیتی بر سریده معصیتی مرا بیا که کند
که آن عظیم ترین معصیت است و این بابوید بسند معتبر روایت کرده است که جبرئیل برای حضرت رسول

چهل و دوم از کافور داشت آورد برای جنوط پس حضرت آنرا قسمت مساوی فرمود و یک قسمت را
برای خود نگاه داشت و یک قسمت را بعلی داد یکی را بلقا طعلوت الله علیها داد و پنج طوسی را به معتبر از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که در فتح حضرت رسول خدا
صدا و فریاد که میآید و دیدم که سر آنحضرت در دامن کسبت که از خوشتر و ترنیده بودم کسی را و حضرت
رسول در خواب بجه چون داخل شدم آنقدر گفتم یا کس بر سر غم خود را بکیر که نوسه او از شری یا او از من
چون من نزد یک رفیق شدم آنقدر ملاخو شدم و سر آنرا در دامن من گذاشت چون غمی نشستم حضرت
پیدا شد و فرمود که کار رفت آن مردی که سر من در دامن او بود من آنرا که گذشت بود خدمت آنحضرت عرض
کردم حضرت فرمود که آنقدر را شناختی گفتم نه پدر مادرم فدای تو باد فرمود که او جبرئیل ع بود و
از اوصاف عظیمش بامن سخن می گفت تا آنکه در دامن من بکشد و مشغول سخن او گردیدم و بگویم بفتح و این باب
روایت کرده است که بعد از آنکه مسعود گفت که آنحضرت رسول ما را بکسیدم که مرا که غسل خواهر داد چون
وفات یافت حضرت فرمود که هر یغری را و نبی او غسل میداد بکفتم و نبی تو گفتم یا رسول الله گفت علی از بابی
طالب گفت چند سال بعد از تو زنده کافی خواهد کرد فرمود که سی سال چنانی بوش بن خون و منی موسی علی
زنده کافی کرد صفراء دختر شعیب که زوجه حضرت موسی بود بر او خروج کرد و گفت منی بنوا و از ترم
بجلافت موسی از تو نبش با او معاند که و نشکر او را گشت او را اسیر کرده و بعد از اسیر کردن او را کران
داشت و مرا که شکر دختر ابوبکر بر علی خروج خواهر کرد با چندین هزار ناعز از اقامت من و مرا که شکر او را
خواهر گشت او را اسیر خواهر کرده و بعد از اسیر کردن با او همان خواهر کرد و کلینی و صفار و شیخ طوسی
و ابن بابویه و قطب را و نیز دیگران بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین امام محمد باقر و امام جعفر صادق
صلوات الله علیهم روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلوات الله علیه بر امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید
و فرمود که یا علی چون من بمیرم شش مشک آب از جامه عرش بردار پس مرا بگو غسل ده بان آب که کن کن جنوط
کنم و چون از غسل و جنوط فان غشوی که میان کفن را بکیر و داشت آن و هر چه خواهی از من سوال کن

که هر چه برانی

که هر چه برانی خوب میگویم پس حضرت چنین کرد و فرمود که درین موضع نیز هزار بار بگو علم مرا
تعلیم نموده که از هر بابی هزار بار بگو میفهم و در روایت دیگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که چون از آنحضرت سوال کردم مرا خبر داد بگوید که حق را بداند تا روز قیامت پس بگو که هر چه از من
نیست که مرا که میدانم محقق بشان و نگاره آن گشت و بروایت دیگر آنحضرت اعلی فرمود در آنوقت
حضرت امیر المؤمنین را در آنوقت و شیخ طوسی بسند شیخ حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت
رسول آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را گفت که یا علی چون بمیرم مرا غسل ده که احدی مرصع مرا نبند
بخیار تو که اگر دیدی بایش کوفتی بشوید پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت یا رسول الله تو مرا که
بستی مرا بپاره نیست مرا که از کس باری کند بغسل تو حضرت فرمود که جبرئیل ع را بپارست و ترای از رخا حد
سل من و امر کنی فضل بن عباس را که آیت برست تو بدید و بگوید که عصابه بر دیده خود بندد که اگر
بر صورت من خندد که بر شوی و او این را بگوید که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
زقریش بن عقیل بن امام زین العابدین علیه السلام آنحضرت فرمود که بخوابید و بشوید از جامه
ماده که گفتند بلی حضرت فرمود که بعد از صلوات الله علیه مرا خبر داد که در پیش از وفات رسول
ای آنحضرت نازل شد و گفت ای محمد بر سر کعبه خدا و نه عالمیان مرا فرستاده بسوی تو برای کرامت
تو و تفیض تو و سوال میکند در حالتی که من بفرمیدم آنرا و میگوید که چگونه میبایست حال خود را ای محمد حضرت
فرمود ای جبرئیل خود را بزم کن و در شست و شوی مرا بگو و چون روز سیمت جبرئیل نازل شد و امسک شد
و بایشان مکی بود که او را اسیر میگرد و در هوا مکه گشت تا بنقاد برادر مکه جبرئیل ع را بپارست
آمد و از جانب حق تعالی بمان سابق را آورد و حضرت عیسی را فرمود پس ملک موت و حضرت
که داخل شود در خانه آنحضرت پس جبرئیل ع را گفت ای عیسی ملک موت و رفعت میطلب که بخت از تو
را آید و رفعت بطلب است داخل شدن بخانه پدرش از تو و رفعت بخانه پدرش از تو و رفعت بخانه پدرش از تو
تو حضرت فرمود که رفعت ده او را تا داخل شود پس جبرئیل ع او را رفعت داد چون ملک موت داخل شد

بترکیب آنکه مقدم ادب بر خدمت آنحضرت میباشد و گفت ای محمد بر من که حق تعالی فرستاده است
بسوی تو و امر کرده است مرا که اطاعت کنم ترا در هر چه مرا بآن امرهای اگر فرماید بجان ترا فایز کنم
میکنم و اگر فرماید بر من بر من که پس حضرت رسول ص فرمود که اگر مرا که بر من که مرا بکتابت بر من که
ای ملک است گفت بی چنین نامور شده ام که اطاعت کنم ترا در هر چه مرا بآن امرهای پس جبرئیل گفت
ای محمد بر من که حق تعالی مشتاق لغای تو گردیده است پس حضرت رسول ص فرمود که ای ملک است
مشغول شو با آنچه ما نور کرده یه پس جبرئیل گفت که ای آن خدایت منست بر من حق بود و حاجت من این
و با تو که انتم و دیگر ما را بر نیاحی جبرئیل است پس چون روح معنوی آنحضرت از بدن مطهرش مفارقت
نموده شد و ایشان را تعزیت فرمود که مرا را و امیرش را و خدیو را و غیره پس گفت السلام
علیکم و رحمة الله و بركاته صلی الله علیه و آله و سلم و اعطاهم و هو انما اجور
یوم الیقین من نخرج من النار فما دخل الجنة فقد فاته و ما الحیوة الدنیا
الاشیاء الغرور یعنی هر نفسی خشنود مرا که است و نیست چنانکه تمام داده میشود و مردهای خود
در روز قیامت پس هر که در کار خود اندیشه نشود از آتش جهنم و داخل کرد اما و در پشت پس بر سر
گردیده است و نیست زنده کافی نیامد و نیست چونکه در رستی که در رستی که در رستی که در رستی
از هر صفت و خلق است از هر که بملک شود و ثواب او تدارک نیابد آنچه را فوشت و شعله پس بر خدا
تعاظم کند و از او امید بردارد بدست که معیت یافد کسی است که از توبه خدا محروم نگردد و آنگاه
علیکم و رحمة الله پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که این حضرت خضر را بود که بنی
ما آمده بود و ایشان را بپایان رسانیده است و است که چون حضرت سالت پناه صابر بر سر
پیماری خوابید و ای ملک حضرت بر گشته او جمع شدند و عمار بن بسیر رضایت غنیمت یافت
پدر و مادر و فرزندان و رسول الله چون بخوار گشت بر در کار و اصل کسی که از میان ما بر خیزد
خوابد و حضرت فرمود که غسل بدهد و علی بن ابیطالب است زیرا که بر طهری از اعضا می باشد

کوفه

بر قصد و بیکدیگر که پیشوای مملکت او را بر شستن آن عضو اعانت میکنند گفت که پدر و مادر و فرزندان
تو با پدر رسول الله که از ما بر تو نماز ادا خواهد کرد و حضرت فرمود که ساکت نشو خدا ترا رحمت کند و پس
بحضرت امیر المؤمنین ع آورد و گفت ای پسر ابوطالب چون بنی که روح من از بدن من مفارقت
کرد مرا غسل ده و نیکو غسل کن کن مرا در دو جا بکوب بوشید ام یا در جایی سفید مصری یا در برهه یا
و گفت مرا بسایه اگر آن کن و مرا بر دارید تا بکنار قبر بکنار پدر پس اول کسی بر من نماز خواهد کرد خداوند
جبار خواهد بود که بر من غنیمت و بخل خود بر من منسوبت خواهد بود و خداوند عالمیان بر من غار خواهد
و اسرافیل را نکر خورشید می ملائکه که می انداخته ایشان را بغیر از خداوند عالمیان بر من غار خواهد
که پس آتش که احاطه بر سرش را کرده اند پس بعد از ایشان ساکنان هر آسمانی بعد از آسمان دیگر
بر من نماز خواهند کرد پس جمیع اهل بیت من و زنان من در مرتبه قرب من است ایشان ایا کشته ایما
گردی و سلام کنند سلام کردی و آن را رسانند مرا بعد از آنکه بپس گفت ای پسر از مردم را بنزد من
بطلب که در مسجد جمع شوند چون حضرت بیرون آمد و عمار مبارک بر سر پست بر سر مکان خود دیگر فرستاد
بود تا آنکه بر من بالا رفت و حمدش را اله را کرد و فرمود که ای گروه اصحاب من چگونه میفری بدم بر ما
شما ایات حق خدا و جهاد نکردم و میان شما ایاتند آن مرا کشته اند یا جایی مرا خاک آلود کردند یا
خون بر روی من جاری کردند یا انگشتش من را کشیدند یا شمشیر را بر من کشیدند یا شمشیر را بر من کشیدند
قوم خدا یا لشکر که من را کشته است برای منار بر امت خود و حجاب بگفتند بی بسجود الله تعالی که صبر
کنند بودی از برای خدا و نهی کنند بودی از برای ما پس فرمود خدا ترا از ما بهتر من جزا خواهد
فرمود که خدا شما را نیز خیر و بد پس فرمود که حق تعالی حکم کرده است و گوید یا نموده است از او
کنند و نظم و ستم که از من گویند و هم شمارا بخدا که هر که او را بنزد حق رسد مطلقا بوده باشد البته بخیر
دارد و قصاص را بشاید که قصاص دنیا نزد من محبوبتر است از قصاص عقبی در حضور کرده ملائکه انبیا
پس مردی را از مردم بر من خواست که او را سوازه بن قیس گفتند و گفت پدر و مادر و فرزندان تو بر

یا رسول الله در کجای از جانب طایفه مرا می من بست قال تو آدم و نوح و ابراهیم و عیسی و محمد
 بودی و عیسی و محمد خود را در دست داشتی چون بلند کردی آنرا که بر او خفند فی بر شکم من
 آمدند و من شکم کبیر کردی یا بخت حضرت فرمود که معاذ الله که بعد کرده بشم پس گفت ای بلال بروی آن
 فاطمه و عثمان عصاره میا و چون بلال از مسجد بیرون آمد در بازارهای مدینه ندانید که ای گروه مردم
 کیست که قصاص فرمایند نفس خود را پیش از روز قیامت اینک حجره خود را در معرض قصاص در آورده
 پیش از روز جزا و چون پدر خانه فاطمه را رسید در را کوبید و گفت ای فاطمه خبر که پدرت عاصی مشغول
 خود را باطلی طلبد فاطمه گفت ای بلال امروز روزگار فرمودن عاصیست برای چه آنرا میخواهی بلال گفت
 مگر نمیدانی که پدرت بجز بر آمده است اهل دین و دنیا را و داغ میکند چون فاطمه سخن داغ شنید فر
 بر آورد و گفت نهی نم و اندوه و حسرت دلگذاختن برای ندوه تو ای پدر بزرگوار من بعد از توفیق آن
 و بیایان کان و عزیزان و در خانه کان بیکر بنام بر فرای حبیب خدا محبوب فاطمه پس بلال عصاره
 گرفت بگذاشت حضرت شتافت چون عصاره حضرت داد و فرمود که بگریه افت آید و بر او گفت حاضر
 یا رسول الله بدو مادم فدای تو باد حضرت و فرمود که بیا از من طلب قصاص کن تا راضی شوی از من
 گفت و گفت شکم خود بویکت ای یا رسول الله چنانچه حضرت شکم خود را نشو و نشود گفت بدو مادم
 فدای تو باد یا رسول الله دستوری میدی دهان خود را بر شکم تو گذارم چنانچه رخصت یافت شکم
 مکرم آنحضرت را بوسید و گفت بیا حرم بموضع قصاص شکم رسول خدا از آن شکم روز جزا
 حضرت فرمود یا سوده آیا قصاص میکنی یا عفو نمایی گفت بل عفو میکنم یا رسول الله حضرت
 گفت خداوند اتو عفو کنی از سواده بن قیس چنانکه او عفو کرد از بفر تو پس حضرت از منبر آمد
 و داخل خانه ام التمام رضی الله عنهما شد و میکند پروردگار را بوسلالت در امت محمد از آنش
 جهت و بر نشان حساب روز جزا آنرا کرد آن پس التمام گفت یا رسول الله چرا شکم تو را شکم و زک
 مبارک ترا میفرمیدیم حضرت فرمود که اگر بلال در روز قیامت خبر که بوسید شکم رسول الله بر تو باد

در دنیا که بعد از این روز هر که صدای محمد را بخوابد شنیدام السلام چون این خبر حضرت را از آن روز
 شنید خوشش بر آورد و گفت و هست را بر تو اندوه مرا و داده یا محمد که کذا و حسرت تو را که آن
 نمی گذار پس حضرت فرمود که ای ام السجید بل من و نوره دیده من فاطمه را طلب کن چون فاطمه را در آنجا از
 در آمد پدر خود سید انبیا را بر آنجا مشاهده نمود خوشش بر آورد و گفت جانم فدای تو باد و رویم
 قطعی روی تو برای پدر بزرگوار ترا چنان می بینم که غم سزاوارت از روی و لکنتی مرا که از پدر سزاوار
 فر گرفته اند آیا یک کلمه با فرزند منست خود سخن نمیکوی و آتش حسرت را بر بلال بیان خود نکن
 نهی چون صدای غم زدی فرزند بلند خود را شنید دیده مبارک خود را گشود و گفت ای دختر گرامی من
 رودی از تو مفارقت میکنم و ترا داغ منیایم پس سلام بر تو باد حضرت فاطمه چون این خبر وحشت فر
 استید بشنید آنحضرت بدو پردرد بر کشید و گفت ای پدر بزرگوار در روز قیامت کجا ترا ملاقات کنم
 حضرت فرمود که در آنجا که خلائی را حساب میکنم فاطمه گفت که آنجا اثر انیم کجا اثر انیم فرمود که در مقام
 محمود که خدا را وعده داده است که در آنجا که کاران امت خود را شفاعت خواهند که فاطمه گفت که اگر
 آنجا نیز ترا نیابم چگونه فرمود مرا نزد مرا طلب کن در مکانی که امت من از حلاطه گذرند و من اینجا
 باشم و جبرئیل در جانب راست و میکائیل در جانب چپ من و سایر ملائکه حق تعالی در پیش رو و پس سر
 استاده و همه بر کاه قاضی ای آنجا تفرع نمایند و دعا میکنند که پروردگار امانت محقر را بسلامت از هر
 بگذران و حایط ایشان آسان گردان پس فاطمه پرسید که مادر من خدیجه گمبار در کجاست پس حضرت
 فرمود که در قیامت که چهار در آن بسوی بهشت گشود و میشود پس آنحضرت مدحش شد و متوجه عالم
 حدس کردید چون بلال نمای نماز در داد و گفت الصلوة یرحمکم الله حضرت بهوش باز آمد بر آنجا
 و عجب آمد و نماز را بیکه که چون فارغ شد علی ابن ابی طالب و سید بن زید را طلب نمود و
 فرمود که مرا بخانه فاطمه برید و چون بخانه فاطمه درآمد سر خود را در دامن آن بهترین زنان عالمیان
 گذاشت و بگریه فرمود چون حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما بر بزرگوار خود را بر آن

حال مشاهده نموده و پنداشت که در آن حضرت از دیده غم دیده بود و در خوشی برآورد و میگفت
که جان من فدای تو بگرد و روی من فدای روی تو باد حضرت رسول صا پر سید که ایشان کیستند
حضرت امیر المومنین عا لفت یا رسول الله فرزندان مرا می توانی در حسن و جویب من عا پس حضرت ایشان را به نزد
خود بطریق دوست در گذران ایشان آورد و آن هر که گوشت خود را بسینه خود چسبانید و چون حضرت امیر
حسن عا پیشتر میگرفت حضرت فرمود که یا حسن که بر ملاکم کن که بر تو برین دشوار است و موجب لعنت
پس برین حال ملک موت نازل شد و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود که و علیک السلام یا
ملک موت مرا بسوی تو حاجت میگفت که حاجت تو چیست ای پسر خدا حضرت فرمود که
حاجت من آنست که روح مرا قبض کنی تا جبرئیل بنزد من آید و بر من سلام کند و من بسلام کنم
و از او دعای غایم پس ملک موت بیرون آمد و میگفت یا محمد راه پس جبرئیل از هوا به ملک موت رسید
و پرسید که قبضی روح محمد را کردی گفت نه ای جبرئیل آنحضرت از من سوال کرد که ما و اقباض روح نه می آید
تا فراموشی نکند و با تو دعای نماید جبرئیل گفت که ای ملک موت مگر نمی بینی که در آسمانها کاه اند
برای روح محمد مگر نمی بینی جواریان بهشت را که زینت کرده اند برای روح محمد پس جبرئیل نازل شد
و بنزد رسول صا آمد و گفت السلام علیک یا ابی القاسم حضرت فرمود که و علیک السلام یا جبرئیل
آیا در چنین حالتی مرگها میکنند جبرئیل گفت یا محمد ترا باید فرو و به کس را مگر در پیش است
به نفس حیوانه مرگ است حضرت فرمود که نزد من شو پس ای جیب من جبرئیل بنزدیک آنحضرت رفت
و ملک موت نازل شد و جبرئیل با او گفت که ای ملک بخاطر دار و حیث حق تعالی را در قبض روح محمد
پس جبرئیل در جانب راست آنحضرت ایستاد و میکاشل در جانب چپ ملک موت در پیش مغول
قبض روح محمد پس جبرئیل در جانب راست آنحضرت ایستاد و میکاشل در جانب چپ قبض روح
اعظم آنرا و کرد پس از عباس گفت که آن روز حضرت مکرر میگفت که بطلبید از برای من جیب
دل خود مرا و هر که را می طلبیدند روی مبارک خود را از او بگردانید چون نظر مبارک رسید انبیا

الهی

بر روی منور رسید و می افکند داشت خندان گردید و مکرر گفت ای علی نزد من میان آنکه دست عمار را
گرفت و نزد یکی از خود می نشاند و باز در هوشش پس ایشان حالت حسن و جویب من عا پس حضرت ایشان را
در دامن خود چون نظر ایشان بر جمال ایشان آن بر گردید و جلال افاد آنحضرت را بعد از حال مشاهده
میکردند فریاد واجداد و اجداد برآوردند و فغان گنان خود را بر سر ایشان حضرت افکند حضرت
امیر المومنین عا خواست که ایشان را در گذاردین حالت حضرت سالت پناه بهوشی باز آمد و گفت یا
کنکار کاین و کل بوشان خود را بسوی من ایشان کل خسار را بسوی من ایشان را و دعای کنم و ایشان
مرا دعا کنند که هر که ایشان بعد از من مظلوم خواهند شد و تیغ ظلم و زهر کینه کشته خواهند شد پس
مرتبه فرمود که لعنت بر کسی باد که ایشان را ستم کند پس دست بسوی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
فرا کرد و آنحضرت را کشید بر طاق خود بر درون خود را و دان عا که پشت و در روایت میکرد و گوش
او گذشت و با او را بسیار گفت که اسرار را در علم و فیتنای بر کوشش او می آید اما اگر در علم معتد شش
بسوی ایشان عرض رحمت پر و از که پس حضرت امیر مومنان از زیر طاق آن سید پسران بیرون آمد
و گفت حق تعالی شما را عظیم کرد این در محبت پیغمبر شما برستی که خداوند عالمیان روح بر گردید و آد میان
را بسوی خود بر سر صهای فرو داشت و شیون اذاهل بیت رسالت بلند شد و جمیع قلی المؤمنان بعقب
خلافت مشغول گردید و بودند در تعزیت و معیت با ایشان موافقت نمودن عا پس گفت که آنحضرت
امیر کبر رسید که چرا از بود که حضرت سالت صا با تو گفت در یکامی که ترا بر لری خاف خود بر و حضرت فرمود
که بنزد این عالم من تعلیم نموده که از هر باب بهر باب بیکر متوجع میشود و این باب بود که بنزد معتبر و معتبر
امیر المومنین عا روایت کرده است که فرمود او را بداند اما آنها را که بعد از حضرت رسالت صا بر من
میشد آن بود که مرا غیوض در میان مسلمانان بغیر از حضرت صا مونس و یاری و یاری بود که اعتنا
بسکان غایم و امید یار از او نشستم و ابعاد در خور و سالی نزدیک کرده و در بر گردید و او را از
بشمنی بداد و در خرم من و عیال مرا متکفل گردید و مرا یاری کرد این از طلب محتاج است که من

آنحضرت که آنجا و اما سال آنجا نمی خیزد بود آنرا آنحضرت بر من در امور دنیا و آنها بسیار می گوید
در حساب آنچه را که مخصوص کرد این از شرف فرموده در جات عالی کالات لغاتی و ممتاز کرد اینند
بعلم رسانی و راه شکر مراتب قربت وصال ملک متعال و عجل کرد اینها با او آنجسند در افعال و افعال
پس نازل شد بر من بعد از وفات الم و اندوه چند که گمان نداهم که اگر آنها را بر کوهها بار میگرداند
عجل آنها میباشند پس مردم را در آن معیت بر احوال مختلفه یافتیم بفرج ایشان بخت بود که خط
خفته نمی توانستند کرد و قوت بر عجل آن بصفت عظیم داشتند شدت جوع صبرشان را برده بود و عجل
ایشان را بر ایشان کرده بود و حایل گردیده بود میان او و فهمیدن و فهمیدن و گفتن و شنیدن این
بود حال خویشان آنحضرت از اهل بیت و فرزندان عبدالمطلب سایر مردم بعضی غریب میگفتند
و امر بصبر میفرمودند و بعضی مساعدت یاری ایشان در کرد میگردند و با ایشان در جوع و شکر میخیزند
پس با چنین معینی عظیم گناه روین آورده خود را بر شکیبایی و شستم و خواوش را اختیار کردم
و مشغول گردیدم با آنچه را فرموده بود از بجز نموند و غسل دادن و خنوط و کفن و غار برو
کردن و او را در قبر سپردن و حج کردن کتاب جدا و مرا از این امور ضرورتی که از جانب آنحضرت
ماور شده بود مانع نشد که بی تابانه و نه ناله و نه حرقت گزیده و نه مصیبت برداشته
نا آنکه ادا کردم در این امور آنچه حق تعالی بر من لازم گردیده بود و این در دنیا و معیت با بر خود گفتم
از روی بر و شکیبایی و امید رحمت ناشناختن و این شرف آشوب را از این عیس رعایت کرده است
که حضرت سالت پناه در عرض وفاتش و زی میخواست شد ناکاه کسی در خانه را گوید حضرت فاطمه
گفت که گریه کرد در میگویم که گفت من مرد غریب و آمده ام که از حضرت رسول سوال کنم آیا استوار
جیدی که بخانه دایم حضرت فاطمه گفت برو از پی کار خود خدا ترا دهت کند که حضرت عرض خود
مشغولت نمونم تواند پرداخت پس رفت و بعد از آنکه زمانی بگرشت باز در را گومید
و گفت غریب و حضرت میر لایق که بنزد رسول خدا در آید آبا حضرت میدید غریبان را درین حال

مهر

حضرت رسول را به پیش باز آمده بود مبارک خود را گشود و فرمود که ای فاطمه میان ما این کیست گفت
زنا رسول الله فرمود که این بر آنکه گفته جماعت است و در هم شکنند لذت است این ملک است
و پس از من بر کسی رخصت ننشاید است بعد از من بر کسی رخصت نخواهد طلبید و برای کرامتی که من
نزد پدر و در کار خود دارم از من دستور طلبی نماید دستور میداد و اگر دایم پس حضرت فاطمه
گفت که بخانه دایم که خدا ترا رحمت کند پس داخل شد ما نزد نسیم نزد سلام کرد بر اهل بیت
رسالت و گفت السلام علیک اهل بیت رسول الله پس حضرت رسول صوابیت کرد حضرت ابوبکر
عمر را بصبر کردن آنرا بچه اهل جور و جفا ملاقات نماید و بگفت که در حضرت با آنکه از آنجا که
و فرضی آنحضرت را ادا نماید و غسل ببرد و در قبر آنحضرت را دیواری بسازد و کن
و حین صلوات الله علیها را بخواند نماید و در کشتن التماس از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است
که است چون بنامات است اینها رسید مردی رخصت طلبید که بخانه آنحضرت در آید چون
داخل شد نزد یکی از اهل بیت آنحضرت نشست و گفت ای غریب خدا من از جانب حق تعالی آمده ام
فرمود که تو کیستی گفت ملک مومنی و قوام فرستاده است که ترا خبر کرد ایمان میان لقاء او و برکتش
به نیا حضرت فرمود که مرا هدیه تاج بر سر خود دایم و با او شورت نماید پس جبرئیل نازل شد که با رسول
آخرت بزرگ است برای تو از دنیا و به حق تعالی دایم از تو فریاد است و منزلت و شرافت آنقدر تو
خواهد داد که خشنودی که می و لغای حق تعالی برای تو میگویند است از بقای دنیا پس حضرت ملک موت
گفت که با پی ماور شده از جانب خدا اقدام تاج بر سر گفت ای ملک موت تعجیل نما تا من به نزد پدر
خفروم و برگردم ملک موت گفت که جان مقدس و بجای رسید است تا ضرورت در آن روانست پس
جبرئیل گفت که این آخر آمدن منست در زمین و دیگر مرالوئی زین حاجت نیست تا بقایا بقیلت
کرده است با تو که بخانه حضرت رسول آمده و رفتی که حضرت آنحضرت سکیلی شده بود و گفت ای رسول
با رسول الله اهل بیتی که خواهد بود حضرت فرمود که حاضر نه است اهل بیت ابوبکر گفت که باز گشت

تو کی است فرمود که بسوی ستره المانع و جنت الماوی و رفیق اعلا و عیش کو را و جرم نای شرب
و حب حق تعالی و یو بگو گفت که ترا غل خواهد داد فرمود که هر که از اهل بیت من بر من بکشد برسد
که در هر جزای کفن کنند فرمود که در جوی جامه بر پوشیدم یا در طای بی یا در جامه نای سفید مری
پرسید که چگونه بر تو غل کنند درین وقت فروش از مردم برخواست و در یو ابریزد و در آمد حضرت
فرمود که هر کس خدا را غل کند از من بکشد از غل دهند و کفن کنند مرا حق بگذارد بر کنار قبر من
و ساحت بر من روید و مرا تنها بگذارد اقل کسی که بر من غل میکند خداوند عالمان است پس
رضعت طایفه ملائکه را بر من غل کنند اقل کسی که نائل میشود جبرئیل است پس اسرافیل پس
مکائیل پس ملک موت پس لشکر نای ملائکه حکم فرمود بر من غل کنند پس شافع
فوج بآن فاند را بنید و بر من صلوات عرضند و سلام بکنند و او را از کیند و کریم و فریاد و ناله
و بیاید که اقل کسی که از آدمیان بر من غل کند از من بکشد از غل کنند و بعد از آن زمان
اهل بیت من و بعد از ایشان مردم دیگر یو بگو گفت که داخل قبر تو نمائیم فرمود که هر که از اهل
بیت من بر من بکشد است با منی که از شما ایشان را نخواهد دید پس فرمود که بر خیزید و آنچه
گفتم بیکران برسید و ایضا از حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه و آله است که باری آخر
رسول امیر المؤمنین صلوات علیه و آله را بنید و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
تو تسلیم اسلام برساند و میفرماید که چگونه میانی احوال من بود و او حال ترا بهتر از تو میداند و بکشد
میخواهد که ترا زنی بکشد و از کیند و از کیند و از کیند و از کیند و از کیند و از کیند و از کیند
بباری گشتی که در میان است تو اگر بکشد و جوی بود و جواب میفرمود که در دارم و
جبرئیل در جواب بکشد ای امر هیچ کسی که از من نیست نه تو تا از تو برای آن ترا در داده است
که دوست بداند که مرای ترا بشود و میخواهد که در جات ترا در آخرت بلند کند و اگر آن حضرت میفرمود
که من در راهت عافتم جبرئیل را میگوید که خدا حکم در عافیت که حق تعالی را حمد و ثناء میفرمود

و گفت فرمود

و گفت خود را فرمود و آن میگردد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بیکاه
جبرئیل نازل شد و آنرا آمدن او بر حاکم بر میگردد و بعد از آن خاندن عرقم بغیر من در مرتبه
آخر جبرئیل گفت یا محمد صابر و در کار تو اسلام میرساند و از حال تو سوال نماید با آنکه از ابر بر میداند
حضرت رسول ما گفت که خود را بر خنای سفر آخرت بنم و آنرا در کار خود مشاهده بنمایم جبرئیل
گفت یا محمد صابرت بر من که خود را بنمایم که بسبب این حال که در تو است ترا بلندتر کرد اما ناچار
است با آنکه در جوی پس بر من تو فرمود پس حضرت فرمود که ای جبرئیل ملک موت رضعت
طایفه و بجانه من داخل شد و من را از و مهلت خواستم تا تو بنزد من بی جبرئیل ما گفت یا محمد صابر
بر و در کار عالمان بسوی تو شتافت و ملک موت بغیر از تو از پس کس رضعت نطلبند حضرت
فرمود که ای جبرئیل حرکت مکن تا ملک الموت بر گردد پس حضرت زنان و فرزندان خود را طلب نمود که
با ایشان و داخل کند و حضرت فاطمه را فرمود که نزدیک من بیا ای دختر من پس آن حضرت را در کمرشید
و بوسید و از در کوش او گفت چون حضرت فاطمه سر برداشت خندان که دید پس زنان آن حضرت را زان
حال تعجب که نه چون از آن حضرت سوال کردند فرمود که اول مرتبه خبر وفات خود بمن گفت و بآن
سبب بکریان شدم و در مرتبه دوم فرمود که ای دختر من خیر من خیر من که من از پدر و مادر خود سوال کردم که او را
کسی که از اهل بیت من بسوی من آید تو بپوشی دعا مرا مستجاب گردانند و بعد از من در دنیا بسیار بخوابد
و باین سبب شد و خندان کردیم حضرت پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیه را را طلبید و ایشان را
بوسید و آبله ز دیدنای مبارکش ریخت و شیخ طوسی پسندیده است که ده است که چون حضرت رسول صابرا
مفاوت نموده پرده پریش آنحضرت آید بخندد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرده نشسته بود و از غایت
اندوه و دست شوی خود را بر نیز بر روی خود گذاشته بود و چون باد میوزید آن پرده بر روی مبارک
آنحضرت میخورد و مجاهد بر رخا آنحضرت در کسی بر سرش نهاده بودند و صدایا با نوازی بلند کرده بودند
و آب حسرت از دیده بر میخورد و خاک مذلت بر سر خود میخورد نگاه صدای از اندرون خانه آنحضرت

و حق نازل بشود باین اخبار منافات نیست بفرقی که در آنست که بعد از آن حضرت بزنی نیامده باشد و در
 این مورد باطل آورده باشد و الله تعالی علم و حکمتی و شایع طوبی و دیگران بسندای معتبر روایت کرده اند که حضرت
 رسول را در جاده کوفی کردند و بر سر پی برد و جانی سفید از حارین بود سید حسن زعفرانی
 صاحب عوار ویت گفته اند که عباس بن محمد بن حضرت امیر المؤمنین عا آند و گفت که مردم اتفاق کردند که حضرت را
 الله را در بیع و فتن کنند و بکوشش بایستاد و بر آن حضرت نماز کنند چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علیه
 که آن را فتنه اراده فرموده از آنرا خانه بیرون آمد و فرمود که ایها الناس بهر کسی که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله امام پیشوای ماست در حال حیات و بعد از وفات خود فرموده که من در حق میگویم در بقوه که در آنجا
 قبض روح من میشود و چون ایشان در غرض خلافت خود را باطل آوردند و در این باب آن حضرت مفاخره
 کردند و گفتند که میل کن پس آن حضرت در پیشش را بپایاده خود بر او نماز کرده و بعد از آن عرض کرد که
 را که نه نرفته نفر داخل میشد و ایشان بر سر رحبانزه آن حضرت میرا بپایاده و حضرت امیر المؤمنین
 در میان میرا بپایاده و این را میخواند که ان الله و ملائکته یصلون علی البیت یا ایها الذین آمنوا
 صلوا علیه و تسلیما تسلیما پس ایشان آید را بخواند و در صلوت بر آن حضرت میفرستادند و بیرون میبردند
 تا آنکه اهل مدینه و اطراف مدینه بر آن حضرت صلوت فرستادند و شیخ طبرسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده است که ده نفره نفر داخل میشد و در جبین بر آن حضرت نماز میکردند و در روز شنبه و در شب
 تا صبح روز شنبه تا شام تا آنکه خود روز و بزرگ مردوزن اهل مدینه و اطراف مدینه بر آن حضرت صلوت
 نماز کردند و بکنی پس بعد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه
 رحلت فرموده نماز کردند بر او جمیع ملائکه و مهاجران و انصار و قوم خویم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 علیه فرموده که شنیدم از حضرت رسول ص که در حال محبت خود میفرمایند که این آید در باب نماز بر من
 بعد از فوت من نازل شده است و شیخ طوسی بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که چون حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را و جاده بروی آن حضرت افکندند و در میان خانه گذشت

در کوفی

هر کوی که داخل میشدند چون نماز از صلوت بر آن حضرت قانع شدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل قبر
 آن حضرت شدند و فضل بن عباس را نیز با خود بفرمود و چون آن حضرت را بر روی دست خود گرفت و کل
 قبر کردند و این وقت مردی از انصار از این آنجا آمد که او را اوس بن خوی میگویند و از بیرون خانه نگاه کرد
 گفت که سوزن میجویم شما را که حق را قطع کنید و خدمتای ما را فراموش کنید و ما را نیز ازین شرف
 بهر بهر عید پس حضرت امیر المؤمنین عا او را نیز طلبید و داخل قبر کردند و در جگر بر حاضر بود و او بی
 که بنار آن حضرت را در کجای قبر که اشتد فرموده که نزد پای قبر گذاشتند و از آنجا داخل قبر کردند
 و در کتب استخرج و کتاب سید بن قیس صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که چون حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام داخل آن حضرت صلوت قانع شدند داخل خانه کردند و در او بوز و مقدار
 و فاطمه حسن بن علی علیه السلام را و خود پیش بپایاده و مادر و عقب آن حضرت صبیتم و بر آن حضرت نماز کردند و نماز
 در آنجا خود بود و مطلع نشد بر نماز کردن ما بسبب آنکه جبریل عا چشمهای او را گرفته بود پس ده نفره نفر
 از حجاج و انصار را داخل جبهه میکردانید و ایشان بر آن حضرت صلوت فرستادند و بیرون میفرستادند
 تا آنکه همه حجاجان و انصار چنین کردند و نماز بر آن حضرت همان بود که در اقل واقع شد و در کتاب
 کفایه الاثر بسند معتبر از عمار روایت کرده است که چون هنگام وفات آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ای طایفه را طلبید و از آنجا بسیار با او گفت پس فرمود که یا علی تو وصی منی و وارث منی و حق تعالی
 بتو عطا کرده است علم و فهم مرا و چون من از دنیا بروم ظاهر خواهی شد بر تو و کنیزهای و دیرینه که در سینه
 های حجاجان نهان است و غضب حق ترا خواهد کرد پس حضرت فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم بفرستادند
 حضرت عیسی علیه السلام و فرمود که ای عیسی بن مریم چو امیر کنی گفت ای پسر منی بر منم که حق را بعد از تو ضایع
 کنند و حرمات ما را رعایت نمایند از حضرت فرموده که بشارت بر ترا که تو اول کسی خواهی بود که از اهل
 من بمن مطلق میگردد و دیگران و اندوهناک بدیش بدیشی که تو بعد از من ندان اهل بشتی و پیر تو
 بهترین پیغمبر است و پس تمام تو بعد از من است و پس تمام تو بعد از من است و پس تمام تو بعد از من است

بدر آنوقت ایشان در صلوت آن حضرت صلوت کردند
 و با وی دعا کردند و در پیوسته کوفی را از آنجا بردند

بهشت اند و حق تعالی از حدیثین ۱۴ امام پروان خواهد آورد که مطهر و معصوم باشند و از ناخواب
بعد مهدی این است پس با علی بن ابی طالب خطاب که فرمود که با ما متوجه کنی من نشود کسی بغیر از تو حضرت
امیر ماکتبی یا رسول الله که معاونت من خواهد نمود بر غسل تو فرمود که جبرئیل معاونت تو خواهد کرد
و فضل بن عباس آید به من و برادر و در فقره نماز عبادت که چون حضرت امیر المومنین صلوات
علیه از غسل حضرت بعل قانع زبان مبارک خود رسید آنچه در دو چشمش افتاد حضرت عبود و گفت بر تو نما
ضای تو باد یا رسول الله طیب و پاکیزه بودی و رجال حیوة و بعد از وفات در ملک است نه البلاء و مسطور را
که بعد از وفات حضرت فاطمه حضرت امیر المومنین با حضرت رسول ما خطاب کرد که بجز من که مفارقت عظیم
بود و موجب بزرگ ترا حیرت نماید هست از هر چیزی که بزرگ است خود ترا در ملک است و روح من
تو در میان خود و سیزدهمین پروان آمد و در خطبه دیگر فرمود که چون روح رسول خدا را از قبر که در سر مبارکش
برسید من بود و جان او در میان کوفت و از ریش و او را بر روی خود کشیدم و خود متوجه غسل آن حضرت شدم
و ملائکه باوران من بودند و پس آنرا از مهدی ملائکه پرستیدند و بعد که در میرالای رفتند و در هر یک از
و هدایای ایشان را پیشیدیم که بر آن حضرت صلوات صغیر است و از ملائکه حیدر مظهر آن حضرت را در هر یک
منور نشان گنیدیم پس گفتم از من ترا و از آن حضرت در حیات او و بعد از وفات او و گفتم پسند
حسن آن حضرت صادق را روایت کرد که ابوطالب انصار طهر رسول خدا را گفتم که کسی تواند بعد
که بجز ظاهر و نظام من چنین نموده باشد که ابوطالب میگوید در واقع ملائکه گنیدند تا منافق خیر با تو نباشد
و ملائکه بر من معجزه کرد از حضرت صادق علیه السلام است که شتر آن را داد که رسول خدا در قبر آن حضرت
قیل خوانده باشد و سجده بیکر آن حضرت روایت کرد که حضرت امیر المومنین صلوات علیه و آله در قبر آن حضرت
خفت چند و بند و یکبار از آن حضرت روایت کرد که بر روی قبر رسول خدا در میان کوفت و بر کف و کفین
و حموی و دیگران روایت کرد که آن حضرت سوال الله بجز من امیر المومنین را گفت که من بجز من و او را در میان ملک
که حضرت نه از زمین جدا گشت ملک

دیگر روایت کرد که قبرش بر آن حضرت را یک شتر از زمین جدا گشت که روایت کرد که احادیث چهار گشت و شتر است و محفل
که با اعتبار اختلاف شتر باشد زیرا که چهار گشت کن ده یک شتر شتر و یک است و محفل است و در او چهار گشت بود
باشد و بعد از این سخن که نه با شتر شده باشد و اختلاف است که این حدیث معمول بر قیاس شتر و شتر است که هست
که آن را بر این حدیث که چون حضرت علیه السلام بعالم بقادح است نموده است خود را بر سر مبارکش آن حضرت که شتر است پس
چند نفر بعد از آن چون طعام خوردند با و منو سیاه خیم بر سرش گذاشتند خود نشیند پسند و بعد از حضرت
امام باقر علیه السلام روایت کرد که در یکی که حضرت صالوات علیه و آله را در حق تعالی نمود و بعد از آن حضرت را در شتر
که شتر است حاضر ایشان چون گنیدند دانستند که زیر آسمان اند و بر روی زمین اند زیرا که حضرت صلوات علیه و آله از برای خدا
باز در میان و دوران کشی که بود و از ایشان بیدار گشتند و از انتقام کافران و منافقان ترسان بودند پس
حق تعالی در حال محفل را فرستاد و بر او شتر یک جبرئیل را فرستاد که او را می دیدند و هدای او را شنیدند و گفت السلام علیکم
یا اهل البیت و رحمة الله وبرکاته بعد از آن که خواب خدایت دیده است از هر مصیبت و نجاست نهاده است از هر
مملکت و دار که گنیده است فرو نرفته را پس این را فرمود که هر کس از این آیه را بخواند که انما اتوا خوفاً و اجواً و انکم
یوم القیمه یخوفون فخرج عن الدار و ادخل الجنة فکان و ما الجنة الدنيا الا خفاء الغرور پس
فرمود که حق تعالی را بزرگوار است بر یکبار فیض آن است از گناهان و عیبها پاک گردانیده است و شمار اهل
بیت پیغمبر خود گردانیده است و علم خود را بشما سپرده است و کتاب خود را بشما میرساند و است و شما را از هر حق و علم
خود گردانیده است و عصای عزت خود را بشما سپرد است و برای شما خدای از خود خود داده است و معصوم گردانیده است
شما را از لغز و ایام گردانیده است شما را از غمناکی پس بعد از این حدیث که خدا بفرستد به هر کس که بخواند از شما و از کتب
رحمت خود را و از این نیکو گفت خود را بر حق و حق ساختن است بر کلامها را و تحقیق که دانیده است که شما را
و شما را در میان خدا بزرگوار است شما را اختیار نماید بر شما راست و بزرگوار است که حق شما را از شما بزرگوار
تا که است حق شما را در کتاب خود بر حق و عزتان و واجب گردانیده و خدا قادر است بر بارای کردن
شما و حق که خواهد و محفل و اندر پس بفرستد و مظهر باشد عاقبت بگوید که این گشت او را بر روی خدا

و به تحقیق که پیغمبر خدا را بحق تعالی و حق تعالی از قبول که در شمار سید و پادشاهان مؤمن خود در دنیا
 پس هر که ادعای امامت کند و ولایت نماید بر خود لازم دانند و حرمت شمار رعایت نماید و حق تعالی برای پرست
 گوی و او را در قیامت با وی هدایت نماید امامت سپرده شد خدا و رسول خدا و از برای شهادت توست
 و این طاعت معروف و حضرت رسول از دنیا رفت تا آنکه دیون را از برای نماز اعیان کرده و از برای جاهل
 حجتی نگذاشت پس کسی که ندان به بشمار با اظهاردانی نماید یا انکار حق نماید یا فراموش کند یا اظهار فراموش
 نماید پس بر خلاف حساب او و خدا را آورده حاجت نای شهادت و شمار بر خدا میسر و استقامت علیکم
 روی بر سپرد از آن حضرت که این تعزیت از جانب یک بود حضرت فرمود که از جانب خداوند عالمیان بود
 و در احادیث معتبره وارد شده است که حضرت بشهادت از دنیا رفت چنانکه صفای سید معتبر
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در روز جنبه زنده ماند آن حضرت بود در دست بزرگ عالم چون
 حضرت لغت تناول فرمود که گوشت به سخن آمد گفت با هر سوال که مرا بفرموده اند پس حضرت در حق
 موت نموده میفرمود که از پشت مراد هم گفت که بگویم که در خبر تناول کردم و هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری
 نیست مگر آنکه بشهادت از دنیا میفرمود و در روایت معتبر دیگر فرمود که زن به بود که حضرت فرمود و فرمود
 در زایع که پیغمبری و هر حضرت قدری از آن تناول فرمود که زایع فرمود که در آن روز که حضرت فرمود
 حضرت از آن جهت و پیوسته آن روز در بدن آن حضرت از هر مکر و تا آنکه همان علت از دنیا رحلت
 نمود و عیاشی همه است سید معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عایشه ^{رضی الله عنها} علیها و علیها
 آن حضرت سوز و غم میبرد و در غسل است که هر دو نفر آن حضرت در غسل بود و شیخ معتبر و
 شیخ طوسی شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه عامه روایت کرده است که حضرت در آن حال صلوات
 علیه السلام از دنیا رحلت نمود منافقان و افسار مانند ابوبکر و عمر و عبد الرحمن بن عوف
 و امثال ایشان و اهل بیت که حضرت سوز و غم میبردند و آنرا گشتند و بقدرت ایشان پیر افشرد و
 متوجه توبه آن حضرت نگذاشتند و رفتند بقیع بنی ساعده و متوجه ضبط طاعت نشدند و این

سید الکثر

سید الکثر ایشان نماز بر آن حضرت را در دنیا افتند و حضرت ابراهیم علیه السلام صلوات الله علیه بر نبرد نزد ایشان نشاند
 که نماز آن حضرت حاضر شوند و ایشان از رفتن تا آنکه بیعت نمودند و وقتی تمام کردند حضرت سوز و غم
 کرده بودند و چون خراج شد حضرت فاطمه صلوات الله علیه بر آنها فریاد برآورد که و استغفر الله لکم
 یعنی روز دنیا که روز است چنانکه ابوبکر ^{رضی الله عنه} این سخن را شنید از روی نهامت گفت که روز تو
 بدر نیز روز است پس املا عیسی و حضرت شمر و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام صلوات الله علیه توبه و توبه
 و تقبل و دفن آن حضرت است و بنی هاشم در وصیت آن حضرت در مانده اند پس رفتند با بیکدیگر اتفاق
 کردند که ابوبکر را خطبه کردند و آنند چنانکه در حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و حضرت منافقان انکار
 خواستند که خلافت سوره برای سعد بن عباد بگردانند با منافقان مهاجران مقاومت نتوانستند کرد
 و مغلوب شدند و چنانکه بیعت ابوبکر تمام شد و در بیعت حضرت ابراهیم علیه السلام صلوات الله علیه در وقتی
 که آن حضرت پهل در دست داشت و بر سر نیز آن حضرت رسول را میبخت و گفت منافقان محارب
 با ابوبکر بیعت کردند از آن پس که جاد او را شفا فرمود و شوی نه توانستند غضب نما کرد پس حضرت پهل که در
 دلت بر زمین زد و این آیت سوزانده لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْفُجُورُ أَهْلُ الْاِيْمَةِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
اَنْ يَقُولُوا اٰمَنَّا وَهُمْ يَكْفُرُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِيْنَ صَدَقُوا
وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِيْنَ اَلْحَسْبُ لِلَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ النَّصِيْكَاتِ اَنْ يَنْتَبِهُوْا اَسَآءَ
مَا يَكْفُرُوْنَ و تفسیر این قصه بعد از این در مجلد دیگر که در مضمون است ان شاء الله تعالی و شیخ
 بسند معتبر روایت کرده است که بخداست حضرت امام محمد تقی ^{علیه السلام} نوشتند که آیا حضرت ابراهیم علیه السلام
 غسل کرده در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را رحلت فرمود حضرت جواب نوشت که حضرت رسول
 پاک و مطهر بود و لیکس حضرت ابراهیم علیه السلام صلوات الله علیه غسل کرده و سنت چنین جاری شد که مقتی
 را که مس نمایند غسل کنند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و سایر محدثان خاصه عامه روایت کرده اند که
 در روی عاشوری که حضرت ابراهیم علیه السلام صلوات الله علیه تحت بار آن منافقان القانوه و فرمود

قوا
طوسی

دوست

163

طيفي

آنرا ده که هر حق تعالی بآب زبانی حضرت امیرالمؤمنین حضرت فاطمه علیها السلام را فرستاده است که آن الذین
یقین ذوق الله ورسوله لغنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعطاهم غدا با معنی یعنی
بدست کسی که آنرا که ایضا میگذرد و رسول خدا را لغت کرده است خدا این زاد دنیا و آخرت و متبکی را بدهد
است از برای ایشان عذاب خود را بکنند و این باب و بود دیگران بسند زبانی معجزه و این که است حضرت رسول
و حقیقت هر چه که بیاید برستی بر حق تعالی عالم کاملش را باحوال خلق و مراد بر بردن عالمیان پس
اختیار کرده بعد از من و بعد از تو بر کرد فاطمه و جمیع زنان عالمیان و ایضا بسند زبانی معجزه حضرت
رسول است که روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که فاطمه زهرا است از من ایضا میگذرد و این که از او میگذرد و این
در این روایت دیگران و بدست هر کس که فاطمه را میبیند و میگوید و میگوید و میگوید و میگوید و میگوید
الرضا علی السلام از آن است که روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه از آن فاطمه برای او
گرفتیم پس حضرت فرمود که ای فاطمه ترا و نبی نهاده و دم که گویند دختر محمدی و لباس جباران پیشوی
حضرت فاطمه آن فاطمه را کشور و فرقت و بنده خیره و از او که پس حضرت شد و نظر کرد و در وقت
را و نوبی روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه در تنه نشسته بود و حضرت فاطمه بنزد آن حضرت آمد
و رنگ صبر کش از کمرش میبرد و میگوید پس فرمود که نزدیک من بیا و من فاطمه بنزد آن حضرت رفتم
دست بر مبارکش آنحضرت گذاشت و هنوز آن حضرت طفل بود پس گفت خداوند ای سیر کنند
که سر نهان و بلند کنند و نه در میان فاطمه و سر نه در میان فاطمه و سر نه در میان فاطمه و سر نه در میان فاطمه
از روی بسری مایل کرد و گویند و بروی مبارکش جاری میشد و پس حضرت فاطمه فرمود که بعد از آن
برگزیدستی نیافتم و ایضا بسند زبانی معجزه از جاری روایت کرده است که حضرت رسول
چند روز گذشت که تناول فرموده آنکه کمرش بر آن حضرت غالب شد و بجزوای زنان خود کرد و
و طوعای نیافت پس بخود فاطمه حضرت فاطمه صلوات الله علیها در آمد و فرمود که ای دختر که ای دختر
تو طوعای هست که تناول غلام زیر آن کمرش بر من روا و آن حضرت گفت نه بخدا سوگو که طوعای نه فرم

بند

نیست جانم خدای تو باد چون حضرت را خانه او پر و ن رفت یکی از کثیران فاطمه را گرفته و با هر چه گونشی
برای آنحضرت بیدار آورد پس فاطمه آنرا گرفت و در زین کوشش پنهان کرد و جلوه برد و ای و پوشتانید و گفت
بخدا سوگو که حضرت رسالت را اختیار میکنم بر خود و فرزندان خود که هرگز نبوده و محتاج بطعام نبوده
پس حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما را فرستاد بخدمت پدر بزرگوار خود آنحضرت و طایفه چون
تشریف آوردند گفتای پدر بزرگوار بعد از رفتن شما حق تعالی را از برای ما رسانید و از برای تو پنهان
کرده ام از فرزندان خود که هرگز نبوده و محتاج بطعام نبوده و فرموده که بیا و برای دختر چون سوگساره
برداشت بقدرت اطاعت کن که برادر زن من و گوشت پدر من چون فاطمه آن حالت به مشاهد کرد و خجسته و دوست
که از جانب حق تعالی است پس فاطمه را آورد و معلوم است بر حضرت رسالت فرستاد و آن طعام بنزد آنحضرت آورد
چون حضرت آنکس را بر طعام دید که حق تعالی تقدیم رسانید و پرسید که از کجا آورده این طعام را فاطمه گفت
که از نزد خدای تعالی است و بدست هر کس که فاطمه را میبیند و میگوید و میگوید و میگوید و میگوید
عز علیها السلام پس حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله
و جمیع زنان آنحضرت تناول طعام تناول کردند و حضرت فاطمه فرمود که آن کاس ببال خود مانده و هیچ کس نمیشد آنرا
جمیع هم سایگان خود را از آن سیر کردم و حق تعالی آن بركت و خیر بسیار که امت فرموده و ایضا روایت است که
حضرت صلوات الله علیهم که چون خدیجه بنی امیه غذا از در خانه بار بیا و رحلت نمود فاطمه بنزدیکی پدر بزرگوار خود
آمد و اضطرار میکرد و پرسید که مادر من کی است و حضرت جواب داد و فاطمه پرسید که من کیست و از اهل خانه
سوال میکرد مادر من کی است و حضرت رسول نمیدانست که چه جواب گوید او را در آن حال جبرئیل از جانب ملک
جلیل نازل شد و گفت پدر و در کار تو علم میکند ترا که سلام بفاطمه رسان و بگوئی با او که مادر تو در خانه است از
خانه های پشت و از این ساخته اند و آن بی بی را در طلا نسیب کرده اند و محمودی آن از یا قوت سرخ است
و در میان قهر اسیر زن فرعون و مریم دختر عمران است پس فاطمه گفت حق تعالی سلام بر تو فرستاد و جمیع
و سلامتها از او است و سلام با و تحیت با او و بدست هر کس که فاطمه را میبیند و میگوید و میگوید و میگوید و میگوید

علیهما از دنیا مفارقت کرد ام این خادم آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در دنیا نماند زیرا که نمی توانست
که بجای آنحضرت را خالی نماند پس از مدتی متوجه گردید و در بعضی از منازل او را نشانی بود و چون از آب
مایه بوس شد است بوی آسمان برداشت و گفت خداوند منم خاتم حضرت فاطمه ام ایامها از نشانی پهلای
خواهر بزرگوارین آنجا حضرت فاطمه صلوات الله علیها لواء آسمان برای او برآمده و چون از آن
آشامید ما هفت سال تمام بخوردن و آشامیدن نکرده و مردم او را در روزهای بسیار گرام برای
کارها فرستادند و نشر نمی شد و اینها بسند معتبر روایت کرده است که روزی سلطان رضى الله عنهما آنجا حضرت
فاطمه صلوات الله علیها آمد دید که آنحضرت نشسته است سیهایی بر چو بخت عیال خود خورده و میکند و دست
مبارکش همچو کرم دریده و خون بر چو آب سیاه روان شده و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما در آنجا حاضر گشته
سنگی گریه و اضطراب میکند سلطان گفت ای خیر رسول خدا دستهای تو از آسمان سیاه داند و چون بگویم
و پنهان گشته است اینک فخر کن که تو حاضر است چرا این خدمت را با او نمی فرماید و خود تحمل میشود و فرمود که
حضرت رسول خدا را دست که خدمت خانه بکروند با فقر باشد و بکروند با من و دیر و زو نوبت حضرت
سلطان گفت من بنده ام از او کرده شما هم با بفرمایید امام حسین خدا را مشغول کرد ایم یا آسمان را بگردانم حضرت
فرمود که این چنین با من بهتر می توانم کرد تو آسمان را بگردان چون سلطان قدری از جور را خورده که قات
نماز را شنید و برای نماز بکسی رفت چون از نماز فارغ شد آنچه دیده بود از برای حضرت امیرالمومنین
عائقل کرد حضرت را استماع آن قصه گریان شد و بجا نبرد گشت پس ششم کنان باز بکسی معاودت نمود
حضرت رسول ما را نسبت به آنحضرت سوال کرد که گفت بجا نبرد گشتیم فاطمه را دیدیم که بر پشت خوابیده بود
و حضرت امام حسین را بر روی سینه اش بجا نرفته بود و آسمانی آنکه دستی ظاهر باشد خود میکرد پس
حضرت رسول ششم کرد فرمود که یا علی مرا غیبی که خدا را مکی چند هست که در زمین میکردند خدمت
میکند و حج را روز قیامت و اینها بسند معتبر روایت کرده است ابوذر رضی الله عنه گفت
که روزی حضرت رسول تمام را بجا نرفته علی بن ابیطالب را فرستاد که آنحضرت را طلب نماید چون بجا نرفته

و ندانم

و ندانم و چون خدمت حضرت رسول آمد سخن با او گفت که من نفهمیدم پس گفت که در تجمیع از آسمانی که در خانه
عالمیکرد و دو کس نزد او نبود حضرت فرمود که حق تعالی او را جمع جوارح فقر من فاطمه را بر کمر بست از ایمان و
و چون حق تعالی صفت او را میداد او را یاری نموده است پرو کما و کفایت امور و مرآت او نموده است
مگر غیبی که خدا را مکی چند هست که موکلند بیاری آل محمد صلوات الله علیهم و در کتابک شریف و اما شیخ طوسی
و تفسیر قرآن بن ابراهیم از ابوسعید خدری روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیهما
گفت که آیا نزد تو طعامی هست که بجا نرفته استیم فاطمه گفت که حق تعالی که پدر را برای دشت است بر پیغمبری و تکر
کرای دشت است بر حجت کردین بامداد نه من هیچ طعامی نیت که برای تو حاضر کنم و دو روز بود که طعامی
نماندیم بغیر از آنچه نزد تو آوردم و از خود و فرزندان خود باز نماندیم و ترا بر خود اختیار میکردم حضرت
فرمود که ای فاطمه چرا دین دور و زمره را نمی گردی که طعامی در خانه نیست تا از برای تو طعامی طلب کنم
فاطمه گفت که ای بزرگوار من شرم میکنم از خدای خود که ترا تکلیف کنم بر چیزی که قادر بر آن نیستی پس
حضرت امیر را از خانه فاطمه بیرون آمد با قیاد تمام و شوق عظیم بخداوند خود کیدینا رفتن که خود بر سر کار ابر
عیال خود طعامی بگردانگاه در عرض راه مقدار ملاقات کرد در روز بسیار گرمی حرارت آفتاب بالا گری
و از زیر پا او را فرو کرد و فرمود که شتر که را اندیده بود چون حضرت او را در آنوقت با آخال مشاهده کرد گفت ای
مقداد درین رعایت کرم برای چه از خانه بیرون آمدی مقدار گفت ای بزرگوار که در راه رسال من سوال میکنی حضرت
فرمود که ای بلاد را نیز نیت که از تو را گذرم تا بر محل تو معطل نگردم باز مقدار مشاهده کرد و حضرت جلاله فرمود
پس مقدار گفت بحق آنقدری که گوی دشت است بر محمد صابر پیغمبری و ترا وصیت او کرده اندیده است که
از خانه بیرون نیامده ام مگر برای شترت که سگنی و عیال خود را در خانه گذر سگند شترت ام و صدای گریه ایشان
شنیدم و تاب نیاردم و ما بنی خالی از خانه بیرون آمدم چون حضرت از آن حال مطلع گردید بسیار از دیده پایی
مبارکش فرو ریخت و آنقدر گریه کرد که محاسن مبارکش تر شد و فرمود که موکلند یا دیکند تا بخداوند که تو بلوگو کند
یا دیکدی که من نیز برای این کار از خانه بیرون آمده ام و بکند یا در قرض بهم رسانیده ام و ترا افتخار میکنم بنفس

خود پس دنیا را بفرمود داد و از شرم بپایان رفت و بعد از آن غار نظر و عفو و مغرب بارسلو خدا
صدا داد و چون حضرت رسول ص از نماز مغرب فارغ شد بفرستاد امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت
که در صفا نقل شده است بعد پس بیای مبارک خود را افشا کرد که بر خیزد حضرت برخواست و از پی
آن حضرت روان شد و در روزی با حضرت رسید و سلام کرد و حضرت فرمود که یا علی که یا طعانی
داری که ما مشغول کنیم بچیز امیرالمومنین صلوات الله علیه انشراح ساکت شد و جواب فرمود
و حضرت رسول ص بوی آید داشت بعد از آن حضرت در آن روز گذشت بود و چون او را خبر کرد
که در آن شب غیبی بن ابی طالب علیه السلام کند و حضرت او را ساکت یافت فرمود که ای ابوالحسن بر بوی مشکبوی
یا بگویند تا من بر گردم یا بگو آری تا من بیایم حضرت ایضا گفت یا رسول الله از شرم جواب نداد و گفت
بیایم و بر حضرت رسول ص دست او را گرفت و بایکدی روان شدند تا بجا فاطمه آمدند و فاطمه
علیه را بی غار خود نشاند و از نماز فارغ شده بود و در پشت سرش کاسه گذاشته بود که مملو
طعام بود و بخواران کاس بر بخوارت و چون حضرت رسول ص را شنید از بی غار خود بر
خواست و بر پله آمد و بر آن حضرت سلام کرد و فاطمه عزیزترین مردم بود و نزد حضرت پس حضرت
جواب سلام داد گفت و دست مبارک خود بر سر او کشید و گفت ای دختر بر و حال نام که خدا
ترا رحمت کند و گفت بخیر و نیکی نام که نام زوجه طماری برای ما بیاورد که نتواند که خدا ترا رحمت کند
و که است پس فاطمه آن کاسه برداشت و نزد رسول خدا و امیرالمومنین صلوات الله علیه گذاشت
چون حضرت امیرالمومنین طعام را نشاند و از روی تعجب نشست بسوی من نقلی کنی آیا بپدی
کردم که من و سحر و غیب تو کرده ام حضرت ایضا فرمود که آن آن تعجب میکنم که امروز سوگند یاد کردی
که در روز است که طعام تناول نگردد هیچ طعام در خانه نداری و اکنون چینی طعام نهاده آورده پس
حضرت فاطمه بسوی آسمان نظر کرد و گفت پروردگار آسمان بفرموده که سوگند من را که هر کس حق خود
حضرت امیرالمومنین که ای فاطمه از کجا آورده این طعام را که این طعام نهاده ام در رنگ و در بوی

و از این

و از این نیکو طعام خورده ام پس حضرت رسول ص دست مبارک خود را بر میان دو کتف علی گذاشت و از
روی لطف فشر و فرمود که یا علی این بر او مبارک است که بخورد و او را این جزای دنیا را است از جانب
حق و خداوندی میدهد هر که را میخواهد پس ای پس حضرت رسول ص اگر یان شد و گفت حمد و سپاس
خداوندی را که شما را از دنیا بیرون برد و تا آنکه بمنزله ذکر بیاورد فاطمه را بفرمود که هر کس در خانه
مثل این فقیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و در آخرش مذکور است که حضرت رسول ص
فرمود که یا علی مثل تو فاطمه مثل ذکر با و هر کس است که بگوید نزد او میرفت طعام نهاده و حیافته از وی
پرسید که از کجا آمده است این طعام از برای تو میگویم یکلف که از نزد خداوند عالمان بزرگ خدای تعالی
روزی بدهد هر که را میخواهد پس ای فاطمه که یکبار از آن کاس طعام بخور و در کفم نشاند و آن کاس بخور
نزد ما است حضرت فاطمه صلوات الله علیه از آن کاس طعام میل خواهر کرد و این شرمش در قطره و در بر
کرده اند روزی حضرت امیرالمومنین حاجت بفرستاد و چادر حضرت فاطمه صلوات الله علیه را از روی
مردود کرده بر او نشاند که شوی بودی زینام داشت آن چادر از پیشم بود و قدری از جوهری که گفت پس
به روی آن چادر کردی نه بود در محراب که خشت چمن شد زن بودی یا بخور در آمد و نوری از آن چادر
سایع دید تمام محراب روشن کرد چون زن بودی یا خالش غریب را مشاهده و خوب خود رفت و آنچه دیده بود
با او نقل کرد پس بودی یا شمع آن حال تعجب شد و فراموش کرد که چادر حضرت فاطمه در آن خانه است
پس بر پشت شافت و داخل آن خانه شد و دید که شمع چادر آن خورشید عظمی است که مانند خیز خانه را روشن
کند است بودی از مشاهده این حالت تعجبش زیاده شد پس بعدی و زرش بخانه خویشان خود دیدند
و پشت او نفر از ایشان را حاضر کردند و از بزرگ شمع نمود چادر فاطمه را بکلی منور و سلام متوجه کردند
و قطره را و در روایت که است که چنان بودی هر دو سینه داشتند و چادر حضرت رسول ص را آمدند و گفتند
ما بر تو حق محاسنی که اییم و عرض می کنیم و این کاس میبایم که فاطمه را بخانه ما بفرستیم که در آن
ما میشود و درین باب با فاطمه بسیار کردند حضرت فرمود که او زن عالمی است و این طالب است و در حکم است از این

و از این

این کسی که در حضرت شفاعت نماید نزد حضرت امیر المومنین ع و در حضرت کبیر و غرض آن بهودانی آن
بود که چون خود را جلای زبور بسیار آرد و هر چه در جامه های فاخر پوشیده بود و اگر فاطمه یا یکی از
خوهره های ایشان بروی او واجب بخاری و مذکرات آن حضرت کشید و در آن حالت جبرئیل را نازل شد و چنان
و زیورهای بهشت برای فاطمه آورد و در حضرت آن جامع را و زیورهای آن بان بهوای در آمد و چون
زمان بهودان آن حضرت به بان حال و زیورها و نور و صفات مشاهده کرد که در حدیثی که در آن حضرت
شفا فرموده بر زمین افتاد و دو پای می مبارکش بود و از او بسیار می پرسید و بسیار می پرسید و سلام می فرستاد
که عید من مرا که این قدر ازین بسط و در کتب دیگر مستور است چون در کتب معتبره این بخوبی آمده
چنین ایراد کردیم و در احادیث معتبره بطریق عامه و عامه آن حضرت صادق و در آن حضرت است که فرمود
که در تغیر این آیه که در مخرج الجبرئیل است یعنی فاطمه علی و فاطمه کبری و فاطمه زهرا و فاطمه سیده
ضمیمه کرد و در بای علم است یعنی علی و فاطمه کبری و فاطمه زهرا و فاطمه سیده و اینها از مخرج لا یغیا
یعنی میان خود را فاطمه که زیاده می کند حضرت فرمود که در حدیث رسول خدا که سبب الف
عاطفه فاطمه که سبب است بخرج منها التوالد و الحجاب یعنی چون مریدان آن خود را می و در حدیث
حضرت فرمود که در امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم است که آن دو در بای علم بودند و در حدیث
عاطفه با سید بسیار از حضرت رسول که در کار و روایت کرده اند که حضرت فرمود که بسبب است تر از آن عالمیان چهار
مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویله و فاطمه دختر محمد رسول الله و سید زینب و بهترین ایشان حضرت
فاطمه صلوات الله علیها است و با سید دیگر روایت کرده اند که بهترین زنان بهشت این چهار زنند و دیگر
بهترین زنان عالمیان این چهار زنند و در روایت متواتره از طریق خاصه و عامه روایت شده است
که فاطمه بهترین زنان عالمیان است از اولین و آخرین و اینها همان زنان از عایشه روایت کرده اند که حضرت
صلوات الله علیها که فاطمه که بشارت داده از ای فاطمه که خدا بر گزیده تر از بر زنان عالمیان و در حدیث دیگر
دیگر روایت کرده اند که در روز قیامت سید و مریم و خدیجه پیش روی فاطمه خواهند آمد و در بانان و خدمت ایشان

تا آن حضرت را داخل بهشت کردند و این روایت کرده اند که چون حضرت سالت ص را از دسترس فرموده آخر
کسی را که در آن یکدیگر ظاهر بود و اینها این معنی را است که گفته اند که حضرت رسول ص فرمود که چون حق تعالی امر
فرمود که فاطمه را بیاورند و نام حبیبت را بگویند که حق تعالی گفته است که هر چه از او را از انقضات مراد
و باقوت ساخته و بطلان شکست که اندوه و سقوی آنرا از زیر زبر جد سبز کرده اند و در آن بهشت طاعتها از مراد
بنکرده و آنرا را با قوت مطلق رفته و در آن بهشت غرقه آفریده که فاطمه از آن غرقه و کثرت
از با قوت یک خشت از زبر جد و در آن غرقه با چشمه های قرار داده که از اطراف آن غرقه جاری شود و نه زبر
بر هر غرقه جاری است و بر آن نه زبر جد و در آن غرقه با چشمه های قرار داده که از اطراف آن غرقه جاری شود و نه زبر
آن قبه انواع در همان میوه دارد و بر سر هر شاهی قبه بنا کرده اند و در هر قبه تختی که در بهشت اند از مراد
سفید پرده و از خزین آنکه در بهشت بر روی آن تخت بنا کشیده اند و فرش زعفران است آن
تخت را با لشک زعفران و بر سر هر خطره اند و در هر قبه جوی جاری داده اند و آن قبه منور دارد و بر روی
و گزیر است به تاده و بر هر آن قبه نایه آنکه بر نقش شده پس کتب با جبرئیل این بهشت را از برای کسی بنا
کرده اند جبرئیل گفت از برای علی و فاطمه بنا کرده اند و این خود است که حق تعالی برای ایشان مقرر کرده اند و بر سر شرف
و دیگر از برای ایشان آفریده است از برای آنکه دیده شود و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف و شرف
و او حضرت فاطمه صلوات الله علیها روایت کرده است که حضرت رسول ص را از دسترس فرموده آخر
خوهره را در میان دو پستان مبارک آن نور دیده خود میگذراند و از برای او عالمی که در حضرت صادق صلوات الله
روایت کرده است که از آن حضرت سوال کردند از معنی بی عاصی و العی حضرت فرمود که یعنی پشتا پدید می آید که چون
بوی فاطمه و فرزندان فاطمه در روز قیامت که آن بهترین اعمال و شعلی و دیگر آن از حضرت صادق روایت
کرده اند که چون اهل بهشت را که در بهشت نوری مشاهده کنند که تمام بهشت روشن شود که بان پس تمام اهل
بهشت کویند و در آن نور قرار فرستاده اهل بهشت آفتاب غیر شمس این چه نور است که تمام بهشت را روشن کند
منادی ندا کرد که این نور آفتاب نیست بلکه علی و فاطمه صندیدند و این نور از ایشان است و این نور است که تمام

که بسیار بود که حضرت فاطمه مشغول عبادت بود یکی از فرزندان مطهره او میگفتند که سواره حق تعالی ملاک را امر میکرد که کوازه او را حرکت میدادند تا آنحضرت از عبادت فارغ میشد و در کتاب کشف الغمّه بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت است که این حق تعالی حضرت آدم و حوا را خلق کرد و فانی کرد و در کعبه کذا آدم بخواند که حق تعالی از ما بهتر نیافرید پس حق تعالی که بگوید جبرئیل که بنده من آدم و حوا را ببر بسوی من و کس از ملا چون آدم و حوا داخل فرود شدند نظر کرد بسوی حضرتی که بر روی تختی از تختی برهنه نشسته بود و تاجی از نور بر سر داشت و در گوشهای خود دو گوشواره از نور و روی او روشن میکرد است جبرئیل گفت ای فاطمه دختر محمد است و ما او پیوسته از فرزندان تو که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد آدم گفت کاین تاج که بر سر او دارد چیست گفت این تاج است بر او است علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بر سر او که این گوشواره چیست گفت گوشه است که در فرزندان او میزند حسن علی علیه السلام آدم گفت ای جبرئیل چه بپوشد این ایشان پیش از من آفریده شده اند جبرئیل گفت ایشان سوخته و سوخته اند در عالم حق تعالی پیش از آنکه تو آفریده شوی یکبار بر ابرای و ایضا از طریق مخالفان روایت است که حضرت عیسی علیه السلام که محبوبترین زنان بر روی رسول خدا صفا فاطمه بود و محبوبترین مردان شوی بود و ایضا از عیسی روایت کرده اند که گفت که یکی است که تر از فاطمه ندیدم کسی را که بر پیشانی او این بوی بوسه معجزه حضرت رسول قرار داشته که هست که بهشت متعلق است بسوی چهار زن از زنان یکدیگریم دختر عمران و سیرین و فروع که در بهشت زوجه رسول خدا صفا و یسوه و خدیجه که در بهشت است و دنیا و آخرت و فاطمه دختر زینب که از حضرت محمد صفا در کشف الغمّه از طریق مخالفان روایت است که هر روزی حضرت سالت بنیاده از خدا برون آمد و دست فاطمه را در دست داشت و فرمود که هر که این را شناسد شناسد و هر که نشناسد این فاطمه دختر محمد است این پاره تن من است این دل من است و جان من است که در میان دو پهلوی من است هر که او را آزرده کند مرا آزرده کرده است هر که مرا آزرده کند خدا را آزرده کرده است ایضا از طریق مخالفان از امام السید روایت است که هست که فاطمه شریفترین مردم در دو خلقت و سیرت بر رسول خدا صفا و ایضا بسند معتبر روایت است که حضرت سالت بنیاده صفا فاطمه گفت

که هر که

که هر که بر تو صلوات رسد حق تعالی آن او را بیامرزد و او را تقوی دهد از این در هر جای از بهشت که باشد و در کتاب بنیاد المصلحین بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت است که هست که روزی حضرت سالت بنیاده صفا فاطمه را از آن زمان تا آن زمان فرستاد و در عزت نشست و مردم بر سر او حضرت نشست و بوی نهاده روی پر بپاشد از جامه بران عربی که کذب پوشیده و از نهایت پیری خود را نکاه می نمود و بهشت پس حضرت توجه کرد و از احوال پرسید آن مرد گفت یا رسول الله من گریه کنم مرا طعام ده برهنه ام مرا جامه ده و فقیرم باین در آن حضرت فرمود که از برای تو چیزی نداده ام و لیکن دلالت کند بر ضیق من مثل گناه بر و بسوی خانه کسی نهاد و رسول را فرست میداد و خدا و رسول را فرست میداد و در غای خدا را بر جان خود خنیا میکند و بسوی جبرئیل و خاندان آنحضرت شغل میدهد بحسب حضرت رسول صفا فاطمه و غیره و بوی و برگاه که چنانچه است که از زنان تنها شود با کسی که آمد پس حضرت بلال را فرمود که این مرد را ببر جان فاطمه و خود آمد و بر در خانه فاطمه رسید با او از ملا گفت که السلام علیها یا اهل البیت و صفا فاطمه و مختلف و مذهب جبرئیل الروح الامین یا الفیض من منزه رب العالمین یعنی سلام بر شما ای اهل بیت پیغمبر و محل آمدن و رفیق ملاک و منزل جبرئیل روح الامین یا قرآن مجید از جانب پروردگار عالمیان پس حضرت فاطمه گفت بر تو سلام هست تو گفت منم چه پیری از عربیده ام بسوی پر تو و بخت که طعام از مکان دیو و میله ای دختر محمد صفا بپوشد که بر سر من است که من بکمال حق ما ترا خدا ارادت کند و حضرت فاطمه حضرت امیر المومنین و حضرت رسول صفا و زهرا که طعام شاه ل کرده بودند و حضرت رسول احوال ایشان میداد پس حضرت فاطمه صفا بر سر کوفته و خانه داشت که حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیه بر روی آن میخوابیدند آنرا بیل داد و فرمود که بگیر این را شاید که حق تعالی ازین بهتر از برای تو بپوشد که از آنرا عیسی گفت که ای دختر محمد صفا بسوی تو از کسی شکایت کردم تو چه کردی گفت من دادی من بگویم با آن با کسی شکایت کردم چون حضرت فاطمه این سخن را از سالی شنید دست را زد که بسوی که من بپوشد که فاطمه دختر محمد صفا ای حضرت بپوشد و فرستاده بود آنرا اگر که من حق و کس نیست و بسوی اعرابی افکند و فرمود که بگیر این که من بپوشد و بپوش

شاید که حق تعالی ازین ترا عیض دهد پس ای کعبه بنده را بدو پشت بسوی جد رسول الله امد و هنوز
حضرت ابی یوسف ششتر بود و گفت یا رسول الله فاطمه این کعبه بنده را بدو پشت بسوی جد رسول الله امد و هنوز
شاید حق تعالی تو را ازین متبرک کرده آخرت چون اینسخنی به نشیند که ریت و فرموده که چگونه حق تعالی
از برای تو بهتر ازین متبرک داده و حال نگذاری فاطمه دختر محمد داده است بهترین دختر این و فرزندان
آدم پس در آخال عمار بن یاسر رضی الله عنه برخواست و گفت یا رسول الله آیا رخصت میدی مرا که این کعبه
بنده را بختم فرموده که برای عمار و بدان که اگر شکر نشود درین کعبه بنده تمام حق و انس و آسمان و زمین
ایشانرا معتدب سازد بهشت ختم عمار گفت که بجز میفرموشی کعبه بنده ای اعرابی گفت یا آنکه از زبان
و گوشت کریشترم و یک بیهیائی که عورت خود را بسوی شام و در آن برد از برای پروردگار خود عمار که ویک
کعبه با اهل خود رساند و در آن وقت عمار حفر خود را از غنیمت خبر فرموده و خبر برای او نامه بود
پس عمار گفت کاین کعبه بنده را از تو بختم بدینار طلا و دویرت در بهم تخری و یک بیهیائی که شتر
که خود دارم کمتر با اهل بایتم و آنقدر که بر شوی از نان کندم و گوشت اعرابی گفت چه بسیار حجامندی
در مال خدای جوامع دین عمار و ابا خود بدیده آنچه خبر نموده با او داد و اعرابی بخدمت حضرت برگشت
حضرت فرموده برای اعرابی یا کعبه شریف و پوشیده بودی اعرابی گفت بلی مستعجب و بیایارتم در دلم و دلم
خدای تو به حضرت فرموده که پس خبر ده فاطمه را آنچه که نسبت بتو اعرابی گفت خداوند اتوی پروردگاری ترا
حادث نیافت ایم همیشه بوده و خدای که ترا آید و بجز تو نداریم و تویی روزی دهنده غریب حال خداوند
انعامی بفاطمه آنچه بدیده ندیده باشد و کوش نشیند باشد پس حضرت رسول امین گفت برو عمار و وی با حق
خود که و فرموده که حق تعالی فاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه برای او سوال کرده زیرا که منم پدر او و احدی از
عالمیان مثل من نیست و علی شریک و اهل حق بی عیوی فاطمه را جعته و مانند نبودی و حق تعالی احسن صبی را
با او عطا کرده و هیچ یک از عالمیان چنان فرزندان نداده است بهترین فرزندان داده که آن پیغمبر اند و بهترین
جوانان بهشت اند و در آنوقت برابر آنحضرت نشستند بپوشیدند سلمان و مقداد و عمار رضی الله عنهم پس حضرت

گویند

که بخوانید زیاده بگویم گفتند یا رسول الله فرموده که جبرئیل بنزد من آمد و گفت چون فاطمه از دنیا رحلت کند
و او را دفن کنند ملائکه در قبر او آیند و از سوال کنند که ریت پروردگار تو او در جواب گوید که خداوند عالم را
پروردگار نیست پس گویند که ریت پیغمبر تو گوید بر من پس گویند و بی امام تو گوید کاین همه که در کنار قبر من است
است علی بن ابی طالب پس فرموده که دیگر بگویم از صفای او بدستی که حق تعالی او را آفریده است که در دنیا
از ملائکه که محافظ نمایند و از ایشان بعد از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ این ملائکه را
در جاست او و بعد از وفات او نیز در قبر او خواهد بود و صلوات بسیار بر او مستند باد و بر پدرش و شوهرش و
فرزندش پس هر که او را زیارت کند بعد از وفات من چنانست که مرا زیارت کند است در جاست من و برکم
علی زیارت کند چنانست که فاطمه زیارت کند بشود و دیگر حسن و حسین را زیارت کند چنانست که فاطمه
زیارت کند بشود و کسی که از فرزندان ایشان را زیارت کند چنانست که ایشان را زیارت کند است پس
آن که کعبه بنده را بشکست و در بدین بمانی بحد از اخلاقی بهشت که او را سهم نام که بود و حفر غنیمت چو
او را حفریه بود پس عماران کعبه بنده را بعلام داد و گفت این کعبه بنده را بر کعبه حضرت رسول خدا و ترا
خبر با و بختیم چون علام آنرا بخدمت او رساند آنچه عمار گفته بود عرض کرد فرموده که خبر فاطمه و کعبه بنده را
با او بد و ترا با او بخشیم چون علام بخدمت حضرت فاطمه رفت و پیغام حضرت عمار را بدید حضرت فاطمه کعبه بنده را
گرفت و علام را آزاد کرد پس علام خندید حضرت فرموده که چرا خندیدی گفت تقیب میکنم از بسیاری بکشتن این کعبه
که سزاوارتر است که بر من باشد یا بنشیند که و فخر را غنی کرده و بنده را آزاد کرده و باز به جنت برگشت و بکلی منبغض است
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را گفت بر خیز
و برو آنرا که خداوند در آن کوششی و تریبی بود و چه میشد و بخار را از روی آن بر تو نهد و در آنست
فرود آمده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین صلی الله
علیهما و آله و انساب آنان تا که نه در مدت سیزده روز پس روزی تمام اینان یک قدری از آن در مدت حضرت
امام حسین علیه السلام و دشمنان و غلامان و پسران را از کربلا آورده حسین را فرموده که چند روز است ما را این

تناول میکنیم پس امین نبرد حضرت فاطمه گفت بگو چه میخامد امین بهم میرسد برای فاطمه
و فرزندان است و هرگاه من فاطمه خرم برسم رسد امین از او بگویند ارد پس حضرت فاطمه برون آید
کنند را و امین از آن طعام تناول کند و بان سبب طعام آن کاسه بطرف شد و حضرت رسول صلی
فرمود که اگر از ابی اطمینان میکنی بر این از برای تو و فرزندان تو بنیاید تا روز قیامت پس حضرت
امام محمد باقر فرمود که آن کاسه نه ماست تمام آنرا برون خواباورد و ایضا پس معجزه آن حضرت
روایت کند که جاده کرده نشسته است خدا را بخیر از تجرد و عظیم او که بر شربت از سبب حضرت فاطمه و اگر از
آن بهتر چیزی بود بر این حضرت رسول اگر با طعام میکرد و وقت بن ابراهیم فرمود خود از حضرت ام
جعفر صادق روایت کند که روزی جابر انصاری را می الله خدا از پدر امام محمد باقر علیه السلام سوال
کرد که از فضایل حضرت فاطمه حضرت فرمود که حضرت ماست که چون روز قیامت شود از برای پیغمبر
و رسولان منبر از نور شب کند و منبر از منبر ایشان بلند تر باشد پس حق تعالی آنکه که با حق تعالی
بخوان پس من خطبه بخوانم که از هیچ کس نبخیران و رسولان چنین خطبه شنیدند پس خطبه گفتند از برای
او میبای پیغمبر من را از نو روز برای و حسن من خطبه را طالب در میان آنها منبری میبکشد از آنها
علاوه بر این پس حق تعالی که ای علی خطبه بخوان و او خطبه را داد آنکه که از احدی از او میخواند خطبه شنید
باشند پس از برای فرزندان پیغمبران و رسولان من را بیاکنند از نو پس از برای پیغمبر من و رسول من
من حسن من و منبر من بکشد پس حق تعالی که ای علی خطبه بخوان و او خطبه را داد آنکه که از احدی
او را بخواند چنان خطبه را داد که در پیش جبرئیل نه آنکه که ای فاطمه خطبه بخوان که ای است مریم دختر
عمران که ای است سید خدیجه زانم که ای است ام کلثوم مادر پیغمبر ایشان را بخیزند و حق تعالی که ای اهل شجر
کرم و بزرگوار ای زبیری که ای است امیر و علی محمد و علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که ای سید خدیجه
خداوند یکا که در قمار است حق تعالی که ای اهل شجر من ام و کرم و بزرگوار ای سید خدیجه و علی
و حسن و حسین و فاطمه و ادم ای اهل شجر من را بخیزند و دیده ما بخشید که فاطمه بسوی بهشت میرود

بکی جزئی

پس جبرئیل با قارن فقره ای بهشت برلی آن حضرت میاورد که بهلولای او و برای بهشت مرتب باشند
همه آن از او در بر باشند و جهان آن از جهان باشد پس بخواباند آنرا بنزد آنحضرت و بدان مسوا
شعه پس حق تعالی تمام هزار ملک بفرستد که در جانب راست او روزه و صد هزار ملک دیگر در جانب چپ
روند و صد هزار ملک دیگر او را ببالای خود بر دارند و پرواز کنند بسوی بهشت چون بدر بهشت رسید نظر
بعقب کند پس حق تعالی که ای دختر حبیب من برای چه نظر میکنی حال آنکه امر کرده ام که ترا بهشت بزر
فاطمه گوید که ای پرورده کار من بخیر است که قدر و منزلت من امروز نه تو بر مردم معلوم کن پس حق تعالی
فرمود که ای دختر حبیب من برگرد بسوی من و نظر کن هر که در دل او بیای محبت خود یا محبت یکا که در
خود است او را بکبر و داخل بهشت کرد آن پس حضرت امام محمد باقر فرمود که ای جابر یکا که فاطمه
در آن روز شعیان و مجاهد خود را از شجر بریا به چنانچه مرغ انداخته و دانه نیکو را از دانه بد
جدا میکند و بر ریای و چون شعیان آنحضرت بدر بهشت میبرد حق تعالی در دل ایشان می افکند که لغات
بعقب میکنند پس حق تعالی که ای میکند ایشان که ای همان من برای چه لغات میکنند و حال آنکه شفا
فاطمه دختر حبیب خود را در حق شما قبول کند پس ایشان گویند که پروردگار ما بخیر است که درین روز قدره منزلت
ما بزرگوار کرد و در اهل شجر پس حق تعالی فرمود که ای جابر یکا که فاطمه و نظر کنید بهر که شما را
دوست دارد برای دوست فاطمه و بهر که شما را طعام داده باشد برای بهشت فاطمه و بهر که شما را جامه پوشانیده باشد
برای بهشت فاطمه و بهر که در اهل بهشت کند پس حضرت امام محمد باقر فرمود که یکا که در شجر
شجر بخوابد ما در شجر که کند یا کافی یا صافی پس چون ایشان را بطبقه است جهنم و دانه اندازند گویند حق
لنا من شافین و لا حسد فیهم یعنی نیت را شفاست کند کال و دانه یا در میان پس گویند
قلو ان لنا اکثره فتشکون من المؤمنین یعنی چه بودی اگر ما را با زشتی به دنیا می بود پس میگردیم
از نعمتان پس حضرت امام محمد باقر فرمود که هیات بهیات روزی ایشان در آن روز قیامت
نمی بخش و اگر برگردند بسوی دنیا باز بر خواهند گشت بسوی آن عمل که نمی کرد بودند ایشان را از آنجا

مدینه پرون رفتند و راه ایشان به پیش آمد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستادست و فرموده چنانچه فاطمه در
خواب دیده بود که آنکه رسیدند بموضع که در آن آب خندان خواب بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
به بخوابی که فاطمه خواب دیده بود فرمود که در آن خواب خود شنیده که تا او کند حضرت فاطمه را بخواست
و بگسارید و گفت که زبان از تنش بکشد و خواب دیده بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت را طلبید که آنکه او را
کریان یافت فرمود که بگسارید و بخت ای دختر گفت یا رسول الله چنین خواب دیده بودم ای الهی که او را
از شما فرستادم تا آن حال که پیش از این دیدم مشاهده کنم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حرکت ناز او
که بعد از نماز با پدر و کار خود مشاجرات که پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خواب فاطمه از شما
اوراد و مار بگسارید و بخواب نمودن می آید و ایشان را آزار میکند و خوابهای پریشان به ایشان بنماید که
با فتنه آید و ایشان بیکدیگر و جبرئیل آن شیطان را بخندت حضرت آورد و حضرت را فرمود پس که بگوید
که این خوابها بفاطمه نموده می گفت بلی یا محمد حضرت سر بر تکیه بن کجانبه انداخت و سجای
سر او را بر سر جبرئیل گفت یا محمد که بینی از خواب خسته چیزی ترا خوش نیامد یا بدید یکی از
مؤمنان و چنین خوابی اینها بخواند و یا محمد انما عارضا بیده ملائکه الملقون و انما عارضا
الله المومنون و یا محمد انما عارضا بیده ملائکه الملقون و انما عارضا بیده ملائکه الملقون
و یا محمد انما عارضا بیده ملائکه الملقون و انما عارضا بیده ملائکه الملقون
کنان خوابی دیده است یا او را خبر نرسد پس حق تعالی این آیه را بخندت فرستاد که انما الملقون
من الملقون انما الملقون انما الملقون انما الملقون
در ترویج امیر المومنین فاطمه علیه السلام
علیه السلام و این طایفه آنکه عارضا بیده ملائکه الملقون و انما عارضا بیده ملائکه الملقون
محم از سال سیم بمحرم واقع شد و شیخ طوسی را مالی بود که گفت که ز فاطمه حضرت امیر المومنین علیه السلام
و فاطمه را شش ماهه روز بعد از وفات زید رضی الله عنه با او بعد از رجوع جبرئیل در چند روز از راه نوال

که نشسته بود

که نشسته بود و بعد گفتند که در راه حضرت بعد از جبرئیل ایستاد و بعد از آنکه بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
را در کتب عیون الاخبار از ابن ابی عمیر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام
است علیه فرمود که حضرت سالت تا با من گفت که یا علی با من معاشرت کرده در مدینه از فرشتی را فاطمه را گفتند
خوابهای گریه می کرد و از آن تو از ما منع کردی و او را بعلی ترویج نمودی پس من گفتم یا ایشان که خبر اسرار که من
نگاهم شمارا و من ترویج نگفتم با او بلکه خدا شما را منع نمود و با او ترویج کردم پس جبرئیل را بر من نازل شد و گفت
یا محمد خداوند جلیل میفرماید که اگر من خلقی را که مرا با او آید برای فاطمه دختر و گفتی و چنین یافت نمی شد
بر روی زمین تا آدم و نوح و غیر آدم و شیخ طوسی پس معجز از حضرت صادق ع روایت کرده است که اگر حق تعالی حضرت
امیر المومنین را برای فاطمه خلق میکرد پس که بر آید برای او گفتی نبوده و در روی زمین و این معجزه از طریق
خاصه و عامه پسندانی بسیار داشته و این باب را بویسته است از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ترویج نگفتم فاطمه را بعلی بن ابی طالب مگر آنکه حق تعالی او را در ترویج ایشان و
بسته ای معجز از آنحضرت روایت کرده است که حضرت سالت تا فرمود که آنکه ملک بنی مومنین و گفت ای محمد یا بدید یکی از
کر حق تعالی را سلام میرساند و میفرماید که فاطمه را ترویج کردم بعلی پس ترویج کن فاطمه را با او و امر کردم در
طولی که بگرداند و در وقت و در جبهه و در کمال آسمان شاد شده از برای این و زود پس که بگوید
از ایشان متولد شود که بهترین جوانان اهل بهشت باشند و از اهل بهشت پس شاد باشد از خبر که او
بهترین پیشانیان و آینه کانی و ایضا پسندانی معجز از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام الله الملك الاکبر
رفایت است که روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله شش روز که ملک بپا حضرت نازل شد که بهشت چهار روز و هشت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را چنانچه جبرئیل را که از راه دیده بودم در حال این صورت ملک گفت که من جبرئیل نیستم من فرمود
حق تعالی مرا فرستاده است که تو را با او معرفت کردانی حضرت فرمود که اگر ابا که گفت فاطمه را بعلی چون ملک
پشت که حضرت دید که در میان دو کتف او نشسته است و فرمود که حق تعالی او را پسندید که چنانکه است
که این در میان دو کتف تو نشسته است و ملک گفت پیش آنکه حق تعالی آدم را با او فرمود پس در روز سال

و بهر ایت این شهر است و پست چهار هزار سال و عاقل نیز این روایت به بطریق بسیار روایت گفته
و روایت ایشان نام آن ملک صراطیل بود و پست سر داشت و در بر سر هزار زبان داشت و دست ثانی
او بر کمر از دست آسمان و دست ثانی بود و در میان او گفت و بعد از آنکه از این نوشتن بود که این
ای طالب معجز الحی و شیخ طوسی پس در آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که من در آن
ابو بکر و عمر و عیسی که در آن حضرت رسول غروی که فاطمه را خواستگار می بود پس من رفتم بی آن حضرت
و چون نظر مبارکش بر من افتاد و خندان شد و فرمود که برای چه آمده ای ابو الحسن حاجت خود به بیان
کن پس من عرض کردم بخدایت آنحضرت خویشی خود را و بدارت نمودن خود را بموی ستم و یار یسا
که آنحضرت را که بودم و همراهی که در راه دین بتقدیم رسانیده بودم حضرت فرمود که یا علی را رت کنی و تو
میگویی از آنچه یاد که بی پس گفتیم یا رسول الله است عاقل که فاطمه را بمن تزویج کنی حضرت فرمود که پیش
از تو جوهر خوشگساری و نخله و چون آنها را نهاده و مذکور شدیم آثار گرامت از وی او شده و مردم و
پشتن را بروم و بنزد تو که چون حضرت رسول بنزد فاطمه رفت و فاطمه بر جبهت و روی مبارکش گرفت
و نعلین از پای مبارکش کند و آب ده دست پای مبارکش شست پس بعد از آنحضرت نشست حضرت
فرمود که ای فاطمه میانی قرابت علی ابن ابی طالب و فطرت او را و سبقت اسلام او را و حقوق او را و راه
دین خدا و من از حق تعالی سوال کنم که ترا نزد و یگانه ترین خلق خود و محبوب ترین خلق بسوی
و در آخر خوشگساری تو سینه کفایت میانی حضرت فاطمه چون این سخن را شنید راست کرد و بکلی
خنده نه کرد و اندر اظهار گرامت فرمود پس حضرت رسول صراحت فرمود که اندک برکت شد
او علت را نمی شنید او دست پس در آنوقت جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد فاطمه را تزویج کن یعنی
ای طالب که حق تعالی را برای فاطمه و فاطمه را برای علی پسندیده است حضرت امیر المؤمنین عاقل فرمود پس
تزوین که فاطمه را بمن و در مذاق خازن می و سایر کتب معتبره عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله و سلم و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده اند که چون فاطمه صلوات الله علیها

بجای

بجای رسید که برادرش ارفیقتش و صاحبان مال و ثروت شرف و عزت آنحضرت را خواستگار می نمودند
و بهر یک از ایشان که اظهار این امر می نمود حضرت رسول روی مبارک خود را از او میگردانید و اظهار گرامت
میفرمود تا آنکه از ایشان هر یک که می نمود آنحضرت بر او خشم ناکر می نمود و چون آسمان بر دست افراشته
شده است و از جمله آنها که خطبه کرده اند ابو بکر بود و حضرت رجاء و گفت که امروز با خدایت بعد از عمر خطبه
که حضرت جان جواب فرمود پس بهی که گفته اند که روزی ابو بکر و عمر و محمد بن معاذ در مسجد نبوی نشستند
بودند و سخن از جدت حضرت فاطمه صلوات الله علیها را در میان آوردند پس ابو بکر گفت شرافت قریش خود را می داند
از آنحضرت نموده و حضرت رجاء بیانش فرمود که امروز که در کار و در راه و در راه و در راه و در راه
برگرفته اند و علی ابن ابی طالب را برین امر حضرت سخن گفتند و سخن گفتند که آنکه ندانم که چه می فرماید
شاید او را که شکست و آبی می آید از آنکه خدا و رسول فاطمه را نگاه داشته اند و از برای علی پس ابو بکر گفت
و بعد بن خدا گفت که بر خیزد تا نزد علی برویم و او را بگفتیم که تو خواستی که فاطمه را بگیری و اگر شکستنی او را مانع
باشد ما دین یار را دادیم پس سعد بن معاذ گفت بسیار راست میگوید و بر تو هست و بخانه امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نشیند آنحضرت به در خانه نماند و آن وقت آن حضرت شرف خود را برده بود و در باغ انصاریان بکشتید
با حضرت پس متوجهان باغ شدند و چون بیرون رفت آنحضرت که در آن فرمود که برای چه حاجت آمده ای ابو بکر گفت که
ابو الحسن حج و خصال خیریت مرا اگر تو بروی در آن خصلت سبقت گرفته و مرا باطمان خود حضرت رسول ص
از حرم خویشی معصیت می بردی و فرشته یاری و روابط معنوی معلوم است و جمیع شرافت قریش فاطمه دختر آنحضرت
خواهستگار می نمودند حاجت نفروم و در جواب فرمود که امروز که در راه و در راه و در راه و در راه
می نای و از برای که در آنکه آنست که خدا و رسول ص او را از برای تو نگاه داشته اند و از برای من میکنند
چون حضرت امیر المؤمنین این سخن را به از ابو بکر شنید آنگاه دیده های مبارکش فرو ریخت و فرمود که اندو
مرا نازد که در روزی که سیزدهمین سال بود بهیچان آوردی که بشک فاطمه را نخواهد و یکس باعتبار رسول
تنگدستی شکر کنم از آنکه این معجزه را اظهار کنم پس این بر خیزد که بخواه آنحضرت را با منی ساخته که خدمت حضرت

روح و فاعل از آن حضرت خواستاری نماید شرفی را که در آنجا آورده و بخت و نفعین خود را بپوشید و متوجه
خان حضرت رسول باشد و آن حضرت را در جوارم سلمه رضی الله عنه بود و چون حضرت است برادر است که گفت
کیستی تو پس من از آن حضرت بفرماید که من علی بن ابی طالب هستم که ای ام سلمه بنی خود را بکش که این مرد
که خدا را رحمت بر او است و عبادت می دارد که گفت که پروردگارم فدای تو باد که گفت که حق این چنین نمی گوید و هنوز او را
ندیده حضرت فرمود که ساکت باشی ای ام سلمه که این مرد است که سخاوت ندارد و زنده از جوارم سلمه ای برادرش است و
منبت و فحش و غیبت می گوید ای ام سلمه که گفت که منی چیست و بپوشیدم برای آنکه شوم و بپوشیدم بپوشید
و از نهایت عقل نهاده و یکدیگر را می کشد و در آنکه من علی بن ابی طالب هستم که ای ام سلمه بنی خود را بکش که این مرد
نشد تا آنکه گفت که من بنی خود را می کشد و مرا حجت که من بنی خود را می کشد و مرا حجت که من بنی خود را می کشد
در حجت الله و بگویند حضرت رسول تمام در جواب فرمود که علیک السلام یا ابوالحسن ای ام سلمه که گفت که پس علی بن ابی
طالب انشئت در خدمت رسول خدا و بسوی زمین نظر می کرد چنان می نمود که برادر بر آید دست شرم می کند
که اظهار کند از خفا و آن حضرت سر بر زانوده بود پس حضرت رسول اعلم نبوت و نیست که آن حضرت چنان نظر داد
و فرمود که ای ابوالحسن چنان مرا بگو که برای کار آمده حاجتی خود را بگو و آنچه خاطر دارد از اظهار کن که حاجتی ندی
تو نه من برآورده است پس علی بن ابی طالب گفت که پروردگارم فدای تو باد میانی یا رسول الله که مرا از نعم خود
ابو طالب و فاطمه است که کفری در حق من کرده که بگویم و از غنای خود مرا غدا دوی و برادر است خود را بگوید
که می و نسبت بمن از بر و مادر من مردانتر بودی حق تعالی بپرکت تو مهربانیت که مرا حاجت دادی از
آنچه بدردن و عفوای ما بر آن بود ندانم و صلوات بر سر منی تو یا رسول الله ذخیره منی شود و من
در دنیا و آخرت و آن کرامت که حق تعالی بپرکت تو نسبت بمن کرده است بخوانم که خوانده از وجه دانسته باشم
و آمده ام بسوی تو خنجر کشنده و امید دارم که در حق خود فاطمه را بمن تزویج میکنی و او را یا رسول الله ام سلمه
گفت که در روزی مبارک رسول خدا از آن سخنان گفت و خفا کرد پس از روی قسم با آن حضرت گفت
که یا علی آیا چیزی را بخود ادا می کنی که او را آن جویند و چون نام حضرت را می شنیدند گفت که پروردگارم فدای

تو باد بگو

تو باد بگو که بر تو پنهان نیست از امر من جز شتر ندارم و در هر شتری از آن آب می کشم و چری
بغیر از اینها که گفتیم حضرت فرمود که آتش شتر را بآن اجتماع بدست از برای جهاد فی سبیل الله
و معاذا لیکنی بآن بر دشمنان خدا و شتر را آب میکنی برای فلستان خود و بسایب خود و در میان بار و یکدیگر میکنی
ترا شتر و یکدیگر بآن زره و بآن از تو را فرمای ای ابوالحسن بخوابی بشارت به هم حضرت امیر گفت بل می پروردم
فدای تو باد بشارت ده مرا به رستی که تو همیشه بپرکت سعادت و فوزی بوده در گفتار کردار و در عهد و عذر تو
با در حضرت رسول تمام و خود که بشارت با که ای ابوالحسن بر سر منی فاطمه را تو تزویج کنی که در آسمان پیش از آنکه من
او را ببینم و چون نامم در زمینی و در همین موقع که نشسته ام پیش از آنکه تو بیای مگر بیرون نماند که بروی
و بالهای پشمار داشت پیش از آنکه من از ملائکه مانده اند ندیده بودم چون فرمود که گفت السلام علیک و علی
اهل و عیالت بشارت بدار ای محمد ص و اجتماع اهل تو و پاکیزگی کی نسلی تو کنیم این چیز است که میدی ای ملک
گفت با تو هر چه می طالبی و مؤکد میکنی باین نغمه های عرضش و از بر و کار خود از حضرت طلبیدم که ترانته به هم
اینکه جبرئیل از عقب می آید که در ترازوی بکراتش حق تعالی است تو بنور منی ملک تمام شده بود که جبرئیل
در رسید گفت السلام علیک و رحمة الله وبرکاته یا نبی الله پس جبرئیل از هر برای بهشت بدست داشت
و در آن حریف سطر از نور نوشته بود که گفت ای جبرئیل این حریف نوشته تا چنت گفت با تو هر چه حق تعالی
بعلم خود بر احوال خلق مطلع بود از جمیع خلق بزرگتر پس از برای خلق فرستاد و عیال تو میان جمیع خلق
بزرگتر و از برای تو برادر و وزیر و مدد دهنده ای ام سلمه حضرت فاطمه را تزویج کن گفت ای حبیب من جبرئیل آن
مهری که گفتی ای جبرئیل را در دوزخ نیالوسم تو در غیب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه است و بهرگز حق تعالی
و حق که بسوی بهشت که زینت یا بد پس فرمود که در دوزخ ریان بهشت حق تعالی که ملائکه را که جمیع خود در
آسمان چهارم نیست المصور پس هر یکی که در بالای آسمان چهارم بود بسوی آن فرود آمد و هر یکی که در
آسمان چهارم بود بالا رفت حق تعالی از میان خرمین در این بهشت را امر کرد و بپرکت به نغمه یا بدشت و به نغمه
فان میر است حضرت آدم را بر آن خط خواند و در روزی که سوس آسمان میکرد ملائکه و آن جبرئیل است ملائکه حق تعالی

که دانه و من را خشم باین پس از پرسید و گواه شود پس همانان از حضرت پرسیدند که آیا تریج
کندی با وفا ظاهر است رسول الله حضرت فرمود که علی سلمان گفتند که خدا برکت دهد برستی ایشان و برین
و شکر ایشان را بجهت کند و حضرت را لایقانه ارجاح خود برکت منجی طوبی پس بعد از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرد که حضرت رسول صفا ظاهر را بعلی فرمود که نه زفا ظاهر آید و او میگریست پرسید
که بسبب کرد تو بجهت بخیر اقم که اگر در میان اهل بیت من از او بگریست پس بر آید ترا با تو و تو
میگردم و من ترا ترجیح نکردم و لیکن حق تعالی ترا با تو ترجیح کرد و من را بر تو گردانید مادام که ایشان
و زمین باقیست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صفا را فرمود که یا علی بخیر و زره را بپوش
پس بر خنجر هم و زره را فروخته و قیمت آنرا گرفتم و بخریدم و حضرت آردم و زره را در دامن حضرت خاتم
حضرت از من پرسید که چند است من پرسیدم پس یک کوفت از آن زد گرفت و بلبل را طبله و به او داد و گفت
از برای ظاهر بوی خوش بگیری پس دو کف از آن در لقمه گرفت و به او بکرداد و فرمود که برو به بازار و
از برای ظاهر بگیری اگر چه او را در کار است از جامه امانت تمام دین پس رسولی الله علیه و آله و سلم
از پی او فرستاد و بهر کسی بر بار نارد و بعد از آن چنانچه اختیار میکردند با او بود و بوی خوش
و به طبع او بخیر و پس بر این بوی خوش را در هم و منعه چهار درهم و قطعه سیاه خرفه که بر کسی میباشد
را از این خرم بافته بودند و دو نهالی که خرم را جامه های مصری که میان یکی از این خرم را کرده بود
و دیگری را از پیشم که خوشبو و چهار بالش گرفتند از پورت طایف که میباشند از غلفه از هر یک که بودند
و پرده از پیشم که خوشبو و در دست آبهایی و باد میسوی و ظرف برای آب خوردن و از پورت که کاس
چوبی از برای خیر و مشک از برای آب مطهر و خیر اندوه و بوی سبزی و کونای از سفال چون بهر آبهایی
خریدند بعضی را بوی بگرداشت و بهر یک از اینها بعضی را بوی خوشتر و بجز دست حضرت رسول صفا آوردند
حضرت رسول صفا آنها را بدست میگردفت و ملا حظ میفرمود و میفرمود که خداوند مبارک کردان این را برای
بیت من و بر روایت دیگر از آن دیده به کاش می بیند و سر بر آینه آسمان که و فرمود که خداوند مبارک کرد

ده برای کوی که پیشتر ظرفهای ایشان سفالت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بعد از بوی بگیا
ماندم که با حضرت صفا رسولی خدا را در دم و بجان بیکشتم و از امر ظاهر صلوات الله علیه با چوبی مذکور غریب شدم
پس آن حضرت را دست من بگفتند که آیا نمیخواهید که ما در خواست تو با حضرت رسول صفا سخن بگویم که قسم
بگویم پس ایشان رفتند بخدمت حضرت رسول صفا ام ایمن گفت یا رسول الله اگر خدا بجز زنده باشد هرگز دیده
او روش میشد بر فاق ظاهر صفا و برستی که علی زوجه خود را بچوبی در گوش کردان دیده ظاهر را بشو و جمع
کن حیانه و بر بگرد و دیده ما را روش کردان باین اهر حضرت رسول صفا فرمود که علی چرا زوجه خود را از این
نیز خواهر مستطرب ایتم حضرت امیر المؤمنین صفا فرمود که گفت یا رسول خدا مانع من میشود پس بگو که بجان
زندان و فرمود که گریست زندان من در ایام ام سلمه رضی الله عنها گفت که من حاضر میباشم و زینب و فاطمه و فلا
حافیه حضرت فرمود که میگویند از برای دختر من و پس خرم من بجز از خنجر ای ام سلمه گفت که ام سلمه و ام سلمه
حضرت فرمود که خنجر خود بهر میان و زنان خود را فرمود که ظاهر را زینت کند و بگوید که او را در کار است بپوشد
ام سلمه گفت که از ظاهر پرسیدم که آیا تریج بوی خوش است از برای خود ذخیره که پیشی گفت بلی پس شیشه او را از
شیشه قدیر بر کف من ریخت بوی خوشی ششم کردم که بوی خوشی بوی که بوی بوی بپوشد پس ظاهر پرسیدم که این بوی
خوش از کجاست گفت خنجر بوی خوش بودم کل خاصه میآید و پدرم میفرمود که ای فاطمه یا و بالش فاطمه را
عم خود میداد و من بالش را می انداختم و دخیه بر روی او می ریختم از میان جامه های و خنجر
میر ریخت حضرت را لاهر میگرد که آنها را جمع کنم پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صفا پرسید
فرمود که آن خنجر بوی خوش که بدست میگرد و این خنجر است از میان بالهای خنجر بل می ریخت و بر روایت
دیگر ظاهر را بگوید که هرگز کفای بآن عطر نیده بودم ام سلمه پرسید که این کلاب را از کجای آوردی حضرت
فاطمه گفت که چون حضرت رسول صفا نزد من خوابید و میگرد و عرق آنحضرت را میگردم و درین شیشه میگردم
و این کلاب آنحضرت است پس حضرت امیر المؤمنین صفا فرمود که حضرت را گشت که یا علی باز برای اهل
خود طعام بخنوی و فرمود که گوشت و نان را با می آوریم و خرم را و روغن را بیا و در پس خرم را و روغن که خرم حضرت

رسول صلی الله علیه و آله را از دستهای مبارک خود باز کرد و دست بکرت خود فرمود و میان رخت
میشت و چنگال میبخت و از برای او گوشتی در دهان و نان لبنیاری از برای او میبخت
کرد چون طعام میبخت و در دهان او میبخت و در دهان او میبخت و در دهان او میبخت
از میان عملی باقیمانده و حیوانات که بعضی را بطعام و بعضی را بکرم پس بریندیشیدم و گفتم که بیا مید
بوی و لیمو فاطمه پس جمع اهل بی بی برخواستند و متوجه خانه شدند و من شرم کردم از بسیار مردمی
طعام چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله حالت داشت که فرمود که من دعا خواندم که در حق تعالی این
طعام را بکرت دهد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که از دعا آنحضرت فرجی از
آن طعام میخورند و از آب میفایند و از برای دعا بکرت کرد و میر بکشتند و ایشان زیاد
از چهار هزار کس بودند و از آن طعام هیچ کس نبرد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
کاشها بیاورید چون آوردند کاشها پر کردند و بخانه زنان خود فرستادند و بکاشها و بکاشها
پزدان طعام کردند و فاطمه و شوهر اوست چون آفتاب غروب کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
علیه السلام آمدند و لکنت بیاور فاطمه را پس ام سلمه فاطمه را آورد و دامن خود را از زمین بکشد
و در قیام از آن حضرت میچکید و از غایت غایت شرم پس در آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و
که حق تعالی ترا از فقرش نگاه دارد در دنیا و آخرت چون در پیش روی حضرت امینا و حضرت عقیلا
اندر وی منورش بر داشت تا آنکه علی بن ابی طالب خورشید جمالش را مشاهده کردند پس حضرت فاطمه
گرفت و بدست علی داد و فرمود که خدا را که از مواصیلت دختر رسول خدا را با تو یابی نیکو و نیکو
فاطمه و با فاطمه نیکو شو هر چه بدی بدی بوی من را خور و کاری کنی تا من بوی شما را بوی من
امیر المؤمنین عاف فرمود که دست فاطمه را گرفتم و بخانه بردم و فاطمه را در یک جانب صغیر نشاندیم و خود
در جانب دیگر نشستیم و هر یک دست نهاده کی سر برافکند بودیم پس آنحضرت فرمودی آوردند و فرمود
سرکیت در اینجا گفتم که داخل شوید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و ای اهل شریفی حضرت

مجلس

رسول صلی الله علیه و آله داخل شد و فاطمه را در دهان خود نشاند و فرمود که ای فاطمه آب بیاور
و فاطمه برخواست و کاس را پر از آب کرد و بنزد آنحضرت آورد پس حضرت جمع از آن آب در دهان
ببارد خود کرد و بعضی صغیر فرمود و باند و آن طرف ریخت پس قدری از آن آب را بر سر فاطمه ریخت که رو بجا
من کن و قدری از آن آب را بر سر فاطمه ریخت و فرمود که رو بجانب من کن و قدری از آن آب را بر سر فاطمه
ریخت و فرمود که رو بجانب من کن و قدری از آن آب در میان پستانهایش پشید پس فرمود که پشت خود را بجا
من کن و قدری از آن آب بر میان خود ریخت آنحضرت پشید پس فرمود که خداوند این دختر منست و محبوب ترین
خلق است پس بوی من و خداوند این برادر منست و محبوب ترین خلق است نزد من خداوند او را ولی خود گردان
و اطاعت کن نزد و فرمان بردار خود گردان و اهل اول برای او مبارک گردان پس فرمود که ای علی نزد یک شو با اهل
خود خلایک است و در برای تو و رحمت خدا و بکرت خدا و بکرت خدا و بکرت خدا و بکرت خدا و بکرت خدا و بکرت خدا
و در روایت دیگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که در شب زفاف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و دست مرا گرفت و فرمود که بخیز بنام خدا و بگو بروم بکرت خدا و آنچه خدا خواهد واقع شود و قوتی نیست در امور
خدا و توکل کردم بر خدا پس مرا آورد و بنزد فاطمه نشاند و فرمود که خداوند این برادر منست و محبوب ترین خلق
است و در آن زمان که در غرض از آن ایشان و از جانب خود عاف فاطمه را بر ایشان مقرر کن و پناه میدهم
ایشان را بتو و در آن زمان که از شیطان رجم و در کتب معتبره ظاهر و عامه از حضرت امیر المؤمنین روایت
گفته اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حضور جمع میبخت حضرت فاطمه را بمن تهنیت نمود بعد از آن که همه
کردم و از امر فاطمه چیزی در خدمت رسول صلی الله علیه و آله نکردم و از شرم و لیکن هرگاه که بان حضرت خلوت
می نشستم میفرمود که ای ابراهیم چه بگفتی و بخت تو شد و بخت ای ابراهیم که بتو نزدیک بودم بهترین زمان
عالیان را چون نیکو گذشت بنزد من آمد برادر من عقیل بن ابی طالب بروایت دیگر حضرت عقیل گفت ای
برادر من چه جز اینقدر را نشنیدم ما نشناختی که ما را هم سید از قرین تو بفاطمه دختر خود می آید برادر چو
از آنحضرت سوال میکنی که فاطمه را بتو عطا کند و دیده ما روشن کرد و زفافی شد آنحضرت فرمود که چنانکه

که من نیز میخواهم و یکی حیایان است هر که این معنی را در خدمت آنحضرت اظهار کند پس را عقیل و کند و او
برداشت بخود و در آشنای راه ام ایمنی و ملاقات کردیم او گفت که بگذارید درین باب با حضرت سخن گویم
که سخن زانویین بلیغ است پس ام ایمنی برگشت نزد ام سید رضی الله عنه و او درین باب مصلحتی که ام
سید و سایر زنان را طلبیده بودند خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق که آنحضرت در بجزو میفرمود
و خدمت آنحضرت عرض کرده که برای امری جمع شده ایم که بگذرد حیات بود و به پیشان روشن میکرد
ام سید گفت که چون نام خود را دیدم حضرت گریان شد و فرمود که مثل خود که کجاست مرا ندانم کرد و در حق میگویم
و گفته است که در عمری را می کرد برین خدا و معاونت کرد مرا با خود و حق تعالی مرا که در کثرت و هم خدایت
که حق تعالی از در پشت از نقیبات زهر و بنا که هست که در کانی از عقب شفت نمی باشد ام سید گفت که که کنیم در آن
و عا در آن قضای بود یا رسول الله هر چه در خفا می بیند که میان کنی بهم حشمت و اوبرت پروردگار خود و صلی
کرده و بکرات می می گفتا رسیده و خدا آوارا کرد از بدو و گفت می خود را و بر حمت خود میان ما و او برشت
جمیعیت به دعا یکبار در تود و پس حتم بود و نسبت علی بن ابی طالب علیه السلام می خواهر کرد و عا و فاطمه را با و نسبت میانی
حضرت فرمود که ای ام سید علی را خود از منی سوال کند ام سید گفت حیایان است او را یا رسول الله ام ایمنی
گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت برو علی را حاضر ساز پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود
که چون ام ایمنی را طلبید و آنحضرت رفتم زنان حضرت رسول الله بر خود نشاند و من در خدمت آنحضرت نشستم
و از شرم سر برافکندم پس حضرت فرمود که بخواه که از وجه ترا بنویسم تا من از روی شرم سر برافکندم و رفتم
بل فدا می تو شود پروردگارم حضرت فرمود که اشتبایا فرادش این الله تعالی فاطمه را بنویسم میگویم پس از خدمت
حضرت تا در دنیا امم و حضرت زنان خود را طلبیده ام فرمود که فاطمه را زینت کند و او را بخوبی بشکوه کند
و بخود را از برای او فرستد کند و ازینت زنده که بام سید پرده بوده در هم گرفت و بمن داد و فرمود که یا علی
خرا و در حق که شک بخیز پس خرم و بخدمت حضرت شدم حضرت دست مبارک خود را برد و فرمود
پس دست طلبید و بر دست مبارک خود و خوا و در حق را با کنگه مخروجه میکرد تا آنکه چنانکی میبافت پس فرمود

که یا علی

که یا علی برادر بخواب پس بوی جدا کردم در وقتی که احباب آنحضرت آمدند در مسجد بود و نگفتم که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شما را طلبیده است بسیار پس همه بخوابیدند و متوجه خانه آنحضرت شدند و من برگشتم و بخدمت
حضرت عرض کردم که جماعت بسیار آمدند پس حضرت دستمالی بر روی سرفراخ گذاشت و فرمود که کسی را بیاورد طعام
بخورد و بیرون رود و ایشان با من بخور می آمدند و طعام می خورد و بیرون رفتند و از طعام هیچ کم نداشتند تا
بیتحد و در آن از آن طعام تناول کردند برکت آنحضرت و بروایت دیگرند ای حضرت امیر با عجا از آنحضرت
رسید که جمیع اهل مدینه و اطراف مدینه و از باغستانها و از دانت می خورد متوجه خانه آنحضرت شدند و از برای
ایشان طعام می آوردند و تا آنکه تمام طعام خود را می خوردند و بعد ایشان زیاد از چهار نفر کس
بودند و قاسم روزی آمدند و از آن طعام می خوردند و چیزی که نمی شد ام سید گفت که پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
علی و فاطمه را طلبید و علی را دست راست خود گرفت و فاطمه را دست چپه پروردگار بسپارد و چو بسپارد میان دو
دیده آن دو نور دید و خود را بسپارد فاطمه را با علی تا که فرمود که یا علی نیکو کنی که تو پس رو کرد فاطمه
فرمود که نیکو شو بهر دست شو بر ترس برخواست و ایشان را با خود در دانه انداخته و اهل کواشان را با خود که از برای
ایشان میآورد بود و در خانه پروردگار آمد و پروردگار دستهای مبارک خود گرفت و فرمود که خدا شما را مصلحت
کوداند و نسل شما را پاکیزد و پاکیزد که از من بام با هر که باشا یا راست جنگم با هر که باشا در جنگ شما را بخدا
می سپارم و خدا را خلیفه خود بر شما میگذرانم و بروایت دیگر فرمود که در جواب و در بای علم که باید که ملاقات
کردند و در جواب در پنجم آسمان سعادت شرفی که یکدیگر مقربین کرده اند حضرت امیر فرمود که سید و حضرت
علی آمدند و بنزد ما میامد چون صبح میزد و چهارم شده خواست که بنزد ما آید و کما و بنست عیس را دید که در پرده و خود
ما ایستاده است و فرمود که برای چه ایستاده و در یکپا ازین چیز است که گفت پروردگارم خدای تو با
عیس را که بجا نشو بر می بنزد ناچار است از زنی نزد او باشد و بجز عیسا او قیام نماید و من برای خدمت
آنحضرت ایستاده ام حضرت فرمود که ای سقا حق تعالی جوابی دنیا و آخرت ترا بدار و در حضرت امیر علیه السلام
فرمود که آن با داد او بسیار رسد و در حق فاطمه را در زیر عبا خوابیده بودیم چون سخن حضرت را شنیدیم

خوبتریم که بخیریم حضرت مادر او کند و ادب بحق من بدشما که از جای خود حرکت نکند تا من برگردم بنویسید
 بر حال خود ندیدیم با حضرت بر بالین ما آمد و نزد یک سر داشت و چای خورده در میان ما داخل گردید پس من بای
 دهش را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم و غایب بای پیش را گرفته و بسینه خود چسبانیدم و پانای مبارکش را که می کردم
 چون بای مبارکش گفتم فرمود که یا علی کوزه آبی بیا و چون کوزه آوردم سر به آب مان مبارکش را در آن انداخت
 و ای چند از قرآن بر آن خواند پس فرمود که یا علی از این آب بخور و آنکه کی در کوزه بگذارد چون کشته شد و باقی
 آب با بر سر سینه ام ریخت و فرمود که یا علی حق تعالی بری را از خود دور کرد اندای جگس و پاک کرد اندک از کثافتها
 و عیبها پاک کرد اندیدی و فرمود که آب تازه بیا و چون آوردم باز سر به آب مان مبارکش را در آن ریخت
 و ایات قرآن بر خواند و بحضرت غایب داد و فرمود که بیا شام و آنکه کی در کوزه بگذارد پس باقی مانده از آب بگرفت
 اش ریخت و فرمود که خدا از تو بری داد و کرد و پاک کرد اندک از کثافتها و عیبها پاک کرد اندیدی و مرا
 از خانه بردن کرد و با غایب خلوت کرد و از او پرسید که چه حال داری ای دختر و خود فرمود که چون غایب را دیدم
 ای پدر بگو شوهری است ولیکن زمان ویش نزد من آمده و گفتند که حضرت رسول ام از تو چه کرده است بگو
 که پیش از من می نایار حضرت فرمود که ای دختر دیدم و شوهر تو پیش از من نیستند تحقیق که عرض کرد من برین
 خیزم نای زنی را و من خوشم است و اختیار تو آب جنت کردم ای دختر اگر بدالی آنچه بد تو میداند مرا بدینا
 در نظر تو قدری نخواهد بود بخدا سوگند ای دختر که در هر خوابی تو تغیر کردم و در آنکس ترویج نمودم که کمالش
 از همه کس شتر است طش از همه عزت و منزلت و کس برتر از او نیستند حق تعالی از میان جمع اهل زمین دو
 اختیار کرده است یکی پدر تو که آمده است و دیگری را شوهر تو ای دختر بگو شوهری است شوهر تو در هیچ بعز
 مخالفت او را و امدار پس حضرت جدا شد و مرا طلبید گفت لبیک یا رسول الله پس فرمود که داخل خانه خود شو
 و بعد بای گئی بار تو خود بدستی که غایب پادشاه من است بر چادر او برد و آورد و در روی آورد و هر چه او را نش
 میکند و شما را بخدا سپارم و خدا را طلبید خود میکرد آنم بشما پس حضرت ام المومنین صلوات الله علیه فرمود که
 سوگند که تا غایب از دنیا رفت و هرگز او را بغضب نیافرودم و هرگز امری که بر طبع او گران بود بجا نیاف

و هرگز

و هرگز

و هرگز او را بغضب نیافرود و در هیچ امری نافرمانی من نکرد و هرگاه که با او نظر میکردم هیچ غم خانها لها
 از سینه من پر بود و هرگز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و حضرت رسول الله علیه و خوات کبریا در
 حضرت غایب گفت که ای پدر بر کن روض طاقت خدمت خانه ندارم پیشه ای از برای من بگیر که مرا خدمت کند و
 یا علی کند بر امور خانه حضرت فرمود که هر روزی می رسد و تو به سجده و پس من و سدره تب الخیر و سوسن و جعفر
 الله اکبر بگو که این صدق است در زبان و هزار ثواب دارد در میزان ای غایب که این تسبیح را در هر روز بخوانی
 حق تعالی غایب میکند او را و می آید آخرت را و این بوی که بسند خبر از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
 رسالت پیام فرمود که حق تعالی من و علی را در این انداخت و در بالای حضرت آسمان دختر خوابا او تو و هیچ کس
 و کوه گرفت بر ترویج او ملائکه مقرران را و او را و حق خلیفه من گردانید پس علی از خدمت من ارا و بگو
 او دوست من است و حق او دشمن نیست بدستی که ملائکه تقرب میجویند بسوی حق تعالی محبت او و ایضا بسند
 صحیح از حضرت محمد علیه السلام روایت کرده است که هر گاه ای امین بخداست حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان
 جاده خود میزد از حضرت باو گفت که با خود چه داری ام این گفت بر عروس فلان زن رفتم بودم و بر او
 نشان کردند و این از نشان اوست پس ام این گفتم گفت یا رسول الله فالله را تو چه کردی و بر او چیزی گفتا
 نشد حضرت فرمود که ای ام این چه دروغ میگوئی بر منی که خداوند عالمیان چون ترویج کرد غایب را با علی
 کرد در خانه بهشت را که نشا کنند بر اهل بهشت از زیور با خود و حلالی خود و یا قوت خود و بر او را بخو
 صحرای خود و بر او نشاند از آنها آنچه تو نشاند و صحرای خود و حق تعالی در حق طوبی را بهر غایب او و آن در حق
 در خانه امیر المؤمنین علیه السلام قرار داد و علی بن ابراهیم پس معتبر روایت کرده است که بر خواهر حسن و غایب
 صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که حضرت رسول را از و میکردانید و انظار را که است میخورد پس
 آنحضرت خواست که غایب را با امیر المؤمنین صلوات الله علیه ترویج کند نهان بقایه اظهار نمود
 حضرت غایب را در جواب فرمود که اختیار من است لیکن زمان قدس حق علی میگویند که او در تربیت
 شکم بزرگ در تنای بلند دارد و بدینای متغیاض گشته است و پیش سرش موفد دارد و چشمهای بزرگ دارد

و پیوسته اند آنها پیش بخنده گشته است و مالی ندارد حضرت رسول ص فرمود که ای فاطمه بگریانی که حق تعالی
شهر دنیا و مرا اختیار کرد و بر جمیع مردان عالمیان پس بار دیگر شرفی شد بر دنیا و اختیار کرد علی را بر مردان
عالمیان پس مطلع شد بر دنیا و مرا اختیار کرد و بر زمان عالمیان ای فاطمه در شبی که مرا با آسمان بر دند دیدم که بر
صخره نشسته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ای فاطمه که پیوسته بودی و نفرتی بودی یعنی حق را
تغیبت کردم معذرت او یاری کردم او را بوزیر او پس من از جبرئیل پرسیدم که کیست و زیرش گفت که علی
ابن ابی طالب علیه السلام المنتهی پسیدم باز این اسم را بر آن نوشته دیدم و چون داخل بهشت شدم درختی
در میان علی دیدم در بهشت قهقری و منزه غایت مکرر که از درخت علوی در آن شاخ میست و بالای آن درخت
سند است از خطای من پس در بهشت و از برای میرنده مؤمن هزار مسند است و در هر مسندی
هزار حله است و هر حله از آنها یکصد و یکصد و یکصد است و جانش اهل بهشت از آن است و در میان
درخت نوریت که شریف و عرض بهشت نه گشته اند و زمین است و مکرر که اندازد از برای آنها که ایگان یکبار
او آورده اند که سوره در سایه آن درخت صد هزار سال تبار از سایه آن دیدن می رود و این تفسیر قول خدا
تعالی که و ظل عرشه یومئذ یبسطه ای اهل بهشت است و طعامهای ایشان که او یکبار است
در میان خانه های ایشان و در بهشتی از آن صد نوع از میوه است از آن میوه که شریف از آن دنیا دیده
و از آن که ندیده اند و از آن که شنیده اند و از آن که ندیده اند و از آن که شنیده اند و از آن که ندیده اند
نیشود در بهشت است مثل آن بجای آن می رود و چنانچه حق تعالی فرموده است که لا تمطعون فیها و لا تموتون فیها
و در بهشت اندرخت نمری جاری میشود که از آن نهر نشسته پیش و چنانچه حق تعالی فرموده است اقل نهری
آبی که هرگز تغییر نمی کند و در و درم نهری شیرینی که میزدنش شیرینی که در دستم نهری شیرینی که لذت
بخشند است مانند کمان را چرام نهری از غسل صاف کرده ای فاطمه حق تعالی عطا کرده است حق
عطا بهشت خطه اول کسی است که با من از قبر بیرون می آید اول کسی است که با من و بر صراطی است و خطاب
میکنم بهشت جنت که این را بگیرد و این را بگیرد و اول کسی است که با من جامه می پوشد و اول کسی است که با من

در جانب

در جانب راست می پیوسته اول کسی است که با من در بهشت را می گوید و اول کسی است که با من در بهشت را می گوید
ساکن میشود و اول کسی است که با من می نهد از شراب بهشت و در آن باید که بهشت کننده و بهشت کننده کمان
ای فاطمه آنهاست که حق تعالی بعلی اوست کرده است در آخرت و دنیا کرده امینه است برای او در بهشت اگر در دنیا
مال ندارد و در آخرت بن خلیل و جلال دارد اما اگر کسی که در دنیا و آخرت خدای تعالی او را عملها را علم کرده اند
است و او را از میان امت من مخصوص من آخرت و اما اگر کسی که پیش من سرش میوندار و دوزخ را نیش کشاده
به کسی حق تعالی او را بهشت حضرت آدم عا فریده است اما بطنی که تها و پس حق تعالی برای آن درستی
او را بهشت کرده امینه است که دشمنان خدا و دشمنان مرا آن بقتل رساند و حق تعالی برکت آن دین مرا عا لبضا کرده اند
بر دنیا هر چند نخواهد شد که آن و با حق تعالی ناکرامت خواهد کرد و معاند خواهد نمود با دشمنان و کافران
بر تشریف قرآن و با منافقان و بیگانه کننده کان و بهشت شکننده کان و از دین بدر آورنده کان بر تشریف قرآن
و حق تعالی پرست او را و او را دوستان جوانان اهل بهشت و با آنها عرض خود را از بهشت عطا
داد در قیامت ای فاطمه حق تعالی پیوسته است و فرستاده و مکرر از فرزند او را از طلبه قرار داد و در بیت ملازمت
طریق هم بدون خواهد آورد اگر علی می بود و در بیت من در زمین نمی ماند پس فاطمه صلوات الله علیها فرمود
که همان اختیار میکنم احدی را از اهل زمین پس حق تعالی را بعلی نزوح نموده و و من یسیر
آن بسندای معبر از حضرت امام جعفر و امام جعفر حضرت امام رضا صلوات الله علیهم جمیع روایت
کرده اند که حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرمود که من نزوح حضرت فاطمه صلوات الله علیها را در خاطر دارم
و شب روزی خیال بود و جبروت می کردم که بخدمت حضرت سالت علی الله عرض نمایم تا آنکه روزی بخدمت
آنحضرت رفتم فرمود که یا علی ایاحولای که مرا که خدا انیم لغتم رسول خدا صلوات الله علیه را بهر حیل اند و آنحضرت
میخواست که یکی از زنان قریش با من نزوح نماید و من نرسیدم به فاطمه از دست من بیرون رود روزی
بخدمت نشسته بودم ناگاه فرستاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله من آمد و گفت حاجت کن حضرت را که تر لمطلبه
و بزودی میا و بیکر آن حضرت را باین طرح و شادی مشاهده کرده بودیم حضرت علیه فرمود که بهشت تاب

رفیق خدمت آنحضرت و او را در محضر ام سلمه یا فاطمه چون نظار مبارکش بر من افتاد و سرور و شادی او از
جبین مبارکش ظاهر شد و شکفته گردید و خندان شد و گوی که نوری در دکان های متوش ساطع شد پس
فرمود که یا علی حق تعالی کفایت کرد انبیا را برای من آنچه را که من بخواهم و تمام شد آن تر و جوی که گفتم چگونه است
این یا رسول الله فرمود که جبرئیل با نازل شد و از سبیل و قریفل بهشت با خود آورده بود پس من گفتم
آنها را و بوسیدم و گفتم سبیل و درین این سبیل و قریفل چیست جبرئیل گفت که حق تعالی امر فرمود که کسان
بهشت را از ملائکه و پیران بهشت که برآید و زینت نمایند جمیع غیسانهای بهشت را با زمین و درختها
و میوه ها و قضاای خانه ها و امر کرد با دای بهشت را که درین زمان نوع بویاری خوشتر از هر که در حوریا
بهشت را که تلاوت نمایند سوره های قل و یس و طه و صافات را پس شادی از زیر پرش ظاهر کرد
امروز و یوم علی ابن ابی طالب و بدرستی که من شمارا که میگویم که تر و جوی که گفتم فاطمه دختر محمد
را بجای این ابی طالب برای آنکه چندیده ام ایشان را برای آنکه یکدیگر پس حق تعالی امر را بر سفیدی تو را
که با بر این ایشان از سر و لایه ها و زبرجد ها و با قوت های خود و بر خاسته ملائکه و فرود
میخیزند از سبیل و قریفل بهشت و این امر را ملائکه ایست که برای تو آورده ام پس حق تعالی
امر کرد که ملائکه ای که بهشت را که او را رحیل میکنند و در میان ملائکه ها بقضائت
و بلاغت و ملکی که نیست که خطر بخواند پس خطب خواند که مثل این خطب را اهل آسمان و زمین
نشنیدند بودند پس شادی اندک که ای ملائکه و ای ساکنان من برکت فرستید بر علی ابن ابی
طالب که حبیب دوست محمد است و بر فاطمه دختر محمد صلی الله تعالی علیه و آله برکت فرستادم
بر ایشان بدرستی که من تر و جوی که گفتم محبوبترین من تر از انرا بسوی خود را محبوب ترین من را که
بسوی خود بعد از من بفرستد از میان پس رحیل گفت که بر کسی که بر ایشان فرستاده زنیاده انرا
آنچه ما شاهد کردیم امر و زلف ظاهر کرد بپدری آنکه امر است ایشان خود بود حق تعالی آنرا که ای
را رحیل از برکت من بر ایشان انست که جمیع میگم ایشان را بر حجت خود و دیگر دادم ایشان را حج خود

بهشت

الافق

به خلق خود بفرستد و جلال خود سوگند یاد میکند که از ایشان خلق خواهم آورد و از ایشان ذریه میجویم
خواهم آورد و ایشان را خیر داران خود در زمین و معدنهای عالم خود خواهم کرد اینها ایشان
مردم دعوت خواهند کرد بسوی دین من و من با ایشان حجت بر خلق تمام میکنم بعد از پیغمبران پس
ایشان را به توبه با علی حق تعالی تر که امری کرده که با حدیثی از خلق چنین امری نموده و من تر و جوی که گفتم
بتو فاطمه را بخوبی که خداوند رحمن او را بتو تزویج کرده و را فی شدم از برای و را فی شده پس بگریه
خود را که تو را و از برای با او از من و بتجلیف که خبر داده ام را جبرئیل که بهشت مشتاق است بسوی فاطمه
و اگر نه این بود که حق تعالی بقا مقدّر کرده است که از شما پیوستن آورد حجت با حق تعالی خود را بر خلق را آنکه عا و برکت
و اهل بهشت را در حق شما استجاب میکرد و شما را در این زودی با ایشان میرساند پس بگوید برادر را
و معاصی تو از برای من و کافیت ترا از غش نوری بگردان پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که یا رسول الله آیا قدری من جای رسیده است که مراد بهشت یاد میکنند حق تعالی را در میان ملائکه
خود تر و جوی فاطمه حضرت فرمود که چون حق تعالی امر را که اول خود را و در دست خود را که میباید
با یک چشم از زبرجد و کوشه ها شنیده باشد پس حق تعالی امر را که امر است با بتوع عطا کرده است تعالی پس حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که رب او منعی ان اشکرت نعمتک التي انعمت علی و علی و
لقد ان اعلم صالحا من صلاه و اعمل فی ذریه من حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود امین
یا رب العالمین یا خیر النامین و در کتاب **قرآن** پس بعد از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که در شب زفاف حضرت فاطمه و امیر المؤمنین صلوات الله علیه افراش کایشان در زیر
افکنده بودند پوست کوسه سفیدی بود چون میخواستند بر روی آن بجا آیند میگردانیدند و پیش را بالا میبردند
و بر روی آن میخوابیدند و بالش ایشان از پوستی بود که در میانش لیف خرما بود و پر کرده بودند و در هر
آنحضرت روزه آبی بود و شیخ طوسی پسند معبر از حضرت موسی جعفر علیهم السلام روایت کرده است
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را بعد از تزویج که جمعی از قریش خدمت آنحضرت آمدند و گفتند

آن واقع میشود از مشرق تا مغرب **و قتل** و این شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که در
حضرت سالت علی الله از خانه بیرون آمد و روی مبارکش خندان بود و نور از آن ساطع مانند ماه تابان
پس عبدالرحمن بن عوف برخواست و گفت یا رسول الله این نور چیست که در روی تو مشاهده میکنم حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که بسبب شارت است که بمن بریده است در باب بردار و این غم و در خرم و درستی و کجایی
مترقی و مکره است فاطمه را بعد از آنکه مرده است و ضول خزینة از بهشت را که در وقت طلوع یا غروب است
پس برات نماید و در وقت طلوع بعد از آنکه اهل بیت سوال تمام و آخر خداوند را که در وقت طلوع
از خود و بعد از آنکه اهل بیت سوال تمام و آخر خداوند را که در وقت طلوع
خلایق پس فاطمه بی از دوستان اهل بیت مکرر آنرا میخواند و بر آنها باد و دهنده و در آن خوشتر باشد که او
او است از آنش چه پس در آن روز بزرگت بلور و پس عظم و در خرم بنده نای بسیار از آنش چه چیز ازاد
شوند و در کتاب **کشف الغائب** از طریق مخالفان بسنده روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که هر فاطمه را از من خواست که نشود و من جواب نمیکند و انتظار دهم و چون جواب
نمیدهم تا آنکه شربت چهارم ماه مبارک رمضان جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد صلی الله
علیه و آله علی الانبیاء سلام میرساند و بگو که در و جانیا و کرب و بیان را در و ادبی که آنرا افصح میکنند
در دیر در وقت طلوع و ترویج که فاطمه را بعد از من خطب کنند بودم و خداوند عالمیان ولی فاطمه بود و امر کرد
در وقت طلوع که برادر دحل و حلی و وارید و یاقوت پس برایشان نشان کرد و جواریان بهشت آن نشان
را بودند و هر که بیشتر و بهتر بود از من میزند تا روز قیامت و میگویند که این نشان فاطمه است و چون
نشان فاطمه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هم افتادند و هر یک از آنها را برای فاطمه آوردند و جبرئیل
لجام آنرا گرفت و اسرافیل را بگرفت و میکائیل در پهلوی دلالت الیهاده بود و حضرت رسول چنانچه
افراد است میکرد پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
تا روز قیامت و صاحب کتاب خود را از اخبار که از شما میخواند است از این عیسی روایت کرده است

که هر روز

که حضرت سالت علی الله با علی ابن ابیطالب فرمود که با علی بن ابیطالب را بتو ترویج نمود و در این راه را
که اند پس هر که حرام بر روی زمین راه رود دشمن تو باشد **و کشف الغائب** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها شکایت کرد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر چه
بهم میرساند چنان فقر و مساکین قحمت میکنند حضرت فرمود که ای فاطمه آنچه خواهی مرا بگو تا من برایت برادر
و پسر عجم بپرسم که قحمت و خشم من خشم خداست پس حضرت فاطمه فرمود که بنامه بی بریم بخدا
انغصبت خدا و رسول **و کشف الغائب** معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه صلوات الله علیها از ترویج نمودند که روزی که بی از هم از مدینه و فر
از یثرب که رسیدند که برگاه و بنی سهند که بنوا اند میگردانیدند بر روی چشم آن بنی را دیدند **و کشف الغائب**
روایت کرده است که روزی حضرت سالت علی الله بر فاطمه آمد و او میگفت فرمود که هر که این میگوید بخدا سوگند
که اگر در میان اهل من از علی بگریزد و من ترا با و ترویج نمی کنم و من ترا با و ترویج نمی کنم خدا را با و
ترویج نکرد و غسل نیار احدی را نکند از این آسمان زمین باقیست **و کشف الغائب** حسن از حضرت صادق
روایت کرده است که خیرتی در حال وفات بعد از آنکه حضرت سالت علی الله بعد از فاطمه صلی الله علیه و آله در شرفان
گفت که گاری میکند تا من بنزد شما بیایم پس چون بنزد ایشان آمد پانای مبارک خود را در میان ایشان دراز کرد
درخت خواب **و کشف الغائب** روایت کرده است که در مبارک روز فاطمه صلوات الله علیها مردم میگفتند
یا الی خافیه و البین چنانچه چنان ایشان متعارف بود یعنی من اوجب مقرون باد با اتفاق پس
حضرت رسول آمد و فرمود که چنین مگویید بلکه بگویید علی الخائز علی البرکة یعنی خزا و جبت باخیر و برکت باد
و کشف الغائب از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در این
بود زمان دیگر را که حضرت فاطمه در حیات بود زیرا که او طایفه بود و هر که خدای من نیست و بعضی از حقیقان
گفتند که حق تعالی در سوره هلال فی انواع نعمت را بر ما فرموده است و متعز و کر و حوریان مکرر شده است
شاید که این سوره برای اهل نازل شده است حق تعالی برای عاید حضرت فاطمه حوریان را ذکر کرده باشد

تا آنکه خود را به شوق عظیم انداخت تا ملک شوی و او را پس از آنقدر به مفارقت یعقوب کریم است
تا آنکه اهل زندان از کرم او متناهی شدند و گفتند باو یار شب کرم بکن و روز سبک باش تا ما
آلیم بکرم یا در روز کرم کن و در شب سبک باش پس ایشان صلح کردند که هر یکی از آنها کرم کند و در
دیگری سبک باشد و او فاطمه پس آنقدر کرم است بروفاست حضرت رسول خدا که اهل زندان کرم
او متناهی شدند و گفتند باو که ما از آزاری کرمی بسیار که خود پس آنحضرت میرفت بمقبره شوی
احد را و آنچه خواست میکرد و بسوی مدینه میرفت و اما علی بن الحسین صلوات الله علیه میرفت
به جعفر و سبک است و بر و این چهل سال در کربلا می ماند و او را در کربلا کرم کرد و در آنجا نباشد
که بکرمی آنکه یکی از آنرا کرده بای آنحضرت گفت فدای تو شوم یا بن رسول الله من میترسم که تو خود را از کرم
هلاک کنی حضرت فرمود که شکایت میکنم اندوه و معیت خود را بسوی خلا و میلام از خدا آنچه غنیدانید من
بر کرم یا بنی آدم شما را در فرزندان فاطمه را کرم کرد و در کربلا من کرم شد پس بعد از
این عباس روایت کرده است که چون بنکام و فاطمه حضرت سالت بنده شد آنقدر کرم است که آب
دیده اش بر پیش مبارکش جاری شد گفتند یا رسول الله بکرمی نه خجاست فرمود که کرمی بکنم برای فرزندان
خود و آنچه نسبت با ایشان خواهم کرد بدان است من بعد از من کوبای بنم فاطمه دختر خود را که بر او ستم کرده
باشند بعد از من و او را کرم با اشته و احدی از امت من او را رعایت نکند چنانچه فاطمه از این شنید و
کرم است حضرت رسول خدا فرمود که کرمی کن ای دختر فاطمه گفت کرمی بکنم برای آنچه بعد از تو بود من
کرد و یکس بکرمی از مفارقت تو یا رسول الله حضرت فرمود که بشارت باد برای دختر خود را و خود من
خوبتر شد و تو اهل کسی خویلی بود که از اهل بیت من بمن ملحق میشوی و قطب را از این عباس
روایت کرده است که در روز آخر حضرت رسول خدا فاطمه را همراهی بجز آنحضرت آمد پس حضرت
فرمود که بزرگ را بفرستاده اند پس فاطمه کرم است حضرت فرمود که کرمی کن که بعد از من در دنیا خواهی
ماند که هر روز و روز و نصف روزی تا آنکه ملحق شویم و من ملحق شوم و شما را از میوه های

بهشت برای

بهشت برای تو بفرستد و در پیش حضرت فاطمه خندان کردید و کلمی و دیگران منتهای حجب از حضرت صادق
روایت کرده اند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها بعد از پیر بر بزرگوار خود هنگام و پنج روز در
خانه و خزن شدیدی بر آنحضرت عارض شد بود از مفارقت پدر خود و جبرئیل می آمدند و او را
سلی نیکو میداد و خاطرات را خوش میکرد و خبر میداد و او را از حال پدرش و مکان او و خبر میداد
او را آنچه بعد از او واقع خواهد شد در فرزندان او و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنها را
می نوشت و معنی فاطمه از آن ایضا **باب** حج دیگر آنحضرت روایت کرده اند که حضرت فاطمه بعد از زیارت
بزرگوار خود بمقاد و پنج روز در دنیا ماند و در آن مدت که آنحضرت را شاد و خندان ندید و در هر هفته
دو مرتبه زیارت قبول میفرمود و در روز و شب و چنان دعا و نماز و کرم میکرد و بر آنحال بود
تا از دنیا مفارقت کرد و در جعفر از کتب غیر از حضرت امیر المؤمنین علی الله روایت کرده اند که فرمود که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در پایش غسل داد و پیکر شریفه را می کشید که بر این را بنما چون بر این را میداد می پرسید
و مدحش میکرد پس بر این را بنما که کرم و دیگر ندادم **باب** روایت کرده است که چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت نمود بلال مؤذن آنحضرت امتناع کرد از آذان گفتن و گفت آذان نمیکرد
برای کسی بعد از رسول خدا پس حضرت فاطمه روزی فرمود که من میخواهم که بشنوم صدای مؤذن پدر خود را
چون این خبر به بلال رسید شروع کرد به آذان چون بلال آمد اگر گفت فاطمه پدر خود را و آیه معاشرت
آنحضرت را یاد آورد و خود را از کرم ضبط توانست کرد و چون به شهادت آنحضرت رسول الله رسید
فاطمه نوحه زد و برود را فدا و بخش کرد مردم که آن کرمند که آنحضرت از دنیا رفت پس آذان را قطع کرد
و تمام نکرد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بهوش باز آمد و بلال را فرمود که آذان را تمام کن و او گفت
ای دختر من زمان من به تو میرسم که چون صدای مرا بشنوی بر آذان هلاک شوی پس حضرت فاطمه صلی الله
او را معاف داشت **باب** بعد از آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر من دعای او می کرد که من ترا آیدان میکنم در سبزه نظر کنم

که خبر تو چگونگی است حضرت فرمود که تکی میکنم بر دو کار اگر امر ترا و مرا حوالی تو قوتی مرتکب شو پس آن
سجده گاه است حق بقا نما فرمود که اقل آنها آنست که خود و عیال خود و اهل خود را که سزا باری و فقیر
و محتاجان امت خود را برادر خود برایشان اختیار نماید حضرت فرمود که قبول کردم ای پروردگار من و
را نمی شنم و تسلیم کردم و از تو میطلبم توفیق و برادر مادوم پس آنست برنگذیب است و توسل و هم بسیار
از ایشان و آنکه جان خود را در راه رضای حق بذل کنی و با کافران و کفار نهایی بجای و مال خود و سر
نمای بر آنچه از ایشان تو برسد از آنرا و از ایت اهل نفاق و برالم با و جرات که در جنگ تو برسد حضرت
گفت که پروردگار قبول کردم و را نمی شنم و انقیاد نمودم و از تو میطلبم توفیق و برادر پس حق تعالی فرمود که
اما تسلیم پس آنست که با اهل بیت تو خود را برسد بعد از تو گشته شدن و اما برادر تو حق تعالی طلب پس خواهد
یافت از امت تو دشنام و عقوق درشتی و سزا نش و خودم خواهد کرد او را از حق خود و بخت و عقب
خواهند گفتند و او تسلیم را خواهد کرد حضرت فرمود که پروردگار قبول کردم و انقیاد نمودم و از تو توفیق
و بر میطلبم و اما دختر تو پس مظلوم خواهد شد و او را از میراث تو محروم خواهند کرد و غضب خواهند نمود
از حق تو که تو از برای او قرار خواهی داد و در بر شکم او خواهند زد و در وقتی که او حامل باشد و بگویم سرا
او منزل او داخل خواهند شد و بدین خدمت و مذلت و خواری او را فر خواهند گرفت و کسی نیست بخوابد که
اشقیای امت تو را آنچه نیست با و کند و از آن مغرب غمزدگی و شکم او بشد بیندازد و از زنت
آن حرب جرات شهید کرده و فرمود که انا الله وانا اليه راجعون قبول کردم پروردگار و انقیاد نمودم
و از توفیق جبر میطلبم حق بقا فرمود که از دختر و برادر تو بازده پس هم خواهند رسید و یکی از ایشان
را بیکر و غدر شهید خواهند کرد و اموال او را غارت خواهند کرد و بطعن خواهند زد و با جموع خواهند کرد
و نظایر آنها را امت تو نیست با و خواهند کرد حضرت فرمود که انا الله وانا اليه راجعون قبول کردم
پروردگار و انقیاد نمودم و از تو توفیق و جبر میطلبم پس خدای تعالی فرمود که اما دیگر او پس امت تو
او را بر جهاد خواهند طلبید و او را بدترین حالی شهید خواهند کرد و فرزندان و برادران و خویشان

او را نظر

او را نظر او خواهند گرفت و حرقت او را ضایع خواهند کرد و خیمه او را غارت خواهند کرد و در هر
هر حال استعانت از من خواهند جست و من برای او و اهل بیت و یاران او شهادت را مقرر کرده ام
و گشتنی او بخت خواهد بود بر جمیع اهل زمین پس اهل آسمان تا زمین با بلا و کرب خواهند کرد و از روی
جزع و کرب خواهند کرد و بر ملاک خواهند که بهرست او می آیند و یاری او دارند و بنیاد پست او پس روی در
و دم که تراب آن پس را ری کشم و ادخال در زیر عرش است و پر خواهند کرد زمین را از عدالت و عدل
در دل مای مردم خواهم فلکند و انقیاد از منافقان و کافران خواهد گشت که مردم گویند که چرا اینقدر مردم را
بقتل میرساند حضرت که انا الله وانا اليه راجعون پس ندا از جانب حق تعالی رسید که بجاییت بلا نظر کن چو
نظر کردی را میدر که یکس خوشه و تر و از جمیع مردان خوشه و تر و از سر پایش نور ساطع بود
پس او را بنزد یک خود طلبید و آمد بنزد آنحضرت با جامه های نورس و سیاهی بر خیز و سعادت از جنین او
ظاهر بود و نزدیک آمد و میان آمد بنده آنحضرت را بوسید پس حضرت کحل خود فرمود که کفم ای پروردگار
من از برای کفایت خواهد شد از برای کفایت که اندیشه این جماعت بسیار کم بود و او بنده و حل اکثر مرا
و عده نصرت کرده و من منتظر یاری تو هستم و این جماعت که حال ایشان را بیان کردی یا یار من و اهل بیت
منند و مرا خبر دادی بستم نای که بعد از من ایشان خواهد رسید و اگر خواهی میتوانی که مرا یاری کنی حق تعالی
ایشان را بر آنجا که برایشان ستم کند و حلال کند انقیاد کردم و حاضر تر قبول کردم و را نمی شنم و از تو
میطلبم توفیق و رضای و یاری بر جبر پس خطاب رسید پس که اما برادر تو پس اجزای او نزد من آنست که بخت است
با و عطا کنم به جبری که بر آن معصیت میکنند و بخت او را بر خلافت و غلبه کرد انتم در روز قیامت و محض کوشش را و
کدام که دوستان شما را از آن آب به دفع کنند از دشمنان شما را و جهم را بر او سوزانند و سلامت نگذارم
و داخل جهم شود و پرده آورد از آن هر که مادر دل او بقدر سنگینی ذره از بخت او بوده باشد و منزله شما
همه را در کجده برشته قرار دهم اما آن دو پس مقتول مظلوم شهید را پس در روز قیامت عرش خود را
با ایشان دهم و ایشان را در قیامت انقیاد کردم عطا کنم که در خاک کسی خطور نکند و بسبب آن بلا نای

که با ایشان رسد و زیارت کنند که کمال ایشان را فرمودیم زیرا که زیارت کنندگان
ایشان زیارت کنندگان تواند و زیارت کنندگان تو زیارت کنندگان باشند و برین
لازم است که زیارت کنندگان خود را کرمی دارم و هر چه سوال میکند ایشان را عطا میکنم و
ایشان را در قیامت جزای دهیم که اگر زوی حال ایشان کند هر که بر حواله ایشان مطلع کرده و تا دختر
تو پس در روز قیامت او را نزد عرش خود باز میدارم و او را نزد ائمه که حق تعالی ترا احکام کرده اند است
بر خلق خود پس هر کس که شکر است بر تو یا فرزندان تو پس حکم کن در حق ایشان تا آنچه خواهی
بدستی کن امانت میکنم حکم تو در حق ایشان پس بفرموده شد و آید و حکم نماید پس کسان بر او و فر
زندان او را داخل گشت پس کسان بر او اهل بیت اختیار یعنی عمره عده این است و نه فرزند او
که زنی حسرت بر آن بفرموده شد و در عاقبت و در میان خداوند کند که بدینا بر کرد
و تدارک کند و انگشت خود را بدندان کند و گوید که کاش با پیغمبر ای درستی بودیم و گوید که ای وای
بر من کاش با او بودم یا خود نموده بودیم و با او بودیم که کاش میان من و تو دوری بود مانند دوری
مشرق و مغرب پس بر قرنی بودی از برای من پس حق تعالی ایشان را اندک کند که امر و زان سخن را شفاعتی
نمی بخشد و بعد از آنکه بگوید پس شکر کار کرد که امر و تو حکم میکنی میان من و خود در آنچه بیشتر
اختلاف در آن میکرد اذ با و دیگران حکم میکنند پس ندانم
آنحضرت که میگردند و در راه خدا یعنی از رضا بپایان ائمه و ائمه را خدا را بخدمت که بنویسند
و اعتقاد بقیامت نهاده و او که را که در قیامت برای او حکم خواهد کرد و حسن فرزند ائمه و ائمه
خواهد بود که حکم خواهد کرد در کشتن
در برکت فاطمه و حسن را شهادت کرد پس آن دو معلوم را حاضر کردند و از اینها آتش بر آید
بنشد که اگر یکی از آن تا زیاده ناپدید شود یا واقع شود یا نه هم بخوش آید از مشرق تا مغرب و اگر
بگویم های دنیا بگذرد از هر آنکه شکر شود و ایشان را با این تا ناینها بر من پس حضرت ائمه و ائمه را

علیه نزد عرش حق تعالی در نزد او آید و بستم کاران خود ختم نماید مخصوصا با
پس ابوبکر و معاویه را در جای در انداخته و بپای جنت و سران چاهها سپردند و کشتن ایشان را
نه بدین پس گویند آن جماعتی که طاعت و محبت ایشان را اختیار کرده بودند ای پروردگار ما بآنها دو کس را
که گمراه کردند ما را از حق و راستی
ایشان را در زیر پای خود قرار دهیم تا آنکه ایشان را
بشتر باشند و عذاب ایشان را زایل باشد بدین پس حق تعالی فرمود که فایده نمی کند شما را این سخنان چو
ستم کرده اید بر خود و بعد از آنکه بگوید پس بدین وقت صدای او و ملائکه شور بر آوردند و آید نزد حق
گویند و سوال کنند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و حافظان ملائکه نزد آنحضرت باشند و گویند حق
کمی از ما و ما را آب ده و از عذاب الهی خلاص کن پس حضرت با ایشان گوید که بر کردید تشریف بپذیریم
که بخت شایسته ما را از حیم و غلبین نفع نمی بخشد شایسته شایسته
از این و این است که است که روزی حضرت سیدنا ابی اسحق علیه السلام با جمعی از اصحابه رسید
نشسته بودند که حضرت امام حسن علیه السلام از دور آمد چون نظر مبارکش سید عالم را در و افتاد بسیار
کریمت و فرمود که ای یابنی ای سویی بیای فرزند پسند و ای حسن ای سید عالم شایسته را از نونی
راست خود نشاند و چون دعائی شد حضرت سید شهادت امام حسین عازم از راه خواهد آمد چون بروی
نظر کرد قطرات عبرات از دیده خود بیارید و فرمود که ای فرزند من وای سرور سیزمین نزد من بیای
و آن مظلوم را بر زانوی چپ خود نشاند و بعد از آنکه خورشید متعبد و عجلت است چو در راه فاطمه
از راه امیر امام حسن چون حضرت سید آمد و بروی افکند و اختیار کرد آغاز کرد و فرمود که ای فرزند
گرامی نزد یک من بیای و بجانب در مقابل خود نشاند و چون لحظه بفرمود حضرت سید او صیالی از لوتی
علیه بفتاب بخویشد تا بان از در سید آمد چون سید ابی اسحق آنحضرت را دید انگشت حسرت از دیده
مبارکش بیارید و گفت ای پسر من وای سینی ای پسر من نزد یک من آید و منسوارها را بپایان رساند
خود نشاند صاحب کشتن ای سید عالم وای شرف آید و امیر سید بر کرد هر یک از این شومس فلک

آتش

عممت طهارت را که دیدی کبرستی سید عالم فرمود که بگوئی آنکه ای کبریا هر چه هستی بخانی فرستاده است و از
جمع عالمیان و آدمیان مرا بزرگتر ندیده کن و این چهار کوه که در صف عممت و طهارت است را برترین خلیف من
خداوند عالمیان و خدا را را ماکر ای برترین خلقی نیست و هیچ احدی از خلق آلفی با انانیتان و دست
نمیدارد و اما علی بن ابی طالب پس او برادر دها را و عدیل من است و صاحب هر خلافت است بعد از من
و علمدار من است در دنیا و در آخرت ساقی کوثر و شفاعت کننده روز محشر است و مولای مسلمانان و
پیشوای مؤمنان و راهنمای متقیان است و او همی خلیفه و جانشین من است بر اهل بیت من و امت من
در حیات بعد از وفات من و دستار او دستدار من است و دشمن من دشمن من است و قاتل من قاتل من است
امت مرا بیک دوستی او میامرز و دوستی که کاران و فرمان را بنور خود رشید و لایب و اخوفا و خوشنما
او را بعد از این معذب از دوسبکی من بر آنجا آید بود که میاید که بجز از من امت جفا کاران با
خداوند نماید و مندر خلافت را از وی غصب کند و او را بی یاری و بی انصار در میان جمعی کلاه اهل نار و
بهترین شراب بگذارد و بپوشد از زخمت با او رسد و او را آلفی صبر نماید و بپوشد از زخمت بپوشد
بجا آورد تا آنکه بخت برین است من خرفی بر فرق مبلکان سلطان سر بر خلافت زنده که در پیش
جبار کش از خون سرش رنگین شود و او بدین حال خدایا ملاقات نماید پس سید عالم فرمود که اما فاطمه
پس سیده زنان عالمیان و مظهر و بهتر پندش و پندش است و او باره من من نور و چشم من و میوه
دل من است و جان من است هر که او بقدم خود دیند و بخوابد عبادت من و خداوند خود بایستد و چه در اول
بنور اخلاص برافروزد و نور ملائکه هفت سیمه از روشن بدو شمع او و عرش عظیم را ستود سان و چنان بگوید
آسمان اهل زمین را بنور خورشید حق بقادر ملائکه اعلی با و جانات نماید و نوا فرماید که ای ملائکه من نظر نماید
باین بنده من فاطمه است ای ملائکه که در جنت خلدان من که چگونه در جنت استیاده و جمیع مغایر و اعضا
او از خود فرارزد و آمده و دل از جمیع ماسوی برشته و متوجع جباب قدس من کرده ای که روه
ملائکه گواه بشیر که شیعیان و محبان او را از آتش و زنج اهل کد اندیم و از عذاب نجات بخشیدیم پس

حضرت زکریا

حضرت سلیمان است آن فرمود که چون آن جگر گوشه خود را دیدم هر یک کسی و غریبی او بعد از خود کردیم و بر آن
جنت نای که از جفا کاران است با و خواهد رسید زنده باشد که از در جنت که بیت مشرف و عزت و کرم است
و خواری و آیه رعایت حرمت او نمایند و هیچ از شرم ندارد و خود را که خدا با و داده از وی باز
نستاند و او را از میراث من منته نمایند و از هر طرف که نظر کنند نیاری بایه که او را یاری کند و نه بسوزنی که
او را غم خواری نماید و بر جهان بلور هم نه نمایند و پس حرمت او را ندارند و او فریاد کند که یا ابناء و یا عجمه
و هیچ کس بغیر او را ندوید و چنانکه تفرغ و زاری کند هیچ کس او را یاری نکند و پس بعد از من محزون
و دردناک و محروم و غمناک رسید زاری نماید و بقراری نماید کاین القاطع و بر اید او رود و آه جانسون
از دل پر غم بگذشت و زانی حجت مر آنجا که زنده و آتش از کانون سینه اش مشتعل کرد و چون شب کوشش
داد و از خلافت قرآن مر کرد و نازنجی میخواند نشود در از زار ببلد و یاد عزت و دولت زمان پدر بزر
کو که کند و بر قدرت خواری خود نوحه کند در آنوقت حق سبحان و تعالی که در میان ملائکه اعلی او قدسیان عالم
بالا را مونس او کرد و از دبدب و بدی و بیست و هفت و اندک نبدای که مریم دختر عیسی را زنده کرد که با فاطمه ائمه
المرکب و استیلا و از کجای حاکم العالی ای فاطمه قنوت صحنه که در جوی پرورده خود و خود کن و در کوع
کن بار کعبه که کان آنگاه از جواسی که از برترین خلق خدا است و از جواسی که از برترین خلق خدا است
فرکش کرده و وجع او نشند نماید و بر خورشید در و آلم پسکس ترسب بخوابد و حق تعالی مریم مادر عیسی را بر پیشانی
او بنویسد که در حرمت و پسکی اینی باشد و در مرض عالم بیمار او نماید چون از مرض عالم جفا ای امت به تنگ آید
درست نیلان بدرگاه پی نیاز برود که در بار خدا باشد حق تعالی او که دیده ام و از زنده کانی نسیر کشتم و از زنج جفا
امت به تنگ آمد ام و از زنج نای نیای خدا را بگوشتام و از مغارت پر بر بزرگوار بر طاعت کردیده ام مرا
در بعد قیامت رضوان و عزات جهان به پر خود و حق کردان پس حق تعالی او را بنزد من آورد اول کسی که
از اهل بیت رسالت بن ملحق شود او باشد چون غم کن و محزون بنزد من آید در وقت تفرغ بر که فاطمه علیها
بزرگوارم و مغرورش بر آوردم خداوند اظالمان فاطمه را بعد از خود معذب کردان و هر که حق جگر گوشه مرا غصب

کرده و او را بکمال خود معاقبت و خوار کرده و پیوسته در آتش جهنم برابر کرد و در بزرگم او زنده و زنده
 او را شنید کرده و بر علی که من کلمه ملائکه است و آسمانها آسمانها گویند پس سید عالم تا فرمود که اما ای امام
 عاقل و فرزندان پسندیده و نور دیده منت و روشنائی سیزده و نوره دل من است و او سید و مصلحت و مصلحت
 اهل بیت است و حجت و خلیفه خدا بعد از پدرش بر خلقان گفت او کفر من است و کرده او کفر من است
 و بر که متابعت او کند متابعت من کرده و هر که مخالفت او کند مخالفت من کرده چون بر جمال با کمالش نظر کنید
 ستم نای که بعد از من بر وی خواهد کرد بجا آید و درم و بر یکس و غریبی و مظلومی او گریستم زیرا که بعد از
 اخی و اخی و غریبی بیاید در میان دشمنان جفا کار بکند و پیوسته در محنت و مشقت و عذاب است تا آنکه
 او را بر هر قدر شهادت کند و ملائکه عرض میاورد و بیان ملائکه علی را تمام آن جگر گوشه من بپوشد و آسمان
 و زمین در مصیبت او زاری نمایند و مرغان هوا و ماهیان دریا در غریبی و یکس او و خسته کند بر سر که مصیبت
 اش که جزین از دیده بیاید در روز قیامت که دیده نا نا پنا شود چشم او روشن باشد هر که در غریب او
 اند و حکیم باشد در روز جزا که دلهای غلابی نمکین گردد و دل او شاد و خرم باشد و هر که در روز خشم
 مظلومان امام مظلوم را زیارت کند قدم او بر صراط ثابت باشد در روزی که قدم با بر صراط نران باشد
 و امام حسین علیه السلام پس او فرزندان و پس از استمند منیت او و بهترین مردان و امام مسلمانی
 است بعد از پدر و برادر خود و او پناه بجای آید و فریاد رس در خانه کلا و حجت خدا و نهالیمان است
 و او بهترین جوانان اهل بیت است و باب سگاری و فرزندی این است است امام و امر من است و اطاعت
 اطاعت من است چون آن نور چشم خود را دیدم در غریبی و یکس و در راهی که او گریستم زیرا که بختگان این امت
 قصد کشتن او کنند و او بمیدان آید و پناه بگرم محترم و در فتنه مکر من آورد و او را امان ندهد و حج و بیت مرا
 در حق او مرا نراند و شرم از حرم من نمایند و کار را بر او تنگ گیرند پس در خواب او را در بزم و سر او
 بسپارند خود کلام و او را امر نماید که از هجرت من بطلد نماید و او را بشارت دهد که جفا کاران این امت قتل
 شهید خواهد کرد و بعد از شهادت خواهد رسید پس آن جگر گوشه من با چشم گریان و دل بریان از مرقه مطهر

من مغازت

من مغازت نماید و بر زمین کربلا و نجف و فاطمه و شهید روی آورد و چندین هزار مرتبه بخت از آفت من تیغ
 بر روی او بکشد و کوهی از مسلمانان او را یاری کند که بهترین شهیدان است پس در روز قیامت و او را آن
 کوه در میان کبر و تیر و باران کند و چون آن نوری که من از هفت رافت آن رو سیاهان تیغ بر کوهی مبارکش
 گذارند و او را بطلد کند که سوز سر میریزد و حضرت سید انبیا این را گفت و آهی گرم از سینه پدید کرد و بر سر زد
 خروش از عافان برآمده صلابی نوحه و زاری بلند شد آنگاه حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله بر خیمت و در مسوی
 آسمان کرد و گفت که بار خدا یا توحش است که من از این کوه ستم کاری با اهل بیت من میرسد و حجه ظاهره و حجت
 فرموده و ایضا **بسم الله** از حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمود که روزی من در غایت
 و صحنه حسین در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگاه نظر کردیم بوی ما و گریستم گفتیم سبکیز تو چیست **سید**
 فرمود که ای کرم باری آنچه نیست تو خواهم کرد بعد از من گفتیم این چیست یا رسول الله فرمود که میگویم بر آن ضربی که بر سر تو
 خواهد زد و طایفه که بر وی قاطع خواهند زد و طایفه که بر آن حسن خواهند زد و او را بر هر چه خواهد کرد و از
 کشتن حسین چون اهل بیت رسالت این خبر شنیدند هر یک بیان شدند پس من گفتیم یا رسول الله دنیا فخریه است یا
 پیرو کار ما مکار برای بلا حضرت فرمود که ای پادشاه این که خدا عهد کرده است بمو من که دوست فیه اند
 ترا مکر مومنی و دشمن نماید ترا مکر منافقی **و این شهر شریف** از حایر روایت کرده است که حضرت رسالت صلی
 در وقت وفات بحضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله گفت که سلام خدا بر تو باد ای پسر بنزد کوار و کل بوستان
 من و بیت میگم ترا که در یحیای با فراموشی حسن و حسین محترم باری زود باشد که دو کس تو را سب شود چون حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا یافت حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله فرمود که این یکدک من بود که خطاب شد و چون حضرت
 فاطمه از دنیا رحلت نمود فرمود که این یکدک بود **و ایضا** از عایشه و ام سلمه روایت کرده است که در محمی که
 حضرت رسالت در وقت وفات که از دنیا رفت فاطمه را طلبید چون پدید آمدند رقتار او مانند رقت حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله حضرت فرمود که ای خرم نزد یکس من بیا پس او را در پهلوی خود نشاند و از بی باو گفت که گریان شد
 و دراز کرد و او گفت که خندان شد چون بعد از وفات آنحضرت از وی پرسیدند فرمود که در اول من گفت که خیر من

در هر سال قرآن را هفت مرتبه بخواند و در هر سال دو مرتبه عرض کند و میان هر یک سال از آن بیاید و در هر روز
نزد آن تو بعد از نماز عشاء و شام رسیده خواهی شد پس من و باین سبب که باین شدم پس فرمود که تو اول کسی
خواهی بود که بمن مشغول باشی از اهل بیت من و باین سبب خندان شدم و بروایت دیگر فرمود که آیا راضی
نمیشی که من زان عالیاں باشم پس باین سبب خندان شدم **و ایضا** روایت کرده است که چون سید
عالم بقارعت فرمود حضرت سید الشهدا پوسته بخون و عظم کین بود و عصاره در دالم بر سر کین و چشم
مبارکش ضعیف بخون بود و ارکان غرضش در هم شکسته بود و پوسته آسوده نای و جگرش جاری بود
و بادی سوخته و جگر او سوخته بود ساعت ساعت فشان و تازی میشد و با حسن حسین صلوات الله علیهما
میگفت که کجاست پدر شما که شما را ساعت ساعت در بر میگرفت که از این خلق مهربانتر بود نسبت بشما می
گذاشت که شما بروی زمین راه روید و پوسته بخون است که در دوش او پاشیده بود و دیگر کتفهایم دیگر شمارا
بدوش خود بردارد و دیگر کتفهایم بر کتف او در آید و در بیت الاخوان من و ما در دنیا کجاست که شما
چنان میکردید **و با سید** معجزه از سید بن قیس مدعی بود که آن را روایت کرده اند که سلمان و عباس علی الله تعالیما
گفتند که چون مرض حضرت سید عالم میشد او را میبرد و جمعی از مهاجران را بر بالین میخفتند حاضر شدند
حضرت سید عالم چون دید که احباب و فواید بیت علی بن ابی طالب بخوانند و بنویسند و گویا که در آن
و صحیفه نیز من حاضر بودم و نام من را از برای شما بنویسم که هرگز گمراه نشوید بعد از وفات من چون
بمیدانست که حضرت سید عالم تمام میخورد که خلافت امر المؤمنین علی بن
طالب بنویسد بر سر و قامت پیراهن از روی اتفاق خود برداشت گفت که این مرد جاری بر من میگردد و
پریان میگردند که نام خدا را میخوانند و احتیاج بکنایه و تبارک پس جمعی از منافقان احباب بودند
شدند که گفتند که ما را کتاب سید عالم نیست و جعل آنجا که خدا طاعت کند خدا را بر ما واجب است
و رنج اینان حاضر شدند و آنجا که جناب حسین علی رضایت در میان صحابه نازل شد و او از بلند شد چون
حضرت سید عالم برین ماجرا اطلاع یافت عظم کین کردید و باغی که گاه در حیات او بنای این قسم ظلم

گذاشته

نهادند بعد از اهل بیت او چه خواهد کرد و بنمود که قوم موافق پیش من بروید و پیش ازین مرا
تعلیم سازید و مرا یار و یار خود گذارید لعنت خدا بر آن گروه بدی که کشتن سید علی را
بر رسول خدا نهاده و امام خود نهاده با آنکه حق تعالی میفرماید که **وَمَا يَنْتَقِلُ عَنْ الصَّوْثِ أَنْ هُوَ إِلَّا**
وَجْهٌ يُوحَىٰ و نفرین رسول خدا بر آن قوم باد که چنین بی شرم بیدارند که در چنین حال سید کائنات
صلی الله را از خود برنجاند خلیفه رسول خدا وند و حال آنکه حق تعالی میفرماید که **إِنَّ اللَّهَ يُؤْتِي مَنْ يَشَاءُ**
وَرَسُولَهُ كُنتُمْ **اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** **وَمَا عَدَلُكُمْ عَنِ اللَّهِ** یعنی آن گروه که ادیت و آزار
بخدا و رسول میرسانند حق تعالی ایشان را در دنیا و عقبی لعنت کرده و عذاب الیم و نکال حیم از جنت ایشان را
ساخته و چون روح مطهر حضرت سید عالم بر حال او حال فرمود و حضرت سید عالم را با حبیب شیل
امین صلوات الله علیهما بمقتضای وصیت سید عالم به سجده و تعظیم و کفایت آن جناب متعال نمودند
جمعی از منافقان احباب که در زمان رسول خدا با یکدیگر بیعت کرده بودند که بعد از وفات
سید عالم همه حضرت امیر المؤمنین علی را از خلافت منع نمایند حضرت عقیله بنی هاشم حضرت رسول خدا را
در میان گذاشته بر سید بنی هاشم و رفته و در امر خلافت کمال مبارک کردند و بعد از آن از بسیار مجاهدین
از مهاجران و انصار خلافت ظاهری بر او برگزیدند و آن
اختیار کرده خلافت را قبول کردند و اکثری از جوان و انصار و قریه احمد مختار و پیوسته علی کوه کمره را برانگشتند
نداشتند از خدا شرم نمیکردند و بآن سبب اختیار نمودند و چون سید و حیا از خون سرور انبیا فانی شدند
و پوختی احباب کفر و نفاق ایشان را مشاهده نمود عظم کین کردید و چون شهادت امام حسین علیهم السلام
با نمودن بر سر آنکه یک کشته را با هم بر و انداختند و آمد و ایشان را از عقوبات الهی ترسانید و وصیت رسول خدا را
در غایت خیم بر ایشان خواند و انابت آن حضرت را یاری طلبید و از آن گروه بی شرم بجز آن حضرت چهار نفر باقی
گذاشتند و چون جمیع طایفه شهادت آن بر سر هم کردند و آنجا که سید بیعت نموده بودند تا سید شهادت
ایشان را بیعت و موت میفرمود و طلب یاری از ایشان نمود و هیچکدام کس بر دایمی که کس حیات نمی نمود

و چون آن سلطان سر بر خلافت آن کفر و نفاق و شقاوت را نشا بد نمود بسی در آمد و در مجمع محاسن
حجت های شانی بایشان تمام کرد و آیهائی که در پیش ایشان آورده برایشان خواند و آنچنانست اینها
صادق ایشان و فرموده بود بر ایشان حجت ساخت و از همه اهل انصاف و انصاف شناسان بر حقیقت عقاید ایشان
طلب نمود و چنانکه پیش از این گفته شد انصاف شناسان و انصاف شناسان که در میان ایشان بودند
حق با حق را بر گزیدند و جمیع مردم را متفق ساخت و حضرت امیر المومنین علی را بجهت و طاعت و مرا
فرمود و چون آنحضرت از هدایت آن قوم مایوس گردید بامر رسول خدا جمع کردن قرآن استقامت نمود و
چون جمع همه را و انصاف بغیر از حضرت امیر المومنین و چهار نفر از خود را و صاحب
آنحضرت بن برینا فروختند و بآن که در میان ابوبکر گفت که بر حضرت امیر المومنین علی را
طالب عبادت است خود بخوانی و الله که اگر او با تو بیست و نه خایه خلافت بر تو قرار گیرد اگر او خلیفه
بجای رسول خدا و اعلم و اشجع و افضل از افاضای این امت است و مردمان را رجوع بسلامت پس
بوی آنجا که پس فرستاد و او را بپشت خود خواند و حضرت سید و پیامبر خود که در نزد خود آمد که از آنجا
پرسد نیام و در ایام بگردن پوشش نهند از آن آیهائی که قرآنی را جمع نمایند بعد از آنکه در آن کلام الله مطلق
قرآن را جمع کرده و در کتب که است و اگر از امر کرده و در مجمع همه را و انصاف از فرموده که ای گروه
مردمان چون از دین سید کلمات معافان شدم بامر آنحضرت جمع قرآن مشغول گردیدم و جمیع آیات
قرآنی را و سوره قرآنی را جمع کرده ام و هیچ آیه از آسمان نمانده که حضرت رسول را نخواهد پند و نوا
آنرا بمن تعلیم نموده باشد و چون در آن قرآن آیه چند بود که در کفر و نفاق منافقان است و خلافت
علی بن ابی طالب و فرزندان او صریح بود آن قرآن را قبول کند و سید را و میام خشم نام
گردیده بیکر طاهره مرا بجهت نموده و فرمود که این قرآن را از دیگر خواندنیها حضرت قائم آل محمد ظاهر شود
نماید پس یاد دیگر فرمود که امیر المومنین عاقل است که اجابت کن خلیفه رسول خدا را حضرت
امیر المومنین فرمود که در چه خوش زد و رسول خدا افتد و هستی جمع همه را و انصاف را از ادلی و افاضیل

مهر

میدهند که خدا و رسول بخیر من خلیفه در میان شما نمکند و شست چون این پیغام را با ایشان رسانیدند ابوبکر گفت
راست بگوید علی رسول خدا را خلیفه نموده است پس عمر در خشمش و بر جسته ابوبکر برای معلومت باو گفت
که بنشین دیگر باره فرستاد که ای امیر المومنین ابوبکر ترا طلب نماید حضرت امیر عاقل و مودع بود شما رسول خدا
نزدیکت مگر فراموش کردید که خدا را امیر المومنین خواند و مرا باین اسم مخصوص خود گردانید و حضرت رسول
صالح شما را امر فرمود که باین لقب گرامی بر من سلام کنید بیکر نشینید که حضرت رسالت صاف فرمود که علیست امیر مؤ
منان و سید و مهر مسلمانان و حامل نوحی همه را یک است و محمد خداوند عالمیان جل و علا در روز قیامت
او را بر هر اطنان اند که با و ستاد خود را بنواز و داخل بهشت سازد و دشمنان خود را بخوارید و رکنش
اندازد و چون این پیغام بایشان رسید در جریست و گفت من میام که با او را نکشم امر را مستقیم
نمی شود بگذارد که من بروم و رسول را بر دارم و با نا ابوبکر برای معلومت او را سوگند داد که بنشین و باز فرستاد که ای
که ابوبکر ترا می طلبد و با حضرت حاجت نموده و فرمود که من مشغول و میت های حضرت رسولم چون
اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام با اختیار و پوشت ایشانرا اختیار نمی فرماید و گفته نام را که
آن کرد خود در شقاوت ن بود و بر شستی بود و در شتی خود در میان ایشان
مشهور بود با خالد بن ولید و جمعی دیگر که انقوم بر خانه اهل بیت رسالت و حج و عید و طهارت
فرستادند و گفتند که حضرت امیر المومنین را از خانه بیرون آورده بسی که او را بیدار از و بخت بگیرم و چون بخت
عزت و سعادت و حریم رفعت و جلالت و خانه اهل بیت رسالت رسید جرات نکرد که بکنی و حضرت باقی ماندند
و از آن دخول طهر که خانه اهل بیت رسالت فرمود و بسوی آن با زکشتند و گفتند ما را حضرت
نمید که هر روزی داخل شویم و ما را جرات آن نیست که بی خدمت در خانه رسول خدا داخل شویم
با کتب ایشان را که دشمنان را با جایت او کاری نیست هر کس که بشنا آنحضرت را بیرون آورد بدین مرتبه رسد
بایشان آمد و بی شرمی آغاز کرد و فرمود و فرمود در خانه اهل بیت رسالت با کفر در رفتن با از این پیش رو بد
با یار پر زد و فریاد کرد که ای پسر ابوطالب زکشت او آن شیر و شمشیر شجاعت با خدا بر کرد و در شتم

ایشان نبشت تا آنکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به دست خود گرفت و در پیشم
نیش خنجر کرد و بدید بود بجهت حضرت رسالت ص و فرمود که ای محمد از ما بخجوا و خودی گذاری
گفت در اینکشتن و آتش در خانه شما می اندازم و خانه شما را میسوزانم حضرت فاطمه گفت که ای محمد از خدا
نمی ترسم بخجوا و بخجایم بی رخصت و بی این خانه اهل بیت رسالت ص و بیت الحرام عزت و جلالت
ازین محرم محترم داری و این جور و تم را در احوال این ^{خاندان} خدا و رسول خدا از
آن بخنان چه پروا کنی و هرگز طلبید و در خانه اهل بیت رسالت ص و در آنکه شود و حضرت سید
النت و یار و برادر که با ایتاه یار رسولی و مانع شد از او از داخل شدن بآن آنچنان محبت
نشد و سر غلاف خنجر را بر پهلوی فاطمه زد و آن منقلب و باز خنجر را در بازو زد و باز آن ^{نار} باز
بلند کرد و بر دست مبارکش زد و فاطمه فریاد میکرد که یا ایتاه اهل بیت خود را بر این بیوس حضرت خیر
المؤمنین را بر وضو دست و حر را بلند کرد و بر زمین زد و بپای و گردش را مجموع کرد و خوست و را بقتل رساند
پس بخنجر آورد و دست بر کول خدا نهاد که بآن حضرت گفت یا علی زود بکنه که جفا کاران است با تو خدا
و مکر نماید و بعت ترا بشکند و بعد من و فاطمه و ترابکم و تنها در میان جی خنجر بکند و او را
بمنزله هر دو بموسی و خنجر قوم موسی هر دو را بکند شمشیر و عیادت کوه سلسله سامری برد خنجر است
نیز ترا تشنه بکند و بکوه سلسله سامری ایستاد ^{بیت} فاطمه نیز بر حضرت ایضا فرمود که چو
است تو باین چنین کنی باین چه معامله نام حضرت فرمود که اگر یاری بیای با ایشان جهاد
کن والا خبر کنی و در میان بار و معامله ایشان را با یار و رد که خود گذار و چون یار دیدی با ایشان
جهاد کن تا بنزوی آیی و خون از شمشیر تو بریزند پس حضرت عقیقه خنجر و دست رسالت در آن
بهر داشت و فرمود که ای فرزند خنجر که جسته بود که یاد میکنم بخون خدا و ندی که گرامی دهم ششم شد را
به پیغمبری که او بیت حضرت رسالت ص ما را مانع نمی بود هر آینه میدستی که بی رخصت من داخل خانه من
نمیتوانی شد پس هر کس خنجر را از او ببرد و ساید ^{کسی} یا در طلب کفر و فحش خروج از آن

بر یاری آن ^{مستحق} ای آمد تا آنکه بکشد آن حضرت بختند و خالد بن ولید شمشیر بر کشید و بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام حواله کرد پس حضرت امیر را و کمر کرد و خنجر را که او را بقتل رساند و دیگر آن حضرت را بخنجر حضرت
رسالت ص قسم دادند تا در آن ^{بیت} بر داشت پس سلمان و ابوذر و عقیقه و عمار و بریده سلمی
بیاری حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر خنجر کشید و نزد یک شد که خنجر عظیم بر پا شود پس حضرت
امیر المؤمنین عایشان را منع کرد و فرمود مرا با ایشان بکند ازید خدا مرا مأمور نموده است که در این وقت
با ایشان جهاد کنم پس آن ^{در} رسیانی و در کردن امیر مؤمنان الله خنجر به پوی می کشیدند چون
بر خانه رسیدند حضرت فاطمه مانع شد پس خنجره بر و ایت دیگر تا زیاده بر بازوی فاطمه زد که شکست
و در کمربند آن خنجره دست اندام المؤمنین بر پنداشت تا آنکه دهها بر شکم آن حضرت فتنه زد و در نهانی پهلوی
آن خنجره را شکست و فرزند ی که در شکم داشت حضرت رسالت ص او را محمل نام کرده بود مشهور کرد و در آن
ساعت سقط شد و حضرت فاطمه بهمان ضربت زده نیارفت و بر و ایت دیگر بغیر ازین شعبه
در بر شکم خنجره آن خنجره زد و فرزند او را در شکم او شمشیر کرد پس آن خنجره را بکسی کشیدند و آن جفا کار
از بی او می رفتند و هیچ یک یاری نمی کردند و سلمان و ابوذر و عقیقه و عمار و بریده فریاد میکردند و
میکشیدند که چه زوخیان کردید با حضرت رسالت ص و کینه های سینه های مؤمنان را ظاهر کردید و انتقام آن خنجره
از اهل بیت کشیدند پس بیده گفت ای محمد شمشیر ترا میدهند و ترا می شناسند که از چند نا بهم رسیده
و با این حال بخان اهل بیت رسالت ص داخل میشود و رخصت را مجموع میکند و برادر و عی آن خنجره را
باین بر و ای بر کسی کشید پس چون ^{بیت} بر آن خنجره افتاد و گفت دست از او بدارید حضرت علیه السلام
فرمود که ای بیکر که دام حق و کلام فیض است تو در خلافت تصرف کرده و بر زبانه پیغمبر ص امت بپوشیدی در
غنیرم و با ما آن خنجره بر من سلام کردی با ما را مؤمنان ^{بیت} شمشیر از غلاف
کشید و بالای سر آن خنجره ایستاد و گفت این بخنان بکند و بعت کن حضرت فرمود که اگر بپشت نکند چه خنجر
کرد و گفت که اگر کنی ترا بقتل رسانم خواهم سایه حضرت فرمود که تو میتوانی بکند از حضرت بقتل رساند

پیشانی پس این شش نفر از قابل قبول و نفوذ و بی گناهی و دو کس از بی گناهی و بعد از موسی
و عیسی و ایشان را تغییر دادند و امت ایشان را که در آن زمان از ایشان است پس در حالت باطنی هر کس را نوشتند
چنان بستند که کفار و کفار و بر روی من قرار کردند و ابوبکر و عیسی و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و
پس ثمان گفت که ای بوالحسن یا رسول الله من جزو شیعه حضرت فرمود که هر شیعه ام که حضرت سالت است و سالت را
کرده و نشنیدم که برای تو استغفار کرده باشد و چون آن ملائکه خلافت را از حضرت امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام
نشاندند و هر کس را از حضرت فاطمه بگوید و هر کس را از حضرت سالت است و سالت را از حضرت علی علیه السلام
و حق تعالی فرموده است و انما اتوا بالحق و جبرئیل گفت حق تعالی فرموده که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
او بهشت را و زقیات حضرت رسول با هر کس را بگوید بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
از دنیا رفت پس هر کس را بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
با علم و جلال و بزرگواری که ایشان دارند و آن اتفاقا و حقیقی خلافت دارند هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
خواهد که پس بگوید که اتفاقا که در دنیا با حق تعالی دیگر از آن اتفاقا که در دنیا با حق تعالی گفت که هر کس را
پس بر آن چیزی میراث نمیکند اری و آنچه از نامی باشد نصیحت برای همه مسلمانان با آنکه هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
و وراثت سلیمان داد و حضرت زکریا فرمود که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
کلام حضرت فاطمه را از آن که بر حق کند چون خبر آن حضرت رسید با هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
که میخواهی ای ناکباری زمین را که حضرت سالت با حق تعالی اده است آن حضرت را بر فرزندان خود و غیر ازین
چیزی دیگر نگذاشته است مگر نشنیده که حضرت رسول فرمود که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
پس از ترس شیخ مردم او را قتل کردند و نامش را از آن حضرت نبود و در کتاب او نگذاشتند که او را
نیاورد و نامش را از آن حضرت نبود و در کتاب او نگذاشتند که او را
از مدعی باید بطریق حق جاری نمیکند و حال آنکه در کتاب من بقرآن دارم و تو میخوانی این کبریا قومی باید
کواه میاری عمر گفت ناکواه نیا و در عهد هم پس حضرت فاطمه حضرت امیر المؤمنین حسن و حسین علیهم السلام

وامام زین را آورد که گواهی دادند که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
میکنند و حسن و حسین که در آن زمان از ایشان است پس در حالت باطنی هر کس را نوشتند
و حضرت فاطمه را در آن زمان از ایشان است پس در حالت باطنی هر کس را نوشتند
فاطمه فرمود که چنانچه نامش را از آن حضرت نبود و در کتاب او نگذاشتند که او را
رسالت را برای او نوشته بود و در امر فدک حجت کرده اند بر ایشان و آن نام را گرفت و آب تان
را بر آن انداخت و پاره کرد پس حضرت فاطمه صلوات علیها با زنان بنی هاشم بر سر در آمدند و زنان بنی هاشم نیز
در پیش روی آن حضرت و بخت و برای آنکه حجت حق تعالی بر آنان تمام کند و کفر ایشان را برجالیمان ظاهر کرد
و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت داد و او را و نوالی آل ایشان القا کرد و آنچه فرمود همه مهربانان و
تصدیق او را کردند و از ایشان گواهی دادند که حضرت سالت است و حق تعالی که فاطمه را به حق منت برگرداند و از آن
کنند و از آن کرده است هر کس را از آن کرده خدا را از آن کرده است و هر کس را از آن کرده خدا را از آن کرده است
پس حضرت فرمود که هر کس را بگوید که ابوبکر و عمر از آن کرده پس یعنی این از آن است کرد و این آیه را خواند که
الذین یؤمنون بالله و رسول الله انهم عندنا و الاخره و بعد از آنکه خدا را با محبت آخانه
برگشت و از حضرت ثانی از آن را می بینان چنانچه بود و هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
احوال فاطمه را از آن حضرت می بیند تا آنکه مرض آن حضرت شد و در میان سینه بسیار کرد و در آن
حضرت را از خود را فی بطنی که شیخ مردم از ایشان که نم شود و آن حضرت را فی بطنی که شیخ مردم از ایشان که نم شود
که ایشان را از آن کرده و من شکی نیست که ایشان را سبوی محل تو و از ایشان را فی بطنی که شیخ مردم از ایشان که نم شود
کم و آنچه با من کرده اند با او که بگویم پس سینه من سینه من است و من سینه من است و من سینه من است
شدید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را طعن کردند و گفتند که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
بجوانی و غشی چنانچه ملائکه برای من می گفتند و در میان من می گفتند که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید که هر کس را از حضرت فاطمه بگوید
شود پس من همان روز فاطمه را در دنیا رحلت کرد و از خدا می گویم مردان و زنان مدینه بلرزد و در آمدند و

کرد که آنحضرت را از خانه بخود طلب نماید پس پروان آمد بجای خود و نماز بسیار کرد پس بعضی اندک مسجد را
جمع کرد و بر آن تکیه فرمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را نشاند و نمود غسل کرد و جامه پوشید و
برنجی و آرد و پوسته درسی نماز میکرد و مشغول کعبه میبود و در هر دو رکعت نماز که میکرد از حق تعالی سوال
میکرد که جز فاطمه را زایل گرداند زیرا که وقتی که از خانه بیرون آمد و یک فاطمه را ندید و به پهلوی میگردید و آن
بلند میکشید چون حضرت دید که او را حواله نمیداد و قرار نمیکرد فرمود که بر خیز ای دختر که چون برویست
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و حضرت فاطمه را با هم چسبید و غبار داشت و دست ام کلثوم را گرفت و از خانه
بسوی مسجد آمدند تا آنکه بنزدیک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و او خواب بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برپای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشست و فرمود که بر خیز ای ابو تراب بسایگی با انجا بدار و در بر او بگو
و عمو و پدر را بطلب پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و بگوید که از خانه بیرون آورد و چون نزد یک حضرت حاضر گردیدند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که با من میگردانی که فاطمه را از تن من گشت و من اینا و من پس برگردانم آنرا که در آنرا گفتم
است و برگردانم آنرا که بعد از وفات من چنانست که او را از گدازه من و حیوة من برگردانم آنرا که در
حیوة من چنانست که او را از گدازه من بعد از وفات من حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که با من چنانست که رسول الله
پس حضرت فرمود که پس ترا چه باقی شده است که چنین کاری کردی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بجز خنده
که ترا برستی و فرستاهم که بگویند که چه یکدلانه با کذب فاطمه رسیده است و اتفاق نیست و بخاطر من نیز خطور
نکرده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تو را است کفایت و او نیز راست میگوید پس حضرت فاطمه را نشاند و دست فرمود
تا آنکه دندان مبارکش ظاهر شد پس یکی از آن
لا بدیکه گفت که عجیب است ما را درین وقت طلبید اند
و درین مطلبی است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و انگشتان خود را در انگشتان آنحضرت
داخل کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را برداشت و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را چسبید و غبار داشت
و حضرت فاطمه ام کلثوم را برداشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داخل خانه کرد و وقیفه بر روی ایشان افتاد
و ایشانرا بخند سپرد و پروان آمد و بغیر نشاند که در آید و چون فاطمه را چارشت بآن چارای از دنیا افتاد

کرد بهر

کرد و بسبب از بت های آن حضرت از تشییع مردم ترسیدند و عیادت آنحضرت آمدند و
رضعت طلبیدند که داخل خانه شود و حضرت فاطمه ابا کرد و حضرت زهرا را نشان چون ابو بکر این حال را دید
عهد کرد که در بر سقنی نرود تا فاطمه را از خود راندی که اندک پس کشتی در زیر کمان خوابید و بر سر سقنی
پس عمر بنزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت ابوبکر فرود گشت و دل نمازی کرد و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غار بود
و مصاحبت قدیم با حضرت داشت و مکرر غریبان مرتبه نزد او آمدیم و رضعت طلبیدیم که بر او داخل شویم و وفا
ابا کرد و رضعت داد که در صحنه مدیانی که رضعت بطلبی از برای ما کن پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز داخل خانه آمد
و گفت که ای دختر رسول خدا را مریضی واقع شده آنچه دانستی و مکرر آمده و رضعت طلبیدم حضرت
زهرا را نشان از من بگو که اندک از برای ایشان رضعت بگیرم حضرت فاطمه فرمود که بگو که رضعت نشد
ایشان را و بگو که ایشانرا سخن نمیکویم تا پدر خود را ملاقات کنیم و شکایت کنیم نزد آنحضرت که آنچه با من کرده اند
و آنچه مرتکب شده اند انستم و ظلم بر من حضرت امیر فرمود که من خاص شده ام اما زهرا را نشان رضعت بگیرم
حضرت فاطمه را نشاند که اگر خاص شده از برای ایشان پس خانه خادمتان و اختیار بارت و زنان مانع حرامان
نی باشند و من راجع جز غایت ترا دعا نمیدارم هر که را خواهی استوری پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این آمد
و رضعت داد ایشانرا که داخل خانه شدند و حضرت فاطمه فرمود که چه خبر روی و کشیدند و چون بخانه آمدند
بر حضرت فاطمه سلام کردند و آنحضرت جو سبیل ایشانرا نشاند و زهرا را نشان کرد و این پس بجایب و یکدیگر آمدند و
چندین مرتبه از ایشان روگردانیدند و ایشانرا از جانبی بجایب میکرد و پس حضرت فاطمه فرمود که با علی احاطه از
روی من بردار و در برابر من نگاه دار و فرمود زنی که در در آن حضرت بود که روی را یکداند و پس ابو بکر
از پس پرده گفت که ای دختر رسول خدا آمده ایم بگوئی تو برای خوشنودی تو و احسان از غلبه تو و از تو
سوال میکنم که بخشی و عاهد میکنی آنچه ما نسبت بگو کرده ایم حضرت فرمود که یک کلمه سخن بگو نمیکویم تا پدر
ننگوا و ملاقات کنیم و از شما نزد او شکایت کنیم و بر وجهی که بر من کرده اند نزد آنحضرت شکایت کنیم پس
گفتند ما آمده ایم بعد از خواهی نزد تو میخوایم که تو از ما خوشنودی کنی پس بیا سر زمارا

و معنوی که از او مواخذه مکن ما را از آنچه کرده ایم نسبت به تو پس حضرت فاطمه و توحید حضرت علی را داشت
و فرمود که یک کلمه سخن ایشان نمیکویم اگر سوال کنی از ایشان چیزی که نشنیده اند از رسول خدا ص
پس اگر راست بگویند با من اگر ضایع باشد با من سخن نخواهم گفت گفتند نه پس از آنچه میخواهی که ما را بگو
آن میخواهی گفت مگر آنچه حق باشد که ما می خواهیم داد و اگر راستی بر حضرت فاطمه فرمود که سوگند میدهم
شما را که آیا بخواهشایید این شبی که حضرت رسول خدا را طلبید و از خانه بیرون آورد سبب حق که بر نهاده
بود که گفتند بر حضرت فاطمه فرمود که شما را سوگند میدهم بخدا که در آن شب نشنیده اند از پدرم که گفت فاطمه
یا نه من نیست من از تو میگویم که او را از آنکه مرا از آن کرده است هر که مرا از آنکه خدا را از آن کرده است
و هر که او را از آنکه بعد از وفات من چنانست او را از آن کرده است در حیات من هر که او را از آنکه چنان
که بعد از وفات من او را از آن کرده است پس حضرت فاطمه علیه السلام فرمود الحمد لله که حق بقاء حق را بر ما بداند شما
جاری کرد پس گفت خداوند ما را گواه پیش و ای جماعتی که نزد من حاضرید گواه پیشه باین و مرد مرا از آن
کرد ما نذر او را آنچه کرده نسبت به من و شوهر من مرا که بشنید از حدک حرمت من و از آنرا ذات من پس
باجای او مگر برای پوشیدن قبا هیچ اعمال خود نذر مردم و او بیایه و اشوبه بکار و
کاشی مادر من مرا نذر میدهم گفت تعجب دارم از مردم که چگونه خود را بگویند شسته اند و
خلیقه کرده اند و ترا بری و خرافه را یافتند خیر مکن برای چشم بیک زنی و شایسته برای خشنودی او چه
خواهد بود برای کسی که زنی را چشم آورد پس بجز استند و پریدن رفتند پس چون از جانب حق بجا خبر
وفات آن سینه فاجا رسید ام ایمن را طلبید و معتقد ترین زنان بودند آن حضرت و فرمود که ای
ایمن ایمن خبر وفات من بگو بپدر من علی را برای من بطلب چون حضرت امیر معاویه را خبر شد فرمود که ای ایمن
ترا حیات میکنم چیزی بجز آنچه باید که وصیتهای مرا حفظ نمایی حضرت امیر فرمود که هر چه میخواهی بگو فرمود
که اول وصیت من آنست که ما را دختر زینب را بعد از من تر و چه کنی که تربیت کنی و فرزندان من باشد
و برای ایشان در هر حالی مانند منست و نفسی برای من بماند و غل آنچه ملائکه از برای من نموده اند

گفتند

و بنمودند

و بنمودند حضرت فرمود که یا فاطمه من بجا که بگویند ایشان تو نموده اند پس حضرت فاطمه با آنحضرت فرمود
برو شوی که ملائکه و صفی کرده بودند از برای او چنانچه از جانب حق بجا ما مر شده بودند پس فرمود که برو
سیم من آنست که در هر ساعت از شب و روز که فات یا من در همان ساعت مراد من کنی و تا خبر نه فای و کند زنی
که احدی از دشمنان خدا که بر من شتم کرده اند بر جان من حاضر شود و بر من نماز کند حضرت امیر فرمود که چنین
خواهم کرد پس آنحضرت در میان شب بر پادشاه حضرت انتقال نمود حضرت امیر المومنین در همان ساعت مشغول بخبر
و تکفین آنحضرت شد چنانچه حضرت کده بودند پس چون از غسل و کفن او فارغ شد در میان او را بیرون
آورد و جریه های از دست خزانانش برداشت و در میان آنحضرت بیرون آورد تا آنکه در خانه نشاند و بر آنحضرت
کذا اند و جمیع ملامتش را در حق کرد و چون بپوشید او بکمر حیا و فاطمه آمد و در عرض راه مردی از قریش
را دیدند و از او پرسیدند که از کجایی گفت از قریه فاطمه ای که گفتند که وفات یافته است گفت بلی فوت شده است
و در میان شب را در حق کردند آنحضرت شش مردم بسیار بشنیدند و بجز آنکه آمدند و بزرگوار
حضرت امیر المومنین را آمدند و گفتند آنچه بگویم که چه تا آنکه شش از مکر و حیله و بدی کردن با ما و اشغال کار کنیم
ایست که از ما داشته و در این مثل آنست که حضرت رسول ص را غسل دادی و ما را خبر نکردی و چنانچه با ما و از
خود را پس آمد و ملائکه را بگو بگو که از من پرسیدم فرمود ای حضرت امیر المومنین فرمود که اگر سوگند خود را از برای
شما آیا تصدیق من خواهند کرد گفتند بلی پس حضرت امیر ایشان را بجا آورد و سوگند یاد کرد که حضرت سالت ص را
وصیت کرده بود که دیگر بر او وقت غل و حاضر نگذارم و نقل کنند بر بدن او مگر پس شتم او و من غسل میدادم آن
حضرت را و ملائکه میکردانند و او را و فضل پس بپوشانید من میاد و چشمهایش بسته بود و چون خواهم
که بر او را بیرون کنم کسی که از خانه مرا ملائکه که از او را شنیدم و صورت او را ندیدم و گفت مکن پس من
رسول خدا ص را در مکر و صدا و ایام شنیدم و او را ندیدم پس بر او را بکندم و در دستش کردم و آن
حضرت را غسل دادم پس کفن را بمنزله یکس آوردم و آنحضرت را کفن کردم و بعد از کفن کردن بر او را
حضرت را بکندم و ما پس بر او را اهل مدینه میماند که در شای غازی که در آنجا روضهها میکنند

تا نزد حضرت رسول امیر رسید و آنحضرت را بخدمت خود برد و پیش آنحضرت سوار شد و چون حضرت
از سجد و بر سجده و یک دستش بر پشت حسن بود و یک دست بر پاهای او و او را چنین نگاه میداشت
تا از غماز فارغ میشد گفتند بلی میدانی این را باز فرمود که شما و اهل مدینه میدانید که گاهی حسن به سجده
آمده و آنحضرت را در ثنای خضر بنوا و را بر کون خود سوار میکرد و با حاشی را بسینه خود چسباند تا خضر را
تمام میکرد و مردم خلقی الهای حسن از منتهای حد میدیدند و چون این ملاطفت ها را از خضر بنوا خواست
دید بود و بر صبر او پیکان را دید برادرش را نمود و آن سخن را گفت و بچند اسوکه که من در اهر که در بوم
و سخن او بفرموده من نبود اما تا طایفه پس میداد که منی خدمت از برای شما طلبیدم و بنزد او آمدید و شما او را
نشدید و چشم او را با خود داشتید و بچند اسوکه که مرا وقت کرد که شما را در بعضا از او حاضر گردانم و هر کس
نخواهد بود که خلاف وصیت او کند در حقش **گفت که این سخنان لغو را بگذارد اکنون میروم**
چون قبرستان تا او را از قبر بیرون می آوردم و بر او نماز میکردم حضرت فرمود که بجز اسوکه که از چنین
امری را داده کنی حوائز پیش از آنکه بعلی در می سرست از حق جدا میکنم پس سخن میان حضرت امیرالمومنین
و آن بنده شد و بنزدیک رفت که بگوید که جمله کند و مهاجران و انصار را جمع شدند و گفتند بجز اسوکه
که ماضی میشود که در حق میسریم رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخنان ما منکر گفته شود و چون عمر دیک گفته میسر می شود
و درست بود داشت و بر رفت **و کلین بنی** معتبر از حضرت صمد را روایت کرده است که چون بعد از حضرت
صاحب حضرت فاطمه صلوات الله علیها مظلوم شدند نزد قبر پدر بنزد کار خود آمد و در بال بکایت کشود و شری
چند دادند و که بعضی از ایشان که بعد از وفات هاجر پاشد و صداها بلند شد و اگر تو حاضر بودی اینها نمی شد
از میان ما و فقی که دریم ما نزد می که باران نمی بندد و قوم تو مثل شد پس مطلع شود بر احوال
ایشان و داخل پیش از ایشان ما شعله را بگریه میسلی میسلیت فرمود و بجا از مراجعت فرموده **عباس**
روایت کرده است که ام سلمه در مرض حضرت فاطمه علیها السلام آنحضرت آمد و پرسید که چگونه کردی از دست خود
ای دختر رسول خدا فرمود که هیچ کرده ام در میان جمل حشمت و اندوه و غم بسیار از وفات نبی مختار و مظلوم

حیدر که اگر

حیدر که اگر آورده و پاره حرمت رسالت علی الله که کی اما منشش به غیب و به خلافت حکم تغزلی و خلافت
ست پیچ جلیل و صبیحها انگهای بود که در یکدیگر بر او احد رسیده باشند و در زمان حضرت رسالت علی الله
آرزوی غناقی بپنجان میداشتند منتظر فرصت بودند چون فرصت یافتند با انصاف و شجاعت و الم را با مدینه و ازار
کان کفر و نفاق و تیرهای علم و شقاق بسوی آنحضرت نمودند **مؤلف گوید** که در وقت بجای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار
خود و خلافی بسیار میان علما خاصه و عامه برپا شد و از شش به بیشتر و از پهل روزی کمتر گفتند از دست کسی که
معتبر است که در آنکه بکتابی آنحضرت بعد از حضرت رسالت صمد را روایت کرده است که مدت بجای آنحضرت بعد از
پدر بزرگوار و در مدینه بود و روز وفات آنحضرت نیز خلافی بسیار است که در خلا امامانیه گفته اند که در روز ششم
ماه جماد و آنرا در واقع شد و این قول با حاضری حضرت خرقه و روزی انظار و موافق اخذ است باینکه در اوایل ماه
جمادی الاول واقع شده باشد **و شیخ طوسی در معجم** از ابن عباس روایت کرده است که در پست یکم ماه رجب واقع
شد و این قول اجداد است و در کشف القوری ششم ماه مبارک رمضان **نیز نقل کرده اند از ابن عباس** که در ششم
سین و هم ماه ربیع الاول نقل کرده اند و در کشف القوری از کسان است عیسی روایت کرده است که حضرت فاطمه صلوات
علیها و در مرض وفات بکایت گفت که من تسبیح می دانم که آنچو با هر کس از زنان مسکینه که ایشان را بر روی خسته میکند از دست
و جامه بر روی ایشان می کشند و جسم بدن ایشان برود و آن ظاهر نمیشود اسمی گفت که ای فرزند دختر رسول خدا
بتوانم چیزی که در گذشته به ام پس جریه های مزار درخت خرمای طلب و نغشی ساخت جامه بر روی آن افکند
حضرت فاطمه آنرا دید فرمود که چه بسیار سینه است چون میت بود میان این میکند از دست مردوزن از یکدیگر می کشند
نمیشود فاطمه گفت که چون من میم غسل بده و کس از من میاورد و چون فاطمه علوات استعلیها از دنیا رفت
عایشه آمد و خواست که داخل شود اسم آنکه پشت عایشه رفت با بوی بکشتن است که در گفتن این زن خست عی میانه
من دختر رسول خدا حاصل میشود و از برای او نغشی ساخته است و چون او بر کبریا اسم اعتراف کرد و او اسمی گفت
خود را چنین اسم کرده است که کس از کلام منبر دور آید و این نغشی را در حال حیات با خود نمودم و مرا که

که چنانچه چندی برای او بانام ابو بکر گفت که آنچه فرموده است بعلی بن ابی طالب و برکت پس حضرت امیر المومنین را و اما
غسل و اودنه و در کتاب سنة الصادق و غیر آن روایت کرده اند که حضرت فاطمه زهرا را در غرض شریف و عارض شد
و تا چهل روز غمناک شد و چون خبر وفات با حضرت بناور رسید ام ایمن اسحاق بن عیسی طبرستان و حضرت امیر المومنین
علا را حاضر ساخت و گفت ای پسر من از آسمان خبر فوت من بمن رسید و من صلاح سفر فرستم و ندانم ویت میکنم
بجزی چند که در خاطر دارم حضرت فرمود که آنچه خواهی و میریت کن ای دختر رسول خدا پس ببالین آن حضرت رفت
و هر که در آنجا بودند برون کردند پس فرمود که ای پسر من هر که در آنجا بودی و کوخانی نیافتی و از روزی که
با من جلسه شد خود بخانی الفت تر کنده ام حضرت در میان راه فرمود که فعلا توهانا تری بخدا سوگند که بگویم که تری
و پیر کار و تو که من تر و از خدا تر و صامتی را نگه بر نشانی کنم بخانی الفت و من بسیار کرامت مفارقت تو
و لیکن امیر است که چاره آنان بدست بخدا سوگند که تا نه کردی بر من محبت رسول خدا را و عظیم شد وفات تو
و نیافتی تو بر من پس میگویم که انا لله فان الله لا یجحدنا برای محبتی که بسیار دارد آورنده است مرا و چه
بسیار آورنده و بخیر آورنده است مرا بخدا سوگند که این محبت ایست که تری دهنده دارد و در زیارت که
چیز جوین آن نمی تواند شد پس ساهی هر دو گویند پس حضرت امیر را حضرت فاطمه زهرا را ساهی بر این گفت پس
خود چسبیدند و فرمود که هر چه میخواهی و میریت کن که آنچه بفرمای عمل آوریم و امر را بر ما خود اختیار میکنم پس
فرمود که خدا تر و خیر و چه بهتر خبرا بای پسر من رسول خدا و میریت میکنم ترا اول که بعد از من امام را بعقد
در آوری زیرا که مرادی را چاره از زمان نیست و برای فرزندان من مثل منست پس فرمود که برای من نعتی که
زیر آن ملاک دارم که صورت نعتی برای من ساخته و اول نعتی که در زمین ساخته آن بود پس فرمود که باز نعت
میکم ترا که گذاری که بر جان من حاضر شود و یکی آنها که بر من تم کرده و حق مرا عیب کند و ندانم که ایشان
در من و دشمنی رسول خدا و نه گذاری که احدی از ایشان بر من نماز کند و نماز انبیاء ایشان و مرا در
دشمن کن و در حق کذب نماید و جواب بشنود و کشف الله و غیر آن روایت کرده اند که چون وفات حضرت فاطمه
شد یکشنبه اسحاق بن عیسی را گفت که آبی بیاور تا من بخوابم پس و مناسفت و بر روایت دیگر نقل کرد

بگویند

پس حضرت امیر المومنین علیه السلام ایشان را بستی خود چسباند و فرمود که گریه نکنید بخدا سوگند که ایشان رفت
آن ندانند که بر شما را بقتل رسانند و از آن دلیل تر و محقر است که این اراده تو نه کرد پس برین
حالت امیر المومنین را و حضرت زین العابدین علیه السلام را و امیر مریه آنحضرت از حجره ای خود برون دویدند و فریاد
برآوردند که ای پسر من این بختیاه است سید المرسلین خوش زد که نه با حق و نه با خود را بر آنحضرت
ظاهر کردند پس حضرت امیر کرد که ایشان را از منی بر کردند و گفت ما را با زنان و کفر ایشان چه کار است پس
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر خوت و بر سویی مهاجران حاضر کرد و مناقب و فضایل خود را
یک یک بر ایشان شمرد و از ایشان شهادت بر خوت و حضرت زین العابدین علیه السلام را گرفته بود و در روز
غدير خم و غیر آن از مواطی متعده بیاورد ایشان آورد و حجت بای الهی را بر ایشان تمام کرد و آن بدینجا گفتند
که یا علی اگر بشتابانها را کفر بودی با او بیعت نمیکردیم پس چون ترسید مردم از اختلاف ابو بکر و زهرا
که یا علی بیعت کن و اگر نه که دست امیر منم حضرت فرمود که ای فرزند من میگوئی و کجاست که گوید
نداری پس حضرت امیر المومنین علیه السلام را بشتابانها را کفر بودی با او بیعت نمیکردیم پس چون ترسید مردم از اختلاف ابو بکر و زهرا
حضرت امیر المومنین علیه السلام را بشتابانها را کفر بودی با او بیعت نمیکردیم پس چون ترسید مردم از اختلاف ابو بکر و زهرا
کردند دست بیعت او را از نو کردند پس دست آنحضرت را گرفتند و دست حضرت خود را دراز کردند و دست
بنا که حضرت بیاورد و در الحاشیه روایت شده که چون آنحضرت را بستی را آوردند و بسوی تره مظهر
حضرت زین العابدین علیه السلام را گفت که یا بنی ام ایها القوم استغفرونی و کافایق تلونی یعنی ای برادر من
تو من مرا عیب کن که ایندند و زدی که که بکشند پس بشتابانها را کفر بودی با او بیعت نمیکردیم پس چون ترسید مردم از اختلاف ابو بکر و زهرا
که صلی آنحضرت است که میگوئی یا ابوبکر الکفرت یا الله خلقک من تراب ثم من طغیه ثم
سواءک یعنی ای پسر من اگر بشتابانها را کفر بودی با او بیعت نمیکردیم پس چون ترسید مردم از اختلاف ابو بکر و زهرا
که اندام سنة الصادق معبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را بستی که است که چون حضرت امیر المومنین علیه السلام را
بر سجاده و حضرت سیده الشاه فاطمه زهرا علیه السلام تجویم و نالان و خشم ناک غم کنی با جمیع خدات

و حرات بنی هاشم از خانه بیرون آمده و بسوی مسجد آمدند و چون مسجد را رسیدند نزدیک صحن مسجد
حضرت سالت قاهر رسیدند و بجاواز بلند بگرفتند و آنجا چند روز بگذشت و فریاد برآورد که ای
کردم که کاران وای قوم خدا را زبیر عظمی است برادر بختی آن خداوندی که پدرم مصطفی صوابی است بخلق
فرستاده است که اگر این ظلم را فرو نگذارید و دست از آن حضرت برندارید کیسوی خود را بر سر برتان کنم و
بلکن پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را زدم و دست در آمیختم با احدیت زخم و بدرگاه رب الارباب فریاد
برآوردم و ناله های آتش را زدن او را دیدم و در بای غریب الهی را بر پیش آوردم و آنجا چند روز بگذشت
برگشتم که زمین را مان را بسوزانم و یک تنفس را از شما بردوی نهی نگذارم و الله که نافرمانی پیروز نشود
از من کردی و نیت و بجز او نذر خداوند عالم را از من من غیر تر نیت سلمان علیه الرحمه گوید که من نزدیک
آن حضرت ایستاده بودم دیدم که دیواری سجدی بر سر او بلند شده و در آمد و بلند کردید بخوی مگر کسی جویستی
از زیر آن عبور می نمود من چون آن حال را مشاهده کردم بر خود لرزیدم و آنرا غضب الهی را
معاینه دیدم پس نزدیکی آن حضرت آمدم و در شفا نمودم که ای سیده الشادای بخیل خدا وای خونتون
قیامت ای با نوبی جلا کرامت های بگوشه رسول نقلی وای مادر و سبیلی برین قوم بهشتی و بر
به روضه رحمت که شما اهل بیت را در شفا نمود چون بدیدت رحمت عالمیان بود شما نیز میب
نزول عذاب الهی بر ایشان مشوید آن جناب التماس مرا به لطف خود قبول فرمود بجزوه و جمعیت
فرمود و دیواری سجدی بر جای خود قرار گرفت و کرد بخوی بلند کردید که تمام مسجد را فرو گرفت و
حضرت امام محمد باقر فرمود که بجا آنکه اگر فاطمه بسوی سر خود را میکشود و بر آن میخیزد و
بروایت یک چون فاطمه علیه السلام به مسجد آمد پهلای حضرت سالت بر سر کشیده بود و دست حضرت
اما حسین ع را گرفته بود و فریاد کرد که ای بوی بکر ترا با ما چکار است بخوانی فرزندان مرا تیمم کنی بخدا
گویم که اگر بنمود سوسر خود را میکشودم و بدرگاه خدا اقامت بلند میکنم پس مردی از آن گروه با بوی بکر
گفت میخواهی مرا بکشتن کنی آن

برگشت

جیادت گفتند که گوشت و سنگین شده است و او را نمی توان دید پس بخانه برگشت و یکی فرستاد و خدمت حضرت
امیرالمومنین علیه السلام گفت که بگو با حضرت که ت را اسلام می رسد و میگوید که این قسم بیاری فاطمه حبیب رسول خدا و تو
دیدم او و نوزدهمین مرد و هم شکسته است و چنین گمان دارم که او پیش از ما بجزرت سالت علی بن ابی طالب و آن حضرت
از برای او بهترین منازل رجاست اختیار خواهد کرد و او را بهر درگاه و روضه خواهد کرد و این دعا را می بزرگوار
خدا بخشد این امر را که زو واقع شود پس چنان کن فدای تو شوم معاصران و انصار را تا آنکه شتاب بیا بیند
خدا خورشید خانه او غارت کردن بر او و این باعث زبانی زینت خواهد بود و حضرت امیرالمومنین ع را فرمود
که تمام مرا سلام برسان و بگو که هر که شفاعت تو و یحیی توار ما باز نماند خیر خواهی تر نشدیم و فضیلت رایت را
میدانم و بهر کسی که فاطمه دختر رسول خدمت تو پیوسته مظلوم بود و حقش را از موضع کردند و غیرش را و ندانند
و سوارش حضرت سالت ص را در بابله مدعی نمیشدند و حق حرم را ادا نکردند و حق خدا را در بابله و رعایت
نکردند خدا کافیت برای حکم کردن و برای انتقام او انست که کاران کشیدن و من از تو سوال میکنم ای عظم بزر
کوار که بر من به بختی من خود را زین که فاطمه را و میت کرده است کار و اینها را بردارم و مردم را در جوار او
حاضر نگذارم چون پیام را بیا بیا رسانید که گفت خدا یا امر زبیر را در حال آنکه او امر زبیر است و زنی
که او دیده باشد طبعی نمیتوان زد به کسی که از فرزندان عبدالمطلب فرزندی مبارک را زود متولد نشده است بعد
حضرت سالت ص را بدیدستی که علی بکسرت سابق ترین مردم بود رشتن و در جاهده و شندان دین را می کشید
تر بود و اول کسی بود که ایمان بخدا و رسول او آورده و شریف ترین شیخ علم و کلمه رحمة الله علیه سید باقی
آن حضرت امام زین العابدین را ما چنین روایت کرده اند که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها پناه رسید و
کرد بجزرت امیرالمومنین ع که کشتن او را روا کند و مردم را بر احوال او مطلع نگذارد و اعلام نکند احدی را
بمردن او پس حضرت بهر میت او عمل نموده و خود متوجه پناه داری او بود و اسما و بنت عباس آن حضرت را در
امور معاشرت میکرد و درین مرض احوال او را پنهان میداشتند از مردم چون نزدیک فات آن حضرت شد
و وقت فرمود که حضرت امیرالمومنین خود متوجه غسل و تکبیر او شود و در شب غسل کند و قبرش را هموار کند

پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام خود متوجه امرا و کرده و او را در شب مدغول کرد این ها خبر را محو کرد و چون
خاک قبر آنحضرت را از دست خود افتاد خبر داد و آنحضرت بچنان کرد و آب به پای مبارکش بر روی
جاری شد و در قبر حضرت سالت ص که از اینده فرمود که السلام علیک یا رسول الله سلام بر تو باد از جانب دختر تو
و خود دیده تو و زیارت کنند و تو که زیارت آمده و امشب در میان خاک در حجره تو خوابیده و از برای و در میان
بهمایل بیت اختیار کرد که زود تر بموقعی کرده و کم شد یا رسول الله از یک بکر زده تو بر من ضعیف شد از فقره
بهترین زنان قوت من و لیکن با هر کرون در معیت تو و تاب و در داند و مفارقت تو که پیش از او که درین
محبت هر کرم و بر تحقیق که ترا برست خود که ششم بعد از آنکه جان مقتدر با در میان مسیز و بخون جاری شد
و برست خود دیده ترا پیش اندام و امور ترا خود و مشکلی شدم با کتاب علمت که باقیه قبول که بهترین قبول
کرد منبها و باید گفت انا لله وانا الیه راجعون امانت خود را بخود برگردانیدی و کوهکان از من رفتی و نه مرا از من
بر روی من پس بسیار خشم است آسمان سبز و زمین که آلوده در نظر من یا رسول الله و من پیش خود بود و شما
پس بر بسیاری خواهی و دانی اندوه از دل من بر نخواهد رفت تا آنکه حق تعالی از برای من اختیار کند آن خاکی
که اکنون در آن می خورم در این جراحی است چرا که ورزیده و در سینه ام اندوه و همت اینجا بر آورده بسیار زنده و جلد
افتاد و میلان ما و بسوی تو بخیر است میگویم حال خود را و بزودی خبر خواهد داد و نزه تو و دختر تو معاونت میانی
کردن است و به یکدیگر بر غلبه حق من و ظلم کردن در حق او پس از و بر پس احوال را چسبیدار غمها در سینه او و نرو
هم نشسته بود که کسلی اظهار نمی شود نیست کرد و بزودی خبر خواهد داد و بخیر خواهد گفت و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او
بهترین حکم کند که انست سلام بر تو باد یا رسول الله سلام و دعا کنند که اگر انواع احوال علی بهم نرساید
پشت از روی دشمنی مفارقت نماید اگر از نزد قبر تو بروم از ملاقات نیست اگر از نزد قبر تو اقامت نایم از
به کمائی من نیست از غمهای که خدا و عده کرده است بجز کفنه کان صبور با یک تر است و نیکو تر است و اگر
نه غلب بود آنجانی که میبود که بر ما مستولی کرده اند هرگز اقامت نرزد و قبر ترا بخود لازم میدارم
و نرزد خیر تو هم مشکلی میگردید و هرگز این فریاد و ناله بر می آوردم مانند فریاد و ناله فرزند مرده درین محبت

لله

نمان

بیک پند خدایم پند و میباید که دختر ترا بنهاد و حق میکند از ترس دشمنان او و حقیقتی را بعد از آنکه بدو بهتر
و بیشتر را بدی که در علانیة حال آنکه از چنانچه تو میدانی نگرش بود و نام تو که نه نشد بود پس بسوی خدا
شکایت میکنم یا رسول الله در طاعت تو تسبیح نیکو است پس صلوات خدا بر او و بر تو باد و رحمت خدا بر تو
او و علیه السلام پس بعد از آنحضرت ص علیه السلام رعایت کرده است که سقطه های که از زخم زنا داشت افتاد
آرایش از نام آنکه بیشتر پیش در روز قیامت که شما را ملاقات میکنند و میگویند که چرا ما را نام نکند استغید
و حال آنکه حضرت علیه السلام را پیش از ملاقات نام گذشت علیه السلام و یکی پس از دیگری رعایت کرده اند که
مفضل از حضرت صادق علیه السلام سوال نمود که فاطمه را که غسل داد و حضرت فرمود که ای امیرالمومنین غسل داد و او را
گفت که که بیا این کفن بر تو کران آمد راوی گفت ای امیرالمومنین است فدای تو کردم حضرت فرمود که دلشک به پیش
زیرا که حضرت فاطمه صدقه و معصوم و معصوم را بغیر از معصوم غسل نمیدهند چنانچه هر یک را عیسی غسل داد
علیه السلام و در باب اسناد پس بعد از آنحضرت رعایت کرده است که حضرت فاطمه را حضرت امیرالمومنین صلوات الله
علیها غسل داد و علیه السلام با یوسف بنده و از آنحضرت پرسید که چیس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فاطمه را در شب
دخی کرد فرمود که برای آنکه حضرت وحیت کرده بود که آن دو مرد اعراقی که گزایان کجی او و دل شایو و بودند
چون علیه السلام نگرند علیه السلام پس بعد از آنکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام پرسید که از
علت این کردن حضرت فاطمه را در شب حضرت فرمود زیرا که او خشم ناک بود بر جماعتی و غیبتی که آنها بر جماعت او
حاضر بودند و حرمت بر کسی بر ولایت و محبت آنجا اوست داشته باشد غار که در احدی از فرزندان فاطمه علیه السلام
روایت کرده است که چون حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه از دخی فاطمه صلوات الله علیه فارغ شد شعری
چند از روی در آستان فرمود که معصیانه انداختی مرا جماعتی از او و دست آخر فدا می ستی و بدین و در محبتی
که برادر مرا کرت نزد آنکه در دخی فاطمه صلوات الله علیه از حضرت سالت ص علیه السلام دلیلتی را که هیچ دوستی برای
اینکس باقی نمی ماند و زود به شد که نام من نیز از میان مردم بر طرف شود و بگوئی مرا و امیرالمومنین علیه السلام و بعد از این از
برای یاری من یا در یکدیگر بهم رسد علیه السلام از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه روایت کرده است که بهشت

لله

و میانش غفور و رحیم غفار باشد و فاطمه را جی از نور بر سر داشتند پس بدیدند که بر غنای
یکی مشتبه باشد و هر کس را در صبح کرده باشند از روی قوت و نور بخش ما اندستار و روشن و از جانب
راست او بنقاد و از آنجا بنشیند و چنانچه بنشیند و از آنجا که بر پیش مواری را گرفته باشد و بعد از
بلند نماز که پیش از آن دیده می نمودند فاطمه را در خطبه متعین نموده در آن روز پیغمبری و در رسول و در
صدیقی و در شعیبی مکرانگدیده خود را پیش از فاطمه از صحنای شکر بگذرد و چون بزرگترش برود کار آید
خود را از آنجا که بر آید و بگوید ای خداوند منم پس منم حکم کن میان من و آنها که بر من قسم کرده اند و خداوند
حکم کن میان من و آنها که فرزندان مرا شهید کرده اند پس از جانب حق تعالی ندا می برسد که ای عیسی من و فرزند
جیب من از من سوال کن تا عطا کنم و نزد من شفقت کن تا شفاعت ترا در کار دادم بفرستد بلال خود سوگند یاد
میگردد که امر از پنج ظلمیستم که از من نمیکنند پس در آنوقت فاطمه که بر پروردگار این بخش رتبت مرا و شیعیان
فرزندان مرا و دوستان مرا و دوستان فرزندان مرا با نذا از جانب حق تعالی بفرستد که گایند فرزندان فاطمه
و شیعیان او و دوستان او و دوستان فرزندان او و ذریه او پس ایشان بیایند و فرود گرفته باشند ایشان را
ملک که رحمت از هر طرف پس ایشان دعای شود تا ایشان را داخل بهشت کرد اند **ایضا با سنان** معبر از حضرت
علی ابن ابی طالب است که روایت کرده است که حضرت رسالت ص فرمود که در خرمین فاطمه بجای شش در آید با صاحب
خون او و در فاطمه بر سرش چکند نه و گوید ای خداوند حکم عادل حکم کن میان من و آنها که فرزندان مرا کشتند
پس حق تعالی حکم خواهد کرد از برای خرمین بحق پروردگار که **ایضا** معبر از حضرت ص و علی علیه السلام است
کرده است که حضرت رسالت ص فرمود که چون روز قیامت شود برای فاطمه صلوات الله علیه آفتاب از نور بر آید
پس حضرت ص علیه السلام صلوات الله علیه بیاید و بر مساک خود در دست داشته باشد چون نظر حضرت فاطمه
بر او افتد غمور بزند که غم از رحمت ملک معترقی و زنجیر رسالت بزند مؤمنی مگر آنکه هر کس بماند شوند پس
حق تعالی و عالم دیر برای او منتقل کرد که که کمترین صورتی که حق تعالی با قائلان آن حضرت پس خدای تعالی
کند قائلان حسین را و آنرا که کار سازی ایشان کرده بودند و آنها که سرشک در خون او شده بودند و آنها

ایشان را

ایشان را بقتل آورد و بار دیگر ایشان را از زندگانی نجات دادند تا حضرت امام حسین ایشان را بقتل رساند تا آنکه نماند
از فرزندان مگر آنکه یک نفر ایشان را بقتل رساند پس در آنوقت خشم ما و شیعیان ما فرو نشیند و
اندره ما زایل کرد پس حضرت ص فرمود که خدا رحمت کند شیعیان ما را بجز آنکه که ایشان را کشتند و مومنان
و بخند که که ایشان با ما شریکند و وصیت بطول عز و حرمت **ایضا** معبر از حضرت رسالت ص
روایت کرده است که چون روز قیامت شود فاطمه را بجای شش در آید و جی منی از زمان خود پس با او گویند که
داخل بهشت شو که بر کنی نعم تا بدانی که با فرزندان من چه کرده بعد از من پس با او گویند که نظر کن در میان
قیامت چون نظر کند حضرت امام حسین صلوات الله علیه را ایستاده بیند که پس سر برهنه پس فریاد بر آورد و
منی از فریاد او فریاد بر آوردم و از جمیع ملائکه فرود شد بر آید پس در آنوقت حق تعالی از برای دشمنان مغن
کند و علم که بجای او جنت کمالات میگوید و بر سال آنرا از وقت اند تا سیاه شده است پس هرگز نخل
او نمی شود و حق هرگز از آن بیرون نمی رود پس حق تعالی او را نماند که قائلان حسین و حامیان قرآن که کشت
از این بیت رسالت ص فرمودند که قرآن را و سوره را و عهد کرده اند پس بر باری ایشان را و چون در میان
آیند آتش بر فراز آید و ایشان بنال آید و آتش بخور شود و ایشان بخور شود و آتش باز کشته و ایشان غمور
زنند پس سخن را که بگوید زبان فصیح بگوید ای پروردگار ما چه سبب آتش بر ما واجب کردی پیش از بیت پر
پس جواب از جانب حق تعالی بایشان برسد که کسی که دست بد کند غیبت مثل کسی که بنیادانی بد کند **ایضا** معبر
معبر از حضرت امام حسین صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت سر
مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه برای حضرت فاطمه صلوات الله علیه آفتاب مثل خورشید بر آید
نحو چون نظر حضرت بر آن سر مبارک افتد فریاد بر آورد که ای فرزند من ظلم می میوه دل مهموم پس
از برای ناله فریاد ملائکه مدحش کردند و جمیع اهل عرش فریاد بر آوردند و گویند خدا بکشد کشته فرزند
شترای فاطمه پس نذا از جانب حق تعالی برسد که چنین خواهد کرد و انتقام خواهم کشید از قاتل او و دوستان
پس فاطمه را از آنجا که در آن روز بر نذا از آنجا که در بهشت سوار باشد که بعد از آنکه بر سر بر بهشت میرفت

برای تو می آید از نور نصیب کنی که بهشت می آید داشته باشد و عیان بریاید دیگر صفتی ملاک است باشد
و علم بی نور در دست بهشت باشد و جوایز آن از جانب راست و چپ بر کشند و نزد یکدیگر زن آن
جانب چپ توجاه اسیر باشند و چون بر بالای منبر برای حسین از جانب خداوند جلیل بنزد تو آید و گوید ای
حاجت خود را طلب کن پس گوی پرویز کار این بنما حتی چون را پس هر دو بنزد تو آید و از دلکهای آن
حیی خون ریز و او کو بر پرویز کار را امر و بگوید امر از آنرا نکر بر منستم کرده اند پس را نوقت در ای غیبه
حق نشانی کنی که او را برای غلبه و جرم بگوشت آید و جرم نغز بنزد و زبانه از آن مجرای جگر آید و
قائدان آن امام مظلوم را بر بایده و فرزندان ایشان و فرزندان ایشان را پس فرزندان ایشان را بگویند
که پرویز کار را حاضر نمودیم در وقت قتل حسین پس قتل آنرا کند زبانه جرم را که بگوید ایشان را که علامت ایشان
بگوید چشم سپیدی ایشان است بگوید می بایست ایشان را و بر و بکشید و در باین ترین طبعات ایشان
بگفتی که ایشان را خبر بودند و در دستهای حسین را زیدران ایشان که حسین علیه السلام را بر گرفته و او را
کردند پس حسین را که برای طاعت خود را طلب و تو گوی پرویز کار را شیعیان خود را بخواهم پس حق تعالی
فرمایند که آنان ایشان را آفریدم پس بگوید پرویز کار را شیعیان امان از فرزندان خود را بخواهم بگوید
فرمایند که آفریدم پس ایشان را می گوی پرویز کار را شیعیان خود را و دوستان ایشان را بخواهم پس حق تعالی فرمایند
که پرویز کار را که در امان تو نما و را به بهشت بر پس در آنوقت آنرا کند همه خلافتی که از دوستان
و شیعیان فاطمه بنده پس فاطمه شوی با شیعیان خود و شیعیان فرزندان خود و شیعیان حضرت امیرالمؤمنین
بسوی بهشت و حال آنکه وفای ایشان باین معنی قبل شده باشد و خبر شایعانیان پوشیده باشد و شسته
تھا عقیقت بر ایشان آسان کرده و از احوال قیامت بهوت بکنند و مردم نرسند و ایشان نه نرسند
و مردم نشنند بهشت فانیان سیر باشند و چون بدیدند کسی و از ده نر جوری به استقبال تو بنشینند
که پیش از تو به استقبال کسی نشسته باشند و بعد از تو به استقبال کسی نشوند و حریرهای خود در وقت کشته
باشند و بزاقهای خود سوار باشند که مهار آنرا فقا از ظلالی زد و ویاقوت باشند و مهارهای آنها

از هر دایره

از هر دایره تر باشند و در کارهای آنها از هر جبر باشند و میان همان نزد قریب باشی از هر کسی شست که شستند
و چون داخل کردی تمام اهل بهشت شادی کنند و یکدیگر را تهنیت دهند و برای شیعیان تو خانهای را بگویند
جوایز عیون مانی نور بکشند و ایشان از آن خانها طعام ساجل کنند در وقتی که مردم مشغول باشند
و ایشان ابا ابا و از غنیمت بهشت تنعم کنند و چون دوستان خدا به در بهشت قرار گیرند و بزبان تو
بیانند هیچ چیز آن آدم تا خاتم دور میان بهشت و هر دایره است که از هر یک از ایشان برآمد باشند یکی از آنها
دور از هر دایره است و یکی دور از هر دایره است و یکی از آنها بهشت را از قصر است و در هر قصری بنما و در
خانه است پس آن قصرهای سفید منزه های و شیعیان است و قصرهای زرد منازل ابراهیم و آل ابراهیم است
گفت ای پدر من که این نخچیر است که هر که شتابان بنشیند بعد از تو زنده بماند حضرت فرمود که حسین را از جانب حق تعالی
جز او که اول کسی از اهل بیت من محقق میشود و تو خواهی بود پس ای بر کسی ظلم کند بر تو و بر کسی ظلم بر کسی است
کنند لایق کند **باب بیستم در بیان تاریخ ولادت شهادت حضرت عیسی و عیسی و اعلام انبیا**
و زنده اصحاب است الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه است و در این چند فصل است فصل
در بیان ولادت پیامبر است آن حضرت است شهور رختان و متورخان خاصه و عادت است که آن حضرت در روز
جمعه سیزده ماه و شب بعد از سی و ال زعام الفیل در میان کعبه معطر متولد شد و در آنوقت عمر شریف حضرت
پشت بهشت سال بود و دوازده سال و بقول آل پیش از بهشت آن حضرت بود **در تاریخ طوسی** علیه السلام در مصالح است
مجموع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ولادت من نور السعاده آن حضرت در روز یکشنبه پنجم ماه مبارک
به شعبان واقع شد و قول آل شهر است و اگر در روز را احترام نمایند بهتر است و بعضی میگویند که شعبان نیکوتر است
و در آنحضرت ابو طالب پس در کعبه عبد الله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از یکبار بود و مادر
آنحضرت فاطمه بنت عبدالمطلب بن عبد مناف بود و آنحضرت و برادرانش اهل باطنی بودند که پدر و مادر ایشان چو روز
باشم بودند **در تاریخ طوسی** و بسیار از طریق خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت
فرمود که من و علی از یک نور خلق شدیم و منظور از نظر عنایات حق تعالی بودیم پس آنرا که خدای تعالی آنحضرت را آدم

خلق کند برست چهار هزار سال و بعد از آن یکدیگر بدو هزار سال و در جانب راست عرش الهی پنج و نود و شش
یکدیگر پس چون خداوند آدم را بیاورد آن نور مقدس را بدو جزو قیامت کرده و در او را در حد حضرت آدم جاده
و چون زمین آمد و در صلب بودیم و صلبی بجنب و چون نوح در کشتی نشست ما در صلب بودیم و چون حضرت
ابراهم را در کشتی انداختند ما در صلب بودیم و بای کبریا نشانی باو فرزند را پس از یکدیگر توان نمودن بهم
رسیدیم و از یکدیگر علی بهم رسید و بعد از آن حضرت عیسی علیه السلام را در صلب بودیم و در کشتی که گفت ازین
در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم حضرت امیر المومنین علیه السلام را در صلب بودیم چون آنحضرت را نظر
بر او افتاد چشم نمود و فرمود که جفا با کسی که خدا او را پیش از آدم خلق کرده است چگونه بر سر او افتاد است
آیا متبادر بود که فرزند پیش از پدر مخلوق شود فرمود که بلی چنانچه خلق کرد و نور را صلی را پیش از آنکه آدم را
خلق کرد و باین مدت پس از او بودیم کرد و از نفعی که ما از او فرموده اند و از نفعی که او از ما فرموده است و دیگر را
بیاوردند آنها را از نور من و نور علی نور کرد ایند پس از در جانب راست عرش خود جای داد و بعد از ملائکه را آورد
و چون ما پیش و نهیل و یکدیگر حق تعالی را دیدیم ملائکه از ما گفتند تسبیح و تهلیل و یکدیگر حق تعالی را باین چنین
مقرر فرمود که و است من و علی افضل من است و دشمن من عدا اهل بیت نشوند بدست من حق تعالی حکمی چند
آخر می است که دوستان ایشان ابریه هاست از نوره هاست که آن ابریه هاست از نوره هاست که آن ابریه هاست از نوره هاست
از جنت الفردوس پس از ده نیا به یکدیگر نشینان علی که با ما در او معاشرت نماید رفتی حق تعالی بخیر که نفع
شود یکی از ملائکه که آمد و از آن است حضرت قدری بریزد در آبی که او در آنوقت می شامد و آن آب با نطفه
او مخلوط میگردد پس باین سبب می رود در دل او بخت من و علی و فاطمه حسن و حسین و علیهم السلام و از فرزندان عیسی
پس حضرت فرمود که شکر میکنم خداوندی را که بخت علی را با ما در او معاشرت نماید و بخت من را با او معاشرت نماید
و این عالم پس بعد از آنکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کردند از سبب جفا که حضرت
امیر المومنین علی را آورد حضرت فرمود که بدان من را از حضرت دانند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنحضرت
را برای حق فرستاد و آنحضرت را با حسن و حجه علی آورد و چون برگشته وقتی رسید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای

غیر از این

جایی نماز بر پا آورده بود و با حضرت غازی را آورد و چون از نماز فارغ شد او را در بر گرفت و از او پرسید که
چه کردی حضرت آنچه کرده بودی آن کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داشت و خدا را کردید و فرمود که بخوان ای ترا
بشارت بهم یا ابا الحسن حضرت امیر علیه السلام گفت پدرم فدای تو باد پرستش را بشارت دهد و بخیر فرست
فرمود که هر چقدر من ندانم در وقت نهال بود و گفت یا خدا اینک به عیسی عیسی تو علی بنز تو می آید و حق تعالی بک
شفقت علی بن علی را رسانید و این مکتبی که او را فرستاده بود و چنین و چنان کرده است مرا خبر داد و خبری
با کج تو گفتی و گفت ای محمد بدستی که بخت نیافت از دیت آدم که کسی که ولایت نیست و حق را اختیار کرد و
شیعه را پس بر خود آدم بخت یافت و از نوح بخت یافت که کسی که ولایت سام و نوح را اختیار نمود
و سام بن نوح بخت یافت و نوح بخت یافت و بخت یافت از نوح حضرت ابراهیم که کسی که ولایت
اسماعیل اختیار کرد و بخت اسحق با ابراهیم بود و بخت ابراهیم با نوح که کسی که بخت یافت
مگر کسی که ولایت حق تعالی را اختیار کرد و بخت یونس با کسی بود و بخت موسی با حق تعالی بود و از نوح صلی
بخت نیافت که ولایت شمعون و نوح را اختیار نمود و شمعون بختی حق تعالی بخت یافت از نوح که کسی
بخت می با کبریا اختیار نماید ولایت علی را که در زیر کس در حیات تو و حق تعالی بخت یافت و بخت تو حق تعالی
می باید و تو حق تعالی بخت می با کبریا حق تعالی را بر پیغمبران که اند و علی را بهترین او صیبا پیغمبران که
است تا روز قیامت چون حضرت امیر المومنین علیه السلام این بشارت را شنید بختی حق تعالی را با حق تعالی
روی مبارک خود را بر زمین مالید و زمین را بوسید و بر کسی حق تعالی و علی و فاطمه و حسن و حسین و علیهم السلام
خلق کرد و عالم را و اینان تسبیح و تهلیل و یکدیگر حق تعالی را بشارت عیسی را از آنکه خلق کند
آدم را و از آنکه از آن سال پس از آن نوری که از آنکه مشتعل می ساخت ایشان را از نیت تبارک و تعالی بر کرده و
بر جمعی از آن پاکیزه پس حق تعالی آنست که بر ملائکه ظاهر سازد و فیصله و منزلت ایشان را و حق تعالی ایشان را با
واجب کرده اند و نور مقدس را بدو قسمت فرستاده که کسی که از صلب جد بن عبدالمطلب از او نخواست
و کبر را در صلب جد بن عبدالمطلب قرار داد که او ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و از آن نور علی

بهم رسید که امیرالمومنین در بهترین اوصیا و پیغمبران است پس حضرت رسول ص و اولاد علی و خود و حتی و خلیفه و
جانشین و شورا بر خیزد و او را کشته و قرض خود و وفا کند و بوعده خود بیاورد کنند و این خود و بر طرف کنند
که این شیخ طوسی از طریق مخالفان اناسین مالک روایت کرده است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بر سر خود سوار شد و نه یک سوار بود و از استر برآمد و فرمود که ای انس این استر را بگرد و بر بغلان
موضع حاجای اعلی باغهای یافت که در یک بزمه نشیمنی بنمایند و چون او را بر پی سلام مرا با و برکن و او را
بالین استر سوار کنی میافزاید انس گفت که چون بخدایت آنحضرت رسیدم سلام حضرت را با و رسانیدم و او را استر
سوار کردم و دور رکاب راه میافزاید و چون دیده او بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله
حضرت فرمود و علیک السلام یا اباعباس یا نه من نشیمنی که این موضعیت که بنفاد پیغمبر رسول است
موضع نشسته اند و من از نهان ایشان بهرم و بجای جو بفری برادری ندانسته است که توانم آنها بهرمی
که نگاه دیدم که ابری بر سر ایشان پدید آمد و نزدیک شد بر سر ایشان پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که خوشه
انگوری از ایشان ابر گرفته در میان خود و صلی الله علیه و آله گفت بخورای علی برادر من که این هدایت از
جانب حق تعالی می رسد و لبوی توانس کون کنم یا رسول الله بیا آن کن از برای من که آن چگونه برادر است
حضرت فرمود که حق تعالی خلق کرده در زیر برش پیش از آنکه آدم را بیا فرستد به هزار سال و آن آسمان
و در و از بر سر جاد او تا آنکه حضرت آدم را از آفرین برکن آن آبر و صلی الله علیه و آله جاری کرد و این و چون او را بر جنت
خود برد آن آبر و صلی الله علیه و آله انتقال کرد و این و هم چنین پخته آن آبانی پیشی پیشی منتقل میسازند از
اصحاب ظاهره انبیاء و صیانتا آنکه صلی الله علیه و آله و سلم پس در آنجا آنرا به و نیم کرد و نفوذ را بر صلی
ابو طالب نقل کرد پس من از نفقش بهرم رسیدم و طعنه نفوذ و بیک و باین سبب علی برادر من است و دنیا و آخرت
پس حضرت این آیه را خواند و هو الله الذی خلق من السماء کونرا فجعله نضبا و صیغرا و کان اولیاب
قد بر این آیه است خداوندی که آفرید از آب بشیر را پس او را صاحب جنت و دامه کرد و آید و پروردگار تو
بر این چیز قادر است و در حدیث دیگر فرمود که باین سبب علی از عتبت من اعلی میم که کوشش او را کوشش نیست

و قون او

و خون او را خون من است پس هر که مراد دست دارد به دست من او را دست میدارد و هر که مراد شمشیر
دارد و بر شمشیر من او را شمشیر میدارد شیخ طوسی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با علی بن ابی طالب علیه السلام صلوات الله علیه و آله و سلم گفت بخوابی تر از شارب لثتم
گفت بلی رسول الله حضرت فرمود که من تو را یک طشت خلق شده ایم و از زیادت طینت ما شیعیان با خلق
شده اند چون روز قیامت شود مردم را بنام ما در بای شایطین نمایند که شیعیان ترک کار ایشان را بنام پدر
شدن طینت میکنند زیرا که اهل انزالند ابن ابی عمیر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی حق تعالی مرا در از خشمهای مختلف آفریده است و من تو را یک درخت خلق شده ایم
من اهل آن درختم و تو فرع آنی و صلی الله علیه و آله و سلم از فرزندان تو شش خیمای آن درختند و شیعیان
ما بر که مای آن درختند هر یک یک شاخ از شش خیمای آن درختند و حق تعالی آنرا داخل بهشت میکند و از خلق
بغیر ما از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
متولد شد و نزد ولادت آنحضرت معجزات بسیار ظاهر میشد و برای آنکه قهرمانی شام و فارس نمودار شد
خالد بن ولید و امیرالمومنین علیه السلام فرمود و از شایگان آیت متعجب باش که دیدم سویی ابو طالب
نشست و او را بشارت داد و ولادت آنحضرت و قرآنی که مشاهد نموده بود که در ابو طالب علیه السلام گفت که من
سستی که یک فرزند می برای تو بهم خواهد رسید که در هر کلمات مانند او باشد بجز از پیغمبری و وحی و اولاد و خود
بود و در کتاب نهج ابوالموئید سید بن طاووس از معاویه بن عبد الله انصاری روایت کرده است
که جابر گفت که سوال کردم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه با سعادت آنحضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله و سلم
که آه آن سال کردی از بهترین کسی که بجای من تواند شد است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که جابر روایت کردی
که حق تعالی خلق کرد مرا و علی را از یک نور پیش از آنکه خلق را بیا فرستد به با بعد از سال پس ما در عالم ملکوت
است و تقدیر من می لایوت میخیزم چون حق تعالی آدم را بیا فرستد ما را در صلب و قرار او پس من و در جانب
راست او قرار گرفتم و علی در جانب چپ او پس ما را نقل کرد ایند از صلب آدم بسوی املاط و در عالم ملکوت

پس علی را از حدیث پاکیزه و زیاده آورده که او ابوطالب بود و در بهترین رنجی قرار داشت که آن رحم فاطمه بنت
سعد بود پس حضرت فرمود که ای جابر پیش از آنکه علی در شکم مادر قرار گیرد و در زمان مرد عابد را بی بود
که او در مشرق بنی هاشم میگذشت و در عبادت و زهد مشهور و افاق بود و در مدت مدتی که در آنجا
را به صفت اخلاص عبادت کرده بود از خدا برای خود حاجتی نطلبیده بود و روزی از پدر و دکان خود رسوال
کرد که دوستی از دوستان خود را بیا و بنماید پس چون ابوطالب را نیز او فرستاد چون مشرق ابوطالب
دید و آنرا در حالت درجه ای اوستاده نمود برخواست و او را بوسید و او را در پیش روی خود نشاند
و گفت تو کیستی خدا ترا از من کند ابوطالب گفت من مردی از اهل تمامه پرسید که از کلام شهر تها نم
طالب گفت از کلام پرسید که از کلام قبیل ابوطالب گفت از فرزندان عبد مناف پرسید که از کلام شریف
مناف گفت از فرزندان هاشم چون را به پیش من برگرد که او را شنید بر جبهه و باره دیگر سر او را بوسید و
حمد و پس بگفت خداوندی که منست بر این عطا فرمود و مرا از دنیا ببرد و دوستی از دوستان خود را بن
نمود پس گفت این است بلو که منم و تمام از ما به نبشانی الهام کرده است ابوطالب گفت آن بشارت
که ام است مشرق گفت فرزند منی از حدیث پیران خواهد آمد که او می خد و نه علیان و پندای متقیان و
رسول باشد و بدو جهان باشد چون آن فرزند را در یابی سلام مراد و بر او بگو و که مشرق تر اسلام
پرسید و گوایی مید و بوح اینت خداوند که او را شریکی نیست مشمولت مید و بر حق است و در حل هدایت و تو
معی بخانی و پیغمبر تمام میشود و پیغمبر تمام میشود و حق چون ابوطالب گفت که حقیقت گفتار تو بر من معلوم
نمیشود و که بر بیان هوای و دلیل و سخن که مشایده غایم مشرق گفت چه میخواهی برای تو درین وقت سوال
کنم که حق تعالی از خودی ترا عطا کند تا بجای کن من تمام در گفتار خود ابوطالب گفت که درین وقت عطای از
بهشت میخواهم که برای من عطا شود پس را به پیش قبول دعا شد و هنوز دعای او تمام نشده بود که طبعی نیز
ایشان حاضر شد که در آن طبع عطا شود و از آن بشارت بود پس ابوطالب را در باره داشت و شاد و خدا
برخواست و بمنزل خود را بگرفت و آن انار را تمام فرمود و حق تعالی آن انار را پی بجهت آن آورده و

همان روز

جانب است با طاعت است بعد مقابست نمود و او علی را از حدیث پاکیزه و زیاده آورده که آن نطفه مبارک در رحم فاطمه
قرار گرفت از نهانیت آن حضرت زمین حرکت در آمد و چند روزی رزید و قریش را با این سبب فرغ عظیم شد
و گفتند بر خیزند که بشای خود را ببریم بر سر که ابوقیس از ایشان سوال کنیم شاید که این زلزله را ما زایل کرد و
چند بت را بر کوه ابوقیس بالا بردند و زلزله شد بدتر شد و سنگها از کوه در کردید و اجزای کوه آنها را بشد و منها
برده و رها کردند چون این حالت طعنا بد کردند و میخواستند که این بلا نیست که ما را از آن ربای نیست
در حال حضرت ابوطالب علیه السلام بر کوه برآمد و از آنجا التیر فغانی کرد پس گفت ایها الناس هر کس می خواهد حق تعالی
درین شب حادثه بدید آورده است و خلق مبارکی آفریده است که اگر او را اطاعت کنید و او را بولایت و نیما
و خدمت با ملت او نهید این زلزله هرگز از شما ساکن نگردد و یک خانه در تمامه از برای شما خانه خورش
گفته ای ابوطالب آنچه بفرمایم بگویم و اطاعت منم پس ابوطالب برگرد آمد و دست بسوی آسمان بلند کرد و
و گفت اللهم سددی اسدک بالحدیثه المحموده العالیه و بالفاطمه البیضاء العقیقه
علی الهامیه بالرحمة و بالرحمة یعنی ای خداوند من سوال میکنم از تو بحق ملت خود برگزیده است
و طریق علی که بلند مرتبه است و طریق فاطمه که روشن و نورانیست که البته نطفی کنی بر اهل تمامه در بخت و رحمت
پس حضرت فرمود که بحق خداوندی که آنها را آفریده و کیا مان از آن پرور آمده و خلائق را آفریده است که
یاد میکنم کتب عرب این کلمات را نداشتند و در جاهلیت میرشدت که ایشان را رو میداد با این کلمات خدا را عا
میکردند و دعای ایشان مستجاب میشد و حقیقت معنی این کلمات الهی نیستند پس چون ولادت آنحضرت یعنی امیر
مؤمنان علیه السلام کرد و یکشنبه شد و شش خطیم در آسمان پیداشد و نور ساره نامضا عفر کردید پس قریش از شما بد
این احوال متحیر گردیدند و گفتند در آسمان حادثه عریضی حادث گردیده است ابوطالب از خانه بیرون آمد و در
و بازارهای مکینکشت و با و از بلند میگفت که ایها الناس تمام شد محبت خدا چون مردم ابوطالب دیدند
بسوی او دویدند و پرسیدند که این چه نور است که مادر آسمان شما یکبار بوطالب گفت بشارت باد شما را
که ظاهر شد درین شب و سستی از دوستان خدا که حق تعالی را کامل خواهد کرد این خصلتها می خیزد و با و

فتم خواهر کرد و میای پسران را و او پشوی متقیان است یاری دهنده خداوند عالمیان است و براندا
شیطانی است و بخشم آورده منافقانست و زینت عبادت کننده کائنات است و می پسران از زمان است
و پشوی هدایت است و خیم خلقت و بجهت علم حکمت و ملاک کننده مشرک و مشبهات و جان
یقین و سرور نیست پس ابوطالب پسرستان کلمات الفاظ را میگفت تا حج شد پس چهل روز از قوم
غایب گردید جابر گفت یا رسول الله کجا رفت حضرت فرمود که بطبع شرم رفت و او وفات یافت بود
کلام پس پشویان یا جابر این حدیث را از غیر اهلش که این مسأله مکتوبه و علوم خود حق تعالی است
و برستی که مشتمل وصف کرده برای ابوطالب از برادر که کلام بود و گفته بود که اگر خواهی که مرا پس با من
بیا که مرا از آنجا مرده یا زنده خواهی یافت چون ابوطالب بسوی آنجا رفت و داخل شد مشتمل دیگر
است خود را در جاست چیده است و رو بقبله خوابیده است و دو مار یکی سیاه و یکی سفید زرد او هستند
نمیگذازد که آسیبی از جان او برسد و او را حرارت میماند چون مارها ابوطالب یاد دیدند در غایت پنهان
شدند و ابوطالب نزدیکی مشتمل رفت گفت السلام علیک یا ولی الله و رحمه الله و تبرکات
حق تعالی بقدره که ما خود مشتمل را زنده کرده اند و برخواست و دست بر روی خود مالید و گفت که استشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسولہ و ان علی ولی الله و ا
لانام بعد نبی الله پس ابوطالب گفت بشارت با تو را که علی بر زمین آمده مشتمل گفت چه علامت
شد در شبی که او بوجود آمد ابوطالب گفت چون ثلثی از شب گذشته ظاهر دارد ندانم که رفت گفت باو
که چه شد و ترا ای بهترین گفت اضطرابی رخود مشاهده می نمایم پس بر او خواندم اللهم عظم اکدر آن
نجات همد در دلت تا الله اضطراب او ساکن گردید پس باو گفتم که من بروم و بجای از زنان
بیاورم که ترا درین امر معاونت نمایند و درین شب گفت آنچه میدانی بکن ای ابوطالب چون برخاستم
از کنار خاندای هانتی بر شدم که گفت بشارت ای ابوطالب که دستهای کوده بکنان بیدار مقلم
او نمی رسد تاگاه دیدم که چهار زن پیدا شدند و جامه ها مانند حریر سفید پوشیده بودند و بسوی ایشان

انروی

انروی مشک نیکو تر بود چون داخل شدند گفتند السلام علیک ای زن که دوست خدای
پس خا طالعش از جواب گفت و در پیش روی او نشستند و غایب دانی برون آوردند از تنه و او را
دلگرمی و یاری کردند تا حضرت ابراهیم صلوات الله علیه متولد شد چون آنحضرت متولد شد
بتابان من بنزد او خیم نگاه دیدم که بسجده رفت است و مانند خرشید تابان نوری از آن سا
طع است و میگوید استشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا ولی رسول
محمد بحم الله البتة و لی بیتم الوصیة و ان اهل البیت منی پس یکی از زنان دینست و در
سر و او را از زمین برگرفت و بعد امان خود گذاشت چون نظر آنحضرت بروی او افتاد و بر زبان
فصحی بلغ کلمت السلام علیک ای مادر او در جواب گفت و علیک السلام ای فرزند که حضرت گفت
چهار روز درین آن زن گفت که در وقت بای حق تکلیف میگرد و بتقرب وصال او تنعم نمایم چون این
سخن را شنیدیم بی تاب شدیم و گفتم ای فرزند که من پدر تو نیستم گفت بل تو پدر منی و من تو
مادر و صلب حضرت آدم بهم رسیده ایم و این مادر منست و چون این سخن را شنیدم از شرم
خواسخه در بر روی خود پوشیدم و در نزد وید خاله خردیم پس زن دیگر بنزدیک او آمد و طرف غایبه
در دست داشت و علی را گرفت و چون نظر آنحضرت بروی او افتاد گفت السلام علیک ای خواهر من آن زن
گفت علیک السلام ای برادر من پس حضرت گفت که از منم منم چه جزا را گفت حال او نیکوست
و ترا سلام برساند و در این حال من گفتم ای فرزند این خواهر است و آن گفتم بخت فرمود که این مریم
و خیر زن است و منم منم منم منم پس آن زن بسوی خوشی از آن غایب برون آورد و این طبع
بان بری خوشی مطبعت کردیم پس زن دیگر او را گرفت و جامه که با خود آورده بود در او پیچید ابوطالب
گفت من در این حال گفتم که اگر او را درین وقت ختنه میکردیم بر او سانس بود زیرا که مشتمل عرب در آن
وقت چنین بود که فرزند زن خود را ختنه میکرد پس آن زن گفت ای ابوطالب این فرزند طاهر و پاک است
و میگوید او کز آن زن در دنیا مگر بدست فردی که خدا و رسول و ملائکه و آسمانها و زمین و کوهها

و دریا با او را دشمن میدارند و لغت میکنند و آتش جهنم مشتاق او است ابو طالب گفت آنقدر گیت
آن زمان گفتند که او این طبع را بدست آید الله علیه که او را در کوفه نشاندند و بعد از سی سال از دنیا
میرود ابو طالب گفت درین حالت حضرت رسول بخانه درآید و آنحضرت را از دست آن زمان مطهر گرفت
و در دست او را بدست سینه خود گرفت و سخنان بسیار با او گفت و علی نیز سر را بر سر او نهاد و آنحضرت گفت پس آن
زمان غایب شد و من ایشانرا ندیدم در خاطر خود نگفتم که شرا اندون دیگر را می شناسم درین حال
حضرت امیر المؤمنین با الهام رب العالمین گفت ای بر من زن اقل جواب داد علیان بود و زن دهم
در خمران بود و آن زنی که در جامه پیچیده بر من فرعون بود و آن زنی که در خمران بود و آن زنی که در جامه
پس عریان بود پس درین وقت بر روی مشرم و او را بشارت ده بولایت من و آنچه دیدی شنیدی باو
یار گو و او در فلان غار است در فلان موضع و خبر این دو را نیز بمن گفت پس من بفرموده او رفتم و توانا
طا حواله این بود که بگویم و چون از سخنان خود با حضرت رسول فارغ شد حالت طغیانیست خود
برگشت و مسکت کرد و چون مشرم این سخنان را شنید عجیب افتاد و شکر خود را بجا آورد و رو
بقبله خود برداشت و گفت جامه را بر روی من بپوشان چون جامه را بر روی او انداختم بسیاری حالت نمود
و بحالت خود برگشت و سه روز را آنجا ماند و هیچند با او سخن نگفتم جواب شنیدم پس آن مار را بر او
آوردند و سخن آمدند و گفتند السلام علیک یا ابا طالب چون جواب سلام ایشان نگفتم گفتند برو حق
شو بوی خود که توانی بر کسی سزاوارتری بفرست و حافظت او من نگفتم تا ایشان را که گیسو شد
گفتند که ما مثل شایسته اویم حق تعالی را از نیل های عمل او خلق کرده است تا آنکه دفع کنیم از دستهای
بود و ایمانی و فریاد از نواد و زیارت دهنه شود و یکی از مادرش روی او دیگری عقب او خوابید و بوی برکت پس
ابو طالب بوی برکت جابر گفت که چون حضرت رسالت صا این خبر را نقل کرد و گفتیم احدی که
در دم میگویند که ابو طالب کافر بود حضرت فرمود که ای جابر پسر و کار تو بعینت داننا است و شب معراج
من چون زبیر عرض رسیدم و در آنجا جابر نمودیم گفت ای ابا طالب این نور حاجت پس از انجا بختی

البرکات

در سید کبابی که عبدالمطلب است و دیگر ابو طالب و دیگری در توبه و الله و دیگری بر او رسولی نبی
گفتم خداوند ایشان این درجه را بچیز یافته اند حق تعالی فرمود با آنکه ایشان خود را بشناسند و از
قوم خود تفکیک کردند و بر آزار با ایشان صبر کردند تا از دنیا حلت نمودند **و لعل** که می تواند بود که
این احوال در میان کعبه واقع شد بهشت نا انکه احادیث دیگر فی الفقه بیشتر است و اگر واقع شده بود که
آهن با حضرت خود را بکعبه بردست بن علم علیه السلام و شایسته برادر آن است که بر کعبه می توانی اختیار خود را
او بوده بهشت بخوابد و سید کعبه در حضرت آخر که جابر است و جابر را حضرت خود باو نشاند و از برای خدا و رسول
آنها بدرستی آورد و شغل است که در آن جابر است و دیگر که حضرت بنسیده بهشت و ایضا که طالب برادر آنحضرت
دین حدیث نیست و محتمل است که برادر حضرت امیر المؤمنین مراد باشد چون **ابن عباس** دارد شده است
که او مسلمان از دنیا رفت و بعضی از کتب کبابی ابو طالب مدعی است **ابن عباس** و **ابن عباس** و **ابن عباس**
و علامه حلی رحمه الله و غیر ایشان پسندانی بسیار از حضرت امام جعفر علیه السلام و نیز برین تعجب
و بدست حدیث روایت کرده اند که بعضی از بنس من عبدالمطلب و نیز برین تعجب که بر روی بنی هاشم و جعفری از
قبیل بنی النضر در برابر خدا که پیشتر بودند نگاه داشتند و بعضی از آنها را سجد آمد و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نهاده حاضر بود و او را در آید گفت بود در برابر خدا که پیشتر بودند نگاه داشتند و بعضی از آنها را سجد آمد و حضرت امیر المؤمنین
پرو که کار من ایمان آورده ام و بر سر هر چه رسولی فرستاده و هرگز نمی مانم که در اندیشه و تعلیق کرده ام
بگفته اند بنی خود را بر **ابن عباس** که خانه کعبه بنا کرده است و او است پس سوال میکنم از تو بحق این خانه و بحق آنکسی
که این خانه بحق آنکسی که این خانه بنا کرده است و بحق این فرزندی که در شکم من است و بحق من که بگوید بحق گفتن
خود من پس من کرده است و یقین دارم که او یکی از بنایات عجل و عظمی است که آسان کردی بر من ولادت مرا
و نیز برین تعجب گفت که چون خانه ازین دعا فارغ شد بدیم که دیوار عقب کعبه کافرشه و دعا از آن رفعت
شده و از دیوارهای پنهان شده و باز دیوار درست شده باذن خدا چون که ما خواستیم که در خانه کعبه ایام خدا که
سجی کردیم در کثرت داشتیم که این امریت از جانب خدا و فال سید و زاده درون کعبه مانده و اهل

ابو طالب

مکره و کجها و باز با این قصه را نقل میکردند و تعجب نمیدادند و چون روز پنجشنبه شد از نمازهای که گذشت
شده بود باز گذشته شده و غافلانه است پس در آن آمد و مسند الغالب علی بن ابی طالب را در دست داشت
و گفت ای گروه مردم بدتر کسی که حق تعالی را بگوید از میان خلق خود و تغفل داد مرا بر زبان بگذرد که
پیش از من بوده اند زیرا که حق تعالی بر کسی که در آخرت را در عبادت کرد حق تعالی پادشاهان در موی
که عبادت حق تعالی را بخاسته و در بنود و حال ضرورت یعنی در خانه فرعون و غیره و در حال راضی و غافل گزیده
و لا اله الا الله را با آسان گویند و در میانان درخت خشک را چنانکه در طلب تاده از برای ادا آن
درخت فرو ریخته و حق تعالی را اختیار کرده و بر مرد و زنی و داد و بر جمیع زمانه عالمیان که پیش از من
گذشته اند زیرا که من فرزند آدم در میان خانه بزرگیده او و سرور و آگاهانه محترم ماندم و از نیکی
برشت تا دل کردم و چون خواستم که بر دل آیم در پهنای فرزند بزرگیده من بدو می است من و بدانی
از عالم غیب که اگر کسی غافل از این فرزند بزرگوار را علی نام کن بدستی که منم خداوندی اعتلا و اورا آفرید
از قدرت عزت و جلال خود بهر کامل از عدالت خود با و بگشاید ام و نام او را از نام من محترم خود نشناخت
منوه ام و او را با آید و بر خود تکیه نموده ام و امور خود را با و تقوی می کرده ام و او را معلوم
پنهان خود مطلع کرده ام و در خانه محترم من متولد شده است او اول کسی است که آذان خواب گرفت
بر روی خانه من و بینما را خواست که از آنها از برای کعبه نبر خواهد انداخت و مرا بعفت و حجب بر
و یکا کئی با و خواهد کرد و او را اما بشوای بعد از حجب من و پیغمبر من و بگشاید من از جمیع خلق من محمد
که بر او نیست و او می خواهد بود پس خوشحال کسی که او را دوست دارد و یاری او کند و او یاری کسی که
فرمان او نبندد و یاری او نکند و اگر حق او غایب چون ابوطالب فرزند بزرگوار خود را دیدش و شد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام یا اباست و رحمة الله و بیکان چون اولیای خانه
آوردند حضرت صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که فرشته و در دامن خود کشیده و چون نظر
حضرت امیر علیه السلام بر جمال مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله افتاد و فرمود که و قد کفیت الاسلام علیکم رسول الله

در حق محمد

در حق محمد صلی الله علیه و آله پس حق تعالی شایسته بود که بلاوت و سوره مؤمنان و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المؤمنون الذین یقیمون صلاتهم این آیه را خواند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علم
فرمود که به تحقیق که نوبت رسیدن ایشان پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آیات بعد از این را خواند
اولئک هم الموارثون الذین یورثون الافراد و من هم فیها خال الدون پس حضرت رسول صلی
فرمود که بخدا سوگو که تو ای پادشاهان دنیا و دار دنیا علم حکومت ایشان را میرسانی و بخدا سوگو که تو ای پادشاهان
ایشان را به تو میراث می بدهد ایشان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله غافلانه است پس گفت برو و عزم خمره او را بشناخت به
بلاوت و غافلانه گفت که من بروم که او را نشیر میداد حضرت فرمود که تو برو که من او را نشیر سیران میکردم پس
حضرت زبان مبارک خود را در میان او گذاشت و عود از ده چغندر زبان معجز نشان آن حضرت در زبان سر
ایام مؤمنان جهان شد و با این سبب که روز روز یکشنبه و چون غافلانه برشت دید که نور علی بن ابی طالب علیه السلام
بجانب کسان ساطع است و اطراف آسمان را روشنی کرده اند به است پس آن حضرت بعد از اطفال و دیگر در میان جامه
چند وقت و آن حضرت بقوت بانی آنجا آمد از راه در دست خود را بر او آورد پس خال جامه محکم را آورد
و باز آن حضرت را با جامه پیچیده بست و باز آن حضرت فوت کرد و جامه را بپاره کرد و پیچید در و جامه و سجاده
چهار جامه آن حضرت را بست و پاره کرد و هم چنان شش جامه و بیای محکم را کرد و آن حضرت را در آنجا
پیچید پس پشت محکم بر روی آنجا پیچید و باز آن مشیر بقوت بانی همه از راه در دست حق تعالی محض
آمد و گفت ای گروه من مرا میند که میخواهم دستهای خود را بر کلاه خدا می بفرج و دعا بدارم و بگفتن
خود ابتعال و تسبیح غایم ابوطالب چون این حالت را مشاهده نمود غافلانه گفت که دست از او بردار
که ما را عجب است و مانند فرزندان دیگر نیست چون روز دیگر شد رسول خدا بنزد غافلانه و حضرت امیر
را از او گرفت و در دامن گذاشت باز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن حضرت سلام کرد و خندید و دیدش داشت و
شادی کرد و اشاره نمود که آنرا آنچه دیر و زمین دادی با نعلماکی پس غافلانه که گفت بحق خداوند
که بگو حضرت رسول را شناخت و با این سبب که روز را روز عرق گفتن یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسول خدا را

وفاقی غیر زنده طاهره پاکیزه برگزیده پس نام بزرگوار و ولایت خداوند علی اعلام او را از
نام خود اشتقاق کرده است پس ابو طالب حضرت را علی نام کرد و آن نوع را در زلویه راست کعبه
آویخت و چنان آویخته بودند تا زمانه **آنرا از آنجا فرو آورد و بعد از**
آنکه نامیده شد در کتابت آنرا ابو طالب و غیر آن بنده های بسیار را با بوسه خدای و دیگران را
کرده اند که گفته اند روزی در خدمت حضرت **صلوات علی** نشست بودیم که یک مسلمان فارسی را آورد
غفار و مقدار و عیار و خدایه و ابوالحسن پیش من تهنان و خرمین ثابت و علمین و آنکه یکی دست حضرت
آمدند و نشستند و آنرا زنده ای ایشان ظاهر بود گفتند بدان و ما در آن خدای نوادگار
ما میشود از جماعتی در حق برادر تو و پسرم تو علی بن ابی طالب سخن چند که ما را باز نه می آورد حضرت
فرمود که پیش من گفت و در حق برادر من و پسرم من گفتند میگویند که علی را چه فضیلت است و برکت
اسلام بر یکان و حال آنکه در کتابم بعثت او که یکی بود اسلام او اعتباری ندارد و این معقول است
باطل میگویند حضرت فرمود که خدا قسم میدهم شما را که آیا نشنیده اید که در کتابی که نوشته نوشته است
که حضرت ابراهیم علیه السلام پیش از من و من پیش از من و ما در او را برادر میان منی چند برکنار نهی که آنرا
حرمان میگفتند و بعد از آنکه علی را حضرت متولد شد و چون بر زمین ایستاد و دست بر سر
و روی خود کشید و شهادت بوحمدت الهی داد و خود را جاهد بر داشت و بر خود پوشید چون مادرش را
احوال را مشاهده نمود در تنه و از پیش او حرکت پس نظر کرد بسوی آسمان و زمین و برتاک گفت و دعا
حق تعالی را بگویند و آنرا از آنجا حضرت عطا فرمود و بر عبادان که او کعبه حجتی نامی تمام کرده چنانچه حق تعالی در قرآن
یاد کرده است و قیامت آنکه کسی بنظر آن در زمان که متولد شد فرعون در طلب بود و برای او زمانه
شکم نشسته بود و کسی را سربری بر چو آن کسی علیه السلام متولد شد کسی را در خدمت که در آنجا بود
سفره را بوسه دایره اهل آن را در پیش او ترسان شد و گفت ای فرزند گرامی من هر کس که تو فرقی شوی من
گفته من پس حق تعالی بر خودی مرا بنو خا بر داند پس ما در موسی گفته او موسی را در صدق گفت

در این کتاب

و در این گفته تا آنکه حق تعالی او را بپادشاهی برگزید و در وقت بمقام روز رباعی هفت ماه پیروی
خود دنیا شامی تا بزرگیک مادر خود برگشت عیسی بن مریم چنانچه حق تعالی یاد فرموده است
در تمام ولادت با مادر خود سخن گفت و چون مریم بسوی او اشاره نمود در کوچه بفرمان آمد و گفت ای
عبد الله اقای الکاتب و جعلی عیسی پس بعد از سر بردار و ولادت او حق تعالی کتابی پیروی با و
داد و در او وحیت بنام زکوة نمود و هر شایه اند که حق تعالی و علی را از یک نور آفریده است و چون
در صلب آدم بودیم شبی حق تعالی حکم فرمود که حق تعالی را بصلای مردان در جمعی زنانه و
در جمعی احوال شبی را در پیشگاه او شکم میزدند و هر روزی تا بصلای عبدالمطلب را میزدند
ما از وی ای برادران و جنبای پیوسته ساطع و لامع بود فنام بای ما بنور و جنبهای ایشان نوشته
بود پس در صلب عبدالمطلب نور من و علی بن شافعی را بصلای عبد الله و من در صلب عیسی بن ابوطالب
منتقل گردید پس در شبی را از صلبی ایشان میزدند و چون پدر و عم در میان بزرگان قریش نشاند
نور از رویهای ایشان ساطع بود و باین نور از سائر قریش متماثل بودند حتی آنکه جمیع جانوران و درنده
بسبب این نور بایشان سلام میکردند و ایشان را تعظیم نمودند تا آنکه از پشت پدر هاله شکم مادر منتقل شد
و حبیب من جبرئیل علیه السلام در وقت ولادت علی بن گفت که ای حبیب خداوند علی را سلام برسان و تر
میگوید بولادت او تو علی میگویند که من یک ششم است پیروی تو ظاهر گردد و وحی تو آشکار شود و رسالت
تو بر مردان یهود و کفار و زبیر که ترانقوت نمودم برادر تو و وزیر تو و شیر تو و جانشین تو و الکی بنی
باز و وحی ترا فری میگردانم و نام ترا بلند میکنم پس بر جنبه و شجاعت کن او را بدست است خود را و سر کرده بپوش
پوشیده است و شیعیان او را سفیدان و دست با سفیدان خواهند بود و چون این وحی را شنیدیم بر جستم
بسوی خانه منیت همد و دیدم در وقتی رسیدم که او را در دایره ای گرفته بود جبرئیل گفت یا محمد دست خود را
در آن علی را بگیر پس دست خود را در آن کردم و علی بر روی دست من فرو آمد و چون نزدیکی خود آورد
دست راست خود را بر گوش راست خود گذاشت و با و از بلند آذان طاعت گفت و بوجه ایستاد خط و کتابت

من مشاهده است از پس بعضی آورده و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت پیغمبر فرمود که بخوانم
گفتم بخوان پس بخوان آنرا و خواندی که جهان من در حق او است شروع کرد و گفت آدم که گشت و
او با آنها قیام نمود از اول تا آخر خجسته تلاوت نمود که اگر شنیدید میباید میگفت که از من بترسیدانه محقق
نوع و خجسته را بهم رساند و تلاوت نمود و توبه است بخوبی را چنان خواند که اگر موسی حاضر بود اقرار می نمود که از
بهتر و زیاده از این که برین نازل شده تلاوت نمود و آنکه از من بشنود پس من با کس خجسته گفت و او با من
سخن گفت بر خجسته پیغمبران و اوصیای ایشان با یکدیگر سخن گویند پس از بعالت طغیانی خجسته
مراجعت نمود و چنان خواهد بود حال بازده اما از فرزندان او پس چرا از دنیا که میباشیم از کفر
بانی اجل شکسته شرک و چون شما صاحبینید چه پروا دارید از کفر بانی باطل ایشان مگر عیالند که من
بهتر می بینم پیغمبران و پیغمبرین و اوصیای ایشان است به بدستی که بر من حضرت آدم و چون دیگران
عرض نمودند نوشتند است نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین و امان از توبه حسین گفت و الله و سید
آیا خلقی آفریده که از من گرانتر باشد نزد تو حق تعالی که او را که ای آدم اگر صاحبان این نامه عیب
بود آنرا خلق عظیم کردیم آسمان و زمین را و از ملک مقرر کردیم و از پیغمبر مسل را و از ای آدم پس چون
حضرت آدم اولی از صا شد سوال کرد از خدا بحق که قبول نماید توبه او را و خطای او را بیاورد
و بمرکت ما و حق تعالی توبه او را قبول کرد و ما هم آنکه گمانی که حق تعالی فرموده است که آدم تلقی نمود از پروردگار
خود پس حق تعالی با خطای او که ای آدم شاد و خوشتر شد پس صاحبان این نامه از فرزندان او
حقان پس آدم حق تعالی را باین نیت عظیمی کرد و خجسته نمود و بر ملا میگوید و اینها همه از فضل خداست بر ما
پس سلطان صاحب بر جوشسته و گفتند شکری که ما را که ایمان را که از حضرت فرمود که بخوبی چنان است
شما می دانید که از این بزرگوار شما آفریده شده است و در وقت الوفا پس و عیالند
حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی فاطمه زهرا سید و در کعبه
طواف میکرد و در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود و در آن ای طواف او را و زانید

گفت

گفت پس بقدرت الله که بخواهد شفا فاطمه را که کردید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در
آن مکان مقرر طاهر و مطهر از مقلات و این طریق بروایت دیگر از حضرت موسی بن جعفر صلوات
علیهما السلام است که روزی ابو طالب مسجدی را دید و در آنجا بود ناکاه رسول خدا بر مسجد
و آمد و از سوال کرد که مسجد اندوخته است گفت ای جان خجسته فاطمه را و در زانیدن منظر یک بود است
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که فاطمه را در دست و بزرگوار کرد و او را در میان
کعبه داخل کرد و گفت بنشین بنام خدا که آن فرزند مکرم دین مکان محترم باید متولد شد پس علی بن
طالب علیه السلام از او متولد شد پاک و پاکیزه که هیچ کس فتا که بود فاطمه بریده و خجسته کرد و بزرگوار کرد
و از آنجا که بعد از خجسته پس ابو طالب او را علی نام کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را بویشتن گفت
و بخانه آمدند و فصل و در میان خود دادند خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبران گشتند
صلوات الله علیهم مشاهده است آنحضرت و خبر دادن خود بآن ابن جعفر بن محمد بن طاهر و دیگران
سندهای معتبر از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از ما شجاعت خطبه در فضیلت ما مبارک و معصان ادا کرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من بفرمودم و گفتم بای رسول
بعد از این علمای دین ما مبارک است حضرت فرمود که ای بھادریان علمای دین ما بفرموده کار را فرموده است
الله است پس قتل است که اندیشه مبارک فرموده گفت بای رسول الله سبب کردی حجت فرمود که بای علی که میگویم
برای آنچه بر تو واقع خواهد شد دین ما کو بای میگویم که تو شغل نماز بهشتی ز برای پروردگار خود و بر این خجسته
شود و بخت برین اولین و آخرین خجسته می کنند و نافه صالح پس خجسته بفرموده که در پیش تو را از خون لبر
زکین کند حضرت امیر المؤمنین حضرت رسول علیه السلام بای رسول الله آید اما خجسته با سلامتی دین من خواهد بود و
که با علی هر که ترا بکشد مرا کشته است و هر که ترا شکن دارد مرا شکن کشته است و هر که ترا کشتد مرا کشته است و هر که ترا
کشته است زبلا که تو از من بجز آن حق را می دانی تو روح من و طبع من و طبع من و هر که ترا کشتد مرا کشته است و هر که ترا
با هم آفریده است و هر که ترا از سایر مخلوقات برتر آفریده است و هر که ترا از برای من آفریده است و هر که ترا از برای خدا آفریده است

هرگاه انرا نماید امامت ترا چنانست که انکا در پیغمبری من کرده است یا علی تعویضی منی و چندی از خاندان
و شجره در منی و خلیفه منی در امت من در حال حیات و بعد از منی امر بمقام منست و نهی تو بغی منست
سکنید یا میکنم یا نه از منی که مرا پیغمبری فرستاده است و در این بین خلیفه منی که در اندیشه است که تو بخت خدا
بر جمیع خلق و این خدای بر سر او و خلیفه خدای بر بنده کائنات او این باب بویزه سید محمد باقر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام طایب کرده است که مردی از علمای او بود که خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد
و از او مسئلی چند سوال نمود و از جمله آنها این بود که پرسید که وقتی پیغمبر خدا را آن چند سال زندگانی خوا
کرد و حضرت فرمود که سی سال گفت بگو که در آخر خدا به مردی بگفته خواهد شد حضرت فرمود که بگو که شتر خوا به شد
و ضریق بر سر او خواهند زد که در پیش او را از خون او و خضاب خواهند دھوی که بگو که بگو که در است
من چنین خواندم در کتابی که مکتوبی ماکرده است هلاکون نوشته است این باب بویزه سید محمد باقر حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر فرمود که ای گروه مردم حق
بر باطل غالب کردید و بزرگوار بودی بر جوانان که باطل بر حق غالب خواهد شد پس فرمود که کجاست بخت
ترقی مردم این امت که بترقی بر سر من زندگانی کنم را از خون آن دیکلی کنند و بهر فایده دیگر دست مبارک
خود را بر پیش خود کشید و فرمود که چه چیز مانع شده است شقی ترین مردم این امت که این را بشنوند از با
نتر آن دیکلی کنند این باب بویزه سید محمد باقر حضرت از حضرت محمد علیه السلام روایت کرده است که روزی از علمای
یهود و بنی نصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و بگفتند که آن حضرت انقتال خوارج بفرمود و آن مرحوم
نموده بود و پرسید که یا علی قوی و می پیغمبر آخر الزمان فرمود که بلی یحیی کی گفت که می هر پیغمبری هفت بلایه و
امتیان و از پیش خود حدیثات آن پیغمبر و هفت بعد از وفات آن پیغمبر و بیان فرمود که آیا آنها نسبت تو
واقع شده است چون آن حضرت آن بلایها و امتیالغادر را بپایان فرمود و امی آن حضرت که حاضر بودند
همه تصدیق کردند فرمود که کی دیکه از بلایت منی مانده است و نیز بگفت که آن بلایه منی وارد شود پس
آن پیغمبری بگوید آمد و امی آن حضرت همه بر فغان آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین آن حضرت آخر ایام
فرما حضرت شاه بر پیش مبارک خود نمود و فرمود که بلایه آخر آنست که این پیش از خون این موضع تر خوا

شود

شده اند اما مبارک خود فرمود چون آن حضرت این خبر یافت شراف و مودود و علمای مردم در مسجد بکبر بلند شدند
و شیون مردم مسجدی که در کوفه خاندان محمد مکرانکه اهلش از پیغم آن پرورده و دیده اند و آن پیغم در حیات
بر دست آن حضرت مسلمانانند و پیوسته در خدمت آن حضرت بودند تا آنکه آن حضرت بدرجه شهادت فایز گردید و باقی جسم
علیه تعزیت را گرفتند و بخدمت حضرت امام علی علیه السلام آوردند و آن وقت پیغمبری حاضر بود و مردم بر دور حضرت
امام حسن علیه السلام جمع شده بودند و آن ملعون را در پیش روی آن حضرت داشتند پس آن یهودی یا نصری گفت
که ای ابو محمد بگوش این لیلان را داخل او را بگوش بپوشی که من خوانده ام در کتابی که بر حضرت موسی نازل شده است
که این بد بخت کن حشر بزرگتر است از این آدم که بر او در خود را گشته و از قدر کسی گشته و ناقصا این باب بویزه سید محمد باقر
روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه خندق پیش اند که عمر و عبدود را بگشت فری
بر سر مبارک آن حضرت زد که سر مبارکش شکافته شد و حضرت ملعون را بچوب فرستاد و خدمت حضرت رسانید این باب بویزه سید محمد باقر
علیه السلام که حاجت نمود آن حضرت بهت مبارک خود آن جراحت را بهت و بدان مجرمان خود را بخرافت و میدود
ساعتی که در پیش فرمود که من کجا خواهم بود و بگفتی که این را پیش از خون این سر دیکلی کنند این باب بویزه سید محمد باقر
طایس روایت کرده است که روزی حضرت علی علیه السلام با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلسی نشستند که یا علی حق تعالی من
خیرت ملا بر آسمانها و زمین پس اول مکانی که آن آسمانها احباب کرد آسمان هفتم بود حق تعالی او را زمین و او برش
و کرسی و بعد از آن آسمان چهارم احباب نمود و او را زمین بخشد و بر بیت المعمور پس آسمان اقال احباب
نمود و او را بیت و کان مرتین کرد این پس زمین را احباب نمود و او را اینجا نه گنج مرتین کرد این پس زمین را
کرد و او را بیت المهدی پس زمین مدینه احباب نمود و او را بقیع مشرق کرد این پس زمین کوفه
احباب کرد و او را بقیع مشرق و او یا علی من حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا من در کوفه عراق مدخون
جوانیم شد فرمود که بلی یا علی شریه خواهی شد و در پرده کوفه مدخون خواهی گردید و در میان قرینی در میان نهانی
سینه را خواهی گشت بخت ترین امت عبد الرحمن بن طلحه علیه السلام و العذرا باشد پس بگو که یا یاکیم حق تعالی آن
خداوندی که مرا پیغمبری فرستاده است پس گنده ناقصا ملایق خدای تعالی که حاضر اند و پیشتر نیست یا علی

ششتر از عرق تر یاری خواهد کرد و در کتاب کذا القوالی وایات کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه سیه رفت و صدای آن حضرت بگریه بلند شد چون سر از سیله برداشت ایستاد و گفت
گفتند یا امیرالمؤمنین دلهای ما را برده آورد که بشنود ما را از و نهان کرد این حال چنین کرد از تو
مشاهده مکن بودیم یا سبب چه بود حضرت فرمود که در کعبه بودم و دعا میخواندم تا میخیزم تا که ناگاه از خواب
بود و خواب بودم که دیدم که حضرت رسالت علیه السلام ایستاده است و میگوید یا ایها صاحب
غیبت تو از ما بپوش ایجا میرد و مشتاق ندای تو گردیدم و آن چه حق تعالی را باب تو و عین داده بود
آنهارو فانی نمودم یا رسول الله آنچه برای من سبب عطا کرده است کدام است فرمود که بجای تو ایستاده و در
تو و در حق نذران بنده گوار تو و سایر امان از غریزان تو و اراغ اعلیای مقرر ساخته اند
و درجات شتاده از درجات جمیع مقربین بالاتر گردانیده است پس من گفتم که چه بودم فدای تو
یا رسول متعین ما در کعبه خواهد بود فرمود و قهرای ایشان میخیزی قهرای خواهد بود و در مشایخ
ایشان میخیزی قهرای ما خواهد بود و در مشایخ ایشان در برابر مشایخ خواهد بود و گفت یا رسول الله
شیعیان ما را در دنیا چه خواهد بود فرمود که خوابی ایستاده است و عافیت از غفلت است گفتم تو
ایشان در وقت مرگ چه خواهد بود فرمود که در آنجا که در وقت مرگ میان ما ندان در دنیا و زین
بسیار عقیق و ملک الموت را امر میکند که او را اطاعت کند گفتم طریق قبض روح ایشان چگونه خواهد بود
که آنرا بگذرد و رفت را بختند پس چون رفتن جان ایشان مانده است یکی از مشایخ در روز بسیار گریه می
بسیار سردی بخورد که در دلش اختل کرده اند و سایر شیعیان ما چنان از دنیا پرور می روند که کسی با آنها
است از دست و زخم و جراحت و در دیده اش چهره روشن کرد و در در بیان احوال و احوال است
معبره و ایستاده است چون محمد بن ابی بکر که از مشایخ حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرستاد و بعد از آن چون علیه السلام در میان بود و ناگاه که ایستاد و آنرا نوشتند و
در دست او بود چون حضرت شام را گرفت و نامهارا خواند و بنام آن ملعون رسید فرمود که توی

عبدالله

عبدالله سخن گفت علی یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود که لغت خدا بر عبدالمؤمنان گفت یا امیرالمؤمنین
من ترا دوست میدارم حضرت فرمود که دروغ میگوئی ای خدا سوگند که مرا دوست نداری پس ملعون
سر بر تپه قسم خورد که هر کس را از آن حضرت سر بر تپه بگذرد بکشد یا فرمود که مرا دوست نداری ملعون گفت
یا امیرالمؤمنین من بر سر تپه سوگند یاد کردم که ترا دوست میدارم باور نمیکنی حضرت فرمود که فدای بر تو حق
ارواح را پیش از اینها خلق کردید و نیز ارسال و ایات ترا در میان کافران و منافقان و منافقان و منافقان
با یکدیگر گفت که گفتند و یکدیگر را شانه اندازند این عالم با یکدیگر موافقت و تجتهد دارند و آنها که در آن عالم
با یکدیگر الفت نهشته اند این عالم با یکدیگر نیز الفت ندارند و روح من روح ترا نمی شناسد و در عالم ارواح
با تو الفت نهشته است چون آن ملعون پشت کرد حضرت فرمود که اگر کسی خدا را بگذرد بکشد من نظر کند
پس مرد بجای از آنرا گفت که یا امیرالمؤمنین چرا او را نمی کشی حضرت فرمود که بسیار عجیب است که میگوید
که من بکشم کسی که بنور و انگشت است در بیان وایات کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه از خلق جامه داشت و شنید که صدای حضرت امام حسن (ع) از میان صلابت بلند شد حضرت فرمود که
چرا شهادت کردید بر روی فدای شما با که گفتند این غایب طلوع این عالم از پی شما آمدند و بیداریم که کسی شما را
حضرت فرمود که بگذرد که کشند من بغیر آن نخواهم بود در بیان وایات کرده است که چون حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از آن زمان و فراق و کفر و شقاق میخیزد و دلش شکسته و دلش
بر اطراف و نواحی ملک آن حضرت غایت می آورد تا ایستاد حضرت یاری آن حضرت نمی نمودند بر سر فرمود
که بگذرد که دوست میدارم که حق تعالی مرا از میان شما بیرون برد و در میان رضوان عباد بر و مرگ من بگذرد
در کعبه من است پس فرمود که چنانچه هست به بخت ترین این امت را که کاس مرا از خون سرم خناب کند
و این جزیرت پیغمبر بزرگوار مرا با آن جزیره است پس فرمود که خداوند من از ایشان بپسند که عده ام
ایشان از من بپسند که عده از من از ایشان ملاقات یافته اند و ایشان از من ملاقات یافته اند خداوند مرا از
ایشان را عتق بخشد و ایشان را بکشد و بکشد مرا یا بکشد و در کتاب کذا القوالی وایات کرده است که

و مدت بخوابید بود و حق تعالی کس را بقدر طاقتش بر او نیکو هست و کفایت را بجا بماند
بیک کرد و اینست که خداوند شایسته و در کار است رحیم پشوا شایسته است اما معیت انا و ملت شما
و غیرت و دست من و هر دو معایت شما بود و هر دو من و حق تعالی از برای شما و فردا از شما معایت
میگیم اگر قدم در دنیا رفتی ثابت کرد و شغایم خدا را استیغایم و اگر قدم بکنی و از دنیا معایت
کنیم پس بی دنیا زبسته بودم و در دنیا چنان بودم که کسی سایه و حق تعالی نشسته باشد و آن سایه بزودی
از سر او برود و دنیا آنکه با دغاش کی چند نزد او جمع کرده باشد و بزودی پراکنده کرد و آنکه با دغای
سایه کسی افکنده باشد و بزودی آن سایه از سر او برود و من و میان شما و بودم که بهر چند
روزی با شما باور شدیم و در حرم علماء اعلام متعلق بود و در بی دنیا پی خواید دید خالی از روح رسالت
و بعد از آن حرکت از او مشاهده میکردید و شایسته که از وجود بی دنیا و خاموشی نشسته از آن خطبه که
از شنیده و معلوم الهی معیار بانی که از او فرامیگرفتید باید که بیدار نشانی از آن ساکن شدن حرکت
من و از یکبار اندک اعصابی من زیرا که این پندیده و شسته شاد از بر سخن گویی بلینی و در اعصابم
شمار و دای که انتظار میرسم ملاقات شما را بار دیگر در جبهه و در قیامت خواهد دیدن روزی را و بر
کسی می ماند از قدر و منزلت من از شما پنهان است و آن روز ظاهر خواهد شد و چون من از میان
شما بروم قدر مرا خواهد دانست و چون دیگر یکی من نیستید مرا یا خواهد کرد اگر باقی بمانم خودی خود
خود خواهم بود و اگر بروم فنا و نیستی و عده که من است پس اگر غفلت کنید و حق تعالی من و وقت و
از برای شما حسنه است پس غفلت کنید از این نهایی و در هر کد را یا نیت کنید که حق تعالی را میامرز و حق
حسرت بر صاحب غفلتی که مرشد در قیامت بر او عتاب کرده و با آیام زنده کافی و او را بهر بیخوشی و شقاوت
اندازد و بگوید حق تعالی از آنکه که غفلت مانع نمی کرده ایشان را از طاعت حق تعالی و بعد از آنکه ایشان
عذایی شقی نازل نمیشود و بر کسی که مانع از برای هر که فرموده شده ایم و باز گشت با بوی حرکت پس
رو کرد با بوی حضرت امام حسن علیه السلام و فرمود که یک نفر است بهر او پیشتر از بای کی که فرستاده است

در حق

و چند از پیشتر زنی که از این سخن میگوید و این باب و پیشتر معنی شیخ طوسی و سایر محدثان را بجا بماند
از حضرت امام حسن علیه السلام و از امام حسن علیه السلام و از امام حسن علیه السلام و از امام حسن علیه السلام
الکاملین حضرت امام علی علیه السلام و حضرت محمد و جمیع فرزندان و اهل بیت و سر کرده بانی شیعه و نور جمیع کرم
امام حسن علیه السلام را و حق تعالی و نیکو خود کرد و این و حق تعالی را مانع از حضرت خود کرد و کتا بهای الهی و حق تعالی
و عفو گشتن آن و سلام و در هر حال خدا تعالی و حق تعالی را مانع از حضرت و امانت از حضرت سایر پیروان را با حضرت
تسلیم نمود و فرمود که ای فرزند گرامی کول خدا را هر که در کتاف من خود کرد انم و کتا بهای الهی که در دست من
تسلیم نیام چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را و حق تعالی خود کرد و کتا بهای الهی که در دست من بود
کرد که مرا ترا کنم که چون وقت وفات تو شود برادر است حسین را و حق تعالی خود کرد و ای و اینها را با و تسلیم نماید
پس رو کرد به بوی حضرت امام حسن علیه السلام و فرمود که اگر در ترازوی خدا که چون وقت شهادت
تو شود و فرزند خود علی بن الحسین را و حق تعالی خود کرد و ای و اینها را با و تسلیم نماید پس و بجا نبی علی بن الحسین علیه السلام
علیه کرد و فرمود که در هر حال خدا تعالی آلاء را از او فرموده است که در وقت وفات پس خود و حق تعالی
عطا را و حق تعالی خود کرد و ای و اینها را تسلیم او نماید و چون او را در بانی از جانب رسول خدا ص و از جانب من او را
سلام پس رو کرد بجا نبی حضرت امام حسن علیه السلام و فرمود که ای فرزند گرامی تویی صاحب مرا و امت
بعاد از اختیار گشته من است اگر خواهی از عفو کن و اگر خواهی او را یک نفر بکش پس فرمود که نبوی و حق تعالی
را که بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت نامه علی بن ابی طالب است و وصیت میکند که کوای میاید و بگوید
حق تعالی او را شریک نیست و کوای میاید که حق تعالی او را شریک نیست و رسول خدا است او را با اید است و حق
حق فرستاده است تا غالب گرداند او را بر همه دنیاها و چند نفر هستند که پس و اینست که نماز من و حق تعالی
و عبادت من و زنده ماندن من و حق تعالی را و در کار عالمیان است که کسی با او شرک کند یا نمیدانم و با من
ناموش و امام حسن علیه السلام نام من پس وصیت میکنم ترا ای حسن و جمیع فرزندان و اهل بیت خود را و
و هر که این نامه من با و رسد تقوی و پر بیزاری خداوند عالمیان که پروردگار شماست که نیز دیگر با این سلام

و اینکه در زمین در میان خدا اگر کسی باشد و اهل بیت رسول خداست و هر بر طریقه حق جمع بشید
و اگر آنکه مشرب بدست کشیدم از رسول خدا که میفرمود که اصلاح کردن در میان مردم بهتر است
از نماز و روزه و بیکری کفر و کفران در میان مردم و از این میگوید اندوهناک گشته خلق است و لا
خیر فی خلق الا بالله العلی العظیم نقل کنید خویشاں خود را و جهان کنید با ایشان تا حق تعالی
حساب قیامت را بر شما آسان کرده اند و خدا را یاد آورید و در باب بیان که ایشان بکسی بیفتند و صفا
کنند و در حضور شما بکسی کشیدم از رسول خدا صفا که هر کس بیاید و صفا بخشد و آنکه استغ
شود حق تعالی بهشت را از برای او واجب کرده اند چنانچه برای خورنده مال بتم بتم خورند و او هر چه آید
و خدا را یاد آورید و حق سبحانه و تعالی بکسان خود بکسی که حضرت سالت علی علیه السلام گفت در باب بیان
مرا ویت که که کمان کردم که برای از برای ایشان مقرر خواهد فرمود و خدا را یاد آورید و در باب بیان
خود که هرگز از شما خلق نباشد تا هستی بیدار که اگر ترک کنید هیچ خدا که بعد از همت نخواهد یافت و بزرگ
عند خدا بر شما نازل خواهد شد و کمتر توانی که میوه از جنان بیفتد و آنست که آن گشته ایشان
آوردند و بنشیند و خدا را یاد آورید و در باب بیان که آن بهترین عملهاست و ستون دین شماست و خدا را یاد
آورید و در باب بیان که آنکه غلبه بر کار شما را فرود نشاند و خدا را یاد آورید و در باب بیان که هر که شما
شکست خورد و اندر معاش خود و خدا را یاد آورید و در باب بیان که در راه خدا با الهای خود و جانهای خود
و زبانهای خود و بدانی که جهاد نمیتواند کرد در راه مکر و مردمانی که پیشوای راه هدایت باشند با کسی
اطاعت کنند و او باشد و هر دلیله هدایت یافته باشد و خدا را یاد آورید و در باب بیان که هر که شما
که رسم بر ایشان نکنند و در میان شما و حال آنکه قادر بشید که دفع ظالم از ایشان بکنید و از خدا
برتر رسید و در باب بیان که هر که خود و رعایت نماید آنها را که بعضی درین خدا مکر و دیده اند و صاحب رعایت را
پناه نداده اند و بکسی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصیت نمود در حق این گروه از صاحبان خود و
گروهی که بعضی کنند از صاحب و غیره بکسی که صاحب بعضی را پناه دهد و بیاری کند و از خدا بترسید

در بیان

در باب زمان و غلامان و کز آن خود بکسی که چیزی بپوشانند با آن تکلم نمود این بود که وقت حکمت شما
در حق و معنی آن شما و غلامان و کز آن شما پس سر بر سر فرمود که نماز را رعایت کنید و در راه خدا بترسید
از ملاقات ملاقات کنندگان حق تعالی گفت که نماز شما است هر که اگر اذیت رساند بشما و قسم کند بشما و با شما
سخن بگوید بپوشانید حق تعالی در قرآن شما را با آن امر نموده است و ترک نکنید امر بیکها و نهی از بدیها
که اگر ترک کنید حق تعالی بدان شما را بشما و الی میگرداند چون دعا کنید دعا شما مستجاب نخواهد شد و بشما
بادای فرزندان من بیکدیگر کردن و کشتن نمودن و مهربانی کردن با یکدیگر و زنها را بر سرینیا زدن و بیکدیگر
و بی کردن و پراکنده شدن از یکدیگر و معاونت کنید یکدیگر را بیکدیگر و تقوی و معاونت کنید یکدیگر را
بر کمال و ظلم و از خدا بکسی بپوشانید که حق تعالی بدید است خدا حفظ نماید شما را اهل بیت
و حفظ کند در میان شما طریقه غیر شما را بعد از این پیام شما را و سلامه و دایم میکنم شما را و سلامم و کرامت
و برکت الهی بر شما باد پس بگوید لا اله الا الله میگوید تا برکت الهی حاصل شد در شب است و ستم و عباد
در میان در شب جمعه و سال چهارم هجرت و در شب است یکم هجرت رسید به بود و سوره که این تاریخ
خلاف مشهور میان شیعه و سنیست و موافق بعضی از احوال عامه است و عامه را در تاریخ شهادت آنحضرت
احوال دیگر نیز هست که در آنکه افایده ندارد و شیخ مفید و شیخ طوسی آنحضرت اما حسن صلوات الله علیه و رحمت
آنحضرت را چنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که چون پدرم را وفات رسید چنین وصیت کرد که این در
چیز است که وصیت میکنم با آن عیال این طایفه را برادر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس نعم صاحب آنحضرت
اول وصیت من که شهادت میدهم بکلمه لا اله الا الله و با آنکه محمد رسول خدا و برگزیده او است و او را بعد از خود
برگزیده است و او را بدانی خود پسندیده است و کلامی میدهم که خدا از من خواهد کرد هر که در قبر خانه خود را
خواهد کرد و مردم را از علمای ایشان و عالم است بآنچه در سینه بای ایشان پنهان است پس ترا وصیت میکنم
ای حسن و تو نیکو و حق هستی برای من وصیت میکنم ترا آنچه وصیت کرده است بر آن رسول خدا چون آن
از دنیا برود ای فرزندان و صاحبان من با تو موافقت نماید پس ملازم خاند خود باش و بیکسان خود که بر کن

مصابیان بمن عطا کند و بعضی میثاق آنرا مصاحبان به عهد بن با بویه پس بعد از آن حضرت
عمر و است که است که گفت بخند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و تقیم در حق که حضرت
از آن حضرت اندینا مفارقت نمود پس حضرت جراحت سر خود را کشید و من کفتم یا امیر المؤمنین جراحت تو
چیز نیست و بر تو این جراحت پاک نیست حضرت فرمود که ای جیب بخند اسو که کن دین را نشانی
مفارقت میکند جیب گفت من بگریه افتادم و ام کلثوم دختر حضرت کریان شد و نزد یک حضرت نشست
حضرت فرمود که چرا گریه میکنی ای دختر ام کلثوم گفت چون گریه کنم و تو جز عیدی مرا که دینی اسادت از
مفارقت نیای حضرت فرمود که ای دختر کرای گریه کنی بخند اسو که کن دین را نشانی جیب بر آید گریه خوا
کرد جیب گفت که از آن حضرت پرسیدم که چندی بی یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که ای جیب بی هم ملاک که
آسمان و زمین را از پی یکدیگر استاده اند و استقامت میکنند که ملاقات کنند اینک برادر من رسول
خدا صلی الله علیه و آله میفرستد و میگوید که بیا نزد ما که آنچه در پیش داری به از آن است که در آن جستی
جیب گفت که من بنور و پیش آن حضرت بر پردن زفتم بودم که روح مقدس آن حضرت به راه ایما و اوجا
ملحق گردید و منخ مفید و این ستر است و دیگران روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در شبی که حج آن شب ضیعت خود را برای نماز شب بیدار شد و تمام آن شب بیدار بود و بعد از آن بقیه آن شب
ام کلثوم گفت یا امیر المؤمنین بسبب پادشاهی و اضطراب بود دین مشیت حضرت فرمود که هیچ این شب
نشیدم خوابم پس در این وقت مؤذن حضرت آمد و ندای نماز را داد ام کلثوم گفت ای پدر امشب دیگر
بگو با دم نماز که حضرت فرمود که در قضا و الحی نمیتوان که سخت و روایت کرده اند که در تمام آن شب پردن
میراث و با طواف همان نظر میکرد و میفرمود که هرگز دروغ نگفتم ام و جز دروغ از رسول خدا نشنیدم
و این شبی است که مرا وعده شما داده اند چون ندای حج شنید گریه و شعری خواند که مضمونش
اینست که هرگز در این امر شکم نمیدم که مرا که التبت به تو خواهد رسید و جمع کس از من که چون بودی تو
پس چون بعضی خانه آمد مرغ آنی چند در آن خانه بودند سر راه آن حضرت را گرفتند و فریاد میکردند

چون خواستند که ایشان را زود و گشت حضرت فرمود که بگذار ایشان را فریاد نکنند که کان اند
بر من نوح کنند و کان نوح خود را که کرد و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حسن بن جهم از حضرت
امام رضا علیه السلام پرسید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مکه را چه راهی شناخت و شب شهادت خود را
در مکه بود که در آن موضع مشرب میست و چون مرغانان بر روی حضرت فریاد کردند فرمود که ایشان فریاد کنند
کار ایشان نوح کنند که کان خواستند بود ام کلثوم با حضرت گفت که انشب در خانه نماز کن و امر کن که در یکی نماز
نماز کنند و حضرت قبول کرد و در آن شب بسیار از خانه پردن و می آمدی هر چه در سلاج با گریه میست که این طایفه
اول در آن شب مشرب شد و هر که در آنجا بکشد بود این حال حضرت فرمود که وفات آن حضرت در آن شب حشر شده بود و
تقدیر خدا جاری شد و کلینی که اینها از اسرار و قصه است و تفکر در اینها موجب لغزش است و در حق
انبیا و اوصیا مانند کالیف و کبریا نیست و تجلی می باید نیست که آنچه ایشان میکنند موافق شریعت و عقاید
و حکمت است و در مقام تفسیر و تفسیر و بیاید بود و بعضی که در آن شب روایت کرده اند که ام کلثوم رضی الله عنها
گفت که در شب نماز کردم و بعد از آن بر ای طاهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طبعی نزد او که نشستم
که در قرص آن بود که از او که از شب نماز آوردم و نگذاشیدم و حاضر کردم چون حضرت از نماز فارغ
شد و با طعام نظر کرد که گریه و فرمود که ای دختر دلمان خوش در یک طبق برای من حاضر کرده که نمیدانی که من
متابعت برادر پرستم خود رسول خدا صلی الله علیه و آله میگویند و با او از دنیا رفت و طعام از برای او حاضر کردند ای دختر
بر که درونی و آتش حیدری و پوشش او بگویم و دنیا ایستادن او در روز قیامت نزد حق تعالی است ای
دختر و حلال دنیا حساب است در حرام دنیا عقاب است و جز او در جیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبرئیل از
برای او کعبه باز میآید و آورد و گفت یا محمد خداوند ترا سلام رساند و میفرماید که اگر خواهی تمام کوههای
تمامه را برای تو طوطا میکند و بر همه می اندازم و بکس اینها کعبه می آید که می آید نیست از تو آن حضرت تو چیزی
که نیست حضرت فرمود که بعد از آن چه خواهد بود گفت هرگز حضرت فرمود که هر که چنین است مرا به نجات
نیت کند بر او که بگوید که گریه بشم و حکم پروردگار خود را و از رسول کنم و در روزی که سیر بشم شکوهم

در انکسود بدن رفت امم تقوم گفت کمن بر شتم و آنچه از حضرت دیده و شنیده بودم بجز خا نام حق
فصل دوم حضرت زوارت از پند بر بر کنوا خود رفت بر پیش از آنکه حضرت اهل بیت را بآن حضرت
رسید و گفت ای پدر بزرگوار چو این وقت شب خانه برون آمده گفت ای نور دیده من خواب بودی
و بیدار حضرت امام حسن گفت ای پدر بیا که خواب خود را برای من بگو و بگو که چه خوابی
ابو قیس فرمود آمد و در سنگ آن که بر گرفت و بسوی کعبه رفت و بر بام کعبه ایستاد و آن سنگ را بر زمین
کوبید و ریزه ریزه پس ای و ریزه و آن ریزه های سنگ را بر کعبه کرد و هیچ خانه در کعبه نماند مگر آنکه ریزه
از آن سنگ مانده داخل شد حضرت امام حسن گفت ای پدر چه خبر کردی ای خوابی حضرت فرمود که این خواب
و لالت میکند بر آنکه بر تو شنیده شود و هیچ خانه در کعبه نماند مگر آنکه ریزه ای از عیبت در آن خانه افتاد
حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که آیا میانی که افتاد یا یکی خواب بود فرمود که بگویم که خوابی که افتاد
که در بند آخر ماه مبارک رمضان شنیده خواهم شد بعد از این طبع مرا حق حضرت امام حسن فرمود که ای پدر
بر که میانی که افتاده تو خواب بودی و با بعل رسان حضرت فرمود که ای فرزند گرامی قصه من پیش از خواب
نمی باشد پس فرمود که ای فرزند زبانت خواب خود بگو و بگو که چه خوابی حضرت فرمود که خوابی
که ای فرزند زبانت که میگویم که بر کردی حضرت امام حسن خوابی که در کعبه افتاد و بگویم که خوابی
بر احوال و احوال که از آن حضرت مشاهده کرده بودم میگویم که چون حضرت را از غیبت و غیبت و غیبت و غیبت
قدیمها خوش نموده بود و در کعبه بود که حضرت جعفر گفت نماز را که در کعبه و خلقی متخول تعقیب بود پس بگو
و در کعبه نماز کرد و بر بام مسجد برآمد و در شای مبارک که گوش های خود گذاشته از آن گفت و چون آن حضرت
از آن میگفت هیچ خانه در کعبه نماند مگر آنکه صدای آن حضرت را شنیدیم و این طبع را در تمام شب بیدار
بود و در آن امر عجیبی که کرده بود و تکرار میکرد و در میان شب قطعه ملعون بر زمین افتاد و آنکه گفت کسی
که چنین اوده و از خواب بیدار شد و بغیر و با بعل رسان و بر کرد و مراد خود را از منی حاصل کرد
آن ملعون گفت طاعتی که کردم میگویم که بر کردی و منی که در میان آن حضرت شنیده و آن

مقدم گفت که زوارت که حضرت زبانت میفرموده و بگویم که در آن شب آن ملعون به شیشه و در آن آن
مسبی بود و در آن شب آن حضرت میفرمودند چون حضرت از آن خانه فراموش شد و بزرگ آمد و مشغول شمع و تعقیب
حق تعالی بود و در آن شب آن حضرت میفرمودند و بگویم که در آن شب آن ملعون به شیشه و در آن آن
طبع ملعون رسیده که او بر و خوابیده است و فرمود که بر حضرت از خواب بیدار برای نماز و بگویم که این خواب
شبانه است که در آن شب آن خوابی که خوابیده است و بگویم که در آن شب آن خوابی که خوابیده است
که قصدی در خاطر خود کرده و نزدیک است که آنها تمام باشند و زمین شقی شود و کوهها بسکون کرد و او خواب
خبر می توانم داد که در آن خوابی که حضرت از آن گفت و در آن شب آن خوابی که خوابیده است و بگویم که در آن
بسیار طول می آید و این خوابی که خوابیده است و بگویم که در آن شب آن خوابی که خوابیده است و بگویم که در آن
سبحه اول و در آن شب آن خوابی که خوابیده است و بگویم که در آن شب آن خوابی که خوابیده است و بگویم که در آن
شکاف است پس حضرت فرمود که بسم الله و علی قله رسول الله و گفت فرست بر آنکه بگویم که خوابی که خوابیده است
که دیدم بحق پروردگار که چون اهل مسجدی حضرت را شنیدند همه بسوی درگاه آمدند و چون آن شب را دیدند
آنرا آلوده بودند و زهر بر سر بدن مبارک آن حضرت بود و چون مردم بر نزدیکی حضرت رسیدند دیدند
که در خواب افتاده است و خاک بر رویک و بر جوارحت خود میریزد و این آیه بخواند خلفا که در آنجا افتاده
حکم تارة آخر ای یعنی از زمین خلق کرده ایم شما را و در زمین بر رویک و این شما را و از زمین بر رویک و این
و بار دیگر فرمود که آمد از خدا و است که گفت رسول خدا را و گفت که پیشتر شیت فرقی حال آن حضرت کرد
و بر طاق مسجد آمد و چون حضرت این طبع را بر مبارک آن حضرت رسید زمین بلرزد و در آنجا موعود آمد و آن
سما را بر خود لرزید و در آنجا بی بر جوارحت پس چون حضرت را شنیدند و ای مبارک آن حضرت را بر جوارحت
و حضرت خون مسخورد و این طبع مبارک بگشاید و فرمود که این آنست که خدا را رسول خدا را موعود داده بود
و در آن گفت خدا را رسول پس آنوقت فرمودش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاهی تندی وزید و هوا سرد شد
و جبرئیل در میان آسمان و زمین صدای خود کرد که بگویم که در آن شب آن خوابی که خوابیده است و بگویم که در آن

نبوت و بر طرف نشاندنهای پر مهر گاهی که بسیار شرف و عود الوتقی الهی و کثرت زینت عظمی مصطفی صلوات
علیه و آلودگی بکرمه جنتی و شریفه است و باطنی عظمی سلام و او را شریفه کردید بکثرت ترقی اشتیاق
چون آنکه مختوم رضی الله عنهما این صلا شریفه را بکثرت بر روی خود زد و کربان خود را با کثرت و وفای او استاء و
فعلیاء و اعتراف و دوستی با او در پیش حضرت امام حسن علیه السلام است و علیا با آنکه بسوی کعبه و دیده که مردم
نور و حیا و میگردند و میگردند اما او را ایضا میگردانند که شریفه شد اما با کثرت بکثرت برای پیش
سجده کنده بود و شریفه تری مردم بود که چون خدا را و امام مظلوم داخل مسجد شریفه و استاء و
علیاء بر آوردند و کثرت کثرت را که در پی یافتن این روز را نمی دیدم چون نزدیک محراب است و چند بزرگوار
خود را دیدند که در میان محراب است و با وجود با جماعتی میخواستند که آنحضرت را بر خیزانند که با مردم نماز کنند
و نمی توانستند پس حضرت امیر المومنین امام حسن علی یحیی خود باز داشت که با مردم نماز کند و خود نشسته بود
بایا که در وقت روزی خودی نماید و بر صافی بطرف میل میکرد چون حضرت امام حسن علی از نماز فارغ شدند
سراسر بار کعبه بزرگوار خود را دیدند که نشسته گفت ای پروردگار این پرستش را که کنی چگونه ترا باین حال
توانم دید پس حضرت دیده مبارک خود را باز کرد و فرمود که ای فرزند گرامی بعد از امروز دید ترا و حورایان حقیقت
الما و فی و در پرتو برآمده اند و انتظار را میکشند پس نگاهش و درست از گردید که اگر گریه تو ملاک است اما با
کبر آورده است چون این صلا و حضرت اینگز که کثرت کرد مردان و زنان از خانه بسوی کعبه میروند
و چون بسید رسیدند دیدند که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بر سرش در دامان حضرت امام حسن علی السلام و با کثرت
جای مزین است که بستانه و چون در بر و میگردند مبارک نشانی از روی بسید و متبل شده است و با طرف است و نظر
میکند و زبان بجز اینش برسیع و تعدیل شریفه است و میگوید از تو سوال میکنم بر دو کار را فائده است و او
و اعلا و عبات عفت المادی پس آنحضرت ساعتی مدیوش نشسته و قطرات و قطرات از رویه او خورشید مصطفی
حسینی بر پیشانی چون آید به آنحضرت بروی پر بزرگوارش بکثرت حضرت چشم گشود و فرمود که این چه کار است
ای فرزند بعد از این بر در تو نشستی می بینست اینک به تو خود مصطفی و حبه توجه بگری و مادر تو فاطمه زهرا

و در بیان

و در بیان بهشت نزد پدر تو حاضرند و انتظار قدم او میکنند و ملاک است آنها بر که حق تعالی صلا یافته کرده
ای فرزند گرامی بر پدر خود و فرج میکنی و تو بخواند پدر بر سر شریفه خواست و برادرش حسین برسیع و بی و عدل
شریفه خواست و باین حال بکثرت و پدر را و خود تلقی خواهد شد پس حضرت امام حسن گفت ای پروردگار آیا
بیکوی که با تو این معاد مگر حضرت فرمودند که فرزند بودی و عید ارتقان بن طحیم علیهم السلام حضرت زهرا و ای ال
از باب کثرت داخل مسجد خواست و بکثرت شریفه شریفه بر سر و بدن آنحضرت جاری میشد و مدیوش میگذاشت
و مردم میگردیدند و خاک سجده را بر سر و بدن میگردانند و نگاه صلا میزدند و در مسجد بلند شد و این طحیم علیهم السلام حضرت زهرا
از روی صفا آوردند و مردم او را الوتقی میکردند و آب نان بر روی خوشی انداختند و کوشش را بدندان میخواستند
و میگفتند ای شمس خدا چه کردی است را به ملک دی و بهترین مردم را شریفه کردی و آن ملعون ساکت بود و سخن
نیکو و خدای تعالی شریفه بر سر داشت و پیش روی ملعون می آمد و مردم را می گفتند که ملاک ملعون
را بشنید و آنحضرت را در چون نظر حضرت امام حسن علی را افتاد فرمود که ای ملعون تو کشتی را بر مونسان برد
اما مسلمانان را از آزار ای اعاذ تو این بود که کثرت استاء و بدو یکبار اختیار کرد و بتو عطا فرمود ای بخت
ترین اوست آیا به امانی بود از برای همان ملعون سبزه را گفتند و جوایف سپید آن صلا می دیدم او گریه
بلند شد حضرت پس از آنزدی که آن ملعون را آورده بود که دشمن خدا را کیان می گفت ای ولای من و شب
بار و بر خود و خدا نخواهد بود و من و خواب بودم و او پیدار بوده است چون صلا می خواند ملعون
از میان آسمان و زمین شنیده بود و ملاک کرد و گفت خود و خواجه امام حسن علی این طحیم علیهم السلام شنیده شده
است حق از خواب بیدار چشم کفتم خدا و نیست این بکشد این بکشد است که میگوید امیر المومنین با مردم چه به
کرده است که او بکشد و خیر خواه مسلمانان نیست چه ریتان است و شوهر چه زمان است و کربانایای
آن حضرت که او را بکشد و او شریفه حضرت پس آن زن گفت که چنین صلا از آسمان شنیدم و کان دارم که
آن خدا را جمیع اهل کعبه شنیده باشند و این سخن بود که نگاه صلا می نمودم سید کیستی میگفت
که قتل امیر المومنین پس شریفه فرمود از انصاف کشیدم و در خانه گذردم و سر سبز بر روی من گذردم

در آشنای ماه این ملعون را دیدم که میگریخت و بجانب راست چو قطره که در کوبیا را بدو بسته بود با او گفتم
که ای بر تو چه اینجایی مسرودی و کیستی و از او که جادواری نام خود را گفت تمام دیگر گفت که من از کجای می آیم
گفت از خانه خود گفتم درین وقت به کجا میروی گفت میروم از خانه خود که از راه دور با اهل المؤمنین که میروی گفت
می رسیدم که حاجت من فوت شود گفتم صدای شنیدم که ای المؤمنین حاجت شده است آیا تو خبر داری گفت
نی گفتم چرا نمی آید تا خبر معلوم کنی گفت پی کا خود دیدم و حاجت من ازین خبر و ترس من چون این سخن را
شنیدم گفتم ای ملعون کدام حاجت که ترس زده شد از نفس احرار المؤمنین و ما هم شما مان و از تو
و دشمن شدم پیشتر خود را به قتل کردم درین حال مادی و زید و برق شمشیر از زیر عبا و ظاهر شد چون
برق شمشیر داشت بده کردم گفتم که این شمشیر بر من چیست که در زیر عبا پنهان کرده ام که تو می توانی ای المؤمنین
خبر است که بگوید حق تعالی این شمشیر جاری کرده که گفت بلی پس شمشیر را از او کردم و او نیز شمشیر را از من کرد
فرستاد و از او کردم و او از زمین انگشت و مردم رسید و مرا در دزد تا مرا او را گفتم و دست ایشان را بستم
و بخت تو آوردم پس حضرت امام علی علیه السلام فرمود که پس خداوند را سر بر سر که دست خود را باری کرد
و دشمن خود را خنجر کرد و این بعد از سستی حضرت ای المؤمنین صلوات الله علیه گفتم که و میگفت ای عاقلان چه
من رفیق و مدارا کن با من پس حضرت امام حسن فرمود که این دشمن خدا و رسول و دشمن توان بطلب است حق تعالی ترا
بر او قیامت است و از تو عاقل کرده اند او را چون حضرت را نظر را ملعون افتاد و بعد از این معنی گفت
ای بخت بر اهل غلظت اقام نمودی که یا با ما می بودم من برای تو که مرا چنین جزا دادی یا هر ملعون بنوادم
آیا ترا بر دیگران اختیار نکردم آیا بر همه صانعان نکردم و عطای ترا از یاده اند که یاران ندادم آیا میگفتند ترا
که ترا بقتل رسانم و من ترا بکشی زانم و در عطای تو افزودم با آنکه میدانستم که تو مرا خواهی کشت
و لیکن بخیر است که تو خدا را بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بگردد و تو هستم که شهادت را از کجای خود بر کردی
پس شما دوست نه خدایست و مرا کشتی ای بخت ترین با بختان پس ملعون گریست و گفت یا ای المؤمنین
آیا تو بخت توانی داد که ای که در چشم است پس حضرت ای المؤمنین صلوات الله علیه برای آن ملعون بخت

امام حسن

امام حسن را سفاک شود و فرمود که او را طعام و آب بده و دست پای او را در زنجیر کن و با او رفیق و ملا
کن چون من از دنیا بروم و او را بگفتم که من کن حاجت او را بش سوزان و مکن و اگر دست پای
و بینی و گوشش را بر اعضا او را بر بری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مثل میکند اگر چه کینه باشد
و اگر شغایا می بیند و از ترس با آنکه ترس عفو کنم من ندید که اهل بیت کرم و عفو و رحمتیم **و بعد از این**
در حق آنکه روایت کرده است که پس حضرت ای المؤمنین صلوات الله علیه السلام فرمود که در این دنیا و آن دنیا
آخرت برده شدم و بختان دیدم و مردم بد و نافرمان کردیم و زاری کردند و نزد یکدیگر خود را بکشد پس
حضرت امام حسن علیه السلام درین کرب و زاری و ناله و پیغمبر را به بزرگوار خود گفت ای پدر بعد از تو برای
ما که خواب بود و صیبت تو را ما و من صیبت کحل خدا است گویا که بر ما از برای صیبت تو آموختیم
پس حضرت ای المؤمنین صلوات الله علیه حضرت را بنزد یکدیگر خود طلبید چون نظر کردید به پای آن امام مظلوم را و یکدیگر
از بسبب کرب و کون چرخ کرده است است مبارک شود آبل ز دیده های خورده خود پاک میکرد و دست
بعضی را بکشد که است و گفت ای فرزند خدا و نعلیان دل ترا بپیکاری کرد اند و فرمود و برادران ترا صیبت
من عظیم کردند و اضطراب ترا ساکن کنند و جان نازیده ترا ساکن کرد اند و برستی حق تعالی ترا اجداد بقدر صیبت
تو پیران آخرت را داخل حجره کردند و در نزد یکدیگر خوابانیدند و زینب سلام الله علیه آمدند و در پیش آن حضرت
نشسته و خود خدای برای آن حضرت میکردند و میگفتند که بعد از تو که کمان اهل بیت ترا کبریت خواهد کرد و بر
ایش ترا که قاضی خواهد کرد و پی بر بر کونانند و ما بر تو دور را زده است و آب دیده ما بر کسان خود اهر کرد
پس صلی مردم ازین و من بخت بد شد و زاری و آبل ز دیده های مبارک آن حضرت جاری شد و نظر حضرت بر بوی
فرزندان و اهل خود افکند و حسن حسین را ندید که خود طلبید و ایشان را در کشتید و عقیقاتی مبارک ایشان را
بی بخت پس باقی میوشش و باقی باری نهی کرد بدن آن حضرت جاری شده بود و چنانچه حضرت سیدالشهدا
بسبب هری که با آن حضرت داده بود که گاهی میوشش و گاهی میوشش با آنکه حضرت امام حسن کاسه
از شیر بر دست آن حضرت داد و حضرت گرفت و انگشتان آن را در دهن خود فرو برد و بکشد و بکشد

که میانش ده باز سفاکش نمود و حضرت امام که آن ملعون را طعام و شراب به عید شنبه طریح و دیگران روایت کرده
سوی آن ملعون را جسی بردند ام گفتیم گفت که ای شیخ خدا را میگویند که گشتی آن ملعون گفت که ای امیرالمومنین را
گفته ام به رزاکشته ام ام گفتی که امیدوارم که او ازین ضربت شفا یابد حق تعالی ترا در دنیا و آخرت
بعذاب خود آن ملعون گفت که آن شمشیر را به هزار سال هم مزید ام و هزار روز هم دیگر داده ام که آنرا به هر کس
داده اند و ضربتی برآورده ام که اگر همان اهل بیت گشتند آن ضربت را هرگز به هر اهل کسند محمد بن یحیی
رضی الله عنه گفت که چون شب یکم ماه مبارک رمضان شد از پدرم بخدمت ای مبارک پدرم صلوات الله علیه
رسید و در آن شب نشسته نماز میکرد و دار و معیت میفرمود و منی میداد تا آنکه صبح طلوع شد پس مردم را
خفتند و آنکه بجز دست آن حضرت می آمدند و سلام میکردند و جواب سلام ایشانرا میداد و میفرمود ایها الناس
ازین صالکین پیش از آنکه برانسانها سوال بکنید و این را برای معیت ام شهاب مدم خورشید آورده
و تجزیه کن عینی بر جویست شعری چند در معیت آن حضرت خواند چون ساکت شد حضرت فرمود که چگونه خطای
حال تو در کماهی که از بطنه و کتف غایت که پنهان جوی را من میگویم که پنهان کنی یا امیرالمومنین که اگر شمشیر
پاره کند و بتش بسوزاند از تو پزیری بخویم حضرت فرمود که برای هر چیزی تو توفیق یافته ای جز و خدا چیزی
جز و تو ترا از جانب اهل بیت پدر خود پس شری از شمشیر طلب و تساهل نمود و فرمود که آخر روزی من نیست و
دنیا و چون شب یکم شد فرزندان اهل بیت خود را جمع کرد و ایشانرا دوا نمود و فرمود که خداوند
بر شما و اوست پس مرا و نیکو کیست پس ایشانرا و بیت خیرات نمود و از شمشیر زهر بر بدن مبارکش بسیار
شده بود و چون خوردنی و آشامیدنی آورد تساهل فرمود و آبش مبارکش بر کف خدا حرکت میکرد و چنان
مردارید عرق اینچنین میشد و دست مبارکش خود پاک میکرد و میگفت شنیدم از رسول خدا ص که چون
از یک وقت مژگان میشود عرق یکبار چسبید و مانند مروارید تر و ناز او سکن میشود پس صغیر و کبیر فرزندان
خود را طلبید و فرمود که خدا پس است شما و شما را بخیر ای پیامبر پس بگریه افتادند و حضرت امام علی علیه السلام
گفت که ای پدر چینی من میگوئی که گویا از خود نا امید شده فرمود که ای فرزند مرا کی گشت پیش از آنکه این واقعه

نموده

پیشو و بیت رسول خدا را در خواب دیدم و از نا نا بی این وقت را با و شکایت کردم گفت که فرزند من کس بر ایشان
پس گفتند و نابدل من بدان را بر ایشان مسلط کردی و بر ایشان را بشناختی از ایشان بنی روزی کس پس
حضرت رسول الله ص فرمود که خدا عتابی بر کسی است که در وجه از شمشیر قراب نزد او خواهد آورد و
آنکون شمشیر که شتر است ای حسن ترا به بیت یکم به در است حسین و فرمود که شما از منید و من از شما و در کلا
بفرزند آن دیگر از فرزند خا طایر بود و ایشانرا و معیت کرد که گفتا گفت حسن حسین بگریه پس گفت که حق تعالی شما را
جبریکو کرات کند و ما شربت ایمان شما بید و در جوی خود محمد مصطفی صا طریح مستقیم چنانچه مرا و عده کت
ای حسن ما از دنیا بروم مرا فاضل ده و کن کن و حسن و کن به بقی شربت خود را بخت خود رسول خدا ص کال از
بهشت است و جبرئیل آورده بود برای آن حضرت چون ملا بر روی تخت بکند از پیش تخت و اکامه را در عقب
آنرا بگیرد و هر کس که پیش تخت رفته شام از آن عقیقه بر ویده بهر موی که بخواهد من بستانم آن صبیح فخر
آنجای خانه ملا بر زمین که اندر و ای حسن تو بر من ناکر کن و بر من منت بکن و بگو و با آنکه این هفته که جلال است
بر احدی غیر از من مگر بر روی که در آنرا تمام بهم رساند از فرزندان به در است حسن که قائم و مهدی اهل بیت است
و کنج ای حق را و در دست تو هر که در و چون برین غار کنی ای حسن جبار را از موضع خود بردار و حاکم را از موضع
دور کن پس هر کس که در دست ساخته در آنجا خواهد یافت و چو ساخته نقش کرده شد در آنجا خواهد یافت پس هر کس
روح علیهم السلام از برای من ساخته در آنجا که هفت پش پس ملا بر روی آن تحریر کن و هفت خشت ساخته در آنجا
خواهی دید از خشتی بزرگ آنها را بر روی من پس آن کی هر کس که یک خشت را بردارد و بهر نظر کن و ملا در
نحوای و بر زیر کعبه رسول خدا ص حاضر خواهیم شد و به آنکه هر چه بگری بگری و اگر چه در شرق مدغون شده باشد و
او در غرب میرد البته حق تعالی روح جمیع آن پیغمبر را با روح جمیع صبی و جمیع نیامند و بعد از آن جدا میشوند و باز
بر یک قبضه ای خود را بر میگردانند پس قرآن را بر کس و پنهان کن و مونس قدر او چون بچشود تا بوی زناقه بماند
و سر آن را قدر کن و ده که بکتاب مدینه کشد و اگر مردم نه خندند کس در کجا مدغون شود و در بعضی روایت
فرمود از حضرت امام جعفر صا حدیث روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین ص صلوات الله علیه فرزند خود را

فرمود از حضرت امام جعفر صا حدیث روایت کرده اند که حضرت امیرالمومنین ص صلوات الله علیه فرزند خود را

کوفه صای شون بلند شد روزی شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود و چون شب تا یک
شماره آفاق بهمان صفت و در میان بزرگ و صلاهای تسبیح و تقدیس ایمان بود و کوشش مردم رسیده
و می نشستند که صای ملکند که صای کرد و خود مرثیه چند می خواندند محمد بن حنفیه رضی الله عنه
گفت که چون برادرانم امام حسن علیهم السلام مشغول غسل شدند و حضرت امام حسین آب برکت حضرت
امام حسن غسل میداد و احتیاج نداشتند کسی که بعد از حضرت را بگرداند و هر طرف را می شنیدند چه مظهر شرف
میکرد و هر طرف را می شنید و بوی خوشتر از مشک و عنبرانجده مبارکش می شنیدند و چون از غسل فارغ
شدند حضرت امام حسن مبارک را که می خواهر بسیار و حسن و طاهر را پس مبارک نمود و خود را آورد و چون حاضر
گشتند به جمع کوفه از بوی و خوشبو شده پس از حضرت را در پنج جامه کفن کردند و چون بر تابوت گذاشتند
پس تابوت را بر پیش گرفت و میکانی برده استند و عقیده آنرا حضرت امام حسن علیهم السلام صلوات الله علیه می شنیدند
محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت بخدا سوگند که کسی میدیدم جنازه آن حضرت را که بر روی تابوت و عرق می کشیدند
آنها خیمه نشینند و خوشبو می کردند و جنازه آن حضرت و بعضی از مردم می شنیدند که با جنازه پر و پا آیند
حضرت امام حسن علیهم السلام را بر گردانید و حضرت امام حسین علیهم السلام را می کشیدند و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم انا لله وانا الیه راجعون ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی و بر روی خدا کایت می کنیم
معصیت ترا چون جنازه بزرگوار یک قبر رسید فرو آمد بر زمین و حضرت امام حسن علیهم السلام پیش ایشان دو
بجای افتاد و حضرت نماز کرد و حفت بکمر گفت چون از نماز فارغ شد جنازه را بر آغشته و خاک را
دور کردند تا که قبر ساخته و طه میای ظاهر شد و خاک در زیر قبر خورشید که بود و بر آن خاک نوشتند
که این آن قبر است که خیره کرده است نوع پیغمبر علیه السلام برای بنده شایسته ظاهر و مظهر که بعد از پیغمبر
خود مشتاق گردیده است دو کتاب مشارقی الانوار از حضرت امام حسن علیهم السلام روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با امام حسن علیهم السلام صلوات الله علیه گفت که چون مرا بفرست
بکنار پدر پیش از آنکه خاک بر من بریزند و در کفتم نمازی آورد و بعد از آن در قبر من نظر کند

و چون آن حضرت را در فرج متدفق گشتند و از نماز فارغ شدند نگاه کردند و دیدند که برادره آنست پس
بر روی قبر کشیدند و هر چه حضرت امام حسن علیهم السلام را از لای سر آن حضرت دور کرد و در قبر نظر انداخت
و بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را و حضرت امام حسن علیهم السلام صلوات الله علیه را و حضرت
امام حسین علیهم السلام را از پیش پای آن حضرت دور کرد و دید که قائله از هر اهل امام و حوّا او می آمد و کسی را آن حضرت
نزد می کردند و ای اول گفت که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را دفن کردند صد صد تن چو
عبدی رضی الله عنه نزد قبر رسول آن حضرت ایستاد و شش اخطاک بر گرفت و بر سر خود ریخت و گفت پدر
و مادر من و یا امیر المؤمنین و کون را با تو اگر داشتی خدا ای بواقی تحقیق که متولد تو با کبر بود و حیرت
قوی بود و جهاد تو عظیم بود و با کبر آرزو داشتی رسیدی و تجارت سودمند کردی و بنزد پدر و کار خود رفتی
پس حق تعالی شاد تو را باقبال تو فرستاده و ملائکه خدا بر تو راجع شده و در جوار بر بزرگوار رسیده
شدی پس حق تعالی آنرا که می داشت و در جوار رحمت خود جاداد و تو را بر جوار رحمت خود مصطفی صلوات الله
علیه و آله فرستاد و تو را که است اونی آب داد پس آنرا و رسول می کشد که دست گذارد و بر او و تو رفیق و همکار
تو بکنم و پس نایم بر سر تو و باد و ستان تو دور است با دشمنان تو دشمن باشیم و در زمره ستان تو محشور
شویم و تحقیق که سبقت هر چه چند که بعد از پیغمبر تو رسیده بود و من رفیق چند یافتی که دیگری نیافتد و در
کردی در احداث پیش روی برادر است محمد مصطفی نه چنانچه سزاوار جها و کرم بود و قیام نمودی برین
خدا چنانچه حق قیام بود با کبر و شتاب را بر پا داشتی و فتنه را را بر طرف کردی و بتو مستقیم شد سلام و تنظیم شد
ایمان پس بر تو باد از نابهنرین صلوات و سلام تو حکم شد پشت مؤمنان و واضح شد نشانه ای را ایمان
و برای کج جمع شد از منافق و خصال انکار برای تو جمع شده بود پس از آنکه کسلی اجابت پیغمبر نمودی
و تائب شد و او را بر همه چیز اختیار کردی و بیاری او مسامت نمودی و جان خود را فدای او کردی و او را
آباد را پسوست و فرستاد و کبار بر روی پس تو در هم شکست حق تعالی هر چه بپار غنید را بتو ایل کرد و بنده
بر بگردار شری را و بتو در هم شکست قلعه های شرک و کفر و عدوان را و بتو هلاک کرد اهل ضلالت

و چون آن حضرت را در فرج متدفق گشتند و از نماز فارغ شدند نگاه کردند و دیدند که برادره آنست پس بر روی قبر کشیدند و هر چه حضرت امام حسن علیهم السلام را از لای سر آن حضرت دور کرد و در قبر نظر انداخت و بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را و حضرت امام حسن علیهم السلام صلوات الله علیه را و حضرت امام حسین علیهم السلام را از پیش پای آن حضرت دور کرد و دید که قائله از هر اهل امام و حوّا او می آمد و کسی را آن حضرت نزد می کردند و ای اول گفت که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را دفن کردند صد صد تن چو عبدی رضی الله عنه نزد قبر رسول آن حضرت ایستاد و شش اخطاک بر گرفت و بر سر خود ریخت و گفت پدر و مادر من و یا امیر المؤمنین و کون را با تو اگر داشتی خدا ای بواقی تحقیق که متولد تو با کبر بود و حیرت قوی بود و جهاد تو عظیم بود و با کبر آرزو داشتی رسیدی و تجارت سودمند کردی و بنزد پدر و کار خود رفتی پس حق تعالی شاد تو را باقبال تو فرستاده و ملائکه خدا بر تو راجع شده و در جوار بر بزرگوار رسیده شدی پس حق تعالی آنرا که می داشت و در جوار رحمت خود جاداد و تو را بر جوار رحمت خود مصطفی صلوات الله علیه و آله فرستاد و تو را که است اونی آب داد پس آنرا و رسول می کشد که دست گذارد و بر او و تو رفیق و همکار تو بکنم و پس نایم بر سر تو و باد و ستان تو دور است با دشمنان تو دشمنان باشیم و در زمره ستان تو محشور شویم و تحقیق که سبقت هر چه چند که بعد از پیغمبر تو رسیده بود و من رفیق چند یافتی که دیگری نیافتد و در کردی در احداث پیش روی برادر است محمد مصطفی نه چنانچه سزاوار جها و کرم بود و قیام نمودی برین خدا چنانچه حق قیام بود با کبر و شتاب را بر پا داشتی و فتنه را را بر طرف کردی و بتو مستقیم شد سلام و تنظیم شد ایمان پس بر تو باد از نابهنرین صلوات و سلام تو حکم شد پشت مؤمنان و واضح شد نشانه ای را ایمان و برای کج جمع شد از منافق و خصال انکار برای تو جمع شده بود پس از آنکه کسلی اجابت پیغمبر نمودی و تائب شد و او را بر همه چیز اختیار کردی و بیاری او مسامت نمودی و جان خود را فدای او کردی و او را آباد را پسوست و فرستاد و کبار بر روی پس تو در هم شکست حق تعالی هر چه بپار غنید را بتو ایل کرد و بنده بر بگردار شری را و بتو در هم شکست قلعه های شرک و کفر و عدوان را و بتو هلاک کرد اهل ضلالت

نیستی که من رکنهای قرآنیت داده ام حسن و حسین علیهم السلام بر پشت بخود المیضا بچرخ و سر بخود
 می باله **و ایضا** روایت کرده است که حضرت امام حسن و امام حسین هر دو را در هیچ پیاده میفرستد و هر کراشت را
 میدید خود را بر لب می افکند و پیاده میشد پس بر بعضی مردم کران آمد و گفتند بعد بن ای و قاضی که برادر خواهر
 پیاده رفت و ذی غیبتا شد سوار شویم کاین دو برادر پیاده میروند پس سعد بن را بجزرت امام حسن
 عرض کرد و از ایشان التماس نمود که سوار شو در حضرت فرمود که ماند کرده ایم که پیاده برویم و سوار نشویم
 و لیکن از راه دور میرویم که بر مردم دشوار نباشد **و ایضا** روایت کرده است که حضرت امام حسن و امام حسین
 کرده است که گفت روزی حضرت رسالت پیاده بر قتل آمد و دست حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام گرفتند
 فرمود که این دو پس خود را در کوفی بریت کردم و در زندگی بای ایشان دعا کردم و از حق تعالی غفلت بری
 ایشان طلبیدم و غفلت را پس عطا کرد و پیغمبر را منع فرمود و ال کردم از حق تعالی که بر دانات ایشان ظاهر و مظهر
 از کفایان و عیبت و پاکیزه از اخلاق و عیبت پس اجابت من نمود و سوال کردم که ایشان را و شیعیان ایشان را از
 تشنه بزم نکند و در اجابت من کرد و سوال کردم از خدای عزوجل که جمیع کلمات را بر بخت ایشان فرمود
 ای حق تعالی من حکم کرده ام حکم کردی و تقدیر کرده ام احوال تقدیر کردی و بدست منی که بجز از اوست تو فاعل
 کرد و بعد بای تو در حق بود و تضادی و محسوس و محسوس و امان ترا در باب فتنه ندان تو خواهی
 شکست و بدستی که من واجب گردانیده ام بر خود که بچنین کنایه اهل کرامت خود دنیا و مردم و داخل
 بهشت نمودن و من و نظر کنم با و بریده گفت خود در روز قیامت **و ایضا** روایت کرده است که حضرت
 که از حضرت رسول ص پیوسته که امام یزدان اهل بیت و محبوبی تو فرمود که حسن و حسین علیهم السلام
بقره مخالفان از ابن مسعود و ابو بکر روایت کرده است که ایشان گفتند روزی حضرت رسول ص
 بسوی ما پرده آمد حضرت امام حسن و امام حسین را در پیش پای سوار کرده بود که بای این را پیوسته و کاهی
 او را تا آنکه نزدیک رسید پس مدی گفت یا رسول الله تو ایشان را در دست انداخته و دست دهنده است و
 بر که ایشان را دشمن دارد در دشمن داشته است **و ایضا** روایت کرده است که بعضی از سفاک بآب تنگ

این را دوست دارم

نزه

شده و تشنگی بر من مانده تا به پیش حضرت خا طره حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات
 علیهم را بخدمت حضرت رسول آورد و گفت یا رسول الله اینها کوه که از و تاب تشنگی ندارد و پس حضرت
 امام حسن علیه السلام را طلبید و زبان معجزان خود را در دانتش گذاشت و او همکده سیراب شد
 پس حضرت امام حسین علیه السلام را طلبید و زبان مبارک خود را در دانتش گذاشت و او نیز همکده تا آنکه سیراب
 شد **و ایضا** روایت کرده است که حضرت امام حسن و امام حسین روزی حضرت رسالت پیاده صابزه آمد
 و بای مبارک خود را در میان لحاف داخل کرد پس حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام حضرت برخواست و رفت
 نزد کوفی شریفی که میبایست و برت مبارک خود را در برای او دو شنبه در میان قدحی که برت حضرت
 امام حسن و امام حسین ص داد پس حضرت امام حسن و امام حسین ص که قدح را از او بگرد حضرت رسول ص ماند
 پیچود حضرت خا طره گفت که گویا امام حسن و امام حسین ص میدان ای از حسین ص حضرت فرمود که چنین نیست
 ولیکن اول چون ادب طلبیدم خواستم که او بیاضا مد و بدستی که من و تو و این دو نور دیده من و این نور دیده
 که خواهد است یعنی امر المؤمنین ص در روز قیامت در یکدیگر رجوع می نمود **و ایضا** روایت کرده است که مخالفان از ابو
 بربره روایت کرده است که گفت یوم روزی حضرت رسالت پیاده ص آمدان حضرت امام حسن و امام حسین ص علیهم السلام را
 میگردانند که کی میروند با یکدیگر **و ایضا** روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پیاده ص
 بر فرجای کریم حضرت حسین را شنیدنی تا بانه بر زان و رفت ایشان را ساکت گردانید بر پشت فرمود که از صدای
 گریه ایشان بی تاب شدم که کو یا عقل از من بر طرقت **و ایضا** روایت کرده است که روزی
 حضرت رسالت پیاده ص بر فرجای کریم بود و آن دو کل بوسه ای آنحضرت بوسی آمدند و پیرایه های گلگون پوشیده
 بودند و می افتادند بر می خواستند چون نظر حضرت بر ایشان افتاد و از غنیمت بریزد آمد و ایشان را در بر گرفت
 و آورد و در پیش خود نشاند و فرمود که فرزندان ما که بر تری زمین راه میروند **و ایضا** روایت کرده است
 بسیار از اخبار که در آن روایت کرده است که حضرت رسالت پیاده ص فرمود که حق تعالی در تیر هر پیغمبر را از
 صلب پرور آورده و ذریه را از صلب من و علی ع پرور آورده **و ایضا** روایت کرده است که از صلب علی ع پرور آورده

و فرزند آن دختر کس به پدر خود منسوب می شود بغیر از فرزندان فاطمه که من پدر ایشان **و ایضا**
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین ۱۴ امامت در میان امت می آید
و ایضا از جابر روایت کرده است که گفت روزی بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین ۱۴ امامت در میان امت می آید
بر پشت سوار کرده بود و می فرمود که میگوشتن شتر شما و نیکو سوارانید شما و پدر شما بجز من است شما
فایده حدیث را بسندهای بسیار از طریق عامه و خاصه روایت کرده اند **و ایضا** از تفسیر علی بن ابی حمزه
امام محمد بن حسن علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت پناه ص را من می خواند من پیش جبرئیل از انکس
و انرا بفرست از برای آنحضرت آورد و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواند آنرا و انرا را که در دست آن
حضرت پیش گفت پس حضرت امام حسن علیه السلام داخل شد و از آن متاعی که در دست داشت
نیز پیش گفت پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل شد و متاع خود در دست آنحضرت پیش گفت پس
مردی از نجباء داخل شد و برداشت که بخورد و در دست او پیش گفت پس جبرئیل گفت ای عباد الله
می خورد از آن مگر پیغمبر یا وحی پیغمبر یا فرزندان پیغمبر **و ایضا** از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
عینی آمد و حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام حاضر بودند و پیش نزد آمد و خود آمد و گفت
که اطفال مدینه هرگز نیست که دهانه ایشان را با چوبه های این می کند و آن حضرت فاطمه را فرمود که جامه های شما
نزد منی است چون بیاورند شما را زینت خواهم کرد چون شربت عید شد بار دیگر نزد آمد و خود آمد
و طلب جامه عید کردن پس فاطمه زهرا علیه السلام گریان شد از جان جواب ایشان گفت و چون شربت
نار شد کسی که او پدر فاطمه را گفت که گفت ای دختر رسول خدا ص چنان خطم و جامه های فرزندان
ترا آورده ام چون حضرت فاطمه را در آتش دید که مری در نهایت جلالت و معات چنان چنان
بستر آنحضرت را چون آنحضرت بخانه درآمد و متاعی را که خود در آن آتش و آواز و دوزخ حاضر
و دوزخ و سیه که عقب آنها از پورت سرخ بودند پس ایشان را از خواب بیدار کردند و جلالت را برایشان
پوشانید و آن حالت حضرت رسالت پناه ص داخل شد و ایشان را از مزین دید پس هر دو را بر کشید

بگویند

و بوسید و بجزینت فاطمه را فرمود که خطم را بر روی گشاید یعنی رسول الله ص جامه های که از برای ایشان فرستاده بودی
آورده بود و حضرت فرمود که خطم را بپوشد و او را عنوان خانان بهشت بود حضرت فاطمه گفت که کی شما را خبر کرد یا رسول
ص حضرت فرمود که با آسمان رفت تا آمد به نزد ما و ما را خبر داد **و ایضا** بسندهای بسیار از جابر روایت کرده است
که در است که گفت روزی در خدمت حضرت رسالت پناه ص نشسته بودیم که جبرئیل علیه السلام نازل شد و جامه های بلور
سرخ آورد و علم بود از شک و غم و گفت السلام علیکم یا رسول الله ص تا آنکه اسلام میزد و شرا با بنی امیه
و امر میزد با بنی امیه که گفت کنی علی را و فرزند او را چون جامه را گفت حضرت رسول خدا ص آمد بقدرت حق
سجاده و دعا بخوانی آمد و سر بر آید و گفت پس زبان رها گفت بسم الله الرحمن الرحیم طم ما انزلنا
علیک القرآن لنتقن به پس بود آنرا حضرت رسول ص و برسم کتبت بحضرت امیر المؤمنین ع و اداجون بدست
حضرت امیر المؤمنین ع رسید بعضی در آمد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم انما اولیکم الله و رسول الله و اول
لذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم الذین یؤتوا من فضل الله و هم الذین یؤتوا من فضل الله
آنرا بوسید و برسم کتبت بحضرت امام حسن علیه السلام و چون بگفت آنحضرت آمد بعضی در آمد و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و چون بگفت آنحضرت آمد بعضی در آمد و گفت بسم الله
آنرا بوسید و برسم کتبت بحضرت امام حسین ع و اداجون بگفت حضرت امام حسین ع آمد زبان گویا شد که
بسم الله الرحمن الرحیم قل لا اله الا الله و انما اولیکم الله و رسول الله و اول الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتوا الزکوة و هم الذین یؤتوا من فضل الله و هم الذین یؤتوا من فضل الله و هم الذین یؤتوا من فضل الله
صالت ما پس ادو بار بعضی آمد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم انما اولیکم الله و رسول الله و اول الذین آمنوا
تا آخر آیه پس انجام در گفت آنحضرت ناپیدا شد و نه آنست که بآسمان بالا رفت یا بر زمین فرو رفت **و ایضا**
از طریق ایشان روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه ص نشسته بود ناگاه مرغی از هوا آمد و بر
آنحضرت نشست و گفت السلام علیکم یا بنی الله پس بر دست آنحضرت امیر المؤمنین ع نشست و گفت
السلام علیکم یا وصی رسول الله پس بر دست امیر المؤمنین ع نشست و گفت السلام علیکم
یا خلیفه الله حضرت فرمود که چرا بر دست او بگذاشتی پس آن مرغ بقدرت حق گفت که من بر زبان

از امام حسن علیه السلام روایت کرده است

خی نشینم که آن معیت خدای عزوجل کرده باشند چگونه بر دست می نشینم که معیت خدای عزوجل بسیار کرده باشد
و عامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت امام حسن
علاء حمید و امامان خود را قیام با نماز معیت نماید و خود را از خواب بیدار نماید و در آن وقت **و در آن وقت** **بجای آن اولیا**
بسته ای و کتب بسیار از کتب معتبره و عامه روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه حالت نزول می فرمود
و چون باز آمد و فرمود که یکی بر من نازل شد که پیش از این هرگز نبینی نیامده بود و از حق بقا و صفت طلبه که بر آن
سلام کند و بشارت دهد که در حق حسین علیهم السلام بهترین جوانان اهل بیت اند و ظاهر مدبرترین زنان اهل بیت است
و با سبب بسیار از کتب عامه روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که در حق حسین
و میرت و ایضا بسند های بسیار از کتب ایشان روایت کرده است که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بنماز ایستاد و حضرت امام حسن علیهم السلام در پهلوی او بود و چون حضرت بسجده رفت حضرت امام حسن بر او نش
آن حضرت سوار شد حضرت سجده را طول داد و روی گفت که من سجد شستم از سجده ملاحت کنم که بسجده ای و حضرت
چندین بار در حق حضرت امام حسن و کتب حضرت سوار شد و دست چپ خود را بر حضرت سلام نماز گفت که ای کاش که بشود
سجده و طول ادوی بقی که پیش از آن قدر طول می آید و ما گمان کردیم که کسی و وحی نازل شده است حضرت فرمود
که وحی بر من نازل نشد و لیکن این پسر بر دوش من بود و نمی شستم که با او تامل کنم در فرود آمدن و باین سبب
طول ادم و برود ایستاد و حضرت گفت که حق این پسر را رعایت میکنی که کید از انجلیکی حضرت فرمود که این ریحانه
مست **و ایضا بطریق مخالفان** از اخبار روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس خواهد
نظر کند بر مهر و مهر جوانان بهشت پس نظر کند بر وی حسن **و شیخ طوسی** از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله در خانه حضرت فاطمه عارف و من در خدمت آن حضرت بودم پس به مرتبه فاکر و جلی نشین
پس نزدیک دیوار آمد و نشست و من در پهلوی او نشستم تا که حضرت امام حسن علیهم السلام فرمود آمد و روی من
مش را شسته بود و قیامه در گوش بسته بود پس حضرت دست ثانی خود را کشود و بلند کرد و آن حضرت را
گفت و بر سر من خود بیاورد و بوسید و گوشت این پسر من سبزه و بزرگوار این است و دست و شایه حق

اصلاح

اصلاح کند برکت او میان این دو گروه است **و در کتب دیگر از طریق مخالفان** روایت کرده اند که سیدان
تا آخر گفت که من روزی در مجلسی از ایشان دیدم که حضرت امام حسن علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام فرمود که هر کس که در حق حسین
گفت که هر که گمان میکند که من حضرت علی حسین علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام فرمود که هر کس که در حق حسین
از پدرانش که بعد از آن حضرت گفت روزی در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه
علا کرمان از خانه بیرون آمد حضرت فرمود که ای فاطمه هرگز یکبار گفتی حسین علیهم السلام از خانه بیرون رفتند
و بعد که بگویند که گفتید نام که کجی رفتند پس حضرت فرمود که هر کس که در حق حسین علیهم السلام فرمود که هر کس که
ایشان را خلق کرده است یا ایشان را مهربانتر است از تو پس حضرت فرمود که خداوند اگر ایشان را مهربانتر است از ایشان
حفظ کند و اگر بخواهد ایشان را از نابالایت در پس خیر عاقلان نشاند و گفت ای احمد عیسی و چون در میان ایشان
فاصله در دنیا و آخرت پدر ایشان بهتر است ایشان اکنون در خطبه نبی الهی را بخوانند و حق تعالی
ملکی بر ایشان مقرر کرده اند است که ایشان را محافظت نماید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت و با او برخواستند تا آمد
حدیثی از آنجا شنیدیم که هر کس که در حق حسین علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام فرمود که هر کس که در حق حسین
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که در حق حسین علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام فرمود که هر کس که در حق حسین
که هر دو را حضرت امام شترت پس ابو بکر و ابویوسف و ابی جعفر حضرت احمد نه گفتند یا رسول الله کی از آن
دو که در باغ غدیر که بار و سبک تر شود حضرت فرمود که بگذارید ایشان را که ایشان فاضله و بزرگوارند و دنیا
و آخرت پدر ایشان را حضرت از ایشان پس فرمود که امر و زایشان را شترت که امر آنکه خدای تعالی ایشان را شرف
کرده اند و دست پس خط را در فرمود که ایها الناس پس بخوانید که هر کس که در حق حسین علیهم السلام را در حق حسین
از خبر جد و جدی بگفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر کس که در حق حسین علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام
و جد ایشان را خطره از خود بگذرد پس فرمود که ایها الناس بخوانید که هر کس که در حق حسین علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام
پدر و در گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود که هر کس که در حق حسین علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام
ایشان فاطمه را در آخر عمر المعطی صلی الله علیه و آله فرمود که ایها الناس بخوانید که هر کس که در حق حسین علیهم السلام را در حق حسین علیهم السلام

اصلاح

عم و عمه گفتند بلی رسول الله ص فرمود که حسن حبیبی که هم ایشان جعفر طیار است و عمر ایشان آه نانی دختر ابوطالب
 است پس فرمود که ایها الناس ایما یحیی بیکم جزو هم نما را به بهترین مردم از بنو خاله و خاله که گفت بلی یا رسول الله
 فرمود که حسن حبیبی اند که خالوی ایشان قاسم فرزند رسول خدا است و خاله ایشان زینب بانیه که پدر ایشان
 در بهشت خواهد بود و مادر ایشان در بهشت خواهد بود و جد ایشان در بهشت خواهد بود و خاله و خاله ایشان
 در بهشت خواهد بود و عمه ایشان در بهشت خواهد بود و دوستان ایشان در بهشت خواهند بود و دوستان
 و دوستان ایشان در بهشت خواهند بود **و اینها بطریق ایشان** از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
 رسالت پناه فرمود که در شب حرام دیدم که در بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد ارسل الله علی
 حبیبه حسن حبیبی برگزیده خدا میزد فاطمه که برگزیده خداست و پدرش ایشان گفتند ای **اینها**
 ایشان از عمر بن الخطاب علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت پناه فرمود که علی و فاطمه
 حسن حبیبی علیهم السلام در خطبه و قس در قبه سفیدی خواهند بود که شش عرش خداوند همان باشد **و در کتاب**
فردوس المصاب که از کتب مشهوره مخالفان است انعامیه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که حضرت
 باقی بقا نجات که که تا مزین نمیکردانی و حال آنکه درین سخن که از اسیرده میگویند و پدری که در آن راس
 حق تعالی بپوشی و بوی که که که نیست ادهام و حسن حبیبی علیهم السلام **و در کتاب** **الاصط** لبخالفان آن
 کرده است که روزی حضرت رسالت پناه را بطعای دعوت کردند و جمیع از نجار در خدمت آن حضرت بودند
 و در آشنای راه حضرت امام حسن را دید که باز می کند پس حضرت از نجار پیش افتاد و در دستهای خود را
 کشود که آن امام معصوم را بگرد و او از روی بلزی با نیل و لایق آن طرفه دید و حضرت از بی وقت
 می خندید تا آنکه او را گفت پس بکدیت را بر سر او گذاشت و دست دیگر را بر دهن و دست دیگر را او و میان
 دستان او را بوسید پس فرمود که حسن از من است و حسن از من خدا و دست او را کسی را که حسن حبیبی علیهم السلام را
 دوست دارد و حسن حبیبی عا و دو سبطه **بلی بنی سبطه حضرت امام جعفر طیار عا روایت کرده است**
 که حضرت رسول ص فرمود که فرزندان صالح کل است از خاندان خاندان که در میان بنده کان خود قسمت کرده است

و دو کس
 و دو کس

و دو کس در دنیا حسن حبیبی است و نام که امام ایشان بنام دو سبطه بنی سبطه و **در بعضی**
 معبره از ابن عباس روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت رسالت پناه نشسته بودم و
 حضرت امیر المؤمنین عا و حضرت فاطمه حسن حبیبی علیهم السلام در خدمت آن حضرت بودند تا که حضرت علی
 نازل شد و بسوی من حرکت برای آن حضرت آورد پس حضرت از او بوسید و بیعت بر او نمود و آن حضرت
 نیز بوسید و حضرت رسول ص او را بوسید حضرت گفت که حضرت امام حسن عا و آن حضرت گفتند و او را بوسید
 باز حضرت رسالت پناه عا و حضرت از او گرفت و حضرت امام حسن عا و او را بوسید و عا نیز از او بوسید و
 حضرت رسول ص او را بوسید حضرت رسول ص آن آن حضرت گرفت و حضرت فاطمه عا و آن حضرت او را بوسید
 و پدر بزرگوار خود رسول الله ص او را بوسید باز حضرت امیر المؤمنین عا و او را بوسید آن حضرت
 خود است که باز حضرت رسول ص او را بوسید و او را بوسید و او را بوسید و او را بوسید و او را بوسید و او را بوسید
 اول رسید و او را بوسید آن نوشته بود که فی سبیل الله التجهیز الحرام این حرکت است از جانب حق تعالی
 خود مصطفی ص و علی مرتضی ص فاطمه زهرا و حسن حبیبی فرزندان رسول خدا ص و امانت از برای
 دوستان حسن حبیبی علیهم السلام از آنش چشم در روز قیامت **و اینها بویق بنده های معجزان**
 امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت پناه روزی بیچاره و حضرت فاطمه عا
 دست امام حسن بر دست راست و دست امام حسین عا بر دست چپ گرفت و بیعت داشت پدر بزرگوار خود
 و آن حضرت در خانه عایت سنگدل بود پس حضرت امام حسن عا و حضرت رسالت پناه آن حضرت نشست و حضرت امام
 عا در جانب چپ آن حضرت نشست و ایشان در آن مبارک آن حضرت را می داند و چون حضرت پیدار شد
 حضرت فاطمه زهرا گفت ای و حبیبی درین وقت جد شما در خواب است بیا می بیند بخانه خود بر کردیم
 و بعد از پیدار شدن حضرت بیایم ایشان گفتند ما درین وقت از بیجا حرکت نمی کنیم پس حضرت امام حسن
 بر نیل رفتی بر او ای رسالت آن حضرت خواهد و حضرت امام حسین عا بر بازوی چپ آن حضرت خواهد پس
 بخواب رفتند و پیدار شدند پیش آن آنکه حضرت پیدار شود و از عایت پیر رسید که مادر تاجه است گفت پناه

شما خواب رفتید بخوابید بر پشت پس از آنکه تا بر روی آمدند و آنرا بر روی بود و بان تندی باری
و بر روی پدید صدامی بعد از آنکه از ایشان توفیق پیش روی ایشان بهم رسید و از پی آن
رفتند و حضرت امام حسن بدست راست خود دست امام حسین را گرفت و بود و ایشان میفرمودند با حدیثی
الخیار رسید و چون داخل آن باغستان شدند خیران کردند و ندانستند که بجای بروند پس حضرت
امام حسن بعد از آنکه گفت ما درین وقت حیران شده ایم و نمیدانیم که بجای باید رفت یا درین
وقت بجا نایم تا بعد از آنکه حضرت امام حسن گفت که خیار داردی هر چه میکنی متابعت میکنم پس هر دو
خواستند و در وقت دیگر یکدیگر را آوردند و حضرت سالت تمام خواب بیدار شد احوال ایشان را پرسید
گفت رفتند پیش ما و حضرتان پس حضرت رسول ص و در منزل حضرت فاطمه را ایشان را طلب کردند و یافتند
حضرت بخیر است گفت الله و مولای این دو پس من از کسنگی از خانه بیرون رفتم و اخذ و ندان
نمودم که منی بر ایشان پس نور آنحضرت را طبع شرف از پی آن نور رفت تا حدیثی از آنجا رسید
تا که دید که ایشان خوابیده اند و دست در کردن یکدیگر را آورده اند و باران در دهانت نشسته و نهدی
ی آمد و حق تعالی از برای ایشان ابری بکافر بود که یک قطره باران بر ایشان نمی بارید و بایشان احوال طایفه
بود و ما غبطی که هوای آنها مانده استان نهان بود و در میان آنست یکی بر روی حضرت علی اکبر بود و
بر روی حسین و چون نظر آنحضرت بر آن مرقعات افتاد و شنید که آنما را بشنیدند صدای آنحضرت بلنداری
و سخن آمد و گفتند از کوه میگردید و ملاک را که از کوه میگردید و فرزند بفرموده من محافظت نمودم ایشان را
پس حضرت فرمود که ای حیاتی تو از چه طایفه گفتی من یکجایتم بسوی تو فرمود که کدام طایفه بگو گفتی یمن
چون از پی من مرا فرستاده اند برای تعلیم این کتاب عزوجل که فراموش کرده اند چون باین موضع رسید
ندای از آسمان شنیدیم که ای حیاتی اینها پسرهای من و خداوند پس ایشان را قتل کن از عاصات و آفات و
از خوداشت به و در غایت غفلت کردم ایشان را و بتو تسلیم کردم و باین حال پس آنرا را فرار از آن گرفت و
برگشت و حضرت رسول ص عرض داشت و بدوش راست خود سوار گرد و دوش را بر دوش خود

کلاه

سوار کرد و روان شد و حضرت امیر المومنین عا جز داشتند و از پی آنحضرت بودند و در راه با آنحضرت
ملحق گردید پس یکی از اصحاب آنحضرت گفت که یکی از این فرزندان را بمن بده که بار تو بسبک کرد و حضرت
فرمود که برو که کفایت تر باشد و نیت در آنست پس حضرت امیر المومنین عا پیش آمد و گفت یا رسول الله یکی از
شیرین خود را بمن ده تا بار تو بسبک کرد پس حضرت روی کرد و حضرت امام حسن عا و فرمود که آیا میروی بدوش
پدر خود گفت یا خداوند بخیر بگو که بدوش ترا بنده بخوانم از دوشش پدر خود پس بسوی حضرت امام حسن عا
مقدمت شد و فرمود که آیا میروی بدوش پدر خود و او نیز پیش را در خود جواب داد پس ایشان را نایمان
فاطمه را آورد و فاطمه از برای ایشان حرفی چند مهیا کرده بود آورد و بنزد ایشان گذارست چون
تا اول نمودند و میرشدند و در وقت رسول ص بایشان گفت که اکنون برخیزید و با یکدیگر کشتی
گیرید پس برخاستند و مشغول کشتی گرفتن شدند و حضرت فاطمه ص برای کاری بیرون رفت و در داخل
شدند که حضرت رسول ص حضرت امام حسن عا را فراموش میکند بر انداختن حضرت امام حسین عا و میفرماید که
یک جوی صبار بر زمین زن حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که ای پدر بر زکوار یا شاهی و میفرماید که زکوار
برگویی که حضرت فرمود که آیا داری نیستی کسی که حسین را بگیرد و بر زمین زن وایک حبیب من قتل
کند گوید که ای حسین حسن را بگیر و بر زمین زن **این شعر خوب** روایت کرده است که روزی عبد الله بن
عباس که حضرت امام حسن عا و امام حسین عا را گرفت و ایشان را سوار کرد و شخصی باو گفت که متواظب باش
در سال بزرگتری که بایشان میگری و سوار میکنی ابو عباس گفت که ای جمعه منم که فدایانی که اینها کشته
اینها فرزندان رسول الله اند و این بوقت نایب حلاوت بر من که سعادت را بکایت اری ایشان را اقدام **فصل**
سیتم در بیان بعضی از مکالمات و حلقه های آنجا که آنحضرت است اهل بصره آشوب و آشوب
که از پی بنزد عبد الله بن ابریه و محمد بن عثمان آمده و مسئل را ایشان پرسیدند عیند نه تنها یکدیگر
حواله میکردند اعراقی بایشان گفت که مرا مسئله فرور شد و از شما می پرسم و یکدیگر دیگری حوالا میکنند در
بین خدا چنین کاری رواست ایشان گفتند که اگر میخواهی که یکی را که این مسئله را از اندر و بنزد حضرت امام

و اینم و اینم بسیار که چون این بزرگوار حضرت رسید از روی حسرت می شنید و گفت این مبلغ یا در
خارج چنین باری دوستی بسیار است و آنرا نمی شناسد چون این بزرگوار حضرت رسید از روی حسرت
ساعتی تا می نمود و بعد از آن فرمود که اگر بعد از طلاق رجوعی بر می گیرم بر اینم و در وجه می گیرم **و اینست**
حقیقت کرمه است که چون حضرت امام حسن علیه السلام را بر نزد معاویه رفت بشام و در روز واران حضرت متعنه
بسیار از یک نواهی برای معاویه و یا ورنه و یا بر ناسور و بر ناسور معاویه که نه شد پس معاویه اگر بزرگوار
گذاشت و بخشید و چون حضرت از مجلس تکلمی بیرون آمد باز نام را یکی از اعدای معاویه که گفتش آن
حضرت را بدو داشت بر بخشید **و اینست حقیقت کرمه است** که چون معاویه را بعد از آن مجلس نشست
و اشراف برین را طلبید و هر کسی در حواله خود عطا یا بخشید از آن بزرگوار و در اینم معاویه و حضرت امام
حسن علیه السلام در آن مجلس داخل شد معاویه گفت دیدم آنکه مرا بیکل نسبت دخی و چیزی نزد من نمانده باشد که در آن
شرافت تو بند پس خزان و در خود را گفت که مثل آنچه بخواهم آنها داده ام حضرت امام حسن علیه السلام عطا
و در اینم معاویه حضرت فرمود که در اینم معاویه و در اینم معاویه حضرت امام حسن علیه السلام عطا
و اینست حقیقت کرمه است که روزی مروان ملعون گفت که من هستم حضرت امام حسن علیه السلام را بسیار می شناسم
و نمیتوانم از او گرفت این را حقیقت گفت که اگر من از برای تو یکم سباحت یا رابری آوردم که
چنین باشد گفت و حق که درم حاضر میشوند و مجلس می که امشب می قیاس را بیان می گویم کرده اند حضرت
امام حسن را چیزی ذکر می گویم که توانم بر پرس که اگر اتمای قریش عدا که کردی چون مجلس عقد
شد این را به عقیده شروع کرد و در امشب می قریش و فضایل ایشان را بسیار که کرد مروان گفت
که چرا فضایل حضرت امام حسن علیه السلام را ذکر نمی کنی که منامت او بر همه زیاد می کند این را حقیقت گفت که
من شرافت و کمالاتم را که شایسته آن را ذکر می کنم او را ذکر می کنم و نام او را بر همه مقدم میدارم
چون حضرت از مجلس بیرون آمد که سوار شو و این را حقیقت او بیرون آمد و حضرت را سوار کرد چون
حضرت را طلب و را داشت تبسم فرمود و گفت آیا حاجتی داری گفت بلی می خواهم بر اینم معاویه را بنم

حضرت

حضرت فرمود آمد استرا با و بخشید **و اینست حقیقت کرمه است** که روزی حضرت سوار بود در میان
اهل شام بر سر راه حضرت آمد و شام و ما نزاری بسیار بر آن حضرت گفت و حضرت جواب داد گفت تا اوان
سخن خود خارج شد پس حضرت می مبارک خود را بر سویی او گذاشت و بر سلام کرد و بر روی او خندید و
گفت ای مرد پر کاران می کنم که تو در دنیا و کویا بر تو مشرب شده باشد ای چند کار از سوال می کنی عطا می کنم و از ما
طلب نیست و ارشاد کنی ترا ارشاد می کنم و اگر از ما بر داری طلبی عطا می کنم و اگر گرسنه باشی ترا سیر می کنم و
اگر عریان باشی ترا کسوت می پوشانم و اگر گریانی ترا پیانیا می کنم و اگر گرسنه باشی ترا سیر می کنم و اگر حاجتی داری
بر ما می گویم و اگر با خود را بیاوری و بچانه ما و دوایری و هر همان ما بهشتی تا وقت دفعه برای تو بهتر
خواهد بود زیرا که ما خداوند داریم و آنچه خواهی نزد ما میسر است چون آن مرد سخن حضرت را شنید که
گفت که ای می گویم که با خلیفه خدای در زمین و خدا بجز خدا که خلافت و ولایت را در یکا قرار دهد پیش از این
و بعد از آن که کسی نشنیده است و اکنون قریب ترین خلقت که دیدی بوی من پس را خود را بی آن حضرت آورد
تا در مدینه بود و همان آن حضرت بود و آن معتقدان و طبایع اهل بیت که دید **و اینست حقیقت کرمه است**
ایضا همین عداوت و جنگ و جدل و خیزش را طلبید و نیز خود را با داد و فرمود که برو این نیزه را بر شتر عدا
بنی چون بر نزد یک شتر رسید قیاسی بر شتر مرد راه را و گرفت و مانع او شد چون بر نزد حضرت بر شتر حضرت
امام حسن را نیزه را از دست او گرفت و بجای آن شتر عدا شد و نیزه را بر شتر فرورد و بوی حضرت بر شتر
بازید چون او پس روی محمد بنیفا از حیات متغیر کردید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که منک را از اینک
تو ستم نمی کردی پس مقدم او کرد زیرا که او فرزند نبی است و تو فرزند منی **و اینست حقیقت کرمه است**
کرمه است که بعضی حضرت امام حسن علیه السلام را در خانه کعبه و حرم طواف می کردند و می شنیدند که در می می گوید که این پس حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام است حضرت فرمود که بگو در حضرت علی بن ابی طالب است زیرا که پدرم از درم است
و در کشف القناع است کرمه است که بعضی حضرت امام حسن علیه السلام را بوی خوشی بسیار و جامه های فاخر و
میلان اعلان و انصار و مکار و خوشنودان و عدا و از کار بر او صاع بر ستری هم داری سوار بود و

مکری نیندیشید و در کشاید پنهان صریح ایشان نرساند و احدی نداشت از ادافتی آن خاق بر زمین نرسد
و حتی در صحنه جنت را با و برساند و هر سال از خراج و ارباب جبرنجی به هزار درج و کجاست برساند و اگر نسبت
حضرت شایسته المومنین ع کندند و در قنوت نماز با سنان با حضرت و شعیان او نمونید چنانچه میکردند و چون نامه
نوشتند شد و در کمال ۱۳۰ سال آن گواه گرفته و شهادت عبد الله بن الحارث و عمر بن ابی سلمه و عده از من عامه
عبد الله بن کبره و دیگر از ابرار نام بر داشتند و چون صلح عقد شد معا و نیکو و بیست و نه کوفه را تا آنکه از رعبه
نخلیه فرو آورد و آنجا نماز کرد و خطبه خواند و در آخر خطبه فرمود که من چشمه آسمانی را در دم برای شما میگردانم
بکریه یا زکوة بدهید و یکی چشمه آسمانی را در دم که گاه در شما میبارد و خدای این را در هر چند شما نمیخواهید و هر چند
چند با حاصل کار خود و بهر آنکه از زمین بای منت و هیچ یک از آنها و فغانی که در پس و افغانی کوفه نشد
و بعد از چند روز که در کوفه ماند به مسجد در آمد و حضرت امام حسن را در بزم فرستاد و بگوید برای مردم گفتار
من منست حضرت چون بر بزم برآمد و نشانی آید که او در روز حضرت سالت و اهل بیت او فرستاد و فرمود که ای
اناس بدانید که بهترین بزرگوار تقوی بر بزرگوار است و محقق و معیت اهل بیت اهل بیت است و اناس بدانید که
میان جلال و جلال عروسی که به جنتش سوار است باشد بخاطر یافت بخیر از من و برادر من حسین عا و حلالی فغانی باشد
صدا هدایت کرد و شاد است از اهل بیت او بهر آنکه بر بزرگوار و عا و بی با من نماز کرده و در امری که مخصوص من بود و من سزاوار
آن بود و چون یاد رفیق یافتند از آن بهشت از برای صلاح این امت و حفظ خونیان ایشان و شهادت با من است که
بود که با من با هر که میگویم صلح کنید و من با هر که گفتار من صلح است را در بین مردم که با صلح کنم
و حفظ من را با برادر من و من و من صلح شما بود و آنچه من کردم بخت بر بزرگوار و من صلح نمود و این
و این فتنه است برای صلح من و من فتنه است برای فغانی و وقتی که خواستار صلح با من بود و هر که از من است که
پس عا و بی بر بزرگوار و خطبه خواند و من گفت حضرت شایسته المومنین عا و بی حضرت امام حسن عا و بی من که گفت
جواب آنکه من کرد و حضرت امام حسن عا دست او گرفت و نشاند و خود بر خوسه فرمود و ای کجای که من را یاد
میکنی و در برابر من سزا بگوئی من حسن عا و بی علی بن ابی طالب است و تو می عا و بی در بخت مجاری است و عا و بی

فاخره

فاخره حضرت امام حسن عا و بی من که گفت حضرت شایسته المومنین عا و بی حضرت امام حسن عا و بی من که گفت
قتل است پس خدا لعنت کند بر کلامی که تو میگویم که نام شر باشد و جنس شر باشد و کفرش قدیم شر باشد و فغانی شر باشد
باشد و وقتی که مسلم که بر بزرگوار و عا و بی حضرت شایسته المومنین عا و بی حضرت امام حسن عا و بی من که گفت
و این که در کوفه بعد از صلح حضرت امام حسن عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
پرسیدند و فرمود که بنزد امام خود رفتیم و از سوال کردیم که چه باعث شد که اختلاف را عا و بی که متفق فرمود که آنچه
ترا داشتند و فرمودی که من و برادر من آدم و این که در کوفه بعد از صلح حضرت امام حسن عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
حضرت امام حسین عا و بی من که گفت حضرت امام حسن عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
نمی شود تا آنکه اهل بیت او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد
مردی بود بسیار قوی و تند و جفا قات و جفا بر بزرگوار و عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
که او را اسارت کنیم که از کوفه میآید و فرمود که عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
هر اگر پس نماند و رفت و در کوفه با عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
حضرت امام حسین عا و بی من که گفت حضرت امام حسن عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
و هر چند میگویند دست از کوفه تا آنکه عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
او را امر کرد و بخت نمود و وایت کرده است که چون عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
جستار عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
حضرت امام حسین عا و بی من که گفت حضرت امام حسن عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
که او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد
عزیز طهر حضرت فرمود که عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام
و فغانی که در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد و اهل بیت او را در کوفه فرستاد
حسین عا و بی امام حسین عا و بی امام محمد باقر عا و بی امام جعفر عا و بی امام

فاخره

میشود و در آن ششای است چون به بخت زمانه استوار نگردد و آن احتیاز میکند و در آن خود را به بطوری روشنی
میکند و باین سبب خدا را شهادت و در سینه میبرد و این و الا گفت که در ششای باشد خصلت بی ایست که مشهور است
جماع بسیار در حدیث خود که از زمان ما به مشهور است و در زمان ما که مشهور است و باین سبب بی ایست از
عمره زن بر نمی آید مگر در ماضی **در کتاب جمیع احکام** **در کتاب جمیع احکام** **در کتاب جمیع احکام** **در کتاب جمیع احکام**
در ایام حکومت خود بیخ فتنه و بیدار آمد مردم به استقبال او فرستادند و در میان ایشان کسی نبود که از او
خوش نیامد که مردم کم به استقبال او فرستادند و در میان ایشان کسی نبود که از او خوش نیامد که مردم کم
برایشان و قیامت در کوفی ندارد که سوار شود و معاویه گفت که شترهای انگشتی ایشان در حیرت فیس بن سعد که
روز بزرگ انصار بود گفت که شتران خود را خالی گذاشت و روز بعد در احد که در حیرت فیس بن سعد که
میکرد تا چون اسلام را بر شتر ایشان غلبه کرد و اینده و ششای خود سینه معاویه را شکست پس فیس بن سعد که
حداقدا معاویه را در کوفت که بعد از آن ستم کردان بر ما غلبه نمودند و معاویه گفت که شترهای او را چه کرده است فیس
که در آن کرده است که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز
از خویش نشسته بودند و معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام
از هر خواستگار که سینه را در جنگ صفین که در آن روز به پیشش که عیب خون همان که در آن روز به پیشش که عیب خون همان
این عیب گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز
گفت معاویه که او را که ششای بنی سبی که در آن روز به پیشش که عیب خون همان که در آن روز به پیشش که عیب خون همان
که مردم زبان از شافعی علی علیه السلام به میزدند و نیز زبان از شافعی علی علیه السلام به میزدند و نیز زبان از شافعی علی علیه السلام
میفرمود از همان همان گفت که ششای بنی سبی که در آن روز به پیشش که عیب خون همان که در آن روز به پیشش که عیب خون همان
گفت که کلامی که احدی را استخوانان یا عمل کردن یا عمل معاویه گفت که عمل کردن یا عمل معاویه گفت که عمل کردن یا عمل معاویه
گفت که بفرمان و معنی آنرا ندیدیم گفت سوال کن معنی آنرا از کسی که تاویل کند آنرا بفرمانی که تو با اهل بیت تو با
تاویل میکند باین سبب که قرآن بر اهل بیت نازل شده است من معنی آنرا از آل ابوسفیان بر پرسید ای معاویه

ایضا بنی سبی

آیا نمی بینی که ما را از آنکه عمل کنیم در حال حرام قرآن پس اگر امت سوال کنند از معنی قرآن که این اختلاف است و هر
کس در میان ایشان و مسلک خود اینست گفت بخوانید قرآن و تاویل کنید اما روایت کنید از برای مردم آسانی
که در میان شما نازل شده است و هر چه غیر آنست روایت کنید باین سبب گفت که حق تعالی در قرآن میفرماید که بخوانید
خود را شهادت و در آن ششای است چون به بخت زمانه استوار نگردد و آن احتیاز میکند و در آن خود را به بطوری روشنی
میکند و باین سبب خدا را شهادت و در سینه میبرد و این و الا گفت که در ششای باشد خصلت بی ایست که مشهور است
جماع بسیار در حدیث خود که از زمان ما به مشهور است و در زمان ما که مشهور است و باین سبب بی ایست از
عمره زن بر نمی آید مگر در ماضی **در کتاب جمیع احکام** **در کتاب جمیع احکام** **در کتاب جمیع احکام** **در کتاب جمیع احکام**
در ایام حکومت خود بیخ فتنه و بیدار آمد مردم به استقبال او فرستادند و در میان ایشان کسی نبود که از او
خوش نیامد که مردم کم به استقبال او فرستادند و در میان ایشان کسی نبود که از او خوش نیامد که مردم کم
برایشان و قیامت در کوفی ندارد که سوار شود و معاویه گفت که شترهای انگشتی ایشان در حیرت فیس بن سعد که
روز بزرگ انصار بود گفت که شتران خود را خالی گذاشت و روز بعد در احد که در حیرت فیس بن سعد که
میکرد تا چون اسلام را بر شتر ایشان غلبه کرد و اینده و ششای خود سینه معاویه را شکست پس فیس بن سعد که
حداقدا معاویه را در کوفت که بعد از آن ستم کردان بر ما غلبه نمودند و معاویه گفت که شترهای او را چه کرده است فیس
که در آن کرده است که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز
از خویش نشسته بودند و معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام
از هر خواستگار که سینه را در جنگ صفین که در آن روز به پیشش که عیب خون همان که در آن روز به پیشش که عیب خون همان
این عیب گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز نمی تواند ملاقات تمام معاویه گفت که هرگز
گفت معاویه که او را که ششای بنی سبی که در آن روز به پیشش که عیب خون همان که در آن روز به پیشش که عیب خون همان
که مردم زبان از شافعی علی علیه السلام به میزدند و نیز زبان از شافعی علی علیه السلام به میزدند و نیز زبان از شافعی علی علیه السلام
میفرمود از همان همان گفت که ششای بنی سبی که در آن روز به پیشش که عیب خون همان که در آن روز به پیشش که عیب خون همان
گفت که کلامی که احدی را استخوانان یا عمل کردن یا عمل معاویه گفت که عمل کردن یا عمل معاویه گفت که عمل کردن یا عمل معاویه
گفت که بفرمان و معنی آنرا ندیدیم گفت سوال کن معنی آنرا از کسی که تاویل کند آنرا بفرمانی که تو با اهل بیت تو با
تاویل میکند باین سبب که قرآن بر اهل بیت نازل شده است من معنی آنرا از آل ابوسفیان بر پرسید ای معاویه

ایضا بنی سبی

در میان مادران هست فاطمه دختر عثمان بن عفان و فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زید
بن ابی اسلم گفت پس خود را در کینه که نهاد و فاطمه نهایت و نهاد و فاطمه از عود نه
می آید پس حضرت امام حسین را جازده اظفرت را بنده یک بر حضرت فاطمه علیها السلام نهاده و از آنجا بقرستان رنج
برد و این باب است **باب بیست و یکم** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام جعفر علیه السلام
خواست که حضرت امام حسن علیه السلام را نزد یک بر حضرت سالت پناه مست و فاطمه که جماعتی را برای این کار جمع کرد این
مردی گفت من شنیدم از حضرت امام حسن علیه السلام که می گفت که حضرت امام حسین را با یکدیگر که در جازده
من خوشی نه ز می بریزد اگر این می بود حضرت امام حسین را دست بر نمی داشت تا آنکه حضرت امام حسن را در پهلوی
خود دفن میکرد و حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که اولی آنی که بر سر او رفته بعد از وفات محمد خداوند عالم بود که
آمد و صبح کرد از دفن آن حضرت و **شیخ طوسی** **بکیران** **باب بیست و یکم** روایت کرده است که معاویه بن ابی سفیان
در هر دو صفا قطع است بسیار از زمین حله کو فرخاس شد برای جده و زهری برای آن خود فرستاد که حضرت
حضرت امام حسن علیه السلام داخل کند چون آن صوفیه طعام را پیش حضرت حاضر کرد و بر واتی عیان زانو کرد و فرمود که
آیا قدر دانایید که چون خداوندی را ملاقات نموده سیدة المسلمین و سیدة العوالمین و مادر سیدة عالمین
عالیان و سیدة جعفریه را زکند در پشت و سینه است و این حضرت امام حسین را با این آن حضرت حاضر
و گفت ای برادر چگونگی می یابی خود را حضرت فرمود و او را اول روزی از روزهای دنیا
می یابم و بعد از آن که بر منی بر چن خود خنجریم و بنزد جلا و بر خود میرود و هر که میباید مفارقت نمود وستان و
برادران را که استخفا و سکیم ازین گفت و خود را که جنایان رفتم برای آنکه ملاقات کنم چه خود رسول خدا را و پیر
حضرت امیرالمومنین را و هر دو فاطمه را و هر دو عجم حره و حضرت را و خداوندی که است و تو را بعد از تو و نایزه هر
محبت است و نه آنک می کند بر چه را که خودت شده است و میم ای برادر چگونگی خود را و پشت و سینه که بمن این کار را
که کرده است و هشتان یکجا شده است که گویم با او چه خواهی که حضرت امام حسن علیه السلام می گفت که سوگند که او را خواهم کشت
فرمود که پس از خبر بدیدم تا آنکه ملاقات کنم خیم رسول الله را و لیکن ای برادر و وقت نامه مرا بنویس که این وصی است

کلیله

که می کند که گوید پس هم علی بن ابی طالب علیه السلام بسوی برادر خود حسین بن علی علیه السلام و حقیت میکند که او ای میم
بود اینست خدا که خداوندی است که ندارد و او است سزاوار بر شهادت و در معبودیت شریک ندارد و پادشاهی کسی
را که بگوید و نه و تاج و بعضی و یا در دنیا بفرستد و چه خبر را و خلق کرده است و چه خبر را و خلق کرده است و او را
و از این معبودی است عبادت که از او این می شود است بجهت شهادت که اطاعت کند او را و شهادت را که می کند و
معیت کند او را که راه می رود و بر کوه که بسوی او بیاید است و سفارش میکند که ترا ای حسین در حق
آنها که بعد از خود میگذارد از اهل خود و فرزندان خود و اهل بیت که تو را که می آید اینان و قبول
کنی همان بگو که در ای شهادت را و خلف من نسبت ایشان و پدر مردمان باشی برای ایشان و آنکه حق کنی و با حضرت
رسول است و آنکه حق می خوری امام با آن حضرت و خانه آن حضرت را آنجا که می خدمت اهل خانه آن حضرت کردند و حال آنکه در
حق تقاضا می کرده است از آن فرمود که یا ایها الذین آمنوا لا تکلوا أموالکم بینه البین الا ان یؤدوا ذلکم بخیار
سوگند که حضرت رسول صا حضرت زکات ایشان را که داخل خانه او شوند بی خدمت در حیات او و خدمت ایشان در سید
بعد از وفات او و خدمت او است که اگر تفرق نمایم و آنچه اندوخته است پس از آن زمان ملعون ترا
مانع شود که از سوگند میم بفرستد و در حکم که گذاردی که در جازده بقدر رنج از خون بر زمین ریخته شود تا حضرت
پناه صفا را ملاقات کنم و نزد او می نمایم و شهادت کنم با حضرت از آنجا که از شافقان بما رسیده بعد از دو سبب این
دست کشید که چون آن حضرت بعالی بجا و جوار رحمت حق تعالی اعانت نمود حضرت امام حسین را و خداوند بر جعفر را
و عا بر سر او طایفه و آن حضرت داخل داد و خود است که در و خدمت حضرت سالت پناه مست را بکشد و او آن حضرت را
کند پس و ان ملعون باور ندان عثمان و فرزند آن ابونعیان و سایر بنی امیه مانع نشد و گفتند که ما میباید
که شما را به بدترین حالی در قیام دفن شود و پس با رسول خدا صفا و دفن شود و خود را به شهادت تا نایزه و شهادت کند
و جعفر را از تیر با خالی شود پس حضرت امام حسین را فرمود که بگفت آن خداوندی که که بفرستد را چه کم کرد اندیشه فرزند
فاطمه را حق نیست بر رسول خدا صفا و او را از آنهایی که بی خدمت داخل کرده و خود میباید که او سزاوارتر است
از عثمان تا حال خطا تا که او را زینت شرف چون کرد و با شمار و این معبودی حقی که دور اند که کان

و بعضی شوی که میگوید که میگویم بای فرزند بلند شود که گاه فرستیم که از این ایستاد و از او خواهر داشتند
تفاوت مرایان رساند و خواهر داشت او را میگویند که خنده درین من خواهد کرد و بخداوند عظیم که خواهر داشت
پس گفتند خداوند اسوال میگویم از خود حق این دو فرزند خود آنچه سوال کرد از تو ابراهیم و حق نیست خود خداوند اسوال
دوست ابراهیم را هر که دوست از اینها داشت که هر یک از او شش می داد و دینی که بزرگتر است و ازین با برادر
ابن باقر عنه بعد از آنکه بنامش و این است که است که حضرت سالت بنا به خود فرمود که حق تعالی را ملکی است که او را
میگویند و او را نذر هزار سال است و از میان پادشاهان پادشاهان و زمین بود پس روزی در خاطر او چیزی
گذاشت که در میان او غلط بود و در کار خود و این بر بعضی از پادشاهان و اعیان و کسان و دینی که بسوی وی
پادشاهان و او با فضل پادشاهان که در کارش بود که قیام عرش بر سر او چون حق تعالی است و او با فضل
فرمود که در دکان خود کس خداوند عظیم و از عظیم تر و ازین بلند تر چیزی نمی باشد و کفایتی ندارد و بلندی
بلندی مکان نیست پس چون پادشاهان و او را از کوفت و او را از صفهای ملاک چون کرد چون در شجر حضرت
اهم حسین است و شکر حق تعالی کرد که با کمال از زمین که شش جبهه را فرودشان از پادشاهان برای کرامت مولود
که متولد شد است برای حق تعالی که بسوی خوان خواند و شکر بسیار است و او خوشی کرد که او را
برای کرامت مولود که برای حضرت محمد است و است و وی که بسوی مولود که در زمین که خود را و زیارت
یکدیگر بر روی برای کرامتی که در از دنیا برای حق تعالی متولد شده است و وی که بسوی جبرئیل که نازل شود بسوی
پس خبر من محمد باقر و قیام از ملاک که هر قیام پادشاهان را که پادشاهان و اعیان و کسان و دینی که بسوی وی
شود و در آن نایب و از در و یا قوت تغییر کند و با خود و بنبرین ملاک و حدیان را که هر مرایان نور دوست
داشت باشد و این تغییر نیست بر و در حق تعالی علیه السلام را نیست و مبارک باد بگویند برای مولود وای
جبرئیل خبر ده او را که من وی را حسین نام کرده ام و تغییر نیست و بگو بگو که یا محمد و او را خواهد گفت بدترین است
تو و بدترین چهار پادشاهان باشد برای کسی که او را بکش و وای کسی که بهمان اینها را بکشد و وای کسی
ایشان را بکش بسوی حق تعالی و من از کشته حسین پادشاه و ازین چیز است زیرا که هر چه برای حق تعالی است

سوار

ملاک

که اگر قاتل حسین جبرئیل است تا حق تعالی را در روز قیامت بپوشان که بلند خدای بیکر داده اند داخل
جبهه خود کرد و جبرئیل شاکر است تا حق تعالی را در روز قیامت بپوشان که بلند خدای بیکر داده اند داخل
به در ایل گذشت و ایل گفتای جبرئیل این چه واقعه است که من از شما می شنایم و مشاهده میکنم که قیامت بسیار است
جبرئیل گفت و ولیکن در از دنیا فرزندانی برای حق تعالی متولد شده است و حق تعالی را از برای قیامت و فرستاده است
گفت من سکه میدهم ای جبرئیل پادشاه خداوندی که در روز آخر است که چون جبهه متولد شد بر سر اسلام را پادشاهان
بلکه بحق آنکه در روزگار که از تو سوال میکنم که از پدر و مادر خود سوال کنی که از من نشنود که در وای ای مرا که بر
و مادر مقام خود و صفای ملاکهای جبرئیل نازل شد و با حق تعالی آنحضرت را تهنیت و تهنیت گفت
حضرت رسول گفت آیت من او را خواهد گفت گفت بل حضرت رسول که خداوند است من نیستند و من پادشاهان
و خدایم پادشاهان از ایشان پس جبرئیل گفت من نیز از ایشان پادشاه ای محمد پس حضرت رسول متولد شد و فاطمه علیها
رفت و اول تهنیت و تهنیت گفت حضرت فاطمه ای پادشاهان که از سر بر سر حضرت فرمود که امروز پادشاهان
پادشاهان است که قوی از آنست من فرزند بلند حسین را پادشاهان حضرت شکر که زمین بشم و در تو او را پادشاهان
خواهد گفت که در حضرت فاطمه ای که پادشاهان ای کلام که پادشاهان است و کریم است فرمود که کاش من او را نمی دانستم حضرت فرمود
کس که کوفی میگوید که قاتل حسین در شش برای فاطمه و لیکن حسین کشته شد و پادشاهان ای پادشاهان ای پادشاهان
جدا از هم بر سر حسین است و فرمود که اما من جدا از ملکیت که پادشاهان است جدا از حسن است که پادشاهان است و جدا از حسین است
که نام است و جدا از حسین است که پادشاهان است و جدا از حسین است که پادشاهان است و جدا از حسین است که پادشاهان است
محمد متولد شد و جدا از حسین علی علیه السلام بعد از او که پادشاهان است که پادشاهان است که پادشاهان است که پادشاهان است
از که پادشاهان است پس جبرئیل علیه السلام پیغام در ایل پادشاهان است که پادشاهان است که پادشاهان است که پادشاهان است
پس حضرت رسول حضرت امام حسین علیه السلام را بروی دست گرفت و آنحضرت را در جبهه پادشاهان پیچید و بلند و بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوند بحق این مولود و بر تو پس گفت که بگو حق برین مولود و در جبهه او حق و ابراهیم و جبرئیل و
و یحیی که اگر حسین نذر تو قدری هست ای شواله را پادشاهان است که پادشاهان است که پادشاهان است که پادشاهان است

واما چه عظمی است که برای قضای حاجت برون آمده تا آنکه بخل ستانی رسیده و یک پشت بخت یکبارگی کرده اند
که مشغول قضای حاجت شوند پس حق تعالی برای کرامت ایشان و برتری در میان بندگان که یکبارگی می بینند و چون
فارغ شدند دیوار زمین ایشان بر شومست پس بقدرست آسمانی در آن جمع جسته ای پدید آمد که آن آفتاب بر پشت
و خود را پاک کردند و وضو ساختند و بر کشتند پس در انشای راه عمر علیه السلام را از او پرسیدند که ای پسر
از دشمنان خود نمی ترسی که تنها برون آمده اند گفتند ما از قضای حاجت بر یکدیگر آن ملعونان را
تنها می یابیم و خود را تنها می بینیم که با کاه صحنه ای نشسته اند و می بینیم که در آن صحنه ای که در آن روز
ایشان کردی آنچه کردی و بلب غم و درین خدایه اگر می خواستی اهل بیت را محبت کردی و ما را محبت
علیه السلام نیز نشان می دهی و گفت پس دست راست خود را برداشت که با آن بر روی آن حضرت در حق تعالی دست
خف کرد پس برخواست که بر سر چوبه در دست چو درخت نشسته پس گفت سوال میکنم از شما آنکه در حق تعالی
که حق تعالی را کند و دست را را کار دارد و پس حضرت امام حسین علیه السلام گفت که خداوند او را از این ملت پاک کند
و این را بر حق کران برای او و جحی کران بر او پس حق تعالی او را را کرد و بایشان را و از دست و نیز حضرت
امیر المومنین علیه السلام آمد و با حضرت شروع فی الحکم کرد و این واقعه چند روزی بعد از بیعت سقیفه بود پس گفت
این را یکی از سادات بودی که برای تو پیغام برده حضرت فرمود که دست بوی نه مگر برای قضای حاجت پس یکی از
منافقان که حاضر بود برای حضرت را کشید تا آنکه داشتند حضرت امام حسین علیه السلام با آن معاشرت گفتند خدا
ترا از دنیا برون نبرد تا آنکه فرستی و زندان و اهل خود را و از چنان شد و آن ملعون در عروق خنجر خود را
مردم می برد پس چون حضرت امام حسین علیه السلام بیانی از آنکه اندام امام حسین علیه السلام را گفتند شنیدیم از
خود رسول خدا که می فرمود که مثل تو و برادر تو مثل من پس عداست خدا و او را از شکم ما برون آورد و بر زمین
که که نه شتر خشک و بر لای ایشان رویانید و چشمه آبی برای او جاری کرد که از درخت که در شیر مخمر و از آن چوبه
می شستیم پس مردم فریاد کردند و چشمه را می شستند و درخت که در چو با و محتاج نیستند ظاهر خواهرش و حق تعالی
در باریک علی علیه السلام می فرمود که ما او را می فرستادیم بسوی صحرای کس و زیاده پس یاران آوردند پس ایشان را بخوار

که می بینم

سرا شنیدیم تا وقت معین و ما احتیاج بدینست که در حق تعالی تعالی است که یکبارگی تمام جسم پس از نبی
پیش آورد و بعد از این خدا را را خواهر فرستاد و امام خواهر کرد و آنکه در حق تعالی که زیاده از خود می بیند و
ایشان را کافر می بیند و دولت خواهد داد و ایشان را از کار دنیا بخوار کرده اند تا وقتی که خدا بخوار را بر ایشان بفرستد
پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که من هم از خود بخوار می شنیدم **که این را شوق** ای جلیل صبری و ام سلمه روایت کرده است
که در حق جبرئیل علیه السلام در حق رسول الله صلی الله علیه و آله صورت می کشید از آنرا آن حضرت نشسته بود که با کاه حضرت امام
صلی الله علیه و آله را داخل شده و چون جبرئیل را بنگاه دمی می کرد و در نیزه می کرد و آمده و از خود می بیند
جبرئیل را طلب ایشان فرستاد و دست بسوی آسمان بلند کرد و می جی می می نامیدی برای ایشان فرستاد و بایشان را
چون آن میوه را را بدیدند که در کوه و در نزدیکی حضرت جبرئیل صلی الله علیه و آله را گفتند که بفرستید و بایشان را
و فرمود که بر نیزه را را بخوار کرد و در نزد خود ماندند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از ایشان رفت و هر از آن
میوه ها تا آنکه در کوه و در نزدیکی جبرئیل را بخوار کرد و در نزدیکی جبرئیل را بخوار کرد و در نزدیکی جبرئیل را بخوار کرد
رسول صلی الله علیه و آله را از ایشان رفت و بایشان را از ایشان رفت و بایشان را از ایشان رفت و بایشان را از ایشان رفت
پس آن را در بر طرفش چون حضرت امیر المومنین علیه السلام را در بر طرفش روید و آن را بپای حضرت امام حسین علیه السلام
داشت تا آنکه بر سرش نشاند و پس با و رسید بعد از آن نزد حضرت امام حسین علیه السلام بن العباس بن علی علیه السلام فرمود
که منی که پدرم از کربلا بر می برد و بر او را می بیند و در دست داشت و هرگاه که نشسته بود و او را می بیند
تا آنکه آن منظم و خفیه می یافت چون تشنگی بسیار با حضرت علی علیه السلام شد و دست از حیات خود برداشت و در آن جا که
آنسب می برد چون نشسته بر چندان آنسب را طلب کرد و دنیا فتنه پس حضرت امام بن العباس بن علی علیه السلام فرمود که بوی این را
از منقه مطهره ای شنوم هر وقت که زیارت او می روم و هرگاه از شیعیان خلص بودم و در وقت که زیارت او می روم
برو بوی سیلان آن در من و مطهر شده و **و بعد از آن که زیارت او می روم** که گفته اند که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را بخوار فرستاد و در دنیا با حق بدست گفتیم یا رسول الله ای جبرئیل
که یکبارگی در میان منی با حضرت فرمود که این حدیث است که بر او را می بیند و در دست و بوی او را می بیند

خداوند است که در آن از برای این دختر کسی را پسندیده است از آن خود چون مردم در مسجد حضرت رسول
جمع شده روان باز رفت فراوان آمد و در پی طوی حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت معاویه مرا امر کرده است
که دختر عبد الله را برای پسر او بزنم و بخاکم ری کنم و حوامی که پیشش خواهد آمد بکند و قوی بدیش را دادم
و این کوس را بپایان رسانیدم و این در قیله و موجی معاشرت شما خواهد بود و چون دیدم که بیکم نرسیده بودید
شما و برید گفتی که کفایت برای او بهم نرسید پس جواب بگویم اباعبدالله چون سخن او تمام شد حضرت
امام حسین علیه السلام گفت هر یکم خداوندی را که برای خود ما را اختیار کرده است و برای دین خود پسندیده است
و خلیه گردانیده است بعد از محمد و در دو فرمود که ای مولای منی چند گفتی و ما شنیدیم اما آنچه بدیش
خواهد موقت بکنیم پس بگویند که اگر ما را فی شوم زیاد ما را بپنداریم که نسبت رسول خداست در نزد ما
که ما را آنچه گفتی بپایان آوریم و بقیل صلح خواهد شد از برای خدا تا ما شتی کرده ایم و بزرگوار شد تا صلح خواهد شد
که دروغی شنی تو نیست میان ما و صلح دهد چگونه و رابطی که گفتی و شتی که پیش از این گفتی و ما را
که خواست و پادشاهی بدید و موجب شرافت او گردیده و آنچه گفتی که موجب معاشرت ماست نزد اهل جمع
چنین است معاقلان و دامایان میدهند که شرافت و شرفش فریبش فرود کرای کرده حاضران گواه میشد که آن
تزیین کردیم که شوم دختر عبد الله بپسندش و قسم بن محمد بن جعفر بپسندد و بهم و بخشیدم بان دختر
مزد و خود را که در مریه دارم که هر سالی شست و زار دنیا را طلال از آن میشود و برای خراج ایشان پس است چون
مولای این سخن شنید و شتی بزرگوار و گفت با من که کردی ای بی نباشم و در دست انداخت و خود بگریه دارد
حضرت فرمود که اگر ما بزرگواریم این در برابر آنست که عایشه دختر عثمان را با امام حسین علیه السلام اندازی پس بعد از آن حضرت
امام حسین علیه السلام معاشرت را برای خود خواست و شتی گفت و اینست که مراد معاویه را بود و در حدیث
بمعادیه که در میان او کرد که جمیع اهل عراق و بلاد و می کند نزد حسین علیه السلام و او را بخلافت و در طبع انداخت
و می رسد گفته در بانه و بانه که شتی بگویم تا بعد از آن مردم معاویه را جواب نوشتند که تو بپسندید معاویه
آنچه در باب نوشتن بودی پس نه آنکه شتی خواهد شد تا او با تو بکند و با تو کار دارد که تا او و معاویه بپسندد

فقال

فی خواهم که شتی بنویسم و نام حضرت امام حسین علیه السلام نوشت که امری چند از تو بپسندید و بپسندید و بپسندید
که گفتم ای زبانی که با خدا عهد چنان کرده است سزاوارتر است که با معاویه و پیمان خود بکند و اگر بپسندید
است باطلت زیرا که بر اهل بیت امیر کردی و باید که خود را بپسندد و بی و بعد پیمان خدا و افکند و چون تو خود را
بگفتی این نیز معاویه و بگفتی و اگر تو با من در مقام بگفتی من نیز با تو بگفتم پس با اجتماع این اقامت با هر دو نفر
بسیار جود و شوق مشورتی که معاویه را شناخته و امانی از کرده پس هم کن بخود و بر دین خود و بر اقامت خود
و از معاویه و جز آن بازی غور چون ما با حضرت رسید و جواب نوشت که در آن ما نوشته بودی که امری چند
از من بپسندید است که تو را از انباری میلاف آقا را بگویم که اینست بن یک ما و امر را بعد از آن در آن
که هر یک از اینها را بپسندید و شتی گفت که کان و خن چنان اند و من اراده چنان تو دارم و در مقامی گفت تو شتی
و بگفتی که هر یک از شما معاقت بشم و در هر یک گفت تو کان اندام که خدا را فی بگفتی و احوال تو را
که بگویم را شاعر خود کرده ای و فارغین خدا بد فرزند این او بپسندد و در دین بدقت هابا شانه این نام
آیا تو شتی که بپسندید عیسی را با که در حق می آید از کانه کان و عبادت کند کان که از کان بپسندید و بدست
غیظ می شمرند و در راه خدا از اعداوت کنندگان می ترسند و بظلم و عدوان شتی بعد از آنکه ایمان مطلق را بپسندید
ایشان خورده بودی و پیمانهای شکم با ایشان داده بودی و برایشان حرم را شتی کردی و بگفتی که می بینان
نیست شتی که در آن اطاعت از شما حضرت رسول ص بود و بمن شایسته خدا بود و عبادت بپسندید و اگر بپسندید
بود و شتی را بپسندید که بود و در شتی را زرد و عیسای با و دادی که اگر آن عیسای و پیمانها را بپسندید
در صواب است پس بپسندید تو فرمودی ای عیسی ای که شتی از دین جزوت پروردگار بپسندید و عیسای
پیمان خدای قائل است که تو شتی که بنیاد پیمان را برادر خود خواندی و حال آنکه بر شتی علامت حق متولد شده بود
و عیسای که کانی بپسندید است و حال آنکه حضرت رسول ص فرموده است که فرزندان از و شتی است قدر برای زمانه
سنگ است پس عیسی که کانی است رسول خدا را و معاقت شتی شتی خود کردی فی لیل و بر فانی و او را بپسندید
مسلط کردی و در شتی و پیمانهای مسلمانان را برید و دین نای ایشان را که بگفت و ایشان را بر دستان خرم بپسندید

کویا تو این است بیتی ایشان با تو یک نشینند یا تو نیستی کفر نه بدی تو نوشت که در حق فرمان
بر این علی بن ابی طالب نوشتی که هر که درین علی باشد این از انکس پس بدترین و جوی ایشان را بقتل آورد و
ایشان را سیرت با کرده و جدا سو که درین علی بنی است که علی بنی شد و در روی تو بود و شما را بظواهر این
دین در آورد و برکت او باین طریقی شد و این امارت حکومت که در آن کشیده او بی بود و شرف تو
پدر تو که تمام قلی از مکر بردارید و نام بریده و بشوید و منفعت قلی پس که اندوختن نوشت بودی که خود
بر دین خود برات جده خود که در آن وقت در این است پیدا کنم و من برای آن وقت غنیمت نمیدانم غنایان و
بلای خود دین خود است جده خود جز برین نمیدانم که با تو جرم آنکه اگر کنم تو نسبت به احوالیم جرم در آن کار که
طلب از من می کرد اخذ از تو سوال خواهم کرد که تو توفیق هد که هر امیری که بیکو تر باشد اختیار کند و از این
نوشت بودی که اگر من جده ترا بکنم تو عصب را بخواهی شک و اگر من با تو که بکنم تو با من مکر خواهی کرد پس هر که
دیگری که میتوانی با من بکن که امیدوارم که از مکر تو هر چه بکنی و هر که تو پیش از دیگران بنویسد
زیرا که بگویم که جده بالست خود مانده و بر بعضی عاقلان خود حیرت که درین و بجان خود قسم میدهم که هر که زنی از
خود کرده و بر تحقیق که کسی عهد این جماعت را که بقتل آوردی بعد از آنکه با ایشان صلح کرده بودی و کینه
یا کرده بودی و در میان آنها بایستاد و نه بودی و آخر کشتی ایشان را پیش از آنکه با تو قتال کنند یا با
بیکدیگر مادی این را نسبت بایشان مکر برای این که خفیات ما را یاد میکردند و حق را عظیم تر از پیش گشتی
بسیار پس سلا را از امیری که اگر بیا فراموشی هر آنکه می بینی پیش از آنکه آنها بکنند با آنکه آنها می بینند
آن که مطالب خود بر سبب شارت با تو ای معلوم که ایشان قصاص خون خود از تو خواهند کرد و بعضی دیگر
در قیامت توبی با به خواهند داشت و با آنکه خدا را نام هست که کجای کجای که بزرگ آن نام بر روی نیست
و خدا فراموش نکند آنچه تو کردی از خونخواهی کردن مردم به گناهنا و تشنگی گویان خدا بهشت او آواز کرد
ایشان از دنیا خود به عزت و جبر کردن مردم که بچند کنند پس تو که کوی است و خدا نشسته است که شرب
بخورد و بایگان بازی میکند و بچند که زبان کار نفس خود شده و دین خود را بپا داده و با رعیت خود

خود

در مقام خیانت بر آمده و امارت خود را ضایع کرده و سخن سخنان و جاپلان را بشنوی و صالحی از او
پرهیز کار را از انکس ایشان را بر سر بی افکنی چون معاویه نام را بگویند گفت در کشتن کینه با تو کشیده است پس
پسید گفت بنویس جواب را با او و بدو را در آن نام در کج کن پس در آن وقت عبدالله بن عمر بن
عاص بن معاویه آمد و معاویه نام را با او داد و گفت پس که حسین بن علی بن ابی طالب است آن ملعون نین
حق این سخن گفت پس معاویه چند دیو گفت رای بر پیش تو بود و هر دو خطا کردی و چه توانم نوشت و جواب
و پدر او چه را ایشان نمیدانم و اگر دروغی چند بنویسم که مردم خلاق آنرا میدانند چه فایده دارد و من چه هستم
تمهیدی چند با تو نویسم و لیکن معنی خود را در آن ندیدم مگر در **فصل چهارم در بیان غنایان**
و بعضی از غنایان آن حضرت است با آنکه خاسته عاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که حضرت امام حسن
در هنگام وفات خود آن حضرت را وصی و خلیفه خود کرد و این وصی بر امارت او نمود و هر آنکه است و در این خلافت
با و بود و اکثر بعضی را آن حضرت در کشتن با یی کشتن است **کشتن بنی امیه و بنی امیه**
امام محمد بن علی بن ابی طالب روایت کرده اند که چون هنگام ارتحال حضرت امام حسن علیه السلام است حضرت امام حسین
صلوات الله علیه را طلب و فرمود که ای برادر من تو را وصی خود میکنم که چون از ارفا احوال کنم مرا فصل و کف کنی
و بر من نماز کن و مرا نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عهد خود را بآن مانده کنم و نزد قوامم ظاهر بپوشان
آن در وضع دهن **و دیگر روایات** اند از حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت امام حسن علیه السلام را وفات
داد پس گفت ای برادر من محمد بن علی را طلب و چون قریب از من شد از من جدا گرد و در تحصیل حکومت دینی اگر کند
غلبه خود را به بندد و از من و همه جا بدین تا خود را بخدمت آن حضرت رساند چون سلام کرد حضرت فرمود بنشین
مثل تو کسی نمیدانم غایب است از کلامی که مرده دارد از زنده میکند از زنده دارد می بیند از بیکدیگر صدق و قیاس علم
پاشید و تا بیکدیگر خلافت جعفر را می راه هدایت بنشیند و بداند که تفاوت میان فرزندان یک پدری باشد
چنانچه ساعات روز بعضی از بعضی روشنی می بیند مگر غیبی که حق امانت را در فرزندان ابراهیم قرار داد
و بعضی را بر بعضی تفصیل داد و به او در نور بخشید محمد صلی الله علیه و آله را از میان ایشان اختیار کرد و به

ایشان زیاده از کای محمد بن موسی پسندم چه را و حال آنکه در قرآن کافران بس وصف کرده است
و فرموده است که کفار حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الا الحق و خدا ایشان را بتوراتی
و خداوندی محمد بن موسی جزو هم ترا با یکی در شان تو گفت محمد گفت بل آنحضرت فرمود که شنیدم بدین
در حد و بصره میکند که هر که خواهد با من بیکی کند و در دنیا و آخرت چنان باشد که نیکی کند به محمد بن موسی
من ای شما که خواهی ترا جز تو انم داد با حق واقع شده است در زمانی که تو نطفه بوده و در پشت پدر
خود ای محمد بر آنکه حسین بعد از وفات من و مفارقت من از بدن من امام است و تحت است و این
میراث است که از پدر و جد تا و رسید است و در کتابهای خدا و تعالیه و او نوشت است و خدا را
احل است چنانچه من در هیچ خلق اختیار کرده است و محمد را از میان شما اختیار کرده است و او را
پیغمبر گردانیده است و محمد صلی الله علیه و آله را اختیار کرده است برای امامت و من پیغمبر را
میکنم پس محمد بن خفیه گفت که تو ایام منی و سینه و بزرگ من و دوی و سینه من پس محمد صلی الله علیه
و آله بخدا سوگند که بخیرم که جان من جز پیش از آنکه این سخن را از تو بشنوم و بر رستی که در سر من سخن چند
هست در رفت و که آنرا وصف بیان آخر نمی تواند کرد و هر چه را خواهم بگویم پیش از آنکه گفته شد
است و در کتاب خدا نوشته شده است و زبان فصیح و دامایق لایست و قلم حای کا بیان کند
از احصا کردن فضایل و مناقب تو خدا چنین خبر میدهند که کار انرا حسین از خدا دانست و دان
او از هر کار که انرا است و قربت او بجزرت رسول الله و پادشاه است و امام بود پیش از آنکه مخلوق
شود و موسی خدا را خواند بود پیش از آنکه خلق در آید و خدا میداند که اگر محمد بن موسی است
هرگز او را پیغمبر اختیار کرد و چون محمد صلی الله علیه و آله را اختیار کرده است و علی را اختیار کرد و و حسین را
اختیار کردی مانع شدم که مردم و راضی شدم و قبول کردم امامت او را در شکلات پناه با و خواهم برد
و در شهادت از و جدا نخواهم یافت **و کتابت علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب**
که من و عباد من هیچ نره جبار به الله رفتم گفت بخوابی ترا جزو هم با حق شنیدم و از حسین بن علی

صلوات

صلوات است علیکم گفت علی بن ابی طالب گفت من زیارت آنحضرت رفتم تا آنکه کسی در میان دعوت من بهم رسید
و با من بیست و یک زیارت آنحضرت کردم چون حضرت جبرئیل بر من مطلق شد با اسباب و در میان من آمد
و من در بعضی موضع مشغول نما بودم پس فرمود که ای جبار بجز این صفت نشد بنده غایبی که منم با بر تو
ستاد منی که در دعوتی من بهم رسید است مرا منع است مگر من فرمود که من بعد از او چون بر دوشم آمدن
برگشت و را با من وضع انداخته فرمود که خدا را که گفتم حق تعالی از تو دفع کرد پس من بسوی تو شکر
انعام نمودم که ای جبار ای آدم چون را بر دوشم و بر دوشم فرمود که در این نظر کن چون نظر کردم هیچ از آن است
ندیدم **و کتابت علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب** از ابو خالد کاتبی روایت کرده است که گفت از دینی در خدمت آنحضرت نشستم و
تا که جلیل گریان را که حضرت پیغمبر که بر سر یکدیگر توجیه گفت و الله من دین را و ساق و حاکم و وصیت
کرد علی که دارد و مرا امر کرد که چون او میرد کاری کنم تا خیرت بود و عرض تمام حضرت فرمود که بر خیز و بیا و بروم
بنزد این زن صالحه چون بر خیزم که آن زن را دانی از خواها میزد بود و حضرت در پیش ایستاده
و در کمره کوچکی خوابیده بود و او را در پیش او ایستاده از حضرت از دعا فارغ شد آن زن را بخواست
و نشست و شهادت کند که من در خدمت آنحضرت را که با من و لا انا و کفایتی مولای من داخل خانه شد و آنچه
مصلحتی میدانی مرا با آنکه من در حضرت داخل خانه شد و بر بالین او نشست و فرمود که وصیت کن تا خدا ترا
عزت کند و قرآن گفت یا بنی اسرائیل من انما انا الله و الله من انما الله من موضع است و آنرا بتو نقل میکنم هر که
مواظب از دست من بود و بی و دوش من و دیگر از آن پیغمبر که را آن که من را می شنید و می دانست و اگر عاقل باشد
و نیکو داشت و نیکو افکار را و انصاف و نیکو نیت پس از حضرت شهادت می کرد که در این نماز کند و در حق او شهادت
آید بعد از آن که جان بخیر تسلیم کرد و دیگر از حضرت شهادت می دهم زمین العابدین علیهم السلام مرویت است که علی بن ابی طالب که
حضرت امام حسین علیه السلام را بخاک انداخته و چون سخن من که در حق او شهادت می کرد و چون شهادت او را کرد و در
و چون خدمت آنحضرت رسید فرمود که ای اهل بیت من شهادت من را که با جناب خدمت امام خود می آید و با جناب جناب
اگر کسی شهادت من را بخواند و مرا شهادت من را بخواند و مرا شهادت من را بخواند و مرا شهادت من را بخواند

چشم ای پدر حضرت فرمود که ای فرزند من که ای **باب اول** و این **باب اول** در بیان معجزات و ابرو عارفه
روایت کرده اند که روزی بخود و خدمت و علی بن ابی طالب رفتند و فرمود که شرفی بخیزند و در پیش حضرت امام حسین
انسان می نشست و در خدمت حضرت کریمان شریف و شریف بخواند و حضرت میگریست تا آنکه صدای گریه از خانه بلند
شد و یک حضرت فرمود که بآن روش که پیش خود میخیزد و خود میگوید بخوان چون خواندم آن حضرت بسیار
گریست و صدای گریه از آن خانه آن حضرت بلند شد چون آن حضرت در خدمت حضرت فرمود که هر که شرفی در پیش
حسین میخواند و بنیاه کس را که بانه بهشت او را و هر که در دو حاکم را که بانه بهشت او را و هر که در
و هر که در پیش خود بخواند که بانه بهشت او را و هر که در دو حاکم را که بانه بهشت او را و هر که در
صد روایت دیگر فرمود که هر که آن حضرت بسیار آورد و از دیده او بگذرد کسی که آید و بانه بهشت او را و هر که در
و خدا را می نشود از برای او ثواب بفرمان بهشت **شیخ مفید** معتبر از زین العابدین روایت کرده است که من با
جماعتی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم که بعضی از معلمان بخدمت آن حضرت آمدند و حضرت او را
اکرام نمود و فرمود که خود را بنده گفت چو گفت که بیک خدا را فدای تو گردانم حضرت فرمود که شایسته ام که
شعری میگوید در پیش حضرت امام حسین علیه السلام و بنویس که ای کفایتی فدای تو شوم فرمود که بخوان چون
خواندم حضرت کریمان شریف قطرات اشک بر پیشانی مبارک جاری شد و حاضران همه گریان شدند و فرمود
که بخند که گوید که ملائکه مقربان در این لحظه حاضر شدند و در پیش حسین را نشاندند و زیاده از آنچه ما گریسم گریست و حق
تعالی از برای توبه جمیع بهشتیان و هر که داند که همان ترا آمرزید پس فرمود که ای جعفر **شیخ مفید** که زیاده بگویم که گفت
ای ای پسر من خودم که در هر پیشه شری میگویند و بگویند که بیا تا این حق بیا بهشت را از برای او و او را بجا نماند
و گمان او را بیاورد **شیخ مفید** معتبر از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام
نزد پدر و کار خود است و نظر کنی بهشت که خود بخوانی که نزد او و فرمود و نظر کنی بهشت
زیارت کنند که آن خود و او بجهت شهادت نام بای پریشان را و در جوار و حائل ایشان از آن خداوند
عالیان ارشاد حق بکنی از زمان خود او می بیند کسی که بران گریه میکند و طلب آمرزش میکند برای او مال

مکن

چگونه از پدر خود که طلب آمرزش کند برای او میگوید که اگر من از زیارت کندم من آنچه از برای او بجا
کرده است و این فرجه از زیاده از خارج او خواهد بود چون زیارت کند او بگوید و هیچ گناه بر او نماند **باب دوم**
باب دوم از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که آن ماه محرم ماهی بود که جل جلاله بلیت قاتل
و آن ماه محرم میباشند و این است جفاکاری خودنمایی را احلال می دهند و یک حرکت که در زمان و حرکت
مانا که کردند و پیش از خیمه نای مانده و اموال را غارت کردند و حرکت حضرت سالت پناه را در حق را عایت
نکردند و رستی که بجهت حسین دیده های ما را در روح کریمه است اشک را با جانی کرده است و عزیزان را ذلیل گردانده
در زمین کریمه که کورش کرد بای که در دنیا و نجات پس رفتن حسین علیه السلام با یک برادر کریمه کانی کریم
بر آن حضرت میگذشت فرمود بر نه گمانان بزرگ خود را بر حضرت فرمود که پدرم حسین **شیخ مفید** چون ماه محرم و خیمه ایشان
حضرت را بخندان می دیدند و نه و حق و ظالم میگردید و چون روزی محرم شد روزی صیبت دادند و و گریه او
بود و ملکوت که امروز زیارت کریم علیه السلام شهادت شده است و در وقت آن حضرت که در کنگر گندسی **باب سوم**
خود را در روز عاشورا بواجب دنیا و آخرت او حق تعالی بر او روا کرد و روز عاشورا روز بکشتن شاره و برای
آن وقت را می انداختند و خیره کننده را بخیر و خیر کرده است برکت دنیا و بر خدا او را روز زعامت باین بر عید الله تعالی
و هر که در دل برین جنت انداخته **باب چهارم** از او بیان بنی بهشت روایت کرده است که گفت در روز اول محرم
بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که ای پسر شایسته با نوره تو گفتم ز فرمود که این و زیارت که حق تعالی
که با علی علیه السلام را عجب که در حق که از حق تعالی فرزند طلب و ملائکه او را انداختند و هر که خدا را عیب
ترا بگویم پس هر کس این روز را روزه دارد و دعا بگوید که در جهان که دعا و حضرت که با علی علیه السلام مستجاب کرد پس
فرمود ای پسر شایسته بگویم که جل جلاله بلیت قاتل از زمان که نشسته طلسم قتال از این ماه عید است برای حضرت
اینها پس این است حرکت این ماه را نشاندند و حرکت بجهت خدا را ندانستند و در نیا ماه بادی است او قتال از نا
ایشان میسر کردند و اموال ایشان بخت بردند پس خدا نیامرد ایشان را از برای پسر شایسته اگر گریه
میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی علیه السلام که او را مانده که سوز بر بر نه و عید نفوس اهل

مکن

بیت را باو شهید گوید که هیچ یک در دنیا نبوده اند و تحقیق که گریستند برای شهدای آسمانهای
پشت کانه زمین طی چهار هزار ملک برای حضرت اواز آسمان بر زمین آمدند و چون زمین رسیدند آنحضرت
شهادت داده بود پس ایشان بپوشه نزد قبر مستند و نمیده بود که آلاء ناقصی که قائم آل محمد صلا ظاهر شود
پس از اوردن آنحضرت خواهند بود و وقت جنگ که شد ایشان این خواب بود که با شاهان و اعیان یعنی ای
طلحه کینه کان خون حسین ای پسر شریف جز او مرا پدرم از جدت علی بن ابی طالب که چون بدید حسین کشته شد همه
خدا و خاک سرخ بار برای پسرش را گریه کنی جریانی تا آنکه ملاقات کنی و هیچ کس جری بقوات پس زیارت کن
حسین را ای پسر شریف اگر خواهی که در عرفای بپوشی سکن نشوی یا رسول خدا و ای محمدی صلوات الله علیه
پس لغت کن بر قتل آن حسین که در خوابی که شهادت کردی که با شش بیست و یک نفر کشته شد و فرستاد یاد
کنی که بگویند ای کشت معکم فافوز خود بختی ای کشته می کنم که ایشان بی بودم کشته می شدم و
استگار می شدم بی ای پسر شریف اگر خواهی که در رجای عالم بپوشی یا پسر برای آنده ماند و نه پاک شو
و برای شادی ملت باش و بر تو باد ولایت که اگر کسی بگوید که ای کشته شدی و در حق تعالی او را در قیامت بار خشنود
میکردند و در کتب معتبره حضرت عیسی علیه السلام که روایت کرده است که گفت روزی آنحضرت صلا
علیه السلام پرسید که یابن رسول الله اگر حضرت امام حسین علیه السلام را بشکافتند آیا در قبر آنحضرت جری خواهد
یافت و ملازم بود که ای پسر شریف اگر خواهی که در میان تو بپوشی که حسین بن علی علیه السلام را در خود بپوشد
رسول خدا و با حضرت موسی بن جعفر و نه و شادی نماید و کاهی بر جانید است و بپوشی است و میگویند که
پرو که را و فاکل بود که با من کرده و نظر کنید زیارت کنند که خود و پیش از با نامهای ایشان و
نام پدران ایشان و سکنی و ما و ای ایشان و آنکه در خانه های خود را در نشاندند زیاده از آنچه بنما
فرزندان خود را می شناسید و نظر کنید بسوی آنها که بر او میگرد و طلبه بر نشانی برای ایشان میکنند و
از پدران خود سوال میکنند که برای ایشان استغفار کنند و میگویند که ای کشته شدی برهنه کنی آنحضرت
برای تو میگویند که زیارت از تو با حاکم این شادی توان از آنده و تو خود بود و از حق سوال

میکند

میکند که هرگاه و خطای که گریستند و یاد کرده است **در کتب معتبره** روایت کرده است که
حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که ای حسین توان این علف را بیا زیارت قبل از حمله علی بن ابی طالب که در
من مقرر شدیم از اهل بصره و من و جماعتی هستند که تابع خلق اند و دشمنان بسیار داریم از اهل قیام از آنجا
و ایشان را و این نیستیم که احوال را بوالی بگویند و از ایشان مهربانی بر سر حضرت میگویند که ای هر که بخاطر مراد و
آنچه با حضرت کردی که در کتب معتبره که جری میکنی برای عیبت آنحضرت که نمی بیند که جری میکنم و دیگر بر ملاک اهل
امرا ندو و در دنیا بنشیند و شایع میکند از خود و از اهل من آنجا و عیبت ظاهر شود حضرت صلا ظاهر شود که خدا
رحم کرد که هر که جری کرد تو عیبت می کنی از آنها که جری میکنند برای عیبت ما شادی شود و برای شادی ما و از آنکه
میخواهد برای آنده و صواب خدای میگرداند از برای خود و ما این میکنند از برای اینی ما و از آنکه جری میکنی و وقت
مرگ خود که بدان حاکم شوند نزد تو و عیبت کنند ملک الموت از برای تو و بر شادمانی تو که دیده تو شود
کرد و شاد شوی و ملک است بر تو و هر که از برای خود جری میکند که عیبت می کنی و عیبت می کنی
و فرمود که هر که عیبت کند از خودی که از فضل و ادهمت ما را در حق خود برکت و عیبت کرد و عیبت است و اهل بیت است
برستی که زمین و آسمان را بر میگردد از روزی که اهل بیت عیبت کردند و عیبت کردند و عیبت کردند و عیبت کردند
از ملاک برای ما میگردانند زیاده از دیگران است از روزی که عیبت کردند و عیبت کردند و عیبت کردند و عیبت کردند
کند برای تو عیبت بر اهل بیت خود را شاد حالی او کرد و از پیش آنکه آب از دین او برینا آید و چون
بر روی او جاری شود اگر قطره آبی در او را بچشم بریزند هر آن حرارت فرو نشاند و کسی که در شادی
تا بعد از وقت مرگ چون ما باینده شاد گردان و شادی از شادمانی ما میگردانند و در جوی کوشش را و او
شود و چون دوستان ما بنزد کوشش و ملاقات نای الوان طعامها آنقدر بکام بیتان میرساند
که نمی خورند از آنجا که در دنیا هیچ هر که عیبت کردند از آن آب بخورند و بعد از آن هر که نشانی شود و عیبت شوق
نی بیند و آن که در دنیا مانده که نور است و بوی شک از آن ساطع است و طعم نیک از آن مست است و از عیبت شوق
و از عیبت که هر که عیبت میگردانند و بوی و عیبت میگردانند و عیبت میگردانند و عیبت میگردانند و عیبت میگردانند

خج که مذکور کنی تا بهای ایشان دیدید که بر سر خوشتر بود که مغوش این بود آیا امید دارند که از جی که حسین را کشته
شده و جده و اورد روز قیامت از ایشان پرسیدند که چند سال است که این شهر در کشتن شما خوشتر است که کشته شده
پیش از آنکه خبر شما بشود شود **بسم الله الرحمن الرحیم** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت زین العابدین و فرزند
و خانه ام سلمه رضی الله عنها بود و فرمود که کسی نیاید نزد ام سلمه که گفت که حضرت ام سلمه این آمد و گوید من اینم
که آن حضرت را نمی آید که کشته شد آن حضرت را می آید و فرمود که ام سلمه این را می آید و فرمود که ام سلمه این را می آید
نیز است و حضرت رسول ص که می کند و چیزی در دست خود دارد و می گوید که آن حضرت فرمود که ای ام سلمه چو می آید خبر
آورده است که این کشته خواهد شد و این قریب است که در آن کشته خواهد شد این را از خود می گوید که هر وقت که می شود
بیا که خبر که کشته می شود که کشته شد است که کشته شد که کشته شد که کشته شد که کشته شد که کشته شد که کشته شد
که این از خدا سوال کردم حق تعالی فرمود که پیشه صاوت در جبهه پدید بود که در حق تعالی بن باقی و جبهه پدید بود که در حق
که او را پیشه پدید بود که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
که این از آن است که حسین بن علی را در روز قیامت است **بسم الله الرحمن الرحیم** از حضرت امام علیه السلام روایت کرده است
کرده است که چون حق تعالی امر کرد و حضرت ام سلمه را بر سر ام سلمه را بر سر ام سلمه را بر سر ام سلمه را بر سر ام سلمه را بر سر
که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
خوار برای خدای تعالی می کردیم تا آنکه اول من کشته شد و فرزندان من بر روی آمد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
اربع درجات معصیان را پس حق تعالی بر عباد حق که کرایه می کشد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
خداوند خلق نیافریده که بخوبی باشد پس حق تعالی از عباد حق که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
بوی تو بلبلان تو را بر هم می کشد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
بوی تو فرزندان تو را بر هم می کشد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
با و که آیا کشته شد و فرزند او بدست دشمنان کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
در طاقت من را بر هم می کشد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد

الاجم

ابراهم که روحی بود و می خوانند که در آن زمان که فرزند او را خواست کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
بسیار است که می خوانند که پس ابراهیم را خواست که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
شماره فرزند خود اسمعیل را و او را قربان می کردی بخبر حق که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
واجب گردانیدم بهیچ ترین درجات اهل معصیان را و اینست حق تعالی که و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
فدا کردم اسمعیل را بهیچ مطلب **بسم الله الرحمن الرحیم** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
صالح بن عقیل کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
یا محمد این فرزند را کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
این خبر را شنیدم که پس جبرئیل گفت یا نبی خواجه تو ایام آن تری که در آن کشته خواهد شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
جبرئیل این بیان جمل حضرت بود و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
غلامی که نزد آن حضرت بود و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
فروید که خوش حال تو ای تبت خوش حال کسی که در کشته خواهد شد **بسم الله الرحمن الرحیم** از حضرت امام علیه السلام روایت کرده است
از این پس مالک که فرزند علی علیه السلام را کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
بیاید از جانب حق تعالی که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
حضرت بود که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
حضرت فرمود که بسیار دوست میدارم و فرزند که کرایه منست ملک که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
پس ملک خاک خری خوشتر می آید که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
شده است و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
کرده است که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
میکردم که مبادا آن حضرت را پس گردانید پس کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد

آنوقت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله تو اینها را دوست میداری فرمود که چگونه دوست ندارم اینها را و
 ریخته اند و در دنیا و دوزخ دیده منند جبرئیل گفت یا نبی الله حق تعالی اینها را حکم کرده است که هر کس این حضرت
 فرمود که هر کس این را بخواند یا بگوید یا بخواهد که بخواند یا بگوید یا بخواهد که بخواند یا بگوید یا بخواهد که بخواند
 بر او هر چه بخواهد عطا می شود اگر خواهی که این حق تعالی اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد
 معصیت اینها را از خود کرده اند از برای شفاعت که آنرا دوست دارد و اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد
 حکم کرده که از خود را بفرماید و هر چه بخواهد عطا می شود اگر خواهی که این حق تعالی اینها را دوست دارد و اینها را دوست دارد
 است خود را که **فایده** روایت کرده اند که چون حضرت سلام علیه السلام بر زمین آمد بطاعت حضرت عیسی و از آن
 میگردید تا آنکه در گریه ای که بر او کرد و چون از دیدار او خشنود و از او جدا شود و چون بمقتل حسین رسید
 پایش بسوی برکت و خون از قدم پایش جاری گردید پس بر روی آسمان بلند کرد و گفت که هر که را در حج
 زمین را دیده و ندیده و آنکه بدین زمین نرسیده در حج زمین ندیده می بیند و با او می گوید که در این زمین بر
 گزیده می بیند و خواهد شد و خواهم که در اذنیت و از او جدا شود و بدان شریک پستی و خود تو برین زمین رفته
 شود چنانچه خون او درین زمین ریخته خواهد شد آدم گفت پرو که آنرا با او پیغمبر است و می گوید که پیغمبر است
 و یکی از فرزندان زاده پیغمبر است و بر گزیده است آدم گفت پرو که آنرا با او پیغمبر است و می گوید که پیغمبر است
 او نیز در آن است که اهل آسمانها و زمین او را لغت میکنند پس آدم مکرر او را لغت میکرد و آنرا زمین پروا داشت
 و حضرت عیسی چون بکشتی مسوار شد و کشتی بکربلا رسید موجب هم آمد و کشتی بهم آمد و کشتی بهم آمد و کشتی بهم آمد
 شد و چون را رسید عیسی را کشتی بکربلا رسید موجب هم آمد و کشتی بهم آمد و کشتی بهم آمد و کشتی بهم آمد
 رسید پس جبرئیل عطا نازل شد و گفت ای نوح این موضع است که فرزند زاده خاتم النبیین عیسی علیه السلام را خواهد بود و این
 جای این موضع است که خواهد شد نوح علی نبی اعلی السلام گفت پرو که آنرا با او پیغمبر است و می گوید که پیغمبر است
 که بر زمین نازل شد و آنرا زمین او را لغت میکنند پس حضرت نوح آنقدر لغت کرد که کشتی او را غرق ساخت
 یافت و چون فریاد کرد و حضرت ابراهیم علیه السلام به نوح عطا نازل شد و کربلا گذشت و از آن حضرت سر آمد

نذر

از دست برادر و برادرش بر سر کشتی آمد و فرمود چنانچه در پیش رو بر سر کشتی آمد و فرمود چنانچه در پیش رو بر سر کشتی آمد
 زده است که من و جبرئیل معصومین است که هر کس این را بخواند یا بگوید یا بخواهد که بخواند یا بگوید یا بخواهد که بخواند
 و یکی از این معصومین است که فرمود دیده منقطع می شود و فرزند زاده علی المرتضی علیه السلام را دوست دارد و اینها را دوست دارد
 و دست خود را بر سر کشتی که تو نیز دیده است با او موافقت غایب و چون تو نیز دیدی از زمین ریخته شود و از برای این که گفت یا جبرئیل
 فایده آنکه خواهد بود جبرئیل گفت نیز دیده است و آنرا زمین او را لغت میکنند پس حضرت ابراهیم
 دست برداشت آنرا بخون بسیار ریخت و حق تعالی بر ابراهیم عطا کرد و هر که این را بخواند یا بگوید یا بخواهد که بخواند
 میگرد و این گفت ابراهیم عطا نازل شد و خطاب کرد که تو جبرئیل آتین میگوی بر من آن پادشاه گفت برای آنکه بشنوی آن
 آن زمین را بر زمین زدم و از تو بخوانی که شنیدی حضرت اسمعیل که گفت آنرا و او را کشتی و فرات عیسی را عطا
 جزا داد که کوه سفیدان چند روز است که در موضع جبرئیل است و هر چند اینها را با آب عیسی عطا نازل شد
 اسمعیل عیسی را عطا نازل شد که کوه سفیدان است از آن پروردگار خود سوال نمود جبرئیل عطا نازل شد و گفت ای اسمعیل
 بسا آنرا را که کوه سفیدان خود سوال کن چون سوال کرد اینها را با آب عیسی عطا نازل شد و فرزند تو
 عیسی که کوه سفیدان را از آن زمین بالایت شده باشد خواهد شد پس با جبرئیل و از او جدا شد و حضرت
 این اسمعیل عیسی را عطا نازل شد که کوه سفیدان است از آن پروردگار خود سوال نمود جبرئیل عطا نازل شد و گفت ای اسمعیل
 گفت نیز دیده است که آسمان و زمین و جمیع خلق او را لغت میکنند اسمعیل گفت خداوند لغت کند که کشتی جبرئیل
روایت حضرت جبرئیل موسی را با و حق تعالی خود فرستاد بر او نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده
 که نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده
 زمین ریخته خواهد شد و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده و نوح را رسیده
 خون تو نیز درین زمین ریخته شود و کوه سفیدان است از آن پروردگار خود سوال نمود جبرئیل عطا نازل شد و گفت ای اسمعیل
 علی المرتضی گفت پرو که آنرا با او پیغمبر است و می گوید که پیغمبر است و می گوید که پیغمبر است و می گوید که پیغمبر است
 مکرر و مغان هوا او را لغت میکنند پس حضرت موسی را عطا نازل شد و کربلا گذشت و از آن حضرت سر آمد

در این است که حضرت علی علیه السلام فرمود که حق این است که شما را بداند و من بشناسم آن ترفی را
که در آن است که نخواهد شد و در آن است **و اما** بسند خبر حضرت عباس علیه السلام روایت کرده است که روزی
حضرت امیر المومنین علیه السلام را گفت که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
گفته ای و در مدینه ای چگونه خواهی شد حضرت فرمود که می دانم آنچه ایشان نمی دانند و تو نیز بدان پیش از
آنکه می بیند بر تو رسد و حق آن خداوندی که جانم بر دست قدرت است که بنی امیه چون تر از این است که بخت و خوش
تو از آن که تر از این حرب بر آن نهاده و یاد بر آن نهاده از خاطر خویشی و نه از حضرت امام حسن علیه السلام
که همین برای است و او را فرمود که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
پدر خود **و شیخ غفر** روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که ای عجله در آمدن من
خواهد شد و تو زنده خواهی بود و یا ای آن خواهی کرد چون حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای عجله در آمدن من
حضرت علی علیه السلام فرمود که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
و اما بسند خبر حضرت عباس علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که ای عجله در آمدن من
ایرانی و منی به سبب آن که این خواب بود که شنیده ام **و در بعضی از کتب معتبره** روایت کرده اند
که گفت چون در مدینه حضرت امیر المومنین علیه السلام رسید و بفرموده صفی بن وهب و ابوالحسن علی بن ابی طالب
فرات را منع شد که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
فرمود که حضرت فرمود که بروی من که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
و بعد از آنکه کرد و از سر آید به نیت و نیت از ایشان را بقتل آن فرستاد چون خبر فتح بخبر شد از ابو
عبدالله علیه السلام و با آنکه در مدینه ای گفتند که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
بسیار که تو خبر حضرت فرمود که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
شهر که از مدینه و بعد از شهر مدینه است و سبب آن که در مدینه ای گفتند که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من
فرمود که حضرت فرمود که ای عجله در آمدن من به مدینه بودم و تو را ندانم که ای عجله در آمدن من

علیه السلام

علیه السلام گفت که نزد ما گروهی از بنی خردان هستند که همان میکنند که من تر از آنم که حضرت
فرمود که آنهایی از خردان نیستند و لیکن علمای او دانایانند اما باین شایسته که بعد از من کدام عراق
نخواهی خورد که از آنکه مانی و الله اعلم **فصل ششم** در بیان آنکه مصیبت آنحضرت عظیم ترین است
مصیبت است و بیان علت آنکه چرا منی که منع نکرد قاتلان آنحضرت را از قتل او و رد قول آنجا
که بگویند که آنحضرت شهید شدند و در نظر مردم چنین نمود **و این باب** بسند معتبر از عبد الله بن عباس
بن فضل روایت کرده است که گفت بخود حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که باین رسول الله
بجعلت روز عاشورا روز اندوه و جوع و کرب و مصیبت است و روزی که آنحضرت را کشته و صاحب عالم
بقا رحلت فرمود و روزی که حضرت امام علی علیه السلام دار فناء را و عالم غیور و لرزنی که حضرت امیر المومنین
علیه السلام و روزی که حضرت امام حسن علیه السلام مسموم کرد در جایی جوع و مصیبت در میان مردم نیست
حضرت فرمود که در بعضی و مصیبت آن اربعه روز عظیم تر است زیرا که صاحب کمال و آل عبا کرام
ترین خلق بودند و حق تجاوز مردم ایشان را نکرد و کفر با ایشان را نکرد و ابایت کرامت و فضل ایشان را نکرد
نار از این پس چنانچه حضرت را کشته اند از دنیا رحلت فرمود حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن
و حسین علیه السلام در میان مردم بودند و مردم خود را بر بدن ایشان تکی میزدند و بر فاطمه
رحلت کردند مردم خود را بر ملاقات امیر المومنین و حسن و حسین علیه السلام تکی میزدند و مردم حضرت
امیر المومنین را میزدند و بدن حسن و حسین علیه السلام را میزدند و مردم میزدند و چون امام حسن علیه السلام
رحلت کردند مردم در مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را میزدند و میزدند و مردم خود را بر ملاقات
حسین علیه السلام را میزدند و بدن حسین علیه السلام را میزدند و کس از آل عبا ندانم که مردم خود را
بر بدن او تکی میزدند پس فتنی که حضرت فتنی رفتن به ایشان بود و مانند او مثل مانند ایشان
و باین سبب و مصیبت آنحضرت بدترین روز است **و ای** گفت باین رسول الله دیدن
علی بن الحسین سید عالم را و بنی خردان و حجت خداوند عالم را بود بعد از بزرگان بر کوه

خود و لیکن حضرت رسول صلاوات مکرره بود و از او حدیث نشنیده بود و عظمی شریف از پدر و جد و تبار و
رسیده بود و مردم حضرت امیر المؤمنین و فاطمه حسنیه علیهم السلام را بپوسته با حضرت رسول صلاوات دید و چون
بایستی شاهد شدند این امر را شنیدند و هر یک از ایشان که میدیدند هر یک از ایشان را می آوردند و وقت
احوال داخل میکردند و چون حضرت اقصی بن عارف را دیدند چنانکه بعد از آنکه او شنید که آن شاهد و
مواقف مشهوره و فاضله و مناقب بسیار آورده پس بیاورد آن روز و در میان آن حضرت
عظیم ترین صیانت راوی گفت یا بنی رسول الله چگونه است این روز و در میان آن حضرت
گرفت و فرمود که چون چه حسین ام شریف مردم تقریر میکنند بر روی این علی بن ابی طالب و حضرت ابی طالب و
احادیث از برای او وضع کرده و احوال جایزه و آنچه از کفر و فساد و احادیث که از برای او وضع کرده
احادیث و فضیلت و برکت این روز بود تا آنکه مردم عدول نمایند از خیر و کرد و معیشت و اندوه و بوی
و شادی و سرور و بیکر دل امور و میگردانند و آنوقت احکام کنند در احوال ایشان و حضرت فرمود
ای کس تمام این حدیث را مسلم و احسن و کثرت آنچه وضع میکند جماعتی که بخت مبارک و خوب است و در میان
میکند که در این حدیث هم گفته شده و در نظر مردم چینی نموده که او شنیده است که چنانچه خبر این بزرگوار و نظر
مردم بود که گفته شده و در واقع گفته شده پس ما بگوئیم آنچه است یا که عقل و خفا و عبادتی به یقین است
باشد ای پسر عمر که عوی که کسی گفته است پس بگوید که رسول خدا کرده است که آنچه عبادتی به یقین است
نسبت داده است و چنانچه ای که ایشان بقی آن حضرت داده اند و هر کس از ایشان بگوید که کافر است خداوند
و خوش میباشند برای هر کس از این سخن را از رسول او گفت که باین رسول الله چه خبر و در باب
جماعتی از شیعیان شما که این اعتقاد دارند که حضرت فرمود که خدا لعنت میکند غالیان را که در حق اهل بیت
غلو میکنند و از خدا بد و مضر و زیاده و حق تعالی خلق عالم را باینان که دشمن است زیرا که
ایشان میفرمودند که معیت خدا و او کافرند و خدا و فرمود که باینان که کافر است خداوند
و حق تعالی را ادا کنند **شیخ طبرسی** در **معجم** روایت کرده که از کفر فاطمی بخت صاحب الامر علیه السلام بود

آمد و قول اینها که عوی بنیامیه که امام حسین را کشته است و کفر است و کذب رسول الله است و ضلالت و کفر ای
شیخ طبرسی در **معجم** روایت کرده است که از اهل بیت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که در کفر و کفر
گویند که عوی بنیامیه که حسین را کشته است و کفر است و کذب رسول الله است و ضلالت و کفر ای
را با ایمان بالا برد و چنانچه عوی بنیامیه را با ایمان بالا برد و این آیه را حجت میبازند که **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ**
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی قرار داده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی که علی حضرت فرمود که دروغ
میگویند برای آنکه با دشمنان و کفر است و از ایشان که بگویند که پیغمبر خدا که فرمود که کافر است
خواهد شد بخدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین یعنی امیر المؤمنین و امام حسن علیهم السلام
و هیچ یک از اینها نیست و کلام که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین یعنی امیر المؤمنین و امام حسن علیهم السلام
رسول است و خبر داده است آنحضرت را که چنانچه حضرت با اعلی و سرور این آیه را کشته است که کافران چنان
بروغی نیست چنانکه این معنی را در حدیثی که از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری
بجز از اینها نیستند و لیکن با خود گفتن و حقیقت بر ایشان ظاهر بود **شیخ طبرسی**
باب و در حدیثی که از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری
که با حضرت صلاوات علیه السلام بودند و شنیدند که جماعتی که علی بن عباس قهری در میان ایشان بودند و در پیوست
و گفتند که از رسول الله خبر بگویند که در حدیثی که از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری
آیا در حدیثی که از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری
به صورتی که در حدیثی که از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری
برویم و علی و این و لیکن جناب اقدس از برای آنکه در حدیثی که از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری
زیرا که کلام ایشان به صورتی که از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری
از این میگردند و چون از جناب ایشان بودند و معلوم میگردند و در باره راه میرفتند که گفته شده است که کلام
پس قبل از آنکه از آن بزرگواران خبر داده است که کافران بسیاری

نزد اهل بیت که در آن زمان حسین و علی کاتبه قائل ایشان استقام میباشند و دیگر از آنحضرت روایت است که
حضرت رسول خدا فرمود که خواهر گشت حسین را بدین است من و هر که پیروی جوید از فرزندان او که فرست
میں **و دیگر روایت کرده است** که موی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قائل حسین علیه السلام را اندک و بخت
بعنی انما علی علیه السلام گفت که چنانچه بستم کفایت از دنیا انتقام کند حضرت فرمود که خطاب خدا را برای
او آسان تر است از این که بخواهد از برای او مقرر کرده است از عذاب و عقوبت مای دنیا **و دیگر روایت کرده است**
علیه السلام و آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که حضرت رسول خدا فرمود که در تمام دنیا کسی
منفی نشود از آنکه بقتل حسین بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام
کرده است که او کسی قائل حسین را لعنت کرد از برای حسین از آنکه بقتل خود را و خود را بپایان گرفت
ان ایشان که پیوسته او را لعنت میکنند و بعد از آنحضرت موسی علیه السلام او را لعنت کرد و امر کرد از خود را بپایان
لغت کرد و او را حضرت عیسی علیه السلام و یسایا و یحیی بنی اسرائیل را لعنت نمود و اهل بیت و از زمان او را باید
در خدمت او و جواد که کسی با او شهادت نمود چنانکه با ایشان شهادت است و گویا آن بقیع که در آن شهادت
مذکور خواهد شد در نظر منست و چه بگریز نیست که اگر از بیعت کرد با اوست است و در آنجا توقف نمود
و آن زمین بیکار را خطاب کرده است که تویی بقدر که بسیار است و ما بدان ملت در تو مدخول خواهد
و اینها از آن روایت کرده است که گفت روزی بود حضرت رسول خدا که حسین بن علی علیه السلام را میگفت
وای بر کسی که ترا بقتل رساند **و اینها با سینه محمد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است** که قائل علی
بن ابی طالب علیه السلام و لذا از آنجا بود و قائل حسین بن علی علیه السلام بود و همان بر کسی که از آنجا که در میان
و یکی از آنجا بود و در آن روایت کرده است که گفت روزی در خدمت صادق علیه السلام بودم که آب طلبید و بسیار
آب را دیدم و مایه را کش ریخت و گفت ای ابا و خدا لعنت کند قائل حسین را این هر بنده که آب بیات اند و یاد کند
آنحضرت را و لعنت کند بر قائلش از آنکه قاصد از حسن برای بنویسد و صد هزار گناه را در دفع کند و صد هزار
درجه او را بپایان کند و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت شاد و محترم گردد **و اینها**

از آنجا

بسم الله الرحمن الرحیم از او بن فرمود روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم
که برتر از آنی در خانه آنحضرت صدایک و حضرت فرمود که ای داود مدالی گویا مرغ چه بگوید که گفتیم نه و صدای
تو شوم فرمود که تو غریب و لغت میکنی بر قائل حسین این که برتر از او خانه نای نگار **و دیگر روایت کرده است**
امام حسن بن علی علیه السلام مسطور است که حضرت صادق علیه السلام متوجه بود که در این ایام است من خواهد بود که در عوی
کنند که اهل بیت منند و بقیل نمیکوین در دیت مرا و پاکیزه ترین خویشان مرا و بذل کنند شریعت و رشت مرا
و شنید که در فرزند مرا حسین بن علی بن حسین که شکم میبود گفتند که با و حجی علیهم السلام را بدست میخواستند
ایشان را لعنت میکنند چنانچه از آنرا لعنت کرده است و خواهد فرستاد بر بغیة ذریه ایشان بش از روز قیامت
امام هدایت کننده هدایت یافته را از ذریه حسین علیه السلام و در میان حسین علیه السلام از آنجا که فرستاد
و هدایت کند و حق تعالی لعنت کرده است قائلان حسین و دوستان و یاران ایشان را و آنها را که سکت شوند از
لعن ایشان بقیع که بر کسب کشت ایشان کرده است و این که حقیقتا صلوات فرستاده است بر آنها که گریه میکنند بر
حسین از روی غنچه و محبت و بر آنها که لعنت میکنند بر دشمنان آنحضرت و آنها که میکنند بر ایشان از روی
خشم و کینه بر ایشان و بداند که آنها را لعنت بقتل حسین بن علی علیه السلام و قتل آنحضرت و بدستی که قائلان حسین را
و اتباع و شیاع ایشان قرار اندازد در خدا و در رشتی که حق امر میکنند مملکت را که آب نای دیده گریه کنند که
بر آنحضرت را بر روی خازنان بهشت تا همزوج گردانند بآب حیوان و بسایه غنچه و لذت آن آسایش
کرد و برین مذاب که مایه ایشان را در جهنم تا همزوج گردانند بر جمیع صید جهنم تا زیاد کرد اندشت حشرات
و عذاب آنها را از برای این که در عذاب آنها که از دشمنان آنحضرت و بدستی که قائلان حسین را
و دیگر روایت کرده است که حسین بن علی علیه السلام را زیاد علیه السلام را احباب خود را جمع کرد و ایشان را از خود
برجگرفت حضرت امام حسین علیه السلام نمود و بر من مسوئلتی شد از کتیف عمارت آن لشکر کرد و حکومت ری را
و عده داد و آن ملعون مرا فرمود قتل کرد و بدینجا آب باران خود را مشورت کرد و در میان آنها نماند
بود که آنرا کامل گفتند و بکمال عقل و دیانت موصوف بود و او را بنده بسیار داد و از عقوبات ترسانند

حاجتی به عبادت نداشت بخدا پس کامل گفت و رفتی باید رفتی و بجا نماند و بستم
و راستی راه اسب من مانده شد و از رفتن باز مانده و نشسته شدم و ناخال نظر کردم و بر دیری راهی
چون نزدیکی رسیدم و بر رفتم و از اسب خود فرو افتادم و بر اسب آن دیرین مشرف گفتم و بچند گفتم
تشنه ام و شرابی آب بخورم گفتم تو از امت این پیغمبر که اقامت او از برای دنیا یکدیگر را می کنند گفتم
من از امت خود هستم ام گفتم شما بدترین امت نای و ای بر شما در روز قیامت دیر که با عزت پیغمبر خود
و تنی می کنید و زنان ایشان را هم می کنید و اموال ایشان را غارت می کنید من گفتم ای ایها بیچاره کفار و کافران
گفتم بلی چون چنین کند شما نه از زمین و نه دریا و نه حور و نه عیش و نه لذت و نه خوش در آید و نه
قانی و نه نعمتی بجا بگذرد و گشته اند او در دنیا بخوابد و نه در آن کی پس مردی ظاهر خواهد شد و طلب خون او خواهد
کرد و نخواهد که نهشت کسی را که شریک در قتل آن حضرت باشد که اگر آن بعل خواهد رسید و حق تعالی بر وی روح
او را بجا می دهد و بر دین را پس بگویند که چنین کمان می بینم که در اوقات قیامت بگشاید آن حضرت آن قدر لطیف است که
بجمله کوه که در آن امام را دریا می آید خود را فای او کرد ام گفتم ای ایها بیچاره می بینم نفیضی را بخدا
از آنکه آن سلطان هرگز در رسول خدا باشد یا از قاتلان او باشد گفتم تو نیستی اکنون کسی خواهد بود که با تو
عزای دارد و بر قاتلان آن حضرت عذاب اهل جهنم خواهد بود و عذاب قبل او بدتر است از عذاب غیر خود و
نامان خواهد بود پس در این روی من راسته مشغول غایت شد و مرا آتیه معلوم شد و او چون بدست رسید
متوقف شد و گفت ای کمال چقدر آید من احوال خود را با تو نقل کردم و آنچه از راه شنیده بودم با تو گفتم
گفت راست می گوی و من نیز نزد این راه رفتم و مرا جفا داد که من یا پس بگو گشته اند آن حضرت خواص بود
و من می رسم که هر کس گشته اند او باشد و باین سبب ترا از خود دور می کرد پس چند گویایم که گفت عذاب
اهل جهنم برای دنیا فانی مستوجب کفاری پس تفاوت بر آن بد بخت غالب شد و این سخن در راه شد و در
سخن آن کمال بر این زیاد لعین رسید او را طلب روزان نشنیده و بر زبان می زد و بجهنم آید و اصل شد و در
کتاب آت به خیره مذکور است که بعد از آن زیاد را بکشد و بر او نیز زور از او بکشد و در دنیا شود

بودن

بودن و او را از آنکه در ظاهر از تنه و زاری از او بزم رسیده و چون ابو سفیان نیز با مادر دنیا و دنیا
گفته بود معاویه را برادر خود خواند **روایت کرد** که عایشه زیاده را می گفت که زیاده این اسب برای
آنکه پدرش معلوم نبود و نیز معاویه از غلام یکدیگر بر سر رسیده بود و فرزند زنا بود و عمر و پدرش
سعد بن حذافه بود که از زن نام رسیده بود و مشهور است که موی از بی ساعد با مادر سعد بن زکریا و معاویه
بر سر رسیده و زی ساعد با معاویه گفت که من هم خلافت بخلاف از تو معاویه گفت که از بی عذر می آید پس
که احادیث بسیار را از آن اهل علم و علم آورده است که نمی کشند پیغمبران و اوصیای ایشان و در وقت
ایشان را و او را قتل ایشان نمی نمایند مگر فرزندان زمانه است الله اعلم **بخش دوم از حدیث**
عزیز روایت کرده است که معاویه بن نوید گفت که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم
مانگاه موی بری که نخفته شده بود از پیری که مجلس حضرت را دوست داشت که در حضرت فرمود که علیک السلام و رحمه
ای شیخ نزدیکی من بیای پس آن مرد بنزدیکی آمد و دست مبارک آن حضرت را بوسید و بگفت حضرت فرمود که
گریه تو چیست گفت یا رسول الله من صلات آنکه نمودم که نشاء خروج کنی و شیعیان ملازمت مخالفان
نجات پیدا میکنند و میگویم که در این سال خواهد شد و در این ماه و در این روز خواهد شد و نمی بینم آن حالت را که شما
پس چو که که نمی بینم حضرت بسوی این آمد و پیرایان شد و فرمود که ای شیخ اگر اهل تو تا جزافت و حاضر و ج که
تو با خواهری بودی و اگر پشتمت غارت کنی از دنیا دور و قیامت با اهل بیت حضرت و اهل بیت نباء خواهد بود
گفت بعد از آنکه این را از او شنیدم هر چه از من فووت شود بروا خواهم کرد حضرت فرمود که رسول خدا ص فرمود
در میان شما دو چیز بزرگ است که اگر کسی با شما باشد که راه گمراه کند یا بعد از نماز و عشاء و اهل بیت من
چون در روز قیامت بیای با خواهری بگوید پس فرمود که ای مرد پیر که اندازم که از اهل کوفه هستی گفت از
اطراف کوفه ام خدای تو فرمود که آیا نزدیکی پیغمبر تو را دیدم حسین مظلوم را گفت بلی فرمود که چگونه است
رفیق تو نزد آن معصوم گفت میروم حضرت فرمود که ای شیخ این خونیت که خداوند علیان طلب
این خون خواهد کرد و هیچ صیغی نماند از آدم رسیده و نخواهد رسید مثل میسر صیغی و بعد از آنکه حضرت

شدیدت با غده طوفان اهل بیت خود که برای دین خدا جفا کردند و برای رضای جناب بیت و افاضی
عبر کرده و بنی نیا خا می دهد بصیرت را جزای هرگز نه گمان که آن الله بحسب القاصدین خود می گزیند الله
لا یضیع اجر الحسین و چون روز قیامت برپا شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایده حضرت امام حسین
علیه السلام با او باشد و حضرت رسول صمد در میان خود را بر سر مبارک آنحضرت که شهادت و خون از دوز
پس می گوید پروردگار ما سوال کن از امت من بگو سب چه گوشت مرا کشته تا آنکه انتقام کشیده شود پس هر چه بگویم
مکروه و ناخوش است الا بمحببت حضرت امام حسین علیه السلام **فصل دهم در بیان جود و سخاوت و سخاوت**
و سخاوت و عارفان و پیش از اهل شدن حضرت سید شهید امام حسین علیه السلام **در شرح کشتن سید مجتهد**
کرده است که روزی خیمه تارخی استغنه که از بزرگان اعیان حضرت تاج الملوک علیه السلام صاحب سوار و
بود در مجلسی بنی سید می گذشت ناگاه حبیب بن مظاهر که یکی از شهدای کربلاست بلورید پس سیدانه و با یکدیگر
حرف می زدند حبیب گفت که گویایم که مردی که پیش سر او می نشست برشته و شکم فرین بود پشت و رخ
برزه فروخت او را بکربین و برای بیعت اهل بیت سه ساله صلوات الله علیه بر سر او کردند و شکمش را بر دوش و غرق
او می نمودیم گوشتش را می خوریم سرخ روی که او کشیده شد برشته و برای بفرقه فرزند بزرگ
پیر علی آید او را بقتل رسانده سرش را بر دوش و کوفه بگردانده و او را به منظور حبیب می بردند که گفتند
جده اند نه اهل مجلس چون ایشان را شنیدند گفتند ما از ایشان را دروغ گویند و بدیدیم چون اهل مجلس
برخواستند بجهت که کشیده می رفتی الله که آن مردان اسرار را می گویند و بطلب آن بزرگ آمدند و از اهل مجلس
احوال ایشان را پرسید گفتند که ساعتی در اینجا توقف کرده اند و رفتند و چنین سخنان با یکدیگر گفتند و می شنید
گفتند خدا را که گفتند این را فراموش کرد و بگوید که انگ کی سر او را خواهد آورد و جایزه او را خواهد
از دیگران زیاد خواهد داد و چون گوشتش را پختند گفتند که این از آنها دروغ گویند و هست پس بجای
اند که وقتی آمدند که نمی توانیم در زمانه عمر بن حریث بردار کشیده بودند و حبیب بن مظاهر را حضرت امام حسین
شهادت و سر او را بر دوش و کوفه کردند و اینند و بجای آن معاندان فرمود که باری آن امام مظلوم کردند

و در سر کوه مانی آهن رفتند و سینه خود را بر این چندین هزار شمشیر و نیزه و نیزه سر کردند و آن کافران ایشان را
اما از میدان و دود مانی آهنی بسیار کردند و ایشان را با یکدیگر دود و ملتهب از کفایت و محاکمه کردند و آن
امام مظلوم شهید شده و از سر و خا خا خا بود تا آنکه جوارهای خود را فدای آنحضرت کردند و هر دو در
آنحضرت کشتند اما دود و دوقی که کشیدند آنحضرت را بسیار شد و چندین هزار آن کافران و منافقان آنجا وقت قتل
در میان گرفتند حبیب بن مظاهر را نیز بن حسین بن علی که او را سید قضا می گفتند از این می کردند و می خندیدند و می گفتند
ای برادر این جود خنده نیست حبیب گفت که کم روزی شادی ازین روز بجزر بسیار می بینی این کافران و شمشیر های
خود را حمل کنند و کشته شوند و جوارهای خود را فدای آنحضرت می کنند و بنیم ابدی بهشت خواهیم رسید **در شرح کشتن سید مجتهد**
روایت کرده است که روزی حضرت تاج الملوک علیه السلام در مجلسی با اعیان خود در مجلسی آمد و در زیر درخت خرم
نشسته و فرمود که از درخت خرم بریز آرد و در آنجا بنشیند و تا آنکه بنشیند و گوشتش را بکشد و با مولا حبیب
با مولا حبیب این طریقه حضرت فرمود که بیا و بنشیند و از درخت بردار و بگویند پس بعد از آن بنشیند و بنشیند
بزرگ آن درخت می آمد و آن درخت را آب صیدا در روزی بنزد آن درخت آمد دید که درخت را بریده اند گفتند این
من از درخت است بعد از چند روز من بنیاد لعین فرستاد و او را طلبید و در راه دید که آن درخت را بریده و حضرت که
گفتند این را برای من بریده اند پس با در یکدیگر آن ملعون او را طلبید و گفتند از دروغ های امام خود چیزی نقل
را شنید گفت من دروغ گو نیستم و امام من دروغ گو نیست و مرا جز دانه است که در دست با مولا بنان مرغوا می برید
آن لعین گفت من شایسته ای های او را برید و بنان او را بکندارید که دروغ امام او ظاهر کرد و چون دست و پا می زد
بریدند و او را بجان زدند و ضیوان لعین رسید که او را سر بریده اند برای مردم نقل میکند که در زبان نشانی
ببرند **در شرح کشتن سید مجتهد** از جویان علی روایت کرده است که ملاقات کردم امت الله در خرمشید و بگری
و گفتیم بفرموده مرا با آنچه از پدرم بر سر کوه خرمشید گفتند شنیدیم که می گفتند ما از حبیب خود حضرت امام حسین
من علی السلام که می گفتند شایسته بگویند و خواهد بود و فرمود که من را طلب کنید و حله آنای بی نامی و دست ها و پاها
و زبان من را بیدار گفتیم یا امیر المومنین خرمشید با بهشت خواهد بود فرمود بلی و تو با من خواهی بود در دنیا

و آخرت پسین خورشید میگفت بخدا سوگند که دیدم عید الله بن زیاد لعن الله ابی له که پدرم را طلبی و گفت بنده ای از
امیر المؤمنین علیه السلام بخوبی او قبول کرد و این را گفت که ما هم تو چو یکدیگر از اجزای او هستیم که گشتن تو را
شد پدرم گفت که خبر داده است هر خلیفه امیر المؤمنین و امام متقیین علیه افضل المسکوات و ائمه الخیارات که
مرا تو تکلیف نداری که در کار پنداری بچویم پس است و پادشاهای مرا خواهی بر پدر پس زبان مرا خواهی بر زبان اعدای
گفتی که بخدا سوگند که امام ترا دروغ گویند و دستهای پادشاهان را بر تو بر زبان او را بگذارند پس دستهای
خدا را تو در دهن من بند و زخم و کفتم ای پسر این در عالم چگونه بر تو میگذرد گفت ای خیر اخی من نمی ماند که بگذرد
آنکه گویی میدان از مقام مردم پیش و فشاری با و بر سر پس هم سایدگان و قشایان او بر بدشتش آمدند و اطفا
در و دانه و برای مصیبت میکردند و میگردیدند پدرم گفت که بر ما بگذارید و دوات و کاغذ بیاورید تا
و هم شمارد آنچه مولای من امیر المؤمنین علیه السلام مرا خبر داده است که بعد از این واقع خواهد شد پس چو ای پند
میگفت و ایشان را می نوشتند چو آن خبر بدید برای آن ولایتی که از شما خبر نماند که از شما خبر نماند که از شما خبر نماند
یکست که نترسید که گفت مولای او دروغ نمیکند بر و بر زبان او را بر سر توبیج زبان آن سخن هر روز
بر میدهند و در آتش به جهنم آتی و صل شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را رشید مبتلایان میاید و علمها
و بلاها با و تعلیم نموده بود و بسیار بود که مردم میگردیدند و گفت که چنان خواهی مرد و تو چو این خواهی گشتند و او
نخچه میگفت و واقع میشد **و شیخ مفید در این** روایت کرده است که زید احنانی گفت من روزی نزد زید بودم
که رشید جوی را در نزد او آوردند زید را از پرسید که علی بن ابراهیم چه خبر داده است که من ترا خواهی گشت گفت که
مرا خبر داده است که در دست پادشاهای مرا خواهی بر بدید زید گفت که من سوگند که سخن او را دروغ نمیکند و مرا را میگویند
چون خبر شد که از مجلس زید پرده آمد آن حرام زاده پنهان شد گفت هیچ بدتر نیست از آنچه مولای او خبر
داده است و دستهای او را بر بدید و رشید گفت که پادشاهان چیز دیگر نداده است که مولای من خبر داده
است که با من خواهی کرد زید گفت نه انشائی بر بدید رشید گفت که ای تمام شد آنچه مولای من خبر داده بود
و روایت سابقه اشهر است **و شیخ مفید در این** روایت کرده اند که منم تار غلام زنی از بنی سبئه

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را خبر داد که زید را زید پرسید که چندان نام داری گفت سالم حضرت فرمود
که خبر داده است مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله که پدر تو عجم ترا شتم نام که گفت راست گفتند از خدا و رسول
و امیر المؤمنین علیه السلام سوگند که پدرم را چنان نام کردم و حضرت فرمود که مسلم را بگو که بر من نام که حضرت گفت
در شش و شصت نام خود را شتم که گوشت خدا را اوسلم کرد و روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بگذاشت که
زید را بر من من خوانند که گفت و برادر خواهم شد و حور بر تو خواهم شد و روزی منم خون از منم و زید را
روان تو اید و در شش تو از آن کنی خواهی شد پس نظر آن خضار پادشاه و تر ابرو و عمر بن الحارثی نامه
یکبار بهار خواهم شد که چوب تار زید از آنها گویند که خواهم شد و تو بتر از آنها ندانند که خواهم شد با من بیا
که تمام شود آنچه زید را که ترا از آن خواهی شد و تحت پس آنده زید را بنی نشان داد و یکبار که که در خدمت
آنحضرت بودند که روزی فرمود و حضرت بآن درخت میبرد میفرمود که ای شتم میان تو و این درخت مصاحبتی خوا
بود و زید است یکبار حضرت فرمود که چگونه خواهد بود حال تو در وقت که طه الزنا از بنی امیه ترا بطلب و تکلیف
گذاشت از من بر نشو و بینم گفت که عجم سوگند که از تو بتر از خواهم شد حضرت فرمود که سوگند که ترا خواهی گشت و برادر
خواهی گشتی گفت که خبر خواهم شد و اینها داده خدا اگر و مسلم است حضرت فرمود که ای شتم تو در آخرت با من خواهی
بود و در آخرت خواهی شد پس بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منم نزد آنده زید را گفت که خبر گشت
آنده زید را زید گفت که من از برای تو آفریده شده ام و تو از برای من نشو و نمایی او بر کا به من حریف بر سر میگفت
من وقتی تمام شد تو خواهی شد رعایت هم ساید که من کنی و گمان میکرد که زید میاید در بر منی و میگوید که منم
مبارک باشد خدا این معصوم را خواهی جز بد یا خانه من حکم را و نمیدانست که ملا او چیست پس در سال حضرت امام حسین
علیه السلام از مدینه فرستاد که زید را که متوجه کرد داشت و منم را زید را که در مدینه بود و گمان خود گفت که مرا از مدینه هم
آن جز را بطلب کن و تا وقتی که از آن ظاهر نشد و حقیقت که از مدینه آمدن و منم در این سال به حج میروم و چون از
حج بر میگردد منم را زید را تا مدینه بن زید و صد نفر را بطلب منم خواهد فرستاد و منم را خواهند برد و چون
برسانید خواهد گفت که کتب منم سوخته که بر منم بر منم چیده است و منم سوخته که منم در دست منم پادشاه

خوبی بر من با و یکدیگر که از این جهت که در این طایفه از انما حسن است و شایسته در روزی
که مولا تازیانه بر سر خود اما حسن گفت که ای پادشاه که است حضرت قمر که در آن روز و او را
از پیشش نام و او دشمنان ما است دشمن دشمنان ما است پس آن ملعون را بر دوش نهاد و کشید و جلالم بر دوش
من خواهد بود و در روزی که از سر راههای بی من جاری خواهد شد و بدیش حسنه من جاری خواهد
پس من در آن سال حج رفت و نزد امیر و در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
امام گفت منم منم که در روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
علیه السلام میگفت که منم منم که در روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
که چون باید سلام مرا بپذیرد آن حضرت بران و بگوید که این روزی نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد
نقلاً از حدیثی که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
که امام حسن علیه السلام ترا میگوید که منم منم که در روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
مقرر شده است که با و بر من چون آمد عبدالله بن عباس را دید که نشسته است گفت ای امیر
سوال کن از من آنچه خواهی از خیر کلام الله که من قرائت از امیر المؤمنین علیه السلام خواندم و تا و پیش را
او یاد کرد امام ابن عباس دوات و کاغذ طلبید و ما را نشنیدیم پس بر سر دوش نوشت ما الله شیم که گفت
خواهد بود و حال آقای پس از آن روزی که بدین امر که بانگس بدار کشیده باشند چون ابن عباس را دید
شنید که گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
انج فانی شد و توجه کرد که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
بنی امیه را از نو طاعت کند و قائلان دولت طلبی که آخر را بنزد او میرسد یا آنکه بر دوش خنجر و بر حریت مرا
بردارد که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
مقرر گفت که او حج رفت که گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم

بسم الله

و بهشت قبال مشی بقادسیه و در اینجا انداختیم آمد و شیم که رفت و بنزد آن لعین بر چون داخل سوخت
حاضران گفتند این مقرب ترین مردم بود نزد علی بن ابی طالب گفت که ای پادشاه این مقربان را این مقربان را
میگوید گفتند با علی بن ابی طالب گفت که در روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
که تو این جزئی از آنی که در دوش من میروی با من اکنون بر دوش من میروی از تو ترا بگفت ای پادشاه این مقربان را
بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
کشید با این قدر که در دوش من میروی بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
که مولای من دروغ گفت و هر چه گفت از من بود بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
شنیده پس چگونه مخالفت این میتوان کرد میگوید که هر چه گفت از من بود بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
کسی را که در دوش من میروی بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
مولای من دروغ گفت و هر چه گفت از من بود بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
را را کردن باید پس او را اگر در دوش من میروی بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
عمر داشت که مرا میزد چه بگوید پس در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
پس از آن روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
بنی امیه چون با من زیاده گفتند که این مرد را که در دوش من میروی بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
که سخن نخواهد گفت و چون روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
بودی پس صبر بر این که او را که در دوش من میروی بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
و اینها از حدیثی است که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
علیه السلام آمد و آن حضرت را در دوش من میروی بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم
که در دوش من میروی بنزد امیر علی بن ابی طالب گفت که در این روزی که در حجره رسول الله رفتم که گفت که کسی گفت منم منم

وزبان ترک گفت که دروغ مولای تو ظاهر شود پس امر کرد که دست و پای پهلای آنرا بریدند و امر کرد که او را بر
کشتن چون او را بریدن بر زمین فریاد کرد و در میان مردم که هر که خواهد علم مکتون علی بن ابی طالب علیه السلام را
بشنود بیاورد و از من بشنود پس مردم بر سر او جمع شدند و او بر بالای تالاب و کسری برای مردم بیان
مینمود و غریب اخبار از خید در آن نقل میکرد پس آن ملعون بگرفت بسوی ابن زیاد و گفت کسی بفرستد که زنا
او را قطع کند که اگر یک ساعت دیگر زبان دشت پند اهل کوفه را می شنوای شورا اندازن یا نه این نظر کرد بر پهلای اولی
که بر بالای سرش ایستاده بود گفت برو زبان او را قطع کن چون ایستاد آن ملعون گفت که چه می خواهی از من گفتن زبان
خو را بریدن اگر ایامی که کرده است که زبان ترا قطع نمایم عین گفت که آن ولد الزنا نمی گفت که مرا و مولای مرا
دروغ گو گزاف بیاورد آن امر را که کرد و زبان او را بریدن آورد و آن ملعون قطع نمود چون گردن او را بریدند
دلق عباد کشیده بودند که میخیزان کوب و بودند و نام خود را بر آن نوشته بود و این مقدمه پیش از ده روز که
حضرت امام حسین علیه السلام داخل عراق شود واقع شد **و ایضا** که در کوفه آن بر کوه جرف
پرو کرد و پس شرف نقر از خرافه و فرشتان که بر سرش او بودند نشانی آمدند و وقتی که پاسبانان رسیدند
بودند و حق تعالی دیده ایشان را بر او نشاند ایشان را مشیم را در دیدند و آوردند و بکار زهری و قلع و در آب
بر روی آن افکندند و چون پاسبانان تحقیق کردند از بی وفایتی و الله هم **کسر و لفظ**
توجه شد که حد حضرت ابی عبد الله علیه السلام بجای است که در کوفه مکتون در آنجا بود
واقع شد باطله مختلف الیاد نموده اند با آنچه اعظم علمای شیعه رضی الله عنهم ایراد کرده اند از آنکه آنجا بود و چون
در روایات و نقلی که ایشان را نیز اختلاف است بحالی از حد ایراد نموده اشاره بحال اختلاف می رود **شیخ ابی نعیم**
در حقه است که پسند معبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون هنگام ارتحال پدرش
اهل بی بی فاطمه و اهل معاویه بن ابی سفیان علیه السلام و اهل آل البراء علیه السلام رسید فرزندان
شعوت خود نیز پهلای را طلبید و نزد یکدیگر نشستند و گفتند ای فرزندان من برای خود کشتن در میان ما
ذلیل و فقرا که را شنیدیم و جمیع بلاد را در غنای فقر و تنگدستی آوردیم و حساب بکار و شرباری را برای تو

وزبان ترک گفت که دروغ مولای تو ظاهر شود پس امر کرد که دست و پای پهلای آنرا بریدند و امر کرد که او را بر
کشتن چون او را بریدن بر زمین فریاد کرد و در میان مردم که هر که خواهد علم مکتون علی بن ابی طالب علیه السلام را
بشنود بیاورد و از من بشنود پس مردم بر سر او جمع شدند و او بر بالای تالاب و کسری برای مردم بیان
مینمود و غریب اخبار از خید در آن نقل میکرد پس آن ملعون بگرفت بسوی ابن زیاد و گفت کسی بفرستد که زنا
او را قطع کند که اگر یک ساعت دیگر زبان دشت پند اهل کوفه را می شنوای شورا اندازن یا نه این نظر کرد بر پهلای اولی
که بر بالای سرش ایستاده بود گفت برو زبان او را قطع کن چون ایستاد آن ملعون گفت که چه می خواهی از من گفتن زبان
خو را بریدن اگر ایامی که کرده است که زبان ترا قطع نمایم عین گفت که آن ولد الزنا نمی گفت که مرا و مولای مرا
دروغ گو گزاف بیاورد آن امر را که کرد و زبان او را بریدن آورد و آن ملعون قطع نمود چون گردن او را بریدند
دلق عباد کشیده بودند که میخیزان کوب و بودند و نام خود را بر آن نوشته بود و این مقدمه پیش از ده روز که
حضرت امام حسین علیه السلام داخل عراق شود واقع شد **و ایضا** که در کوفه آن بر کوه جرف
پرو کرد و پس شرف نقر از خرافه و فرشتان که بر سرش او بودند نشانی آمدند و وقتی که پاسبانان رسیدند
بودند و حق تعالی دیده ایشان را بر او نشاند ایشان را مشیم را در دیدند و آوردند و بکار زهری و قلع و در آب
بر روی آن افکندند و چون پاسبانان تحقیق کردند از بی وفایتی و الله هم **کسر و لفظ**
توجه شد که حد حضرت ابی عبد الله علیه السلام بجای است که در کوفه مکتون در آنجا بود
واقع شد باطله مختلف الیاد نموده اند با آنچه اعظم علمای شیعه رضی الله عنهم ایراد کرده اند از آنکه آنجا بود و چون
در روایات و نقلی که ایشان را نیز اختلاف است بحالی از حد ایراد نموده اشاره بحال اختلاف می رود **شیخ ابی نعیم**
در حقه است که پسند معبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون هنگام ارتحال پدرش
اهل بی بی فاطمه و اهل معاویه بن ابی سفیان علیه السلام و اهل آل البراء علیه السلام رسید فرزندان
شعوت خود نیز پهلای را طلبید و نزد یکدیگر نشستند و گفتند ای فرزندان من برای خود کشتن در میان ما
ذلیل و فقرا که را شنیدیم و جمیع بلاد را در غنای فقر و تنگدستی آوردیم و حساب بکار و شرباری را برای تو

تحت خفیه سینه را قطع کرد و بسیار زحمت آن امام مظلوم نیز گرفت پس فرمود که ای برادر خدا مرا جراحی خبر
دهد نفی که در جراحی غایبی بودی اکنون عازم مکه معظمه گردیدم و برتیبی بی سفر شدم و برادران و فرزندان
برادران و شیعیان خودی هم مرا که تو خالی در مدینه نباشی و از جانب من بپوشان برایشان و آنچه ساخته شود
بنویسند پس حضرت که آن کاغذ طلبید و وصیت نامه نوشت بپای آن بسم الله الرحمن الرحیم و این وصیت حسن بن
علاء بن ابی طالب است بر من برادر خود محمد شریف و با بن خفیه بر من که شهادت میدهند که حق را ندانند است و تو را
ندارد و کوای میدهند که محمد صلی الله علیه و آله او را و حل او است و بحق و استی بعوضت کردیده است از جانب
خداوند حق و شهادت میدهند که بهشت و دوزخ حق است و قیامت است و عدان شکنی و بی بیست و وصیت
زنده میکردند آنها را که در قبر نماند و بر من چون زنده از روی طغیان و عدوان و افا و عظم طغیان
پروان رفتم برای صلاح امت خود که مرا کشتن از این دنیا و کشتن از این عالم و کشتن از این عالم و کشتن از این عالم
سید انبیا و پدر خود است و اصحاب اطهار است و علیهم السلام هر که مرا قتل کند بحق و استی خدا را و تر است و
پادشاه اهل حق و هر که کند بر من حدیث کند تا خدا میانه من و این گروه بر من حدیث کند و خدا بر من حکم کند که کائنات
و اینست وصیت من ای برادر من بسوی تو و نیست تو قیامت من مرا بخدا و بر او توکل نمایم بسوی او و است از
کشتن من پس حضرت نام را بخیه و هر بر آن زد و بدست او داد و در میان شب به آن شد **در وقت صبح و بیا**
قول و در وقت صبحی که در آن زمان بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که چه سبب داشت قتل کردن محمد بن
حنفیه از حضرت امام حسن عسکری که است و خبر عراق کردید حضرت فرمود که من بگویم تو بخشی که دیگر از من مقوله
سوال کنی چون حضرت امام حسن علیه السلام را از آن کاغذی طلبید و در آن نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه است از حسین بن علی بن ابی طالب بسوی فرزندان ما ششم تا بعد از منی که هر کس این خط را بخواند
شود و هر که از من قتل نماید کشتاری نمی باید و السلام **بن قول** و اینست وصیت من از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که چون حضرت امام حسن علیه السلام را از آن کاغذی طلبید و در آن نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم
جمع شده و بعد از آن بر روی بنده گردانده امام مظلوم چون نوشته را میخواند و میخواند و میخواند که

شماره

که شمارا بخواند میگویم که هر کس این آیه را در دست بگیرد و دست او را بر روی یک کعبه بخواند که آن کعبه بخواند
کعبه که ای سید و سرور و با جگر خود را از کبریا و زاری معینم محال آنکه مثل تو بر کوهی بر جسد
و ناکامی از میان ما برود و ما پس که از غریب میگرددی و آخر کار ترا با این ضایقتان منیدانم که بجا
من می شود پس نه جگر زاری را برای چه روز بگذاردیم بخندیم که کاین روز مانند روز نیست که حضرت
فاطمه شریفه و مانند روز نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت و مانند روز نیست که حضرت
امیرالمؤمنین را زیارت نماید و مانند روز نیست که رقیه و زینب ام کلثوم و فاطمه و خدیجه و یحیی
جان ما را فدای تو گردانند ای محراب قبولت منان و ای کافران کوهان و ای مومنان میگردد و عزیزان
پس کی اینها را با آن حضرت کند و شیون بر آورد و گفت که ای میوه های نوری که در دین تو نشسته اند
بر تو نه میگردند و میگردد که کشیده صفت که بلا سال پس ششم دلیل که در نهان قیامت بر ملا آن بزرگوار
که جبرئیل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر روزی از او بطور نیامده و صحبت او بسیار و اینها را
مالیده و کلام دلیل که در این سبب است که از آن حضرت سیادت آمده و از کوه مشرقی بای جانم نور دیده
آنحضرت خوانده و شکستهای خویش بر روی ملکون خود جاری گردانیده و آن جان جهان را از او مانع نموده
و قول و در وقت صبحی که در آن زمان بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که چه سبب داشت قتل کردن محمد بن
حنفیه از حضرت امام حسن عسکری که است و خبر عراق کردید حضرت فرمود که من بگویم تو بخشی که دیگر از من مقوله
سوال کنی چون حضرت امام حسن علیه السلام را از آن کاغذی طلبید و در آن نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه است از حسین بن علی بن ابی طالب بسوی فرزندان ما ششم تا بعد از منی که هر کس این خط را بخواند
شود و هر که از من قتل نماید کشتاری نمی باید و السلام **بن قول** و اینست وصیت من از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که چون حضرت امام حسن علیه السلام را از آن کاغذی طلبید و در آن نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم
جمع شده و بعد از آن بر روی بنده گردانده امام مظلوم چون نوشته را میخواند و میخواند و میخواند که

شماره

بنویس که در دیوار بکشد در آورده حضرت فرمود که ای عابد در کجای حبس می نشینی مقدّم شدی که من بخیر و مستم
شده بگردم و فرزندان و خویشان من که شته و مباحثه ایست در زمان و طغیان امیر و مقتدی گردانیده
شده بشهر و دیار و بیا بگردانند و هر چه به هفتاده نمایند یا وری نیابند امیر بکشد که ای فرزندان
جبهه اهل ارتقا و تربیت مدفن ترا می ده است و در شیشه ضبط کرده ام پس حضرت امام حسین علیه السلام دست
داد که کوفی از خاک که برادر داشت با هم سلطه او کوفتای مار من این خاک را نیز شیشه ضبط کن و در دهانی
که بر دو خاک خون شود بکند و آن کجای کوه را شمشیر شده ام و آن حضرت را مدینه العابدین رسید سابقه
که چون آن حضرت از مدینه که از مدینه بیرون رود خویشان او دیار من خود او را نمود و خواهران و دختران خود
بر محل اسوار کرد و عاقل فرزند امام حسین علیه السلام را با برادرش یک نفر از محاصره اهل بیت خود برداشت و روانه
شد که از جبل آنها بود و بگوید و عثمان و عیسی و فرزندان امیر را بکشید و علی و امیر خود را در مدینه
میکنند **در شرح من** و دیگر این روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون رفت این
آیه را خواند که قدر بیرون رفتی حضرت موسی علیه السلام از قریس فرعون بسوی مدین نازل شد و خروج شما
خارجا یقرب قال رب یجی من القوم الظالمین یعنی پس بیرون رفتی از قریس و قریس از مدینه و قریس از مدینه
و دشمنان گفت پروردگار اینان را بخش ما را زکوه ظالمان پس آن حضرت از مدینه متعارف و از مدینه اهل بیت
آن حضرت گفتند که ما اینست که از بی راه شریف بر بنی خاندان این بر رفت تا اهل کوفی بطلبش بیاید
شماره در دنیا حضرت فرمود که من از مدینه بیرون می روم تا حق تعالی آنچه خواهد میان من ایشان حکم کند
در بیان حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت سید الشهدا از مدینه بیرون رفت و فرج
نای از کوه با علامت های غار به نیزه داد و دست بر سپاهان بهشت سوار کرد که آن حضرت از مدینه و رسد
گردید و گفتن ای جنت خدا بر خلاق بعد از نبی و پیر و برادر خود موسی که حق تعالی ما را باریا می توفیق شده
بسیار که توفیق می یابد با خود دیاری کرده حضرت فرمود که وعده کاه و شما آن موضع است که حق تعالی
برای شما داده و دهن ما مقرر فرموده و آن که بر بلاست چون بآن بقعه شریف بر سر نیزه می آید ملاک گفت

کوفی

که این تحت خدا هر کس که خلع بفرود اطاقت میکند و اگر از دشمنان فریب نماند و توایم و دفع طراریشان از تو میکنم
حضرت فرمود که ایشان من را ندانند و تا تحمل شهادت خود در سر پس آن احوال پیشه از مدائن من
بخیر است آنحضرت بعد از آن گفتند ای سید و بزرگوار ما سیدان و بیاوران توایم آنچه خواهی در باب دشمنان خود و غیر
آن بفرما اطاعت کنیم و اگر جمیع دشمنان ترا در محلی راحت بکشد که نمی آید که خود تو بکشی و حرکت کنی بفرمای
حضرت این را هم کرد و فرمود که بخوانده اید در قرآن که حق تعالی بر دشمنان شما است این آیه را که اینها انگشت و
بندید که ملوک و نوگشتند بیرون که کبر لکن علیهم القتل ای عاقل جبهه غیر کوفی
بما افتاد که اگر بیرون ده در خانه ما و خود را بقتل بیرون می آید که برایشان کشته شد نه بفرستاده بود
بسوی محل گشته شد و دیگر این نشان و کار و در حای توقیف غایم و بیرون نروم بجا دیگر ایشان خوا
سر این خلق که را و بچرخ **در بیان** خوانده که در این این گروه تبا و کوفی که می خواهند در قریس بکشد
که حق تعالی او را بگریزیده است در روزی که زمین را برین کرده و آن مکان شریف و پناه شیعیان را گردانیده
و بازگشت بسوی آن بقعه مقدسه را و بر جای دنیا و آخرت ایشان ساخته و لیکن نیزه می آید در روز
شریف و شمشیر که در آخرت و روز منی **در بیان** شد که بر بلا رفتی که احادیث انا اهل بیت من نموده است که قصد
کشتن او نمایند و سر را برای نیزه بپایند بر نه چنان گفتند که ای حبیب خدا اگر آن بود که اطاعت تو
و حبیب است و مخالفت تو را با این نیست هرگز نمی کشیم هیچ دشمنان را پس از آنکه بتورسند حضرت فرمود
که خدایا که قدرت بر دفع ایشان نداده از قدرت شامت لیکن میخواهم بکشد خدا بر خلق تمام کنم و قضای
حق را انصاف نمایم **در بیان** روایت کرده است که آنحضرت در روز جمعیه سیم ماه شعبان داخل کوفه فرمود
و این آیه را خواند که فی توحید تلقاء عدین قال اموسی ربی ان یهدنی سبیل سوا السبیل یعنی چون حضرت
موسی در جباب مدین نشاند گفت ای پدرم که پروردگار من هدایت کند مرا بر راه راست که مرا مقصود رساند
چون اهل کوفه و مدینه و کوفی از طر و بجهت آمدند و بفرمودم سرت لزوم آن امام مظلوم را شنیده نیست
آنحضرت عبادت نمود و در هیچ شام بملازمت آنحضرت می نشستند و بعد از آن در آنوقت در کوفه بود

کبریت فیصل حضرت مسلم بن عقیل بن ابی طالب کوفه و شهادت آن بزرگوار مسلم بن عقیل پس خود را که فرمود
عقل و دین و صلاح و سداد و خیر است و نیکو است از هم کنان ممتاز بود و طلبید و برای سبقت از اهل
کوفه باقیست بنصره و دوی و عمار بن عبد الله سنی و عبد الرحمن بن عبد الله از یمن متوجه آنسوی گردانید و
امروزه را بنفقوی و پیرکاری و کتمان از خود از خاندان حسن بن علی و لطف و موداد و فرمود که اگر اهل کوفه
بهت من اتفاق نمایند بنوعی حقیقت حال را بمن عرض کن مسلم بن عقیل حضرت را و ادعای خود بپذیر
رفت و در کوفه مدینه نماز کرد حضرت علاء بن ابی طالب را زیارت کرده بیاد خود در آمده و اهل و یاران و خویشان
خود را و ادعای خود و دلیل از قبیل قیس که فرموده کوفه شایان دایم را که کرده و آنکه برایش نه بود
بآفرید و لشکری برایشان غالب کرد و آن دو مرد اندشت عطفش به لاک شدند و مسلم بن عقیل بسیار
خود را بر سر آید ساند و از آنجا نماند خدمت حضرت امام حسین علیه السلام نوشت حقیقت حال خود را و به لاک
شدن آن دو مرد از لشکری آن نماند هیچ کرد و نوشت که من در این ایام غریب و افتاد و لیکال برای خود میگو
نمیشتم اگر عقلی دانستم ازین غر مغاوت در آوردم و نامد اقیس بن مسرور که خدمت حضرت فرستاد و حضرت در
جواب فرمودند که کمان آنست که خون تر از آب است که از من است و قیافای از رفتن این سفر چون نماند
آنحضرت با کوفه رسید و از شایسته و دیناری را که میفرمودی بسوی آهویی افکند و آهوی بر زمین افتاد و
هلاک شد مسلم گفت ان شاء الله تعالی خود را خواهم گشت بظاهر چنین گفت اما در خاطرش فیصل و شایسته
این حال پریشانتر کرد و چون داخل شهر کوفه شد و خانه حق را بنی عقیل رسید و بنوعی نزول ابدل فرمود و
مردم کوفه از استماع قیوم مسلم اظهار کس و بسیار نمودند و قیوم فرمود که ای کسانا و نامد حضرت امام حسین
علیه السلام را برایشان مذکور نمود و ایشان از استماع آن نامد که بایان گویدند بهت میکردند و نامد که بر دست مسلم
بجبهه برادر نظر اهل کوفه بیست نمودند پس مسلم نوشت با نام مظلوم که هیچ کس بر دستش نماند و نامد که
مشوقه این عرب که در کوفه است و چون نزد مشیعیان خدمت مسلم رسید ایشان بسیار شاد شدند که این
معاویه و بنی ابی جود حقیقت حال مطلع شدند و کسی را آمد و بر بزرگوار و بعد از حمد شایسته و در و حضرت

را از بنی

براست بنامی گفت که ای بنده کمان خدا از حق تعالی برسد بسوی من و افتراق است مسرت بنامید و موجب
کشتن مردان و بیخاک خون مسلمانان و تلف غارت و طال ایشان میکرد و کسی با من جنگ نکند من با او
مقام جنگ نمیکنم و نامش را آرمید و بشوشتش را در می آوردم و تفت و کمان کسی را عقوبت نمیکنم و لیکن
اگر خروج نماید و بر روی من نیستد و بهت خلق خود را بشکند پس بخدا که کند که هیچ کس از نیام انتقام
نمیکشم و نامد که شربت در کوفه شد خود را از ارباب دفع شد و دفع شد و معاف نماندم و هر چند هیچ کس از شما یا ی
من نکند و امید دارم که حق شناسان شما از زیاد از فرستادن حواریان است پس بعد از آنکه مسلم بن عقیل به کوفه رسید
بنی امیه و هر چه خواست و گفتن بکوفه که از نوشتنش دفع مشیعیان و این کلام مردم ضعیف و سست
پایا و دست نهان گفت که اگر ضعیف بشم و در طاع خدا بشم نزد من بهتر است از آنکه غالب مردم در حقیقت
پس از خبر برآورد و عبد الله بن مسلم بنی زید نامه نوشت و در آن عرض نمود که مسلم بن عقیل کوفه آمد و شعیان بر کوفه
بر من عیب است اما او را بهت می نمایند که کوفه را بخواند کسی را نکند که کوفه و حضرت که در کوفه شایسته توانستند تو
انتقام نماید زیرا که کمان بنی زید تاب مقاومت ندارد و یا دست ما را بنماید و عمر بن سعد و دیگران نیز چنین نام
با و نوشتند چون بنی امیه بدین بدین نامها اطلاع یافت سرخون آنرا کرده معاویه را طلبید و با او دیدن باب
مشورت کرد و سرخون گفت که من معاصی در آن نمیکنم که بعد از آن بنی زید داعیه بکشتن را و ای کوفه که دانی که کشتن این
قتل را در آن دیار بدین آن بدین است اگر کسی فروغیست از آنست که چون بنی زید با بنی امیه و کفنی داشت اقل
قبول این رای نمود و سرخون گفت که تو بهت عتقا داری برای معاویه و یک گفت رای او را در هر باب استین می دانم و سرخون
قسم معاویه را بر آورد که امارت کوفه را با ضافه امارت بصره برای آن لعین قسم کرده بود چون قسم بدو جزوا
دید سرخون را از امر کرد که قسم را برای او بنویسد و نامد بعد از آنکه بنی زید نوشت که کوفه را من را کوفه بنی زید
که مسلم بن عقیل وار و کوفه شد و لشکر برای امام حسین علیه السلام جمع میکنند چون نامد از بخوانی متوجه کوفه شد
و او را بر جبهه مقدم و پیش بهت آورده برای من بغیرت یا بقتل آور و یا از کوفه برون کن و نامد را عیب بن
عمر و او را برای عیب بن عبد الله بن فرستاد چون در بصره نامد بنی زید با بنی امیه رسید و روزی که متوجه کوفه گردید و عثمان

بر او خود را در بعضی نایب کرده اند و سید ابی طالب و محمد علی علیه السلام رعایت کرده است که حضرت امام حسین
در یحیی که جوابی عارض او کرد و اقلی نمودند اما بشرا و بعضی نوشته ماندند برین مسعود نشی و
خندین جاد و بعضی دانشا نشان ایشان از غلطی آنان و دیر با یکی از مولی آن حضرت که او مسلمان میگفتند از
سال ایشان و در آن فرامین مطاعه ایشان از ابوی طاعت پیوسته و حضرت خود دعوت کرد چون بزرگ بود
بمطاعه نامه نامی آن حضرت سرافراز کردید قبایل بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد و گفت چگونه است
من استقامت شما و قسطنطین و پیران چون در بنی تمیم و او را بعلو مرتبه نسبت استقامت را بی ستایش کرد و گفتند
تو نبوت پناه مای و سرایه شرف و اعتبار مای بزرگوار مسعود گفت شمارا برای امری جمع کرده ام که شما شرف
نمایم و از شما برای امری یاری جویم گفتند بفرما که آنچه صلاح داریم چنان کنیم و هر چه امری طاعت نمایم گفت
معاذیم ده است و در آن او را که جو طایان شکست شده است و اگر کان ظلم و عدوان از هم ریخته و بزرگوار
شمارا برادر برادر از آن علم فرستد و او را از علم برادر یاری بفرستد و بهر چه جمعی از خلافت نیست
و حسین بن علی بن ابی طالب هم که صاحب جلیل و شرف جلیل و رای اصلیت و در بابی مسلم و ابی بایانست و
فنائیل کالات و از جبهه پرور است باین امر سرزاور است و معدن نبوت و رسالت و ولایت و منع علم
و حکمت است و در اوقات رحمت و فتوت و مروت از عالمیان ممتاز است و هر چه از بیعت و معاونت او افتد
نمایر عزت دنیا و عذاب الیم عقبا بسلامت کرد و اقلی بنی حنظله از اطاعت انقیاد نمودند و بعد از ایشان
بنی تمیم و طهار رضا خوشنودی کردند و بنی سعد گفتند که ما در این باب گفتیم که خود را بایمان قرار کردیم و از اعلام
خواهیم که پس برین مسعود و بعضی حضرت امام حسین علیه السلام نوشته و طهار و فرغان برادر یاری طاعت
جان نشانی نمود و نوشت که قبایل بنی تمیم و بنی سعد و بنی حنظله با طاعت و انقیاد شما مایل دارند و ام و همگی
منظر قدیم است که در دیده مرا طاعت بر میان بستایم و هرگاه که باین صورت شرفی از انوار اری
جان نشا مقدم شرف تو نمایم و متابعت ترا بخود لازم میشماریم چون آن بفرستد امام حسین علیه السلام میباید
او را دعا کرد و فرمود که خدا ترا در روز بیم از عذاب الیم ایمن گرداند و از شکنجی روز قیامت

ترا برای بخش از قضای الاهی روزی که او خواست که با لشکر خود از بصره متوجه کوفه رفت
آن حضرت کرد و خبر از ترشها و ت شهیدان کرد و را شنید و اقامه عزین جادوت پس نامه
حضرت را به حبیب الله بن زیاد علیه السلام و العبد العبد بنی امیه و او از بیم آنکه بمباد این نامه
چون پیش که مرها انجمنه پیشتر برای آنجناب شرافت و باین زیاد لعین مسعود را گرفت و بر دار کشید و بر بزرگوار
داخل بصره را تقدیر و حدید بسیار نمود و در روز دیگر متوجه کوفه شد و چون بسوفا ای اهل کوفه نظر قدیم نام
مطلوبه بودند و بی کای زیاد لعین داخل کوفه شد و کمان کرد که کما حضرت است پس فوج فوج بستانداری
شستفتند و مسلم میکردند و میگفتند خوش آمدی ای فرزندان رسول خدا و طهار روح و شادی میکنید و چون
آتلون دکان خود را بسته بود و را می نشیندند و آن ملعون از آنجناب ایشان بخش آمد تا آنکه مسلم بن عمر
با کمان و کمان عیب و اذیت زد و چون مردم دانستند که آن ملعون است بر آنکه شد تا آنکه بایان قصر
الاماره کوفه رسیدند و آن کمان که حضرت امام حسین علیه السلام کشته بودند و ده بر بالای قصر بر آید و گفت
ترا جدی که میزدیم که دور شوی و تعرض من نشوی و آنچه پسر ده اند با خیار خود شوند هم با تو در مقام شای
و غریم چون این سخن را شنیدند با کمان زد که در اکث انصاف صدا و ابراشه خسته و در کاشی و مردم آتلون او
خانیف کرده بر آنکه شدند چون هیچ شادی او کوفه نکرد که اهل کوفه جمع شوند چون جمع شدند بر چون
و خطبانه و کلمه بزرگوار علیهم السلام و العبد العبد بنی امیه و مسعود شایان سپرد و مرا
امر کرده است که بطاعت از او انشای نمایم و ای اهل انصار بایان و شمشیر را دستگیر و انشا العت خلیفه و عقوبات
او خند نمایند پس بر بزرگوار و دروس بی قبایل و حمله ترا طلبید و بعد از آنکه کوفه و تالمید نمود که هر که اکنان
برید و شکسته بود که بایزید و مقام خلافت یافت باید که نام ایشان را بنویسد و بنی عزیض را بید
کام که ظاهر شود که چنین کسی قبیله و طهار شایان بوده باشد و ارجل او مطلع اندازند و بشد چون و مال شما
بر من حلال باشد و چون خبر داخل شد آن آتلون مسلم بن علی بن ابی طالب سید خانیف که دیده و از خانه بیرون
آمد و خانه را بنی عروه پنهان شد و شمشیر پنهان کرد و شایان و باو پیوسته بودند و از هر که بخت

ای ستم خود را بکشید چنانچه میفرمود و این را میفرمود و او را قتل نمود و در مسلم
گفت قتل نکوفیانه است و از منافقان درین فغانی آید چون آن خبر پیشش آید از کثرت
مقاتله اندوختن و حال آنکه کاران بسوفامانده شده و حقیقتی بر او غالب که در مساحتی نیست بنیاد
و او چنانکه است با دیگر امان بر او عرضه کرد و بناچار حق با آن داد تا آنکه میفرمود که کلام آن را بنیاد
را فروغی انصاف نیست یا این است که گفت که آیا من در امانم گفت بلی بعد از آن بار فغان او کشت که یا امان
امان داده آید گفتند بلی در آن فغان بدو است و در آن کشته شد که است **و در این سلسله ایست**
ایشان بر او امان عرض کردند قبول نکرد و در عقابا اتمام نمود تا آنکه حراست بسیار یافت و نامرد
ملعون از عقابا و آملو نیزه بر پشت او زد و او را بر روی پانصد خنجر کشت و کشته شد و او را در کبیر
کردند و این است که گفت که مسلم را بر سر نیزه سوار کردند و سوار را در کف درین حال کشتند و این بود
بر کشید و سلسله ای که از دیده هم ناک بارید و گفت **اینا لله واینا الیه وارجعون** عیسی علیه السلام
گفت ای مسلم چه کردی که می آید آن مقصد بزرگی که تو در نظر داری این آثار را در تحصیل او بسیار است
مسلم گفت که درین برای خود نیست و لیکن بر حال حضرت امام حسین **علیه السلام** و صحابه میگردید و این
منافقان از دین خود جدا شده اند و این جانب را دیده اند و غیبت کرده اند و غیبت کرده اند و غیبت کرده اند
چون مشوجه این است که در کف میماند که بر امان شما اعتبار نیست و مرا بقتل خواهد آورد و در این
دارم که از جانبین بنزدی مسوی حضرت امام حسین **علیه السلام** که او را میگویند و وعده های روح ایشان
دیار خود نشاید و بر او حال پرستم مظلوم غریب حراست خود را در اندوختن خود مطلع کرد و زیرا که ایشان
که او را در دنیا فرستاده و این را میگویند و با و میگویند که پس چشم میگویند که بسیر درین و ما درم فدای تو بود که
من در دست ایشان میباشم و من ترسم قلم اهل کفر همان که وعده کرده اند و میگویند که در کف میگردانند که انفاق
ایشان را می یابند این است که بعضی بگویند که بعد از آنکه مسلم را بر سر نیزه سوار کردند و در
و احوال از ابرو آن و اهل آن را سینه را برین یاد دهم و گفت که با امان چه کار بود من ترسم که

که او را در

که او را در آن درج چون آن غریب تحت بلاد و در قرآن و اهل آن باز داشتند تشکی بر او غالب شد و آنرا همان کوفی
بر در قهر نشسته انتظار دستور می کشیدند مسلم گفت که ای منافقان بسوفامانده آید برین ستم که در کف
کنید و او را بنزدی یافت تا جمیع مردم را بیانش می مسلم گفت که در کف بنزدی تو نشینای سکنی دل جفا کار ای
معاون گفتار و کشتار تو سوارتری از من بشتر جمیع و خلود در جهم خواهی شد پس از غایت ضعف و تشنگی
بر دیوار نیکو داد چون درون حریصت کمال از آن سید بزرگوار مشاهده کرد غلام خود را فرمود که قبح آبی برای
او آورد و چون خواست که بیانش مد قبح پزار خون شد که بر اینجاست و آب که بر طبلید و آن نیز چنین شد و در غریب
سیم که خواست که بیانش مد دندانهای مبارکش در قبح ریخته شد که **الحمد لله** که با مقد زنده است که از آب
دنیا بیانش هم درین حال بر او زیاد معلوم آمد و او را طلبید چون مسلم در مجلس آن لعین شد مسلم نزد
و ملازمین زیاد گفت که چرا اسلام نکردی مسلم گفت که اگر میخواهد که کشته شود چرا او را اسلام کنم و اگر میخواهد که کشته
مسلم بسیار خواهر کرد بعد از آن برین یاد لعین گفت که البته ترا خواهم کشته شما اسلام کنی و خواهی کنی مسلم گفت
اگر او بکشتی بهتر از خود بهتر از کشته است این زیاد لعین ازین سخن چشم زد و زبان پلید خود را برین کشید
و گفت ای با خلق و ای پاکه کشته اهل انفاق بر امام خود خروج کردی و جمعیت مسلمانان را بر کشته کی می کشی
و تشنه فرستاده است مسلم گفت که دروغ گفتی بیکر معاویه و پس از برین طبعم و العذر باشد بر جمعیت
مسلمانان را بر کشته کردند و فرستادین خدا افکنده و تو تو پیر و تو که اهل آن و فرزند غلام تقی بودی زانوی فرقه
و فرستاد در میان اهل اسلام افرختی و من میفرماید که سعاد شهادت در یابم و در دست بدترین خلق خدا رفیق
کردم و بیایای اگر چه جعفر آمدن من باین شهر برای آن بود که اهل این دیار را بکشند که تو و پدر تو بدعت دارید
خدا اهدا شد کرد و این که کشته و اهل کسری و قیصر را در میان مسلمانان جا دهمی کردید ما میگویم که مردم بکشت
خدا و نیست و حال انتقام فرمایم و بعد از آن در میان این ستمگر تمام بر چند حکم نماید در میان ما و شما حق و کفر
و او بدترین حکم کننده که است این زیاد گفت که خدا شما را اهل مرز نیست مسلم گفت که سزاوارتر است بخلاف
حاکمان است این زیاد گفت که نیز بر طبعی مسلم گفت که لا حق شده ایم حکم خدا و میان ما و شما کوشان بسیار در میان

ایشان کشتن و آن ملعون را بنمایانید و حضرت امام جعفر علیه السلام را در میان خود بکشید و بگویند
پس بگویند چون مرا بکشید بگذارید که این را حاضر از او بگویم خود را تا آنکه بگویند بگویند
خواهم مسلم بود و بگویند که در وقت میان من و تو قرار است و وقت است بگویند که این را بگویند بگویند
افراد و این زیاد گفت با تو رابطه قرار است و از چهره از قبول وقت است و از شمع و این را بگویند بگویند
در مسلم را گرفت بگفت بگویند که وقت است من اول آنکه درین مشهور و مفید در تمام وقت است و بگویند بگویند
و قرض ملاک می آید و آنرا بگویند که وقت است از این زیاد و وقت است و بگویند بگویند
بنویس که کوفیان بوفای کردند و پس بگویند که ای بگویند بگویند بگویند بگویند
زیاد این وقت است تا بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
کردن بدن او مضایقه نخواهیم کرد و امام جعفر علیه السلام را از او داده و از او بگویند بگویند
بگویند که از اطلبید که مسلم را از او بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
با تشش از قهر بر اندازید پس مسلم رضی الله عنه گفت که بگویند بگویند بگویند بگویند
پس بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
و تملیص و تسبیح و تعلق و در دست ایشان اهل مسلم را جاری بود و ضامات میکرد که خداوند او را حکم کند
میان ما و میان گروهی که ما را فرستادند و دروغ گفتند و بگویند و وفا نمودند چون آن لعین بگوید آن را بگویند
از این وقت است و از این وقت است و از این وقت است و از این وقت است و از این وقت است
بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
کشتن این حالت را مشاهده نمود و بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
آن شیخی شکیم کرد و گفت چون میخواهم که بگویند بگویند بگویند بگویند
آمد پس آن ملعون بگوید که بر امام قهر فرستاد و چون او را داده قتل مسلم کرد و صورت حضرت رسول را

بعد از این

دیوار نیم آنحضرت زهر کشید و رسالت محمد پس این زیاد و شامی طبعی را فرستاد که با او بر پشت
و چون مسلم بر سر او بر پشت افتاد و این زیاد و شامی را طلب کرد و بگویند بگویند بگویند
برای او شمشیر گذاشتند و بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
زاد و شامی گفت ای الله علیها عدا اللهم الی رحمتک و رضوانک یعنی بازگشت همه سعی خود را
مرا بر سر من بخت خوشی خود پس بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
و شامی را بهمانی پس از جسد پیر برانوح داده و بر سر پیر برانوح فرستاد و نامه نوشت و احوال مسلم و شامی
را در نامه مکتوب نمود و رساله که در دست خود نامیده بود را بر او داده و شامی بگویند بگویند بگویند
و او را انوارش بسیار نمود و نوشت که شامی که در دست خود نامیده بود را بر او داده و شامی بگویند بگویند
خطب نمازی از طرف یافتن بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
میشود و بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
از عرق خود و شامی شامی شد و اندک مسلم فقهی بیان نمود و بگویند بگویند بگویند
این ای طالب السیاسه که بر سر عراق و آنرا که کوفه و عراق آن امام افاق سید شیخ فقیه و سید ابی طالب
شیخ ابی حمزه محمد بن ابی طالب رضوان الله علیه بر بیان این قهر جانسوز و واقعه نایابم اندوز که جان فدا
سیا ترا بخود و دلهای مقربان را بفرستاد که در آنجا بگویند بگویند بگویند بگویند
در شب شنبان سال ششم هجرت از پیرم سید فاطمه که معطر با بنور قدوم خود و منور کرد این و در فقره نماز و دعا
مضان و شوال و ای الغناه و آن بلده حرم عبادت حق و تقویم می نمود و آن مدت جمعه از شعبان از اهل بی
و بهر و سایر بلاد نزد آنحضرت جمع شد و چون ماه ذی الحجه بود آن حضرت احرام حج بستند و چون بزرگوار جوی
فرستاده بود بر باز چرخ که آنحضرت را گرفته بودند او بر نزد باقی آورد و حضرت احرام حج را بعهده عدول نمود
احوال امور ابعالی آورد و عملش که بر سر عراق کرد و در چند حدیث معبر آنحضرت صادق علیه السلام منقول است که
چون آنحضرت میفرمود که نمیخواهم که شمشیر را تمام کند احرام بگویند و مفرده است و عمره را با تمام رسانید

الحکم حسین و پدر و برادر و فرزند و این زیاده و پیش و پس را علی بسیار کرد و گفت ای اهل کوفه
من یک حضرت امام حسین علیه السلام است که بی شک و تردید و او را در فلان موضع که هشتم بر خواهر یاری او غایب شد
او بشتاد و بیست و نه روز و این امر که او را از ایالاتی که خبر برادر خست و برادر خست شد است فایز کرد و برادر
و یک روز باقی بود و بعد از آنکه بر سرش راجد کرد چون حضرت امام حسین علیه السلام را از منزل آمد و برادر
کوفه را می نمود و آنجا رسید از راهی که بر سرش راجد کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
جناب افتاد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
علاقه را عید انداخته و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
قریش و عرب را ضایع کنونی از آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
امیر از ایشان بگریه و بغض می آمد و بعد از آنکه بر سرش راجد کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
خواهد شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
حق تعالی بود و تعالی نور زید و از آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
برون می رفت و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
ماجرای نادر و اینقدر در آن می آمد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
رفیق بودیم و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
و غایت آنحضرت بر ما لازم نبود و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
حضرت آمده و باطله خطاب کرد که حضرت امام حسین علیه السلام عاتق را بی طلب از نهایت داشت و برادر خست شد و برادر خست شد
و تخیل نماید که در آن روز که بر سرش راجد کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
خجسته حضرت رفت و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
خود را طلاق داد و گفت طهر شریک خود که من بخوابم بر سر من ضروری بود و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
آنحضرت که نمی توان کرد و او را و او را که گفت خدا چیز را بر او برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد

نزد حیدر حسین یاد کنی پس با حیدر حسین و کوفه که بر خواهر یاری او غایب شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
حدیثی است که روایت میکند در بعضی از نسخه های کتب که السلام با کفار و کفار بر سرش راجد کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
غایت بسیار با حیدر حسین علیه السلام در حدیثی که گفت ای شما که در دیدن ازین غنا و کثرت که با شما رسیدیم که می گفتند که
ببینید که بر سرش راجد کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
غیرت نای دنیا که با حیدر حسین علیه السلام در حدیثی که گفت ای شما که در دیدن ازین غنا و کثرت که با شما رسیدیم که می گفتند که
تا به حدیثی که بر سرش راجد کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
محمد آنحضرت که گفت که در حدیثی که گفت ای شما که در دیدن ازین غنا و کثرت که با شما رسیدیم که می گفتند که
با این معنی که ای حیدر حسین علیه السلام در حدیثی که گفت ای شما که در دیدن ازین غنا و کثرت که با شما رسیدیم که می گفتند که
حضرت فرمود که ای حیدر حسین علیه السلام در حدیثی که گفت ای شما که در دیدن ازین غنا و کثرت که با شما رسیدیم که می گفتند که
کرده اند که چون از اعمال حج مانع شدیم بر سرش راجد کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
خواهر ناکه دیدیم که مردی از جانب کوفه رسید و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
و از او که کوفه رسیدیم گفت از کوفه بیرون نیامده اند و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
که فرموده باز از آنی که کوفه می کشیدند چون حضرت در منزل غلبه نزل فرمود شب بخوابید حضرت رفیق و این
جز در وقت افرا که کردیم از استماع این قصه تا بعد از آنکه خواب کردید و کفر فرمود که ان الله و انما الله
لا یجوز که خدا رحمت کند ایشان را پس گفتیم که ای رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود که برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
بنوا اهل کس داریم که شما معاشرت فرمایید حضرت متوجه او را و عقید کردید و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
و این امر را دلاری فرمود و با ایشان در معاشرت مصطفی صلی الله علیه و آله نموده گفتند که هر یک از ما با برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
خون آن سعادتمند بکنیم یا از آن شربت که از چشمه های نازیب می کشیم چون حضرت را مایل فلان یقینم در اوج
کرد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد
آنچه بر ماست مانده است پس شری چند را فرمود که شمر بود بر آنکه آن برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد و برادر خست شد

تا که امرک برای رضای آن حضرت بود که اگر دهم پندیده اند و چون جمع شد غلامان خود را فرمود که آب بسیار در
بدر اندوز و باز کردند و روانه شدند چون بزباله رسیدند در جبهه شهادت عبد الله بن قحطیر با حضرت رسید
چون این خبر و جوشش اثر را به جماع نمودند آب را دیده مبارکش جاری شد و دست مبارکش بر پشت خدیجه
برای مونس حیان مانند لبت میگردید و آن جمع کن میان او ایشان در غفلت چنان بیسوسه که تو بهر خبر
جمع **قادی** حضرت ایضا بنمود و **عقید** خود فرمود که با خبر رسید که **سید** بن **عقیل** و ثانی بن **عرو** و **عبد** الله بن
یعقوب را شنیده کرده اند و شیعیان مادر ساز یافته اند که هر که خواهد از ما جدا شود و برادر و برادر
جمع برای طبع مال **حضرت** در احوال **حضرت** دنیا با آن حضرت رفیق شده بودند از استماع این خبر از حضرت
گرویده و چهل بیت خویشان آن حضرت و جمعی که از روی ایمان و یقین اختیار طاعت آن بزرگوار شده بودند
تا در بس حضرت عاقل شده تا در بطین عقیده نزل فرمود و در آنجا امری جاری این که هر که بخواهد حضرت آمد
و گفت بن رسول الله ترا سوگند میدهم که هر کوی و کجی که سوزد که می روی بگردی و بگوئی که من از شما جدا
ستاد حضرت فرمود که ای شیخ آنچه تو فرمودی به من پوشیده نیست بلکه اطاعت امر الله و رسوله است و تو
بیات ربانی واقع شد نیست و بجز هر که که دست از من بخواهد من دستم را از او جدا نمیکنم و چون
آوردند و چون مرا شنیدند و حق تعالی بر ایشان مسلط کرد و اندکی را که ایشان را از دنیا برین امتداد کرد و اندکی را که
با کرد و شرفی از حضرت با عدالت متصاف گردانید و در شب آنجا که حضرت گردید و چون حضرت حکم فرمود
که غلامان و ملازمان و محال حضرت آب بسیار بردارند و بچوالت قوت خود را متوجه گردانند تا در میان رفته
رفته تا که مدوی از آنجا با حضرت گفت که ای بزرگوار حضرت پرسید که چرا آنکه گفتی که سر و دستان مرا در خانه
شاید من سر زده یا و گوشه های سپیدان باشد که نماید چون معلوم کرد که غلامان که در آنجا بودند و بچوالت
که در آن محالی بود و در نزد آنکه گفت که ای بزرگوار حضرت پرسید که چرا آنکه گفتی که سر و دستان مرا در خانه
چون آن منع کردم و خواسته آن خیل ضلالت تا از شما که می شنیدید خود را خارج فرمود که ایشان را

بسم الله الرحمن الرحیم

و چهار یا نه آب میداد خود را شستن و شستن خود را بپوشانید و ایشان را با ایشان بسیار کرد و پند هر این را با ایشان
بن خبر را با ایشان که بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
تا در نزد آنکه گفت که ای بزرگوار حضرت پرسید که چرا آنکه گفتی که سر و دستان مرا در خانه
معلین خود از خیمه رسول الله و در میان او نشسته اند و در میان آنکه گفتی که سر و دستان مرا در خانه
امم بنی شما که بعد از آنکه نامهای شماست و در میان او نشسته اند و در میان آنکه گفتی که سر و دستان مرا در خانه
که نامی می شنوی از این که نامهای شماست و در میان او نشسته اند و در میان آنکه گفتی که سر و دستان مرا در خانه
خود را از آنکه نامهای شماست و در میان او نشسته اند و در میان آنکه گفتی که سر و دستان مرا در خانه
میگوشم آن قدر آن زبان در کام خواستی کشیده و چنان گفتی حضرت خود را فرمود که اوقات نکند و حضرت گفت که
اگر خواهی که در خود را زنی حرکت من نیز و وقت شما را بیکم و حضرت امام حسن علیهما السلام پیش پدید و بزرگوار
آنکه در وقت حضرت نماز کردند و در آنجا نماز هر دو که یکجا کردند و چون وقت نماز حضرت با حضرت پیش
است و در آنجا نماز کردند و در آنجا نماز هر دو که یکجا کردند و چون وقت نماز حضرت با حضرت پیش
اگر خدا را بپرستید و حق تعالی را بپرستید و حق تعالی را بپرستید و حق تعالی را بپرستید و حق تعالی را بپرستید
و جلالت و عظمی و قهر و کرامت و جلالت و عظمی و قهر و کرامت و جلالت و عظمی و قهر و کرامت و جلالت و عظمی و قهر و کرامت
و آن مسکون نماید و اگر در جمالت و جلالت و عظمی و قهر و کرامت و جلالت و عظمی و قهر و کرامت و جلالت و عظمی و قهر و کرامت
نجد که بگویند که این نامها را بر زبان که میفرمودید و چه خبر ندارم حضرت عقیل بن سنان را فرمود که چه خبری که
نام ما را در آنجا گفتی که حاضر من چون در آورده معلوم بود از نامهای که بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید و بپوشانید
ندارم و از جانب این زیاد ما حور شده ام که چون ترا ملاقات نمایم از تو جدا شوم تا از این زیاد و بجز
حضرت فرمود که تا زنده ایم ما این ذرات را نمیخواهیم پس آنجا خود را احکم فرمود که سوار شو و چون چوای
حرم محترم را به شتران بسته حضرت پای مبارک را در کعبه عات را آورده و سوار شده و چون خواستند که برگردند
لشکر خالف بر سر آمدند مانع شدند حضرت با حضرت خطاب که که مادرش بجزای تو نبیند از ما چه میخواهی

نزدیکند اگر خدمت فرمایند بروم و نشان از این خدمت نهادم چون خدمت یافتند میانی فرستاد
آن عزیز زنده است اسرار عظمی است که باین خدمت نایل گشته و خود را در این راه با خود برداشته
که بخدمت آنحضرت نیامورده و این حال صافی آنان قیل آن جناب برسانید و آن ملعون چهارصد نفر را
کرده کی از دشمنی بکسر راه آنجا خدمت فرستاد و با ایشان مشغول قرار بدادند چون مردم قبلاً با ایشان
وقت ایشان نیامورده و مردم گردیدند و چوب خدمت حضرت آمد و حوالی ایشان از عرض کرد حضرت فرمود که
حلال لا حول الا بالله و غیر اینها بفرمایند حاج را با پانصد نفر سوار فرات یعنی کوه که همان
حضرت از آنجا بر داشتند مانع شوند و لشکری را بجا آنحضرت علیه السلام فرستاد و بفرمود آن امام عظیم علیه السلام
کردند حضرت گفتی بگرفتند و بقیه حرم خرم فرمودند و از دست خیمه بکامبردند و بخت بکام قبلاً و در آنجا
بر زمین زد با حجاز آنحضرت چشمه آب شیرین پدید شد و آنحضرت با میانی آن آب آشامیدند و بخت کرد
را و میانه کردند پس آن چشمه را پدید شد و دیگر کسی از آن اثری ندید چون این خبر رسید زیاد لعین سید
بعراضه نوشت کشیده ام که حسین چله کی کند و آب پروان آید و چون نامه بفرستد کار را برایشان
کن و مکن که قطره آب بخشد تا کشته شود و چنانچه عثمان را کشته بکشند چون بعد از رسیدن نامه عمر
کار را بر حیل است و آنکه گرفت و عطش ایشان غلبه شد حضرت بلا خود بکس فرستاد و در آنجا
و کسی کار بر سر سپاره با او همراه کرد و بخت بکام ایشان داده کار فرات پر کنند و با ایشان رسانند
چون بکنار فرات رسیدند عمر بن خطاب پرسید که کیستید هلال بن نافع از حجاب گفت که من بر عجم نیامده
که آب بیاشام گفت که او را با دست اهل گفت و ای بر تو و چون بیاشام و حیل است بخت و حجاب
نای حضرت سید است و این ملعون گفت است میگوی اما ما را امری فرموده اند اطاعت بسیار
کرد پس حجاب خود را صلا زد و آب بردارد و این حجاج صلا زد که کند و پیش قلاب مشغول
گردید و حجاب حضرت را شکست و بگریه و معاد و نمودند و کسی با ایشان نرسید و با سبب حضرت
عمر بن اشعاعی نامید پس حضرت امام علیه السلام عمر بن سعد را فرمود از میان شب طلب کرد و بیاورد

دولت که با تو خنجر خنجر بگویم و حضرت با پست نقر از آن که خود دیدند و آن ملعون با پست نقر خود شد
و چون یکدیگر ملاقات کردند حضرت احباب خود را فرمود که ورتوبید و عباس و علی اگر با خود نگذاشتند
و او نیز احباب خود را گفت و ورتوبید و جعفر و خود و یک سلام خود را با خود نگذاشت پس حضرت برای تمام
حجی بیاوردی سعادت گفت که ای پیغمبر خدا با من دعا کنی میدانی که من کیستم و کبر ستم از خدا نمیروی
و عقدا برونداری بیا بجا بخت من سعادت ابداً برای تحصیل کن و خود را از عذاب بدی آخرت ده
بخت ده آن بد بخت گفت میترسم که خانه مرا خراب کنند حضرت فرمود که من ز مال خود برای تو خانه بنا کنم گفت
میترسم مرا بکشد حضرت فرمود که من مرا بکشد بگو از آن مال خود در حجاز بنویسد هم گفت بجهال
خود میترسم چون حضرت یکدو مظهر آن سید اهل انزلی کند و دی مبارک از نو کند و فرمود که خدا مرا
در میان خشت خود بقبل بکشد و آخرت مرا بیاورد و میدویم که تنگی از دنیا ببری و بعد از آن بگذردم
عراق بسیار بخوری تا کشته شوی آن ملعون از روی آینه گفت که اگر کنم بخت ندان چون خبر بخت پیدا
پس زنا و ولد از آن نامد و دیگر بکا کید و تهدید بفرمودند که کشیده ایم که بکس علی ما را یعنی و شرب حبابا و بخت
میداری چون نامه من تو برسد باید که بفرات بیا و اگر چنان خواهی که در نزد ما گری خواهی بود و ترا جباری
یکو خواهم داد و اگر از تو نمی آید دست از عمارت بشکری برداری و امارت سپاه بگذارد و باین شیوه
این نامه را شمر لعین برای علی آورد و روزی بخت بیا جمعه تمام حرم بود چون عمر نامه را خواند بشکرت گفت که خدا
ترا برترین جزا دهد که تو بکشستی که معاط بصلح انجامد حوسین فرزند علی بن ابی طالب است و او
هرگز از من نخواهد شد و طبع پس بیک کرد و بناچار با ما با و مقام میباید کرد و کشنده این بزرگواران در
و علی امید بخت ندارد شمر لعین گفت من مینهار امیدم اگر اطاعت فرمان پس از این بکنی و الا نشکریا
بمن بکن از آن ملعون شمر برای بخت و نای فی استعدا بپای بر او فرمود که کشنده او را رسد و سپاه کاف
لشکر کرد که ناسود و چون نامه خود را خود را ام کرد که با حجاب آنحضرت آوردند شمر لعین نزد یک
لشکرگاه رسیدند آمد و گفت که این فرزندان خواهر ما را بکشد و بعد از آن آنحضرت را بقتل آوردند

پس حضرت عباس و عثمان فرزندان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پر و آمدند و گفتند چه چیزی
 از گفتن چون ما در شما از قبیل است من شما را امان دادم ایشان گفتند خداوندی بکار ما امان تر از امان
 کند ما را امان بدی و فرمود رسول خدا را امان نماند پس چون خروشش گفتی گفتند ازین جهت امان
 خواهد حضرت امام حسین علیه السلام بجهت آن حضرت آمد دید که آن حضرت امام مظلوم و عزیز سر را زنی انداخته کشته
 بخوار افتاده است گفت ای برادر این خدا را نیل خود و جفا را این شوی حضرت سر مبارک بر داشت و فرمود کای
 خواهد بر نوبت دیدم چه بر زکوار عالمی دارم حضرت محمد المظفر و پدر علی مرتضی و امام حضرت فاطمه زهرا و امام
 حضرت حسن و حضرت حسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی و امام
 بنو ماخلای آمد چون زینب جانم انوار خورشید از رخسار آن سرور از جگر پرور کشته چنانچه بر روی خود
 و فرمود او را بطلبند که کوی تو ما عزیز پس کسان دیگران از دست این ظالمان چو خایم کشید حضرت فرمود که
 ای خواهر گرامی و یار غریب برای تو نیست برای دشمنان تو هست جگر من و بنودی دشمنان را با بر باد کرد
 پس پیش حضرت برادر و برادر خود آمد و عرض کرد که گفتی الف و بایم کشید و حضرت فرمود کای برادر تو برود
 از ایشان سوال کن که مطلب ایشان چیست پس آن پسر آمد استقبال ایشان نمود و گفت عرض شما ازین حرکت و
 شورش چیست گفت حکم ای سرور است که بر شما عرض کنیم اگر اطاعت ابدی کنید شما را برادر اویم و الا با شما جنگ
 میکنم پس گفتند که نماند تا پادشاه را بجهت امام برسانیم چون عرض شد و آن ملاعین را بجهت امام علیه السلام
 عرض کرد حضرت فرمود کای برادر که توانی این نرا می ببینی و از ارضی کن که مشیت با حق است و پروردگار خود
 بجا آوردم زیرا که پروردگار شما را و شما را و ملاوت است و استغفار و عبادت بوده ام و یکیش را برای من است
 و تفرغ درگاه قاضی الحاکم خیف می شمارم و چون عرض شد آن ملاعین رفتند و آن ملاعین رفتند و آن ملاعین رفتند
 مضایقه کردند تا آنکه از آن کافران خروش برآمد که اگر کافری از شما مملکت طلبیدید باید جگر گرفته
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شما مملکت طلبید و استماع نیاید پس عرض در میان لشکر نهاد
 از آنکه اگر کسی از شما را از مملکت دادیم و حضرت سرور شد و از آنکه اگر کسی از شما را از مملکت دادیم و حضرت سرور شد

و حضرت

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام گفت که من در آنوقت بیمار بودم خود را بر زمین کشیدم تا بنویسم
 بر کوه خود رسیدم شنیدم که با احباب خود می گفت که شما می کنید خداوند خود را بیکو ترین شما ما و همه می کنیم او را
 بر شدت و ضلالت و بلا خداوند ترا می کنیم بر آنکه ما را کای شقی بدیگری و قرآن را تعلیم کردی و این
 خود را با عطا کردی چنانکه بنا و کوشه های شتر او را و لهای با تو و منیا بخشیدی پس کردان ما را از شر کشنده
 اما بعد برستی که من نمیدانم ای حق و قادر از تو و میگو ترا با احباب خود و ما اهل بیت پاکیزه تر و شایسته تر
 و حق شناس تر از اهل بیت خود پس چند نفر از اجزای خیره ها جانب من و چون نازل شد است حالتی که
 مشاهده می نمودم و من شما را خصم کرده ام و بیعت خود را از گردن شما کشیده ام و از شما توقع نصرت نمائید
 و عفو نمائید در نوبت پیر مسیاحت شمار گرفته است بر طرف که خود پیر وید که ایشان مرا می طلبند
 با من کار دارند و چون مرا ببینند و بیکری طلب نمایند در خیال عیسای سایر برادران آن حضرت برخواستند
 و گفتند هرگز از توحید انیشو خدا نماند ما روزی که بعد از تو زنده باشیم دست از امان تو بر غیاب ایم و
 جان خود را فدای تو کردیم از انعتا خود می شماریم پس حضرت بوی مبارک خود را بر او گذاشت پس بر عیال حق
 عطا آورد و فرمود که شهادت مسلم شما را بلسان من شمارا خصم کرده ام و هر جا که خود پیدا شد شما
 خداوندان گفتند ای فرزند رسول خدا ادرم چگونه با هر که که شیخ بزرگ و سب و فرزند برترین امام خود و فرزند
 پیغمبر خود را یاری کنیم و در نصرت او برخیزیم و نیز بکار بریم نه بکار که از توحید انیشویم تا بر ویم هر جا
 که تو میروی و جان خود و خون خود را فدای جان مکتوم و خون قرم تو کردیم و حق تو را امانیم لعنت خدا
 بر زنده کانی بعد از چون تو امامی پس مسلم من خود بر خود است و گفت ای مادر دست از یاری تو برداریم و اگر چنین
 کنیم چه قدر زنده پروردگار خود بگویم نه بکار که از توحید انیشویم تا نیزه های خود را بر سر دشمنان تو فرو
 بریم و اگر دست از یاری تو بر غیاب ایم تا خدا بماند که حوت پیغمبر او را حق تو و ولایت کرده ایم و بخند کردند
 که اگر ما این که حقا در تیر کشیده می شویم و خوش کردیم و کاسته را بر باریدیم از توحید انیشویم پس چگونه از تو
 مفارقت نمایم و حال آنکه بیک کشیده شدیم است و بعد ازین شهادت سعادت ابدی آخرت است که نهایت

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام گفت که من در آنوقت بیمار بودم خود را بر زمین کشیدم تا بنویسم
 بر کوه خود رسیدم شنیدم که با احباب خود می گفت که شما می کنید خداوند خود را بیکو ترین شما ما و همه می کنیم او را
 بر شدت و ضلالت و بلا خداوند ترا می کنیم بر آنکه ما را کای شقی بدیگری و قرآن را تعلیم کردی و این
 خود را با عطا کردی چنانکه بنا و کوشه های شتر او را و لهای با تو و منیا بخشیدی پس کردان ما را از شر کشنده
 اما بعد برستی که من نمیدانم ای حق و قادر از تو و میگو ترا با احباب خود و ما اهل بیت پاکیزه تر و شایسته تر
 و حق شناس تر از اهل بیت خود پس چند نفر از اجزای خیره ها جانب من و چون نازل شد است حالتی که
 مشاهده می نمودم و من شما را خصم کرده ام و بیعت خود را از گردن شما کشیده ام و از شما توقع نصرت نمائید
 و عفو نمائید در نوبت پیر مسیاحت شمار گرفته است بر طرف که خود پیر وید که ایشان مرا می طلبند
 با من کار دارند و چون مرا ببینند و بیکری طلب نمایند در خیال عیسای سایر برادران آن حضرت برخواستند
 و گفتند هرگز از توحید انیشو خدا نماند ما روزی که بعد از تو زنده باشیم دست از امان تو بر غیاب ایم و
 جان خود را فدای تو کردیم از انعتا خود می شماریم پس حضرت بوی مبارک خود را بر او گذاشت پس بر عیال حق
 عطا آورد و فرمود که شهادت مسلم شما را بلسان من شمارا خصم کرده ام و هر جا که خود پیدا شد شما
 خداوندان گفتند ای فرزند رسول خدا ادرم چگونه با هر که که شیخ بزرگ و سب و فرزند برترین امام خود و فرزند
 پیغمبر خود را یاری کنیم و در نصرت او برخیزیم و نیز بکار بریم نه بکار که از توحید انیشویم تا بر ویم هر جا
 که تو میروی و جان خود و خون خود را فدای جان مکتوم و خون قرم تو کردیم و حق تو را امانیم لعنت خدا
 بر زنده کانی بعد از چون تو امامی پس مسلم من خود بر خود است و گفت ای مادر دست از یاری تو برداریم و اگر چنین
 کنیم چه قدر زنده پروردگار خود بگویم نه بکار که از توحید انیشویم تا نیزه های خود را بر سر دشمنان تو فرو
 بریم و اگر دست از یاری تو بر غیاب ایم تا خدا بماند که حوت پیغمبر او را حق تو و ولایت کرده ایم و بخند کردند
 که اگر ما این که حقا در تیر کشیده می شویم و خوش کردیم و کاسته را بر باریدیم از توحید انیشویم پس چگونه از تو
 مفارقت نمایم و حال آنکه بیک کشیده شدیم است و بعد ازین شهادت سعادت ابدی آخرت است که نهایت

و آن اقامت مظلوم را و او را میگرداند و میگوید که ای پسر من رسول الله حضرت خود را که علیکم السلام بود که
ما نیز نزد وی از غنای خود میگویم و این را میگوید که حقن ختم قضی بخشد و منقسم من بنظر صا لک لک انما
چنانچه پس از آنکه خود را در یافتند و بعضی از آنها را میگویند و بعضی از آنها را میگویند و بعضی از آنها را میگویند
و موافق روایات معتبره و آنوقت میان آسمان و زمین بر شد از ملائکه که در حضرت آنحضرت آمده بودند
و حضرت قبول کرد و خیار نشناخت و نمود و بر او ایستاد و کعبه را آمد و عرض حضرت خود نمودند و حضرت با فرمود
پس برین حضرت صلی که از آنجا دو روز مانده و نه کان شایسته است و بعد از آنکه در آنجا رسید و برین حضرت
جواب قبول رفت و حضرت خود را در برابر علی الفان ایستاد و گفت نه یک سبب یا سبب ای که نشد و کان مؤمنان
و ای قاتلان اولاد پیغمبران پس ای نفرات ایشان بر خاک ملائکه نهد و سرخ روبرو حضرت صلی را نشاند و گفت
که این برین معقل در برابر او آمد و گفت که تو از نماز کنه کافی بر کنی یا سبب ای که هرگز از نماز تو که در روز
باشیم به تن دیگری گشته شویم پس برین حضرت صلی عرض کرد و برین حضرت صلی عرض کرد و برین حضرت صلی
نکافت و بنظر حضرت صلی رسید و برین حضرت صلی رسید و برین حضرت صلی رسید و برین حضرت صلی رسید
کرد بعد از آن پیشان شد و پیشانی سودی نداشت پس و سبب ای که حضرت صلی را در شب طایفه وزنی و
مادر او همراه بودند و مادر صفا آمد و در آنجا بود و معانی او را در آنجا بود و چون بعرضه کارزار او آمد و هرگز
شهر را اطعمه نشسته خود خسته بسوی مادر و زن خود برگشت و گفت ای مادر از من باقی شدی آن میخوان
گفت ای فرزندان تو وقتی باقی می شود که در یاری حضرت امام حسین ع است و شوی زشت گشت و مار یکس و غریب
و در گفت ای فرزندان منی ابرام نشو و جان خود را فدای حسین کن تا در روز قیامت نزد پدر بزرگوار و جده عالمی
خود شمع خورشید پس برگشت و در دریای جنگ غوطه خورد و مردانی را بکشد تا نوزده سوار و دوازده پیاده از آن
استقامت حرم نرسد و پس نشانی او را قطع کردند و در شش جوان او را با منی حال مشاهده کردند و خبر را گرفت و
نتیجه معرکه را دید و میگفت پدرم درم فدای تو ای حرم محترم حضرت صلی را که جنگی تا شنبه شوی سعادت
ابدی دریا و آن پس از آن خبر خیزد و با آنکه کما در شش برگردد قبول نکرد و حضرت امام حسین علیه السلام چون آن

مشاهده

مشاهده کردند و فرمود که خدا شما را جزای خود دهد که در یاری علی است و حق و مکنه خستیدای آن صالح برگردد
که بر زبان چهار نیت چون در پیش سبب شهادت خستید زشتی است و در بنزد او نیت و در بنزد او نیت
و حال از نیت و پاک و در یک شتر لیس در آن حال غلام خود را امر کرد که عمو بی بر سر آن بچاره زد و او را بشویش
طایفه حضرت خود حضرت امام زین العابدین علیهم السلام و او در شهادت کاین حمله را نصرتی بود و او در شهادت
بر سر حضرت امام حسین علیهم السلام نماند و چون بمکه رفت شهادت فرات را ملائکه را بقتل آورد و بر او بیت دیگر
بیت و چهار سپاه و دوازده سواران آنما اتفاقان با یکا طعمه تیغ آید اگر کسی در خون از بسیاری جرات از
کار ما غدا و را که کسی که در بنزد حضرت سید برندان ملعون حکم کرد که او را گردان زد و در شش را در میان لشکر
انداختند و در شش شمشیر او را گرفتند و متوجه جنگ گشتند که در حضرت فرمود ای مادر و حسین بن کذا جواد را
از زمان بدو شهادت با که تو و پسر تو به شهادت با جدی صلی الله علیه و آله خود میداد و پسر تو
دیگر سر فرزند خود را به شهادت و حسین بن کذا شهادت و گفتند از این امر مملکت در پس عمو خیر خود را به شهادت
و که کسی بقتل سینه حضرت خود را که در یاری او است که بر آن نیک زن برگشت و گفت خداوند امان مرا قطع
کن حضرت فرمود که ای مادر و حسین را تا امید میگرداند و تو با سبب حضرت است و پناه است و الله
عبد الله خود میداد و بعد از آنکه در جبهه شهادت خود را بعد از عمر بن خطاب را دیدی متوجه جنگ گشتی و مقاتله کردی تا که
خود را بر شهادت شهادت کن کردی و بعد از این پس خلاصه و رفت و چهار که در شهادت شد و بعد از او
سعد بن حنظل و عجمی شوق را با وضو و شوق قتال آنکه فرزان کردید و بسیاری از آن منافقان را با شمشیر
فرستادند تا که بعد از رفع شهادت رسید و بعد از آن عمر بن خطاب و عجمی شمشیر کشید و در آن روز بمکه کارزار آورد
و بسیاری از آنکه فرزان از عمر بن حیات پرور کرد تا که بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه
کردید پس سبب من که کسی که کارزار کرد و علما و بزرگان اهل بیت را شهادت نمود و بعد از شهادت پادشاهان سعادت
که شهادت قتال بسیار کرد که هر یکی از آن تیره بخان را به جرم فرستاد و چون بر زمین افتاد حضرت امام حسین
با حبیب بن مظاهر بر سر او فرستاد و بنور زرق انصافه او باقی بود حضرت فرمود که خدا رحمت کند زاری مسلم

لحظه

وقت

۱۳۸۵

کرد انهم خضر جهاد یافت و مردانه بمقام اعدا استقامت داد و مردانگی داد و شمشیرش بعد از شهادت
او خضر سرور شد و ابرو را آورد و گفت خداوند را روی او را سفید کرد آن و او را با بیگوان محسوس سازد
میان او و محمد و آل محمد جدایی نیندازد و آنحضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که مومن آن قیله که میگفت
دفن میکردن بعد از ده روز که او را در قیامت بدعای آن امام شافی بوی مشک از او ساطع بود و بعد از عمر بن
خالد صداری بخدایت آنحضرت آمده گفت با من رسول الله را دستوری ده که با صاحب خود طاعت شوم و شهادت
نمایم خضر فرمود که برو کن در همین ساعت بتوجه شوم آن سعادتمند جان که گوی میگفت نهاد و بعد از آن
مقتال بسیار شد با بی بار رسید پس خطب از آن شد می آید و سپرد در پیش روی آن امام چهار بیت را و نیزه و تیغ و
شمشیر آن کافر از ابرو و سرش خود خیزد و با او نبل گفت که یا قوم ای اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل
دوب قوم یوح و عادی و محمود و کذین من بعد یحیی و ما انتدی بدی ظلم للعباد یا قوم ای اخاف
علیکم یوم التتار و یوم تلولون مذبرین الکلم من اللیث من غاصحیا قوم هلا قتلوا مصفا
فلیسکم الله بعدایه قد خاب من افترقا و اینها نیمی از حدیث است که مومن آل یا قوم فرعون میگفت
یقای قوم فرعون من یرسم بر شما مثل آل فذله را که برات نای که شتر وارد شد مانند عذاب قوم نوح و عاد
و ثمود و آنها که بعد از ایشان بودند و خدای تعالی خواهر برستی را برای بنده کلان خود ای قوم من بر سر شما از
عذاب و زیقات روزی که روز قیامت بر سر بسوی جهنم و شما را از عذاب خدا نکند و مرده نباشد ای قوم
من کشتی چرخین را پس تاصل کرد و خدا شام را العباد عظیم و تحقیق که تا امید است کسی که بر خدا اقرار نبرد
پس انام حسین و آنکه که ای پسر خدا ترا از حق که ندان من مستوجب عذاب شد و در بهنگامی که نعت ترا قبول
نکردند و ترا و امحابه را دشنام دادند و اکنون چگونه مستحق عذاب ایم نباشد که برزگان دین را بقتل آورند
خدا گفت فدای تو شوم ای پسر خدا منی بسم و برادران خود طاعت نمی شوم حضرت فرمود که بر و که برای
تو در آخرت مویا گردیده است آنچه بر سر است از دنیا او آنچه در دنیا است و میروی بسوی ملک که نوال ندارد و خطبه
گفت السلام علیک ای فرزندان رسول خدا صلوات الله بر تو باد و بر اهل بیت تو باد و خدا جامع کند میان ما و میان

شکر گشته که آن اهل بیت خود انداخت گفت خدا یا کشته کان مار بکش و حقیقت این زنا را کنه
کردن و احدی از ایشان را نکند و هرگز ایشان را مریض فرمود که ای پسر عثمان من ای اهل بیت برادر
من بگریه که بعد از این روز دیگر خلقت و خواری نخواهد بود و بعزیز ابی خود میسید و بروایت حضرت
امام زین العابدین علیه السلام امام زمان مشهور می فرماید که از آن خدا را بخلایبند و نه سزاواردها نیزند
روایت کرده اند و حقه ناماد او که معجزه بنظر فقیر رسیده است پس عبد الله پسر امام جعفر علیه السلام قدم
در معرکه نهاد و به تیغ آبدار چنانکه از آن کافران نابکاران بکشد و بکشد و بعد از آن متعلق
بسیارانی با نیت حضرت بر آن امام زاده عالمی قرار فرقی زد و شربت شهادت نوشید و بدو و حبه
بزرگوار خود طلق کرد و بروایت امام محمد باقر علیه السلام حضرت کاظم علیه السلام را در جبهه شهادت رسانید
و شهادت او بعد از این بروایت دیگر مذکور خواهد شد پس ابو بکر پسر امام حسن علیه السلام بعد از قتال شهادت
و کربلای زلفا را بر خاک ملاک انداخت تا آنکه بفرست عبد الله بن عقیقه بنویسند با اهل بیت بزرگوار خود طلق
کرد و درخت از سرای قلعه بهشت جاوید کشید پس برادران بزرگوار آن امام چهارم حضرت صاحب دلیلیند
اول عبد الله پسر حضرت امیر المومنین علیه السلام که او را ابو بکر میگویند قدم در میدان کارزار نهاد و مکر و بی از
کافران را برای محو فرستاد و به تیغ عبد الله بن عقیقه بنویسند یا حزن بد شربت شهادت نوشید و بروایت
امام محمد باقر علیه السلام بفرست نامری از قبیل محمدی یا حزن بن عثمان بن محمد بن عثمان بن عثمان بن عثمان
عمر بن عثمان بن عثمان کرد و اقل قاتل برادر خود را بجز فرستد پس بفرستد از خود را بر عثمان بن عثمان
زده و بسیاری از ایشان را بر خاک ملاک انداخت تا آنکه بفرست عبد الله بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
پای در میان نهاد و حزن عمر بسیاری از آن کافران را بر باد داد و آنرا که خوشی از این چنین رسید
آنست که یکی از کوفه است که در بدو سرباز گشت نامری از فرزندان ابان بن حجازم جبار کرد و در آنوقت
از عمر شریف او پستی یکسان گشته بود پس جعفر پسر امیر المومنین علیه السلام که چون نوزده ساله بود بفرم
شهادت رو بیدان آورد و بروایت امام محمد باقر علیه السلام خوشی از این چنین گشته اند و آنست که

انظر ذک بان تریوا لک خود بخود شربت و بروایت دیگر بفرست نامری از قبیل محمدی یا حزن بد شربت شهادت نوشید و بدو و حبه
بزرگوار خود طلق کرد و بروایت امام محمد باقر علیه السلام حضرت کاظم علیه السلام را در جبهه شهادت رسانید
و شهادت او بعد از این بروایت دیگر مذکور خواهد شد پس ابو بکر پسر امام حسن علیه السلام بعد از قتال شهادت
و کربلای زلفا را بر خاک ملاک انداخت تا آنکه بفرست عبد الله بن عقیقه بنویسند با اهل بیت بزرگوار خود طلق
کرد و درخت از سرای قلعه بهشت جاوید کشید پس برادران بزرگوار آن امام چهارم حضرت صاحب دلیلیند
اول عبد الله پسر حضرت امیر المومنین علیه السلام که او را ابو بکر میگویند قدم در میدان کارزار نهاد و مکر و بی از
کافران را برای محو فرستاد و به تیغ عبد الله بن عقیقه بنویسند یا حزن بد شربت شهادت نوشید و بروایت
امام محمد باقر علیه السلام بفرست نامری از قبیل محمدی یا حزن بن عثمان بن محمد بن عثمان بن عثمان بن عثمان
عمر بن عثمان بن عثمان کرد و اقل قاتل برادر خود را بجز فرستد پس بفرستد از خود را بر عثمان بن عثمان
زده و بسیاری از ایشان را بر خاک ملاک انداخت تا آنکه بفرست عبد الله بن عثمان بن عثمان بن عثمان بن عثمان
پای در میان نهاد و حزن عمر بسیاری از آن کافران را بر باد داد و آنرا که خوشی از این چنین رسید
آنست که یکی از کوفه است که در بدو سرباز گشت نامری از فرزندان ابان بن حجازم جبار کرد و در آنوقت
از عمر شریف او پستی یکسان گشته بود پس جعفر پسر امیر المومنین علیه السلام که چون نوزده ساله بود بفرم
شهادت رو بیدان آورد و بروایت امام محمد باقر علیه السلام خوشی از این چنین گشته اند و آنست که

و ما از آن خاندان برآید آن امام غریب صبیحه که هر تحقیق عاقل منزه آخرت کرده دیده آبی برای برده کینا
سراوق حضرت کوکبان اهل بیت سالت تحصیل کن که از تشنگی لب بگردیده اند بختش نزدیک آن
منگین ملا بیارفت و گفت ای شریفان اگر بکان شما ماکنه کاریم زمان و طهارت چکنه دارد در پشت
سجده کند و شربت آبی ایشان بر بید چون دید که بخت قبول نمیکند و بپند بر آن کافران اثر نمیکند
بخدمت حضرت برشت نگاه از خیمه های حرم مطهری بگوشش آورید پس بایستد و بر سر خود سوار شد
و نیز در مشک بر داشت و متوجه شطرنج گردید چون بر نزدیکی رسید چهار هزار نامه در کمر بست
بود مان غریب مظلوم را در میان گرفت و بدنش را بر تن ایشان کردند آن شیرین نشیمنی و خورا
بر آن سپاه پیافاس زد و شتابان رفتن ایشان را بر زمین افکند و خود را با آب ساینده چون کفی از آب
بر گرفت بیا شد تشنگی آن امام مظلوم و اهل بیت را بیدار آورد قاتل باریخت و مشک را بر کمر و بر شوش
خود کشید چنانکه آن متوجه خیمه های حرم گردید و آن کافران بپای سراه بر او گرفته و کوه را و اخطا ط
کردند و با ایشان عمارت میکرد و رای نمود نگاه میزدین و رقعه انداختن و آمو حکم بن طفیل
نیز او را احکام و ضربتی بر آن سینه بزرگوار زده و دست راست او را جدا کردند آن شیرین نشیمنی و
نهال باغ حدیقه املوت مشک را بر دوشش چکشید و شمشیر را بدست چکشید و جهاد میکرد و راه
می نمود نگاه حکم بن طفیل لعین ضریق بر او زده و دست چپش را جدا کرد آن فرزند زنده خدا مشک
بدندان گرفت و عید و یکا که بر آن لب تشنگان برساند نگاه تیری بر مشک خور و آب بر زمین
ریخت و تیر دیگر بر سینه شکست اش آمو از آهسته کرد پس بر کمر و پیرایه کرد کای بر او زدن کوار
آو گشت و بروایت دیگر فضل از روق عمودی بر سر آن سوار زد که ببال سعادت ریاضت بر او زد
و آب کوثر از دست پدید بزرگوار خود نوشت چون امام حسین علیه السلام صدای آن برادر آن نیکو
کردار شنید خود را با و رسانید و چون او را بد آن حال مشاهده کرد آه حسرت از دل پرورد برکشید و
قطرات اشخ خنین از دیده نای حق پهلین مبارک بر وضو دالان آنکس ظاهر بی غنی در نوبت

پشت من شکست و بروایت امام جعفر صادق علیه السلام حق تعالی بخواست و بهال کرات کرد که در ریاضت
توان بالهای تعالی و اگر کند چون عیسی بن مریم و کسی از اهل بیت رسالت سواي از اولاد کرام آنحضرت
ماند علی صحر کعبه اگر بشو و رست بر نرد بر بزرگوار آمد و آنکس میدان نمود و آن حضرت کرامت
در آنوقت بجه سال از عمرش بفرست که شش بود و پست پنج سال بکم گفته اند و اول آن فتح است در حمال
و فضل و محال عدیل داشت و بصورت شبیه ترین مردم بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و برگاه اهل
مدینه مشاغل تعالی آنحضرت نشسته و بنزد آن امام زاده عالم قرار عبادت و توحید و عبادان کارزار شد
حضرت سید شمس العباد دیده مبارک فرود ریخت و در جانب سمان کرد و سینه و گفت ای تو کوله پیش برایشان
که فرزند حضرت رسول و شبیه ترین مردم در کفایت و صفت و سیرت به آنحضرت بسوی ایشان می رود و هرگاه دست تو تعالی
بفرستد بسوی حمال او نظر میکرد و خداوند بکرت نای زمین را از ایشان منع کن و ایشان را بر آنکه گردان
و و ایان را از ایشان را فرستد گردان که ایشان را طرب کرد که باریکند و شمشیر کین بر روی ماکند نه
پس حضرت بر عرض لعین باکند که چه بخوابی از نای بدترین تنها خدا رحمت ترا قطع کند و هر کس کار را بر تو
مبارک کرد و بعد از من مسکنه که لاند کسی که تر لاریان رفت خواب نه چ که چنانکه رحمت ترا قطع کردی و
فرست حضرت رسالت را در حق من کنوی پس آواز بلند آید که در شان اهل بیت رسالت نازل شده بود و
تلاوت نمود که ان الله اصطفی اد مر و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین و قد
بعضها من بعضی و الله سمیع علیم پس آن شاه زاده نامداران امام زاده عالم بار مانند نور شید
نابان از افق میدان طالع گردید و عرض بزرگوار بنو حمال خود کرد و انید و جمع لشکر خانی لغویان حمال
آن آوا را با ج عزت و جلال گردیدند و چون بمیدان رسید چند آنکه مبارز طلبی کسی حضرت عماره
او نمود آن شیرین بخت بخت از میان کشید و آن لیان شقاوت انجام را طعم شمشیر آبرایش
بار خود کرد و سینه و بر طرفه حمله کرد و هر بر ابر خاک عیالک افکند و بر جانب که متوجه میشد از
کشته شیده بلند میکرد و آنکه برویت امل بن العابدین علیه السلام حمل و بکس را طعم شمشیر آتش بار کرد و اند

و بر اویت معتبر و کبر صفت نفع از آن پدیدان با خیر رابی عذاب تر فرستد پس بر بنزدیک بر کور
خود آمد و گفت ای پدر و میان از شکی عیان آمد و اگر شریقی آبی بیایم و ما را از دشمنان برکنی
حضرت امام حسین علیه السلام سیلاب شکان ندیده مبارک بارید و گفت ای فرزند زنجنه سعادتمند بر خود اعطی
و علی المرتضی فرمود پس بر رتودشوار است که ترابین حال نشسته و شربت آبی بنوشد و از رسیدن زبان
حکایت خود را در دستان حضرت آن خود نهاد و مکیده انگشتی خود را بآن فرزند دلبند داد که در دمان نگذشت
و فرمود که ای پوزیده بودی یک دشمنان دین که درین زودی از دست حیدر کواران خود که شریک
خواهر شریک از آن حکایت کنی پس شد و سبط شیه خدا خود را بر قلبش که اندازد و شصت نفر دیگر از
ایشان را بکشتن اسفل نیز فرستاد و در آخر کار متعین مرده عبدی ضربتی بر سر آن سرور زد که بر روی
در افتاد و بر کشتن اسبید و اسب را بمیان مخالفه برد و آن میر حمان پرخوان آن حکایت رسول خدا
را بفرستد شیش باره باره که در دین فریاد کرد که ای پسر برادر کوارا که حیدر عظیمی را برادر از کاشه سیراب
کرد این که هرگز نشسته خوانم شد و کاشه دیگر برای تو کف گرفته انتظار تو میکشد و بر وایت یک تیری
در صحن مبارکش آمد و سیلاب خون جاری شد و در خون خود غلطیده نگاه فریاد زد که ای پسر در میان بر تو
باد سلام و این که چون رسول خدا از اسلام جدا شد و انتظار تو میکشد پس فرزند در مرغ و وحش گزین
الغتمج آن سید و شهید آن امام معصوم بر باض جهان پرواز کرد چون سید شهید اعجاز آن شهید شیع
ستم و جفا آمد و او را بآن حال مشاهده کرد قطرات عرق از دیده مبارک برید و آه جهان شوق از سینه
نماند و زبر کشید و گفت خدا کشته کردی را که ترابنا حق گشته تو صلی پس عزت بر خدا و رسول و ده
بر ملک حروت حضرت رسالت کردی بعد از تو خاک بر سر زناده کی دنیا را روی بوی چون علی اکبر
شهید شد دیدم منی مانند آفتاب تابان و تابان از خیم حرم محرم آن حضرت بیرون دوید و فریاد
و او یلا و انبوه را بر کشید و میخواست ای پوزیده اختیار وای میزد الی انکار وای حبیب قلبی را در
بزد کوار بر سر آمد و حیدر مظهر آن امام زاده مظلوم را در بر کشید پرسیدم ای حق تون کیست گفتند

بنزدیک

بنزدیک حضرت امام حسین علیه السلام که حضرت آمد و دست او را گرفت و بسوی خیر کرد و فرزند دلبند
خود را در دست و در میان سایر شهیدان گذاشت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که اول کسی
که از فرزندان او بطریق آن شربت آبی را به جانشینان عطا کرد و او گفت که آن حال دیدم که کودکی از
سر اوت حضرت علی بن ابی طالب آمد و متذخر شد تا بهال و دو کوشواره و دو کوشی و بود و از دست و جبروت
بیان است و جب می کز است و کوشش و از نای او از اضطراب بیم میدرزید نگاه ثانی بنی بعیت حرام زاده
سنگین الی آن که جدا شد و حضرتی بر آن طفلان دو و او را شهید کرد و شهید بانو بدیهوش استاده بود
و بارای سخن گفتی و حرکت کردن نه اشت و مشهور است که مادر علی اکبر علی دختر ابو تره نقی بود و از روایت
معتبره ظاهر شد که شهید بانو در اضطراب بود و از آنوقت رجعت نمود چنانچه در موضع دیگر بیان شده است
و چون دیگر کسی از اهل بیت رسالت روایت آن امام مظلوم و امام زین العابدین عا نامند و امام زین العابدین
و آنوقت بیار بود و قدرت بر شمشیر بر داشت نه اشت و باحال چون پدر غریب خود را در دنیا دید شمشیر بر داشت
و خنجر که جانب محرک هان شود ام کشودم فریاد بر آورد که ای پوزیده که کجا میروی امام زین العابدین عا
گفت ای خیمه که کوارا که کجاست خود را فدای ناما خود کن چون حضرت امام حسین علیه السلام از ازاره فریاد
از جبهه شش طلوع یافت گفت ای امام کشوم او را که اندازد که میدان رو که کشتن من از بهم خوابید رسید و در دست
حضرت رسالت تابا و باقی ماند و خنجر و جانشین من خوابد و بر سر حضرت امام غریب مظلوم برای امام محبت
خدا فریاد بر آورد که ای کسی است که از حرم حضرت رسالت دفع عز را پس شعلوت نماید آیا خدا پرستی است
کشته شد حضرت امام حسین علیه السلام که در حق از خدا برسد آیا فریاد بر سر کرد و فریاد کردی از خدا
امید تو نباشد بکشته شد بجا آورد چون حرم محرم آن حضرت صدای شعله آن امام غریب را شنید و صدای شیون
و گریه و فریاد را رسیده نای صمت و طهارت بلند شد پس امام حسین علیه السلام بر خیم حرم آمد و گفت فرزند تو که
من عبد الله را بر بیکه را و در دایم و بعضی از اهل بیت فریاد میزد چون آن طفل معصوم را بر دست آن
امام مظلوم دادند و او را بر بوسید و گفت ای برین کافران در کجاست که حیدر تو محمد مصطفی صا ختم آن باشد

ناگاه حربه کاهن تری از کمان کین تا کنه و در حلق امام زاده معصوم آمد و در اسن پدر بزرگوار
خود شمشیر شد و مرغ رو حسن سدره المتوسم و از نو بدین حضرت گفت مبارک خود را در زیر آن خون
میداشت که پیرمیش و هوسری آسمان می افکند و میفرمود که چون در خدمت این هم آراست و سبیل است حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرموده است که از آن خون قطره بر زمین نیاند پس حضرت گفت خداوند این فرزند
دین من نزد تو کم تر از نافه صالح نخواهد بود خداوند اگر در وقت معلی در یاری ماندستی این
آزار را موجب تقاضای آن آخرت کرد آن پس آن طفل معصوم را در میان شهدا گذشت و بهر اوقی در
همان موضع دفن کرد و هر که کیدان سر او حضرت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک
بشورایی حق نکستی او صلاهی شین از خیمه های حرم حرم بلند کرد و در صلاهی الوادع او را خواست و از
الفرق اندین تا همان میرسد پس کینه خرا خفته مقتدر از سر کشید و گفت ای پسر بزرگوار تو منکر در
داده و مادر با یکدیگر ای آن امام مظلوم کرمیت و فرموده ای خود دین هر که با و روی در دین مقیم میگردد
بر خود قرار میداد دختر با و هر که خدمت و وقت خدا در دنیا و دینی از تمام احوال خود بر میداشت
بر قضای خدایکی با و نزدیک بر و دی دنیا فانی قطع میکرد و نفی آخرت زوال ندارد حضرت
امام زین العابدین ع را اطلبی خود را امامت خلافت با با و سپرد و او را خلیفه و جانشین خود کرد و
و او را وصیت نمود و چون حضرت سرور شد از شهادت خود در جوارش پس از توجیه اهل کتب با و با
و دایع انبیا و صیارا با تمسک و در حضرت شهادت پناه سپرد که چون حضرت امام زین العابدین ع را در کربلا
بر گرد و با تسلیم نماید چون امام زین العابدین علیه السلام با و بود و حقیقت نام فاطمه دختر خود و سپرد که آنحضرت
برساند چنانچه در حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون بنکتم شهادت حضرت امام زین
علیه السلام رسید دختر بزرگ خود فاطمه را طلبید و نام پیکر و وقت ظاهر با و داد زیرا که حضرت امام زین
العابدین ع را در حال شهادت مردم گمانی نمیدادند که از آن عرض حجت با و پس بعد از حجت آنحضرت فاطمه و حقیقت
نام را با و تسلیم کرد و اکنون و حقیقت نام زین العابدین ع را شهادت بر میان حجت و بقیمه بقیان

و از روی

و از روی شوق لقای خداوند عالمیان رو با کافران و منافقان آورد و منافق و منافق خود را بر جز
اد استغفر و در مبارک طلبید هر که در برابر فرزند اسد الله العالی علی و او را بر خاک هلاک از پشت
چون دیگر کس جزیت نیکو که مبارک است آنحضرت را بداند شریک را بر میزد و میسوزان اهل کفر و منافق علیه
میکرد و از هر جمیع کینه های بسوی بنس المیز میخواست و در هر جانب که حمله میکرد آنکه و با و نمیکس
ملح از پیش او میکرد و از هر جمله که بر میگشت لحظه توقف نمیکرد و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله و
گفتی که آنحضرت را طلب شده بود و هر چند می آید از آن کافران می طلبید مضایقه میکردند و عرض این فرزند
روسیا که آن فرزند بطنی است این فرزند کشنده عزت شما در مبارک با و معاومت نمیکرد
که در آن زمان که در میان کینه بر و تیر و باران کید پس چو باران نامر از کمان اعدا اینان امام زمان
در میان گرفته اند راه آنحضرت را از خیمه های حرم مسدود کرده اند حضرت ایشانرا از کاد کای کافران مکررین
نارید حقیقت عریض شده است شما با من کاردارید و توجیه می نماید حرم میشود شمر لعین حرم را منع کرد که از دیگر
حرم نروند و گفت که او را در و با زید که او نیکو گفت و کشته شد از از تیغ او ننگ نیست چون گفتی
بنا آنحضرت غایت بجانب نفرت روان شد چون نزد یک آید رسید روان و پاده کاند آن کافران
سر را بر آنحضرت و چو که گوشت خیر البشر و نور دیده ساقی حوض کوثر گرفتند و ایشان را زاده انچه هار
هر از فقر بودند آن شیر خوار بالیده بسیار ای از ایشان را بر این حرم فرستاد و صف لشکر را شافت
و اسیر میان آن اند و با اسر خطای خود که تو اول آب بخور تا من آب بخورم پس بعد از آن آب بر دشت
و انستاد میکشید که اول آن امام شهنشاه مظلوم آب پیا شام چون امام علیه السلام کفی از آن آب بر گرفت
که پیا شام ملعون فریاد زد که تو آب می شوی و من که کافان و خیمه دارم و اند حضرت آب را بخفت و رو غنیمت
دادن شد و یک آن خبر جعلی نداد که مقتدر شد است که روز آنروز را بر سر حبل الشرفه افشار نماید پس با دیگر
اهل بیت است و میر که کیدان سر او حضرت و طهارت را و داغ کرد و ایشانرا از هر رنگی بای لغز نمود و چون
مشو بار غنیمتهای الهی آن اده فرمود که چادرها بر سر گردید و آماده است که مصیبت بکارد و بدین

که حق تعالی حفظ و حامی است و شمار از نشانه ایجات میدهد و عاقبت شمار را بخیر میکند و در شمار
شمار را با انواع بلا مبتلا میسازد و شمار را بعضی این بلاها در دنیا و عقب با انواع نعمت و کرامت ثواب
زینهار که دست از نیکیهای برادرید و کلامی خوش بزدان میارید که موجب نقص ثواب شما گردد و بدان
شریعت را در یاد دارید و بعد از آن می آید و بر بعضی لشکرهای الفت میزند و میزند میان خدمت و بالشت و بر سر
از کشته ها بیشتر عایست و مانند بر خیزان سرهای کافران را بر زمین میریزد و بغیر بیشتر از کرب
خون آسرا و مجازات با خاک میسوزد که بخت و ایت که در آن روز بدست می آید و خود هزار
به صد و پنجاه نفر از آن استیلا را بر خاک میسوزد و بر وایت معوی هزار و هشتاد نفر را بسوی خدا
سفر فرستاد پس این تیراندازان را حکم کرد که آن شاه شهید را تیر باران کنند و بیکدیگر و چهار
هزار نفر را کشتن تیر بسوی آن بر کوبید حضرت علی بن الحنفیه انداخته و آن سید شهید را در راه رفتن
آن تیر را با اهل جور و جفا را بر روی دکلوی و سینه خود میزد و در جهاد اهل کفر و کشتن میزد و خود را
بدعا عایت کرد و بر بخت خود را در حق تعالی مظهر او و بعد از آن کشتن هیچ بنده خدا را ندانید و بخود سوزاند
که من نیز نزد دست خود میروم و شماره را در راه او سعادت خود میداد و میبایست که بر شما که حق تعالی را
جهان انتقام مرا از شما خواهد کشید چنین بنیاد گفت بچرخوار ما انتقام خواهد کشید و حضرت
که چنان خواهد کرد که خود شمشیر را بر روی یکدیگر بکشد و خونهای خود را بر زمین و در دنیا مستقیم
و بامیدای خود نمیدارد و چون میرای حرکت و بیدار غلابه ای برای شما میسازد و عذاب شما
ترین عذابهای کافران خواهد بود و چندان جراحت بر بدن شما میزند آن امام شهید را در کتاب
حرکت را و نماد و بایستی هفتاد جراحت نمایان دید که بر شانه شهیدان یافتند و بر وایت
دیگر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز از جراحتی تیر بسوی و چهار لاشه شمشیر یافتند و بر وایت دیگر از آن
حضرت بغیر از آن تیر زیاد از هفتاد زخم شمشیر و زیاد از هفتاد جراحت نیزه در بدن مقدس
یافتند و بر وایت معبر از امام محمد باقر علیه السلام هفتاد و یک زخم زیاد از سیصد و پست جراحت و سیصد

حضرت آن امام مكرم یافتند و بر وایت دیگر هفتاد و یک جراحت های که از تیر و نیزه و شمشیر که بر بدن شهیدان
امام کبریا سید بود هزاران زخم بود چندان تیر در زده آنحضرت خستند و بدو که گویا بر وایت
سعادت پر و بال آورده بود و جمیع آن زخمها در پیش روی آنحضرت بود و بدو که بخت با ایشان نکو
و روی آنان بی پایان تفاوت تا بدینجه رفیع و شهادت شرافت و چون جباری جباریت آن
خشیس حسد امانت داده شد لحظه توقف نمود تا کاه با الحوق و تیر انداخت هر بر شانی نوالی آن
امام عظمی آمد چون تیر را کشید خون بر روی مبارکش ریخت گفت خداوند انانی و بعیری که
در راه رضای تو از دشمنان است چه میکنم تو در دنیا و عقبی ایشان را بجای خود برسان پس جامه ای
که خون از جبین من خود پاک کند تا که تیر نهرا که در شکم شریف است آمد و بر سینه کشید که خدو و
علم را بی بدست شد و آن حال که حضرت خیم الله و یا الله علی جلیله رسول الله صلی الله علیه و آله پس بر روی
آسمان کرد و گفت خداوند انانی که ایشان کسی را میکشد که امر و زور روی زمین و زنده بخت
او نیست چون تیر را کشید خون مانند ناله بان روان شد و خون را بلف خود میگرد و بجانب آسمان
می انداخت و یک قطره از آن خون شریف بر نیکیست و از آن روز خود شفق آسمان زیاده شد پس گفتی آن
خون را گرفت و بر سر روی مبارک خود مالید و فرمود که یا خون خود خضاب کنه حد بزرگواری خود را
ملاقات خواهد کرد پس در شهیدان و درین تیر سوار و در لایقی نیاده شد و کسی جرعت نمیکرد که نزدیک آنحضرت
رود بعضی از بیم و بعضی از شرم که او میکشید تا آنکه مالک بر معالی آمد و عمامه بر سر مبارکش زد که تمام
پله خون شد و حضرت فرمود که هرگز باین دست نخوری و نیا شامی و با ظالمان محشور نشوی پس
آن ملعون بدین تیر آنحضرت بهترین احوال هر دو دستهای او خست شد و در تابستان از منتهی خوب شد
در زمستان خون از آنرا میریخت و بر این حال خندان مایل بود تا بدو زخم و اهل شد و بر وایت **شیخ**
مقدم و سید بن طاووس هم از جراحتی تیر بسوی و چهار لاشه شمشیر یافتند و بر وایت دیگر از آن
بآن حال مشایره کرد از خیمه چهره بر روی آمد و دید تا بنزدیک تمام آمد و خود رسید زینب خاتون

سپاهی برخواست که حواریه شد و تمام بکشف کرد و مردم گمان کردند که قیامت برپاست و غلبه
حق تعالی را کردند پس برکت وجودش بر حضرت امام زین العابدین علیه السلام مکی گردید و این **تذکره**
سید صغیر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت سید شهادت را رسید
کردند در سینه صدای شنیدند که امروز بلای بر این است نازل شد و دیگر شادی نخواهند دید ما فایم آل محمد صلی
علیه السلام را شهادت و سینه را از غم و اندوه شهادت و دشمنان شما را بقتل رساند و طلب خون تشنه
کشکان شما را بکند پس اهل مدینه را از شنیدن آن صدمه شدی و مدینه ظاهر شد بود که روزی آن حضرت
شهادت شد بجهت مردم و روایت که چون امام مظلوم را شهادت کردند در میان لشکر کثیفی سپاه و نفره و زورم
اوراد جواب منع میکرد و گفت که چگونه ناله و فریاد کنیم و حال آنکه حضرت سید پناه صلی الله علیه و آله
ایستاده و ندا میداد باحوال شما با آسمان و زمین میترسم که نفرین بر اهل زمین بکند که جمیع اهل زمین
هلاک شوند پس نزد میان ایشان اندک شوم پس آن بدجنان گفتند که این مرد یوانه است
جمیع ایشان ازین صدمه متنبه شدند و گفتند که اگر آنچه ما با خود کردیم هیچکس با ما نمیکرد سید جوان
بهشت را برای این نیاوردند اگر ما کشتیم پس همانجا بایکدی که بخت کردند که بر این نیاوردند خروج کنند
و کردند فایده بخشید و گوئی که وقت که از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدیم که فدای تو شوم آن فریاد
کنند که بود حضرت فرمود که چنانچه بود اگر عرض میشد هر آینه نفوه میرزد که روح نای آن کافران
مبوسی جهمی پرواز میکرد و لیکن حق تعالی هلاک داد ایشان را اگر گناه ایشان زیاد شود و غدا بیم ایشان
در آخرت باشد و **تذکره** از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون سید شهادت
علیه السلام را شنیدند که کلاغی آمد و در خون آن مظلوم غلطید و پرواز کرد بسوی مدینه و آمد بر
خاندان امام زین العابدین علیه السلام نشست چون نظر فاطمه بر آن کلاغ افتاد دید که خون از آن
میچکد و خورش بر آورده و گفت این خبر شدای که بلار برای من آورده است چون اهل مدینه بدین حالت
مشاهده شدند گفتند که این خبر مخفی است و در حدیثی آمده که بعد از چند روز خبر

رسید که حضرت سرور گشته اند و آنروز شنیده شد بود و این حدیث خالی از غشای نیست بحجت مخالفت
یا اخبار دیگر **تذکره** از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون آن اشقیای سر مبارک حضرت
سید شهادت را رسید که در آن کفر جاهلانه ای آن حضرت را قتل داشت مانند جبهه خنجر غارت کرده و هر یک از ایشان
بیلای غلیم در دنیا ملاشتند پس آن اولاد ناکافران پجاریا و بهنجیای حرم محترم سید شهادت را آوردند
و درت بغارت برآوردند زنی از بکری و ابله را که در کشتن سید شهادت بود چون آن حال را شنیدند شهادت را
شهر بر داشت و بویان نامزدان آمد و گفت ای بیشرمان چه بغارت از زنان و بچه ها را غارت میکنی پس
شهر بهشت آمد و او را کرد و اندوه آن بیشرمان آنچه در خیمه ها یا قند غارت کردند حتی گوشه را از گوش
کو که آن و خلی آن از بایان بماند و چون کردند تا آنکه گوش ام کلثوم را دیدند و گوشه هاشم بر دهنه فاطمه
دختر حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که گفت من بودم و خلی آن طلا در پای من بود و نام بری
خلی آن را از بایان من مروان میکرد و میگفت که من ای دشمن خدا چه کردی میکنی گفت چگونه کردیم که دختر
حضرت رسول را غارت میکنیم گفتم تو هرگاه میدانی که من دختر پیغمبرم چه استحقاق غارت من میشود گفت اگر من
کنم دیگری خواهد کرد **تذکره** از جلیل بن مسلم روایت کرده است که چون شمر لعین بنحیر حضرت امام زین
العابدین علیه السلام آمد آن حضرت بر بستری جاری خوابیده بود و حضرت آن امام غریب مظلوم معصوم
بقتل رساند گفتیم سبحان الله چه را کشتید و از سر برین کو که بپاریم که از دید چون عرض کنیم پس نزد یک
خیمه ما آمدند و نزد کرد که کسی متفرق حال زمان نشود و خلی آن نفس را از سینه برساند و آنچه از ایشان برآورد
پس نزد آن برده ناچیزی پس نزد آمد و دیگر متفرق سینه غارت شد و داشت در خیمه نای حرم زدند و
غارت است و اهل بیت رسالت با طغان و کودکان بپسرنای بر بنده از خیمه پامروان و دیده اند و عایت
کرده اند از فاطمه عذری و دختر حضرت سید شهادت که گفت من بعد از شهادت چه ریزد که گوارم خودم بهوش
و حیران بر در خیمه پشاده بودم و پدر و برادران و خویشان خود را در میان خاک خون میدیدم و در احوال
خود متفکر بودم که شقیای بنی امیه با ما چه خواهند کرد آیا خواهند کشت یا سیر خواهند کرد یا کاهه دیدم

بود و سلام خواهد بود پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که بشارت باد شما را که نزد پیغمبر میروم
و نزد او خواهیم ماند آنچه خدا خواهد پس او گفت که در جنت بر خواهد گشت و از قبر بیرون خواهد
آمد من خواهم بود و چون آمدن من بر او آمد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که خداوند
آن محمد صراط را بر شما پس برین نازل خواهد شد که روی از آسمان که پیش ازین نازل نشده است و فرود
آید چنانکه میخواست و سراسر این و لشکرهای ملائکه و جند حضرت محمد المصطفی و پیغمبر علی مرتضی و در حق
تقریب با جمیع ائمه علیهم السلام که هم بر سر این ابلق از نور کوار باشند و مخلوق پیش ازین بر اینها سوار
نشده باشند پس حضرت محمد صراط را که خود را حرکت دهد و برت قایم مآده بشکست خود و بر این حال
بر زمین بماند و حق تعالی آنجا که فرود آید و در حق چنانچه از آفتاب و خورشید جاری گرداند پس حضرت امیرالمؤمنین
عاشق حضرت محمد صراط علیه السلام که بمن هد و بسوی مشرت و مغرب زمین فرستد که هر کس
خدا که باشد خوش را بریزم و جمیع بلاد را فتح کند و حضرت انبیا و پیغمبر زنده میشوند و بنزد حضرت
امیرالمؤمنین عیسی آید و میگویند که بخت خدا و اولاد حضرت با ایشان هفتاد نفر را میفرستد
بسوی بصره که کمالان بصره را بقتل رساند و کسانیکه بجانب او خواهند فرستاد که جمیع آن بلاد را
فتح نمایند پس بن خواهم گشت هر حیوان حرام گشته را تا آنکه بر روی زمین نماند مگر طبع و میگو و بر
یهودی و نصاری و سایر ملل اسلام را عرض خواهد کرد و ایشان را ایمان اسلام گشته شدن بخیر
خواهم که انبیا و هر که قبول اسلام کند مرا و منت گذارم و هر که قبول نکند خوش را خواهم ریخت و هر که
از شیعیان مادر زمین بپشت خدا و تعالی خواهد فرستاد که خاک از روی او پاک کند و زمان
و منزلت او را در بهشت با و نماید و در روی زمین کوری و زمین کبری و مبتلای نماند که اگر گشت
ما اهل بیت شایان و برکت های خدا از آسمان بسوی زمین فرود آید بر تپه که در میان آنقدر باز
بردارند که شاخه های کهنه و میوه درختان را در تابستان بخورند و میوه تابستان را در زمستان
بخورند چنانچه خوش میفرماید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَأَتَقُوا اللَّهَ لَأَغْنَيْنَاكُم مِّنَ الْعَمَلِ

در حق تعالی

من التماس

من التماس و الا وضو لکن لکذا فاحذنا هم بما کافوا ایکسون یعنی اگر اهل شهر ایمان
بیاورند و بریزند کاری نماند بر آنکه خواهم گشت و در ایشان برکت نازل آسمان و زمین و دیگر کتب
کرد پس کفر ایشان را با آنچه که گشته بود و در حق حضرت فرمود که خدا خواهد بخشاید شیعیان را که گشتی
چند کشتی نماند بر ایشان چیزی در زمین حتی آنکه اگر کسی خواهد که بخواند خود را بپایان زمین او را
خبر دهد باحوال ایشان و باید در مدت کاین مدت نای دنیا و جبهه بر عزت ایشان است و دوست خدا با آنها
ذلیل نمیکند و در آنجا که میخواهند که ایشان را ذلیل گردانند اکنون نام ایشان را بفرمان نقرین در زمین
مذکور میشود و نسل های ایشان متعرق نشان از قبرهای ایشان ظاهر اینست و حق تعالی نام ایشان را بلند
گردانید و علوم و کمالات ایشان عالم را فرود گرفته و دوست دشمن بر ایشان در غار و غیر نماز و صلوات
میفرستد و شفاعت ایشان در درگاه الهی حاجت میطلبد و رؤس قبا و منایر و جوه و نایر و
در اهرام را بنام ایشان مقرر میکند و پادشاهان زمین بطمع و غلبت از روی اخلاص و
خاک مراد و هر روز چندین هزار کس از برکت کس ایشان و تحریک کردن از نصایب ایشان
محبوبت ایشان خود را از گوشه کشیده و چندین هزار کس برکت را روایت اخبار شریفه ایشان را و بسیار
ابوی و دیگر میگردند و چندین هزار کس شایسته تبار ایشان و قوت دارند ایشان به مکارم خلاق و عاقلان اب
مخبر میگردند و چندین هزار کس از کون ظاهر و باطن و رو حیات معتمد ایشان بخت میبند و مبتلا با به بلایای
جسمانی و روحانی از در شفاعت پیوسته و علوم معنی ایشان محبت میبند و آنکه اندک بصیرتی دارند
از مشاهد جلال آن بزرگواران مدح و شانس میشوند و از قرب معنوی آن معربان خداوند رحمان در بر داشت
به و ثواب فیضهای بماند و حق تعالی بزرگی و جلال و شوکت ایشان را در جنت و در قیامت بر عالمیان ظاهر
خواهد شد پس که جلال ایشان عظیم تر و کم از آن پیشتر متواند بود و کدام از بیت و اذلال
رفع این عظمت و جلال متواند نمود و اما بشنید که در خاطر عوام میرساند که آنحضرت با وجود آنکه
میدانست که شایسته خواهد شد چراغ هدایت را بلامعرفت و اهل بیت خود را میرساند این شایسته چندین مرتبه

دارد و جواب بپیش اینست که احوال پیشوایان دین را با احوال خود میسازد و نباید کرد و تکلیف ایشان
تکلیف دیگر است و اگر چه که هر سر اقتضا و قدر حق تعالی مطلقه تکلیف ایشان دین باب تکالیف را
بشد و تواند که رفع آن قضا را که بر آنها مطلق گردیده اند از خود بکنند باینکه هیچ قضا در ایشان
جبر نکرد و هیچ بلا مبتلا نشود و جمیع امور بر احوال خود پیش می آید و اتفاق شود و این خلاف
مصلحت علیهم السلام است پس باید که ایشان بعد از واقع مکلف نباشند و در تکالیف ظاهر با سایرین
شریک باشند چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست شایع و ایام و کفر و ایمان و نظایر مکلف بودند
و اگر بعد از واقع مکلف می بودند باینکه با چنانکه معاشی می کردند و هر چه را بخواستند و حکم بفرموده می کردند
و اگر چنین نبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه و حنفیه را که با ایشان بود و در میان ایشان
و هر چه چنان باشد حضرت امام حسین علیه السلام و خطبه و خطبه بود که با وجود اعدا و بهار با مضاف
و کفار و جهاد کنند و با وجود سخت زیاده از پست که کس و وصول زیاده از دانه هزاران کوفیان
بر فدا اگر حضرت تعاضدی و در زیاده حاجت ایشان نمی بود ایشان را از ظاهر رجعت تحت بود و تحت الطهر
ایشان تمام نمی شد جواب دیگر آنکه در وقت رفیق خایه می کرد که آنحضرت در رفیق سالها با نوجوانی بود
زیر آنکه بر نوجوانی جمعی را فرستاده بود که آنحضرت را در مکمل بگیرند و فرزند او ببرد یا بقتل آوردند چنانچه می کردند
خود می فرمود که چون خواستند مرا بکشند که بگویم و در وقت که می خواستند مرا بکشند که بگویم و در وقت که می خواستند مرا بکشند که بگویم
کای برادر اگر من در کوراف جانوری از جانوران زمین پنهان شوم البتة نمی تواند مرا بدست آورد و
بقتل میرساند **و بعد از آن** معجزه مذکور است که بر پیغمبر عظیم را برین سبب بر او خاص داد و او را
بامارت حاج مقر کرد و فرستاد که بهر چه که می خواست باشد اما علی السلام را که بگوید یا بقتل آوردی نگران اکابر
بنی امیه ملاحظه کنی برای انکار در آن سال فرستاد و باین سبب حرام چه را بهر عدول نمود و پیش از
اتمام حج روزی عراق گردید و لهذا در زمان معاویه و یمن برای معاویه و یمنی خود که ظاهر اعلی است
میکرد و مبارک بقتل او و اولاد ظاهر آن نمی نمود حضرت اجابت کوفیان نمود و در میان خود

مرکب حضرت امام حسین علیه السلام که بر احوال گشته می شود و گشته شدن در ضمن جهاد و بر گشته شدن یا سیر
و مدت اختیار نماید و کمال آخر نمی خواهد بود و جواب دیگر آنکه وقتی که خود مصلحت در اعلای دین خود اند
سپهران و امویان ایشان را تکلیف تفرض یا طرات عظیم نیاید چنانچه حضرت نوح را باین ترسانا چندان جزا
کس معیشت کرد و ایند میگوید او را برون را به عورت فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تکلیف
به تبلیغ رسالت در کوه نمود و کثرت ایشان را برای مصلحت از شر اعدای حفظ نمود و بسیاری از پیغمبران را
اتمام حجت گشته که با نواحی بسیار گشته می کردند و در حقیقت که نظر کنی آن امام مظلوم جان شریف فدای
دین جد بزرگوار خود کرد که باین بدن صلح میکرد و این کار افعال قبیح او نمی نمود و اندک وقت شرایع دین و
اهل و عیال و عکرمه سید المرسلین مندرس می شد و معاویه و یمن و یمن چندان **باب پنجم**
در خفا و انکار آنحضرت که در کمال علی باقی مانده بود آن قلیل نیز به آنکه زمانی به طرف شد و قبایح اعمال
و اخفای اعدا و عین در نظر مردم مستحسن می شد و کفر عالم را می گرفت و شهادت آنحضرت را داشت آن شد که مردم
قدری از خرافات و قبا و عقاید و اعمال ایشان فرمودند و صاحب خرد و جهادمانند خرافات و غیره و بهر سبب
و ارکان دولت بنی امیه نازل انداختند و همان بخت انقراض اتصال ایشان شد و در آخر دولت بنی امیه
و دلیل سلطنت بنی عباس که مخالفان چندان قوت نداشتند انتم اهل بیت صلوات الله علیهم معلوم است
در میان خلق مشتکر کردند و بدع را بر بطلیم و عدو و انظار ظاهر ساخته و مشاهد علوم و معجزات ایشان شویا
در خلاف عالم بسیار شدند و دین حق را قریط ظاهر شد و حجت در عالمیان تمام شد و تا حال حمد و تکریم بلامتن
و کتب ایشان و شرایع مذریب ایشان از جمیع مذاهب مصنوت تر است و علمای ایشان از علمای جمیع مذاهب
پیشتر و داناترند و اگر بیک نقل غایب آنکه از بزرگترین خروج حضرت سید شهدت فدای او با دکان من
و جان جمیع شیعیان جواب عمل دیگر آنکه بعد از نبوت حضرت و ایمان ایشان در امر و زبر ایشان اعتقاد
کردند و هر چه از ایشان شده از شخص جعل و خطاست و در حقیقت اعتقاد از جهل است و ایشان آنچه
میکردند بر خود نموده اند امیکند **و بعد از آن** سینه معجزه روایت کرده است که حضرت خضر علیه السلام

مشاهده نمایم که چگونه حکم و حال آنکه بر بزرگوار رسید عاقل و خرد را با برادران و
عموهای نامدار و خدایان نیکو کردار بر چند در میان خاک و خون بنم گسی بدین ایشان نمی دارد
و مشوق ایشان و گویا ایشان را از مسلمانان نمیدانم ام کشتای نور دیده این حالت احد تو
رسول خدا و پدر و جد و عم تو خبر داد و فرمود که حق تعالی گرمای این است را خود فرستاد
که دست ایشان بخون این شهیدان آلوده خسته باشد و این اعضا متغیر شده و بدنهای
پاره پاره جمع خواهند کرد و مدفون خواهند کرد و نشان برای صریح مقدس شهیدان در
صحرای خواهند کرد که آنرا هرگز بر طرف نشود و نشان آن بر درازان بخون و جگر
سعی نمایند پیشوایان کفر اعلان ضلالت در حق ایشان ظهور بخون زیاد کرد و در وقت پیشتر
میشود و این قهر چنان بود که حضرت سالت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه منوات الله
علیها آمد و فاطمه هر چه برای آنحضرت ساخته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بطریق ما آورد و من
شیر و مسکه آوردند آنحضرت با امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را آنها را اول نمودند و حضرت
امیر المؤمنین را آورد حضرت سالت دست مبارک خود را شست و بر رو کشید و فاطمه از روی سر و رو
جسوی آن بزرگوار آنگاه دست مبارک خود را بر او نهاد و در جانب قبله آورد دست مبارک خود را بر او نهاد
رفت و صدای گریه بلند شد و چون سر از سجده برداشت مانند باران آبله ذریه های مبارک
میرفت و احوال بسبب آن همه و جمیع اهل بیت علیهم السلام و السلام که دیدید حضرت امیر المؤمنین
و فاطمه را امیر المؤمنین و این حال سوا که در حضرت فرمود که چون من با جماع نشان داد که دیدم
جبرئیل را آمد گفت حق تعالی امرشای تو مطلع گردید و منت را بر تو تمام کرد پس بدو این عطره را
بر تو کوار ساخت و مقرر فرمود که ایشان با فرزندان و شیعیان ایشان با تو در دست باشند
و میان تو و ایشان جدایی نیفتد و هر بخشش را که ترا کرد فرماید و ایشان نیز عطا کنند
تا تو را رضی خوشنودی کردی و لیکن پناههای بسیار بایشان خواهد رسید و مکاره بسیار ایشان را

در خود یافت بر مسجعات کلمات را بر خود بندد و دعوی کند که از امت تواند و خدا
در رسول دور باشد و حق تعالی ایشان را این مصایب اختیار کرده که بیک نوع درجات ایشان کرد
پس خدا را بگویند و بعضای ایشان را شایسته جلال گفتای محمد بن عبد الله و معقول و معقول است که
نخواهد کرد و بدانکه بدینجهت شهادت خواهند رسید و این فرزندان زاده و حسین شهید خواهند شد
در میان که هیچ از فرزندان اهل بیت و یگانگ است تو در کنار زهر فرات و زمینی که آنرا بگویند
و لب آن که بزرگوار شمان در بیت تو بسیار خواهی بود و در ویدی که گریه شدت آن روز نهایتند
و حسرت آن روز پایان غیرسد و آن زمین پاکترین بقعه های زمین است و حرمت آن از هر بقعه های بیشتر است
و آن از زمین های پرست است چون در آید آن روزی که فرزندان زاده تو و اهل او در آن روز شریک خواهند
و احاطه فرماید که با ایشان لشکرهای اهل کفر و لغت جمع اطراف زمین خود را بر روی کوه های حرکت
و فطرت خود را در روی غلبه دنیا باطلات و موانع خواهند کرد و در کمانها و اهل آنها بزرگوار
خوهند آمد و در روی غلبه دنیا برایت تو درایت تو برای شریک است و حرمت تو برای جزای بدی که است
خوهند آمد و در درایت و حرمت تو و هیچ خلوقی نماند مگر آنکه از خدا است و در طلب درباری که آن اهل
ضعیف و مظلوم تو که بخت خدایند بر خلق و بعد از تو پس خونی و حی کند بسوی آنها و زمین و کوهها
و دریاها و هر چه در آنهاست که نم بادشا خداوند قدیم و قادر که بریزند از دست من بر غیر و در شمع
کنند مرا جزی که اندازد و از هر که خواهم انتقام میتوانم بعزت جلال خودم سوگند یاد میکنم که عذاب کنم کسی
که فرزند غیر و بر بزرگوار است و هر حرمت او نموده و عزت او را بقتل آورده همان او را بشکست
وستم بر اهل بیت او کرده چنان عذابی که احدی از عالمیان از اجنان عذاب نکرده پس در آنوقت
هک که در هر چه در کسانها و زمینها بصدای بلند لغت کند که بر کسی مستم بر حرمت تو که و هر که
حرمت ترا احلال نموده و آن که در کوهها است بسوی شهادت شهادت خود بقاء برکت است خود بقتل و
ایشان نماید و از آسمان حقم ملک چید بر زمین آیند با طرهای از یا قوت و زمره علوان آب حیات و بانو

بیاورند و بجای برشته بوی نای خوش برشته آن بدنه ای مظهر را بآن آید بشویند و بآن حلال
کنند و بآن طبعها حلو کنند و صنف ملایک برایشان ناز کنند و چنانچه گویی را بر آید و یکی
آن کافران آنها را نشاندند و آن خونها بکفار و کفر و نیت خاطرش نیک نشد پاشند تا آن بدنه
مختم و نیکو کنند و علامت برای قبر بیدار شد و در آن قبر انفر کینه گذاشت و برای اهل حق و سببی شد برای
رستگاری مؤمنان و در هر شب از روزی هم هزار ملاک از هر آسمان فرود آمدند و بر بعد آن حاطه نمایند
و صلوات فرستند بر او و خدا را تر بکنند و زود و طلبش نیکو برای نیکو کنندگان او و نویسنده
نامهای آنها را که زیارت و آید و وقت تو برای عزت و تجسس بسوی خدا بسوی تو و نامهای
پدران ایشان و قبیلای او و شهرهای ایشان را و کوهی که از آنها که برایشان و چه دیده است خط
خدا و لغت خدا سببی خواهند کرد که بخوبی کنند نشان آن قبر مظهر را بر طرف کنند علامت آن ضریح
آن منور را خدا انخواهد کند و هر روز آن علامت را بلند تر خواهند کرد و زین کعبه که پدر امیر
المؤمنین را عزت داد من این حدیث را بخیر است و عرض کردم فرمود که امین راست گفته است و بخوبی
می بینم که تو و سایر زمان اهل بیت مرادین شهرت یافته و خوار می گردند و ترسید که مردم شمار را بر
بایند پس آنوقت صبر کنید که گویند یا میگویند یا بخدا اونی که داد شما فقر و خلائق آفریده است که
در آنوقت بر روی زمین دور است خدا انبیا و حجبان و شیعیان شما انخواهد بود و در وقتی که
حضرت رسالت این خبر را بامان نقل کرد ما را خبر داد که شیطان در آن روز از روی شادی پرواز خواهد
کرد و با شما ایان و احوال خود دارد و زمین خواهد کرد و با احوال خود خواهد کرد که ای گروه
شیاطین آنچه میخواهید از فرزندان آدم بعمل آورید و در هلاکت ایشان بنهایت رسیدیم و این را
به جرم رسانید و ایشان نجات نمی یابند مگر کسی که در میان ولایت و متابعت از اهل بیت
رسالت قرار نگیرد پس بخوبی بشکاید مردم و حق ایشان و مکر بعضی مردم بر عدولت و دشمنان و
عداوت و ستان ایشان تا کفر و خلافت مصلحت کند و در هر کس ایشان نجات نیابد و این

صبر

حدیث شریف که چنانچه بقا گویند بود و درین فاسد است بعضی از آن ایراد شد **و کتب معتبره**
کرده است چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه را شهادت کرد و آن کافران ایراد که کعبه بدن جاک
حضرت بنا بر چون این خبر را اهل بیت رسالت رسیدند و در مصیبت ایشان مضاعف دید پس حضرت
حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیه را نیز زینب خاتون آمد و کوفت ای خوانم من چون سفینه از او کرده
کوسل خدا را کشتی او را دریا شکست و جزیره قسا و در آن جزیره شیر را دید و بآن شیر را گفت که منم
سفینه از او کرده کوسل خدا را چون نام رسول خدا را شنید همه کرد و از پیش او روان شد و او را بر
رسانید و راهم خدمت میدادین و ما را شیر شیری است بروم و آن شیر را بخریم که این کافران چنین ایراد
کرده اند زینب خاتون او را محض کرد و چون فقره نزد یک شیر رسید گفت ای ابو اهلش شیر بر برداشت
فقره گفت میدانی که مردان میخواهند که با جرم مظهر امام حسین علیه السلام بکنند میخند که بدن شریف او را
پا مال هم بپاشان کنند چون شیر این سخن را شنید بجنگ افتاد و در دست خود را بر روی جسد خرم آنحضرت
گذاشت چون حج دیکر روز نشان بدینان روی سیاه با آن غریبت متوجه جنگ گاه شدند و آنجا است
مشاهده کردند که کوسل کوفت این فتنه است افشا میکند و راه را بر او اندازد و از آن غریبت برگشت **و کتب معتبره**
ابن ابی عمیر و دیگران روایت کرده اند که چون اهل بیت رسالت علیه السلام بنزد یکدیگر رسیدند و بی شرمان
همگی کوفه بنظاره بیرون آمدند پس بیانی از زمان اهل کوفه پرسید که شما الکلام پسین بگفتند ما هم
اسیران آل محمدان زن چون ایشان را شناختیم بر سر تمام از بلم خانه بیرون آمد و آنچه در خانه داشت
انچای و معنوی برای ایشان آورد که خود را با آنها پوشیدند و چون داخل کوفه شدند و اهل کوفه حضرت
امام زین العابدین دیدند که بسیار تحیف است و دست مبارک را در گردن غل کردند و تحت رات سها و صحت را
بر شتران بر جرم سو کردند و در نوچه شومین و کرمی بلند کردند و او را ضعیف گفتند و شارب را مانده و کرم
میکنند پس کسی که مارا کشته است پیش من حرمی آمدی گفت که آنوقت زینب خاتون و دختره و فرزندان ایشان را
کرد بسوی مردم که خواهرش شود و بآن شده و مظهر بچنان سخن میگویند که گویا از زبان امیر المؤمنین

مین

سخن گوید پس بعد از نماز و در حضرت سالت پناه و صلوات الله علیه بر اهل بیت خیار حضرت طهار
گفت یا بعدای کوفه و ای اهل عذر و مکر چه سید که آیت شما بر ما میسرید هنوز آید ما را از جور شما رها
و ناله ما را از دست شما ساکن کند دیده مثل شما مثل آن زن است که رشته خود را بر ما میبندد و باز میگوید شما را از دست
ایمان خود را گشاید و بکنفر خود برگشتید و نسبت به میان شما مکره خوبی بی اصل و سخن باطل و تملق کنیزان
و حیوینا و دشمنان و نیستید مگر مانند کینه ای که در میان ما وید و یا نقره که در ایش قری کرده باشند
بر تنوشه برای خود با خیرت فرستادید و خود را از آنکه در چشم گردانید بد آیت شما بر ما کردید و ناله میکند خود را
گفته اید و بر ما میگردید و کم خنده کنید عجب غار بدی بر خود خیزید و ولوت این عاز از پر حضرت
از جانتان از این بخوابد و چیز ندر که میگوید که کشتی جگر که در شماست میفرماند و سید جوانان ده
بهشت را و کسی که کشید که ملاذ بر کز کانی شما و روشن کند عجب است شما بود و در پناه زل با و پناه میر
و این و شریعت خود را از او آموخته گفت بر شما باد که بدگنایی کردید و خود را از زحمت خدا ناهید کردید
و زیاده را دنیا و آخرت شدیدی غلبت الهی کردید و دولت مسکن بر ای خود خیزید و بریدید و با و دست
شما و ای بر شما ای اهل کوفه جگر گوشه بای حضرت سالت پناه پاره کردید و چه پرده کیان از نقد درایت
محررات او بی ستر کردید و چه خونهای از فرزندان بر کزیده او ریخته و چه صورتها از وضایع کردید کار
از قبح رسوایی چند کردید که زمین و آسمان را فر و گرفت آیت حق که دید که آسمان خون بارید و آنچه در آخرت
بر شما ظاهر خواهد شد از آثار اعمال عظیم خود بود و یاری کرده نخواهد شد بمولت خنثی و معدوم شود
که او بعباقبت عاصیان مبادرت ننماید و نبی بر تسبیح که بهنگام معقام او بگذرد و پروردگار شما در
کین گاه که کاران است او کی گفت بخند که مردم را از سخنان جگر گوشه حضرت فاطمه زهرا خیر
روداد بر حال خود دیگر است و دستهای خود را بر ندان میکردید و مرد پرور پولوی من ایستاده بودند
چندان که گریستند و اشک او تر شد و میگفت پدرم و مادرم فدای تو باد پس آن شما بهترین پسران
و جوانان شما بهترین جوانان اند و زنان بهترین زنان اند و اولاد شما بهترین اولاد اند و فرزندان

خوار نشو و خوار و مغلوب میگردد و بزرگش گامی نمیتواند کرد پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام
فرمود ای علی بن ابی طالب و ای محمد بن عاقل و کامل و دانای و میدانی که بعد از مصیبت جبر کوفه سوزی ندارد
و آنحضرت امام موسی کاظم علیه السلام مقول است که بعد از آن فاطمه و حضرت سید شهادت این خطره را خواند و عجب است
خدا را بر آن اشتیاق تمام کرد که میگوید خدا را عدد در یک و حصا و سنگین عرش تا تحت الشرا و ایمان با و دارم و
تو کل با و نیامد و کوهی میگوید که بعد از آنکه خدا و بانکه عز و عظمت خدا الله علیه الله سنده و رسول او است و کوه میگوید
که فرزندان را و یار و دکن را بی جرم تقصیر شریک شدند خدا و ناپناه میکردم بتوان آنکه بر تو افتد اندم و از آنکه
کویم بر تو خلافت آنچه فرستادی بر پنج خود از عرسه ها که برای منی خود گرفت از مردم و اقامت او غصب است
کردند و او را بکنایه می شریک کردند و او را بقتل آوردند و در خانه خدا در حضور کوهی را بسلطان خاک میسر
ایشان که دفع ظلم را و نکندند در حیات او و در هنگام وفات او تا آنکه او را بر وی نند خود پاک بکنی
و پسندید و با اناقب عیو و شومند به سوره و او را مانع نشد در راه رضای تو ملاکت کند و تغییر سر زشتی
پروردگار او را و اندک و کی بسوی بسلام برایت کردی و در بزرگی عاقبت او را نیکو کردی و نهدی در اطوار او را پسندیدی
و پوست خرمات و رسول تو چون نبرد تو آمد تا که نیکو بود و حریف بر آن نبود و در اغبه آخرت
بود و جهاد کند بود در راه تو و پسندیدی و او را و هدایت نمودی بر راه رست اما میدانی ای اهل کوفه و اهل
مکه و حیره و عذر و حیرات حق تعالی با اهل بیت است و ای شما مبتلا کردیم به شما را با محنت ساختن و مبتلا ما را
بر مانع کردید و عیو و شومند ما را داده و فرم معارف را با عطا کرده و ما را خود و عیو و شومند خدا و حکمت خدا
در زمین در جمیع عباد و بلاد و کرامی شریک است بکرامت خود و تفصیل اده است ملا برکت پیغمبر خود بر بسیاری
از مخلوقات و فضیلت بسیار ظاهر پس شما آنکه بگید ما را و ما را کافر شدید و قتال ما را احلال نیستید و
احوال ما را غارت کردید و ما را اسیر کردید و ما را نداد و لا لشکر که با بیخیا پنجه حید ما را گشاید و بر ما دست چون
ما اهل بیت از شما بیگانه شدیم و هیچکس برای کینه های رینه و دیده های دلهای شما داشت که کشتن
او و بزودی بخیر ای خود خود را سید و خدایان ما و شما حکم خود کرد و شما را بدبشتید با پنجه

رختها از خون نای ما و یا فتنه از مالهای ما زیرا که اینها موجب سعادت ما است برای خیر خدا و مقرر کردن
این مصایب و دای بر شاغل بشید لغت و عذر خدا که نزدی بشما میسر و عذر حاجی بیای بشما
نازل شود و شما را مستاصل خواهند کرد بگوئید که ما و شما را بر روی یکدیگر برهنه خواهند کرد و
در دنیا و آخرت با یکدیگر نخواهید شد با یکی بر ماست که در دنیا و آخرت با یکدیگر نخواهید شد که الا لعل
الله علی الظالمین و ای بر شما که شکی نیست که شما نیزه بر بازو دارید و چون از شما بقل ما آمدید
و یکی با بطل عذر ما روان شد و دلای شما سکین شد و جگرهای شما غلیظ شد و مهر شما و ت
مای شما زد شد چشم و گوش شما از حق بسته شد و شیطان اعمال شما را در نظر شما زینت داد و پرده عیال
در پیش رویت کشید و راه هدایت را بر شما محسوس کرد و امید هلاک شود ای هلاک شود چو خونی
حضرت رسالت از شما طلب دارد و چو عیال شما آنحضرت نزد شما دارد بگری که با جدم علی بن ابی طالب
فرزند من حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در پیش او دید و در کف در میان شما نشاند و کرد که ما
کشیم علی و فرزند من علی را بشمشیرهای سنی و زمان ایشان را که هر یک می آیند و خوار و خاشاک در زمان
تو باد و کسی که گفت که خدا ایشان را تا آنکه گفت و از هر شک و گناه پاک و مطهر گردانید و هر که
پدران خود بخیر کرده هائی خود نظر کن بر عاقبت حال خود و گریه کن بر روی بر بزرگی و جلالت
ما و تاب نیاورد بر رفعت و بزرگی ما و آنها فصل اخذ است بجز که میسر و عطا میکند و کسی را که خدا نوری
نداده و دنیا و آخرت نوری ندارد پس سخنان جاد و سوزان فرزند شمشیر و آن جگر سوخته و پهلای خرو
از حافران برآمد و در دیوار بگریه آمد و گفتند بس است ای دختر کاکان و معصومان که دلهای ما را
سوختی آتش حسرت و کانون سینه های ما فروختی و دلهای ما را که با دیده نای ما را که آب کردی پس
ام کلثوم دختر بیک حضرت سیده ام اسما بگریه بلند کرد و از بوی محرم ناکر و حاضران را که ای اصل کوفه
بد حال شما و ناخوشی پاد روی هائی شما بجز بسبب ایدم حسین را خواندید و بیاری نکردید و او را بقتل
آوردید و اموال او غارت کردید و پروه کیان حرم سراسر ای او را اسیر کردید و دای بر شما لغت بر رویا

شما

شما که غنید نهید که چه کار کردید و چو کسان و او را بر پشت خود بار کردید و چو خونیهای محترم را ریختید و چو کسان
محرم که نامان کردید و مال چو جواهرات با بغارت بردید کشید و برترین خلق را بعد از حضرت رسالت و محرم
دلهای شما کشید و بدست کشید که گروه کوهستان خدا بهر غلبه و احوال و بیاد و دران شیطان زیان
کارانند پیش چشم چو در غریب کشید و انان نمود و هلاک و خوروش اولیاء و جسد و بر آورد و مرد و
ناله زاری و گریه و سوز گدازی و نوحه و خوروش و فلک سیر پوش رسانیدند و زمان ایشان موهاب بر سر
پیشان کردند و خاک سرت بر فروختند و خود را خستند و روی هائی خود را خستیدند و طایفه بر خوار خود میزدند
و اولیاء را میکشند و وحشی کشیدند که دیده روزگار هر کس چنان مانی نپذیرد بود پس حضرت امام زین العابدین
علیه السلام اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید و بر بای ایشان دو حمد ثنائی گفت ادا کرد و درود بسیار
بر حضرت رسالت و اهل بیت کرد ام آنحضرت فرمود که ایها الناس هر که مرا شناسد و هر که
مرا ندانست باشد که منم علی بن ابی طالب هر که مرا ندانست باشد که منم علی بن ابی طالب هر که مرا ندانست باشد که منم علی بن ابی طالب
زنج کرد منم پس آنکه یک صورت او نموده و داشت بغارت برد و عیال را اسیر کرد و منم فرزند
او را در راه خدا اسیر کردند و همین فقره را بس است ایها الناس هر که شناسد شما را بخدا امید بیند که نانی
به پدر من نباشد و او را فریب نگیرد و عذر شما را با و نویسد و با او بیعت کردید و در آخر کار
با او کارزار کردید و دودش را بر او مسلط کردید پس لغت بر شما یاد و آنچه برای آخرت فرستاد
و بد برای خود پسندیدید بیکدم دیده نظر بر روی حضرت رسالت خود کنید که در روزی که شما کوید که
غربت مرگشید و هر که حشر است کردید و شما از امت من سید پس باز صدای گریه از حجاب بلند شد
و بیکدیگر میگفتند که هلاک شده اید و نمیدانید چون صدای قحان حاضران گم شد حضرت فرمود که
خدا رحمت کند کسی را نیست مرا قبول کند و حفظ نماید و صیت مراد حق خدا و رسول ص و اهل بیت
او زیرا که ما را در تبلیغ رسالت بسیار نایب حضرت رسالت لازم است چون حاضران این سخن را شنیدند
فریاد کردند که یا بن رسول الله ما هم سخن ترا می شنویم و خواهان خدمت تو هستیم هر چه میخواهی فرما

که فرمود برادریم بنو هر که بکشد با او جنگ کنیم و هر که صلح کند با او صلح میکنیم و طغیان شما را از
سنگدان میکنم حضرت فرمود هیهات هیهات ای غافلان و کفاران ما با شما بیگانه شویم و دروغ شما را
باور نکنیم بنویس با من بنویس آن کینه که با پدران من کردید نه بخت خداوندی آسمانهای دوار که شما در
کفایت شما نمیکند و چگونه باور میکنم دروغ نای بی فروغ شما را و هنوز پارت و لهای مانند حلزونه است
و پدرم و اهل بیت او دیر و زجر شما کشته شدند و هنوز فراموش نگذاشته ام چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پدر و برادران و خویشان خود را و اما حال آنکه معتبرها در کمال منتهی است آن خداوند رسیدام شکر
باشما سر برافشید که نمازهای شما بر ما پیش کشید و در مرتبه امام عظیم و بیان و شفاعت و کفر و کفر و
عذاب قتلان آن حضرت خواند و سکت نشد **و بعد از آنکه عقیقه کردیم** کار رویت کرده اند که
گفت روزی مرا بریزید برای مرگت دارالامان کوفه و طغیان شکر که کاری شدیم تا کاه صدامی مبارک
از طهارت کوفه شدیم از خدای که نزد من استاده بود پرسیدم کاین صدامی است که کشته شدی بریزید خروج
کرده بود و شکر این زیاد بیکار و رفتن و نادر و سر او را داخل شد و میگردید پرسیدم که بود آنکه خروج
کرده بود گفت حسین بن علی من از کشتن شما نمی ترسم و چون پروان رفت چنان طایفه بر روی
خود زدم که نزدیک بود که کور شوم و در دست خود را شستم و از راه پشت قصر پروان زدم تا بکشته نشد کوفه
رسیدم دیدم که مردم استاده اند و انتظار میکنند که اسیران و کربانها را بیاورند تا ما دیدم که نزدیک به چهل
کجاوه و غل پشته گفتند حرم محترم حضرت سید الشهداء و فرزندان فاطمه زهرا دین محمد را بیاورند تا ما دیدم
حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیشتر بر زمین سوار است علیل و بجز و بجز و جرح و خون از بدن مبارک
میریزد و میگرد و از روی خون و اندوه شری می بیند چنانکه باین معنوی ای برترین استبداد خدا چیزی زده
شما را که رعایت جده را می کردید در روز قیامت که ما و شما نزد او حاضر شویم چه جواب بخواهید گفت
او را و ما را بر شتران برهنه سوار کرده ای و ما مانند اسیران می بریم کویا که ما هرگز یکبار دین شما را نداده
و ما را انعام می کنید و دست بزم میزنید و بکشتن با شمشیر می کشید و ای بنده خدا که میگوید

سواد است ای بنده خدا و چه کرد با ما و چه کرد با ما که اشتی که هرگز نشکین نمی باید و اهل کوفه با طهارت
و کوه کمان اهل بیت ترحم میکردند و خزان و مان و چون میدادند پس ام کلثوم رضی الله عنها را خبر کرد و اهل بیت
کاین عمل کوفه صدق بر اهل بیت است حرام است و آنها از دست و دهان کوه کمان میگرفت و بر زمین می
انداختند و زمان اهل بیت کوفه از شاهانه احوال آن عزیزان و احوال آن عزیزان می گریستند و می گریستند و می گریستند
ایشان بر زمین از میان غل صدام که اهل کوفه مردان شما را میکشند و زنان شما را میکشند و بزرگان شما را میکشند
در میان ما و شما حکم کردند برین حال صدای شیرین بر خیمه شکار دیدم که سرهای شهیدان را که بر نیزه کرده بودند پشته
و در میان آنها سری دیدم در نهایت شرف و عفو و توبه و عفو و توبه و عفو و توبه و عفو و توبه و عفو و توبه و عفو و توبه
و از حضرت ابی تراب علیه السلام را که در کوفه بود و در کوفه بود و در کوفه بود و در کوفه بود و در کوفه بود و در کوفه بود
که خون بر زمین ریخت و فریاد برآورد که ای ماه فکله که بجز ریزه رویان مخفف کردی ای خورشید
سید خلافت که بکوشش روزگار و رخ خود را در افتد و بر آن مایوشید ای برادر مردان فاطمه زهرا
بطلبه و دلاری کن ای برادر بزرگوار از فرزندان امام زده رنجور نژاد خود علی بن ابی طالب خبری بگو که برین
از جور دشمنان مجروح است و دلش از ستم و نماند معزرت از سخنان چنانسوزان نور دیده زهر آفت
عشرت از شری برتری آید کشید و از شک خونین حاضران خساره زمین گلگون شد و از دود آه دل
سخنکاران هوا بیزه کردید **و بعد از آنکه عقیقه کردیم** و میگردان و ولایت کرده اند که غنچه حسین
ملعون داد و بنزد این زیاد لعین فرستاد چون خون در شب رسید و به کاشی که در قصر آن والی از نازا
بسته بودند سران سرور را بجا نهاده بودند و آن ملعون دوزخ داشت یکی از بنی سید دیگری از بنی حضرت
پس آن سر مطهر را در خانه پنهان کرد و بنزدیک زن حفری خود پنهان کرد و از پرسید که آنجا آمده
و چه آورده گفت حسین را آورده ام آنرا گفت و ای برتر سرفراز حضرت رسول ص را باین خانه
آورده بخدا سوگند که دیگر برین بیالین تو نخواهی رسید پس بنی خودت و پروان آمد تا که نظرش
بر روی عظیم افتاد که از یکی چهره نایبانه مطلع بود و بسوی سیدان بالا می رفت چون در آن حجره آمد

که پسر زیاد در مجلس اطلبه و گفت نامه که بنویشت بودم در قتل حسین بنی و گفت نامه که شد این بزرگداشت
بلکه نامه میباید بخوانی که عذری در دست داشته باشی برای دفع قتیح مردم که گفت من ترا بخت کردم
که متفرق قتل او ستوان من بنشیند و آن شخص فرمود بنشین و پسر دیگر زیاد گفت راست میگوی راضی بود
که حسین بن کشته نمیشود و همیشه دلیل مردم بودیم که این گفت بخدا سوگند که کسی از من کاری بدتر نکند و نگاه
پسر زیاد کرد و خدا را بخشم آورد و دم و قطع دم کردم و نمیدانم که آخر کار من چه خواهد بود پسر
زیاد بسجده رفت و بر سر برآمد و گفت الحمد لله که خدا حق را بر حق و غلبه کند و ایندی و زیاده اتباع او را یاری
یاری کرد و کتاب پسر که کشته شد در خیال عبدالله بن عقیل که یارانش عقیل امیر المؤمنین علیه السلام بود و
یکدیگر در جنگ کربلا دیده دیگرش در جنگ صفین جلیع شده بود و پیوسته در سجده شغل عبادت بود
به خجسته گفت ای پسر جان کتاب پسر که کشته شد و بر تو و آنکس که ترا وای کرده است و پدر وای و
خدا فرزند این پسر را از این کشور و بر ما بر مسلمانان بالا میرد و این پسر را بخواند و بگوید پسر زیاد و عقیل شد
و گفت که بود که این سخن گفت بن عقیل گفت من بودم ای دشمن خدا و میگوئی در بیت طاهر حضرت رسالت که خدا
آیه تطهیر در شان ایشان فرستاده و دعای سلامی میگوئی و اغویانه گویا اولاد محرابان و انصار که اتفاقاً
میگفتند از نظامی پسر یعنی پسر یزید که حضرت رسالت مکرر او را و پدرش را لعنت کرده پس از آن عقیل
آن لعین شعل شده و رکهای که خورشید بر سرش کوفته میاورید و را بنزدیک من میسازد و از هر طرف و در نزد
او را گرفتند پسر عثمان او که آهرا و قیل از او بودند او را از دست میسازد و آن گرفتار از سنج و پیر و بر
و خانه او را سبزه نازن زیاد گفت بروید و این کور را میاورید چون این خبر به قبیل از ده رسید
هفتصد نفر اجتماع کردند و سایر قبایل نیز جمع شدند چون خبر پسر زیاد رسید قبایل مضر و حمیر
و با حوین و ثعلبه و بنی کلاب و بنی نضله و بنی عقیل و بنی عیاد این گروه اتفاقاً افتاد تا آنکه بسیار
از هر یک از هر طرف طعم شمشیر شدند و محراب پسر زیاد غلبه کرده و بدید خانه ابن عقیل رسید و در
شکستند و بخانه درآمدند و خبر ابن عقیل را بدید و ضعیف را خبر کرد که خانه آن آمد و گفت بکی نیست

شمر

شمس مرابن رسل چون شمشیر را با واد و در حجر بنی انداخته خود را حرکت میداد و ایشان از آن
خود دور میکرد و دختر نیک اخترش میگفت که شکی من مرد بودم و امر و زبان فاجران قاتلان عترت غیر
در پیش روی تو قرار به میکردم و آن کاران از هر جانب قصد او میکردند و دختر او را خبر میکرد که از قتل جان
آمد و از آن جانب شمشیر حرکت میداد و ایشان از او دور میکردند و آنکه بسیار شدند و از هر جانب او را احاطه کردند
و دخترش فریاد کرد که اذ لاه شمان بدید مرا احاطه کردند و روی نیست که دفع خر و نو نماید و آن کوه بنیابو
شمس میکرد و بنید و در حجر بنی از آن نامزدان را حاضر کرده بود تا آنکه برود دست یا قتل او را بنزد پدرش
برد و نظرش بر او افتاد گفت آمد که خدا ترا اذیل کرد این عقیق گفت ای دشمن خدا چه چیز مراد لیل کرد بخدا
سوگند که اگر چشم دیشتم دنیا را بر تو تنگ میکردم این زیاد گفت ای دشمن خدا چه میگوئی در حق عثمان ابن
عقیق گفت ای دلالت از اعلام نبی وای پسر جان را نیت ترا با عثمان چه کار اگر بحق بود یا باطل خدا میداند
او و کشتگان او حکم خود کرد و لیکن از من سوال کن از خود و پدرت و پسر یزید و پدرش تا ترا بر حسب
حسب و او خبر دهم پسر زیاد گفت هیچ سوال از تو نمیکنم تا شربت مرگ را بچشی این عقیق گفت الحمد لله
رب العالمین من پسوست از پسر و رو کرد و خود سوال میکردم پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی که خدا شما
روزی کند و دعا میکردم که شهادت من در دست ملعون نرسد و شهادت من بر تو باشد و دشمن تو را ایشان نزد خدا
و چون نابینا شدم از شهادت نا امید بودم و الحال الحمد لله خدا بعد از آن امدی مرا شهادت بر روزی
کرده و دعا و عزم مرا مسجی که بنامید پسر زیاد حکم کرد که آن بجای آید و اگر در زندان و برادر کشیدند و
روزی که حکم کرد که پسر تو و مطهر بنور دیده خیر الشیر پسر نیزه کردند و مرد و ربا را و محله های کوفه
کرد ایندند **بسم الله** و این که در دست گرفت من در غرقه خانه خود بنشیند بودم ناگاه صدای هجوم
عام و خروش عوام را شنیدم چون سر از بجه غرقه خانه برداشتم دیدم که سرها و بنیه ها
کرده اند و یک سر از میان آنها مانند آفتاب میدرخشید و نور از آن ساطع میکرد و چون نزدیک
غرقه بن رسیدم غرقه از شغاع آن سرفراز روشن شد و دیدم که لباسهای او حرکت میکرد چون گوش

بر صومعه انور سرور و نور و روشن کردید و صدای ناقی داشتید که خوش حال کسی که حرم است آن را
داند پس ای بس که آن مطهر را با کلاشته است و با شک و غنچه و کافور و عطر کرده اند و بر شیشه خود گذاشت
و در باستان کرده اند گفت بدو کار با حق کسی که امر کرد این بزرگوار با حق بخونید که کار هر کار
آنحضرت بخونید و گفت ای راهب چه میخواهی که گفت تو کسی هستی که آنحضرت گفت که من فرزند پدر حضرت
محمد المصطفی و من حکم کورش علی المرتضی و من نور دین عالم را در این عالم میدارم و منم که بشنید این غلام
این جور و جفا را پس چون این بخان جاسوس و شنید خوشی کرد و روی بروی مبارک آن سرور
که داشت و گفت بوی خود را بر من دارم تا بگویم که فدای شمع توام نگاه دارم مبارک حضرت سید شادان
که بدین حدیثی که ای تشریفاتی که من در روزگار از بس که شنیدم ان لا اله الا الله محمد رسول الله
پس راهب حسین علیه السلام قبول شفاعت او نمود چون صحیح شد که خوشتر شد از راهب بگریه راهب بر بام
آمد و گفت بخونید که با سر کرده این لشکر کفری بخونم چون عملی بیایید بر راهب گفت مرا بی او چه
صاحب این سرور و مطهر تا بگویم حدیثی که این سرور در روز و کنایه دیگر بار حضرت ترسان علی
قبول کرد و بیکدیگر در راهب در روز و آمد و سر بجا گذاشت و در کوچه ها و بیابانها عبادت حق کرد
میکرد تا بر جبهه الهی و هر که دید و چون نزد دیگر و مشق سید عمر تعیین انظر الله و از خود آن را را
طلبید و هر خود را ملاحظه کرد و سر بر میان گذاشت و دید که در راهب حال شده و بر بگریه و آنرا نقش شده
که لا تحبب الله غافلای علی الطالمون یفرحان من کفر عافیل است انداخته میکنند ظالمان و بر روی
دیگر نقش بسته است سیدم الذین اقام قلبی یقبلون یعرفون و من هم همت شکاران که بازگشت
ایشان بگویم که است بر معلنون گفت ان الله انزل الیه الراجعون زیانها و دنیا و عقبی شدم این سفال از کفر
که در این غیبت **مجموعه کتب باه** و ظاهر شدن انجیل آن سرور بر او از فقرهای مشهور است
و در اکثر کتب ظاهر و عاصم که است شعرا بنظم آورده اند و اکثر روایت کرده اند که در منزل قلیه بود
بعضی روایت کرده اند که آن راهب بودی بود چون دید از صد و بی که سر مبارک حضرت در آن بود

نوری با طبع بود آن سرور و آن را نیت آن گرفت و معطر کرد و انداخته شفاعت او نمود و سرور
فرمود برین بزم و دایره شفاعت که پس آن یهودی جمع کثیر از یاران و خویشان خود جمع کرد و هم
مسلمان شدند **و در این راهب** آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود که پدر امام
زین العابدین علیه السلام میفرمود که چون ما را بنزدینید پلید میریزد و در این شری برهنه میسازد و در نزد خود رات
اصل بیت را بر سرتهای برهنه میسازد و اگر که بدو بدو و عقب من بود و در سر پند بزرگوار علی مقدس امیر
نیز بود و در پیش روی طایفه خند و نیزه داران انکاران بر وجود او احاطه کرده بودند و هر یک از ما را
که میدیدند که این ندیده ها و عیال می شود نیزه بر سر می کشیدند و باین حال را داخل مشق کردند
و چون داخل آن شهر شدیم معلومی نداشتند که این راهب است معلومند و او را با حق چون بنزد
و مشق رسیدند نام معلوم از شهر التماس کرد که چون ما را داخل شهر میکنی بگو از روی دیگر سر که نظاره
کنی باشد یا بگو که سرها را پیشتر بدیده ام و مشغول شون بنظر کردن در راهب و با بسیار نظر کنند و آن
ولد از نا قبول نکرد از نهایت کفر و عناد حکم کرد که سرها را در میان شران حرم بریزد **سید** آنکب
معجزه روایت کرده اند که سید بن محمد گفت منی در سفر و از دمشق شدم شهر دیدم در نصایت معجزه
با اشجار و نهانها بسیار تصور و منازل بسیار دیدم که با زارها این بسیار اند و بیره ها آنقدر اند
و در منزهت بسیار کرده اند و در فقره و انواع سازهای نوازند با خود گفتیم که امر و نهید ایشان
است تا آنکه آنچه رسیدیم که مکدر و شاد و خند و گریه و ملامت و شکر گفتای شیخ مکرر بودین شریخی
گفتم من سیدم و بخدمت حضرت رسالت رسیدم ام گفت ای سید ما آنچه بدیدیم که چه از آنجا
خون نمی بار و چرا این سر کنین نمیکرد و گفتیم که گفتند این خرج و شادی برای آنست که سر مبارک
حسین بر علی علیه السلام را از عراق بر می نید و بدیده آورده اند گفتیم بجان الله سر ما حسین را
مآورد و در دم شادی میکنند پس دیدم که از کدام دروازه داخل میکنند گفتند دروازه ساعاتین
پس این دروازه شتا چون نزدیک دروازه رسیدیم دیدم که رایات کفر و ضلالت از پی یکدیگر می آیند

ناگاه دیدم که سوارهای آمد و نیزه در دست دارد و سر بران نصب کرده اند که بشنید برین مردم است
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که زبان و کوه و کان بسیار را برشته و آنرا کرده و آنرا در پیش من
زخم نریزید یک کجا نشین و بر سیدم که تو کسی گفت فم کینه حضرت امام حسین علیه السلام مولی ما
خداست ایام اگر خدای ناری بفرمایید که بگویند بختی که سپید بر کوه را دارد که از میان
پیروان رود و سر را برشته بود که مشغول شوند بنظر آن سر و توده از غبار دارند و سر را
من زخم نریزید تا معلوم که سر بر آید و گفت ایام که حاجت بر آید و سر را بر آید و سر را بر آید
بگریه گفت ایام که حاجت بر آید و سر را بر آید و سر را بر آید و سر را بر آید و سر را بر آید
آن معلوم در از آن که حاجت بر آید و سر را بر آید و سر را بر آید و سر را بر آید و سر را بر آید
هر یک که بیا شد بود و بر یکجا بنشیند و بولا الحسن الله فاعلم ان الله فاعلم ان الله فاعلم ان الله
بیجان و یکریه علم الذین ظموا فی قلوبهم قسوة علی قلوبهم و قسوة علی قلوبهم و قسوة علی قلوبهم
نخدا سو که در مشغولیدم سر حضرت امام حسین علیه السلام را بر نهاده بود و در پیش روی حضرت
کسی سوز که گفت بخوان چون بایست که رسید امام حسین علیه السلام را بر نهاده بود و در پیش روی حضرت
بقدرت خدا سر بر شد بختی آمد و بر آن فوج و کوه که گفت ایام که حاجت بر آید و سر را بر آید
اشاره است بر حقیقت آن حضرت برای طلب خود پس آنکه از آن حرم و اولاد سید پیغمبر را بر نهاده
و مشغول جای سیران بود باز نشسته و مردی پیر از اهل شام بنزد ایشان آمد و گفت الحمد لله که خدا
شمار آید و شهر را از مردان شام و حاکم و وزیر بر شما مسلط کرد این چون غی خود را تمام کرد و
امام زین العابدین علیه السلام خود کای شیخ ایاقان خوانده گفت بفرموده کای شیخ ایاقان خوانده
قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی گفت بفرموده که انعاما که حق تعالی است
ما را از رسالت گردانیده است تا بفرموده کای شیخ ایاقان خوانده که و انت القربی حقه گفت بلی
فرمود که مایم آنها که حق تعالی بفرموده است که ما را با جماعتی که از این آید و خوانده و

داد

والمود

والمود انما غنم من شیخ فان الله غنم و فرس و الفری گفت بفرموده که مایم داد
سوار بر آید بای آن حضرت تمام آید خوانده و آنرا را تا بر آید الله لیدر عظم اهل البیت علیهم السلام
نظیر گفت بفرموده که مایم اصل بیت رسالت حق تعالی است و طهارت داده است و شرف
پیشانی شد و کریان که درین معامه خود از سر انداخت و با آسمان کرد و ایند و گفت خداوند این را بر
جسوی خواند نشان آل محمد و حق تعالی پس بخندید و فرمود که اگر تو بگویم آیا تو بمن مقبول میشوی
که بلی آید تو بگو و چون خبر او برین رسید او را بقبل رسانید و حضرت امام زین العابدین علیه السلام
رویت که چون فرزندان و خوهران حضرت سید شهادت میزدند و برین سید و بر شتران
سوار کرده و بخیاری و محل کی از اشتیاق اهل شام گفت ما سیران نیکو تر از ایشان هرگز ندیده بودیم
خواندن گفت ای انبیاء مایم بسیار با سیران آل محمد صلی الله علیه و آله و برایت و یکدیگر گفت که در شام از سیران
حضرت شنیدیم که مکرر میگفت لا حول الا بالله و بولایت یکدیگر حضرت صادق علیه السلام مقول است
و اما حال که اهل بیت معصومین را داخل رشت کرد و از ابراهیم علیه السلام بفرموده که شام زین العابدین رسید بخت
شمیر واکار از جنگ محل در رسیدند که ایشان بعد از اظهار کرد و گفت از غنم خود بفرموده که اگر خدای
بنامی که مغنم و بخت چون وقت نماز شود آذان و اقامت را بشنود و برین که آواز که بلند است و بلند
خواهی بود تا روز قیامت پس نیز برین مجلس آید و باز نیست بسیار بخت شوم خود داشتند و
اهل شام را حاضر کرد و اهل بیت رسالت را طلبید چون بدو خواندن اهل بیت رسیدند حضرت عباس
صدرا بلند کرد که فاجران ایم را بر ایام المومنین و در هر حضرت امام زین العابدین علیه السلام و در آن راه با کسی سخن
نمیگفت و بفرموده که خداوند خدا ظاهر است که بلی است پس از آنکه بفرموده که بلی است و بفرموده که بلی است
کردی فصل فاطمه طاهره را بر این خنجر و فصل سید زین العابدین علیه السلام را بر این خنجر و بفرموده که بلی است
این مجلس جای این سخن باز نیست چون آن سرور را برین دید که آن بدر که گداز شد و فرج و شاد
جسار کرد و گفت صاحب این سر میگفت که پدر من بفرموده است از پدر نیزید و مادر من بفرموده است از

عظم

مخفی توانی کرد و معجزات را بر طرف غیبی توانی کرد و بدقت با غیب توانی رسید و عارفان خود را در و
 نمیتوانی کرد و نیستی را تو مگر از کلماتی و غیرت به جمیع تو از هم خواهد پاشید و در و تو که نکند
 ضادی از جانب خدای تعالی که گفت خدا را بطالان و ستمکاران است پس هر چه بکنی خداوندی را که ختم کرد بر
 اقل ما بعد از تو بر او شرف و سعادت و سوال میکنم از تو تو که توانی ایشان را کامل سازد و اجر
 ایشان را مضاعف کند و در میان ما خلیفه ایشان باشد بدستی که او رحم و دود است خدا را است و ما را
 و نیکو کرد است این برای ما نیز بدین گفت که این قسم بخوان از یک سو که ما را بعد نیست پس با حضرت امام
 زین العابدین علیه السلام خطاب کرد که ای فرزندان حسین پدر تو قطع رحم کرده با سلطنت من بخار
 نمود و رعایت حق من نکرد پس خدا را و چنین که حضرت فرمود که ای پسر معاویه و هند پسر است پس بفرست
 پادشاهی ابا و اجار از من بپشت از آنکه تو متولد شوی و در روز بدر و احد از ارباب است رسول خدا صلی
 در دست پدر و جد تو بود ای پسر پدر اگر بدلی که بکشد و چه خطا کرده که بکشد نه در حق برادران و پدر
 و معاوی و اهل بیت من هر یک که بکشد و بر وی خاک کشی و فریاد و اوباش و انبوه را بر او ریخت
 آیا شرم نداری که سر بر من حسین من زنده فاطمه علی و جگر گوشه رسول خدا بر و زاره شهر شما آویخته
 و او و بنویست حضرت رسول الله است در میان شما پدر شاد است با و تر از بخاری و زنده است در روز قیامت
 و در بعضی از روایات مذکور است که اهل خون از خندان حضرت بخشند و بیکی از اهلان خود حکم کرد
 که بپزد او را یا این باغ و گردن بزد و در آنجا دفن کن چون اهل خون حضرت را باغ برد اقل مشغول
 بپزد کردن شد و حضرت مشغول غارت شدند چون از کندن قبر فارغ شدند اذنه قتل آنحضرت کرد و
 دستی را بپای داشت و بران لعین خورد پس نعره زد و بر و در افتاد و جان خود را بخانان جحیم داد
 خالد بن ولید را آنجا لال دید نیز بر پدید خود رفت آنچه دیده بود نقل کرد آن لعین حاکم کرد که
 در آن قبر که برای آنحضرت گندیده است بفرستد حضرت را بطلبید و شیخ مفید در مناقب ع
 دیگران بر روایت مختلف از فاطمه دختر حضرت امام حسین صلووات الله علیه روایت کرده اند که چون ما

بحسب نزد علی الله بر بند را دل حال یافت کرد پس می سرخ موی از اهل شام برخواست و گفت
 ای پسر این دختر من بخشش است پس من که من از ترس بر خود لرزیدم و بر جامه های من خود
 زینت پسیدم ام سکنج او بان شام خطاب کرد که ای طعون تو نیز بر هر یک از اختیاری چنین امری
 ندار و نیز بدین گفت که خود را می توانم گردن بکشد بخدا سوگند که عین حق که مرا از زمین ببرد
 روی و کمز را ط خود را ظاهر کنی آن طعون در خجسته و گفت با من چنین سخن مگو و بر او تراز
 دین بر رفتن زینت گفت برین خدا و برین پدر و برادر من عهدایت یافتی تو پدرتو اگر مسلمان شده باشد
 آن لعین گفت روغ گفتی ای شیخ ازین گفت تو اکنون پادشاهی و سلطنت خود مغرور گردیده و آنچه
 خواص مگوی من دیگر جواب نمیکوی من یا دیگر آن شای سخن را اعاده کرد نیز گفت ساکت شو خدا
 ترا مکتب دهد و بروایت ام که شوم بان شای خطاب کرد که ای پسر بخت خدا را بکشت و قطع کند و در
 کور کرد از دست یاریت کشت که داند و باز کشت ترا با شمشیر خود که داند و اولاد اینها اند که
 اولاد نا عیسه و بنور سخن آن بزرگواران نام نه بود که خویشا و اوستی ابی که و از زبان
 اولاد شد و دیده های او ناپاک گشت و دست های او خشک شد پس ام کلثوم گفت الحمد لله که خویشا
 بر او انصاف بود در دنیا و تو را سینه و اینست جزای کسی که متعرض حرمت رسالت کرد در مناقب
 ابن طلاس در بر نزد و می شنای ازین نیز بر سید کایتان یکست نیز بد گفت آن فاطمه نام دختر حسین
 و آن زینب نام دختر علی بن ابی طالب است شای که لعنت بر خدا بر تو باد ای پسر عترت سبغ خود را بکشی
 و در دست او را بر سینه بکشد سوگند که من تو را هم که کایتان کسیران و کسیر نیز گفت بکشد که
 ترا نیز بکایتان میرسانم و حکم کرد که او را گردن زدند پس اهل خون آنرا در کاهل بیت رسالت را بر زندان
 بنزد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بیاخت و پس بر دو خطی را طلبید و بر منبر بالا کرد و آن خطیب
 ناسرا را بپایار کفتر امیر المؤمنین و حضرت امام حسین علیه السلام صلووات الله علیه گفت و نیز دید و معاوی را
 مع لیساکر حضرت امام زین العابدین علیه السلام که ای خطیب خدا را بختم آوردی برای خشنودی خلق

فرزند پسر شاهر که باین زودی او را گشتید بد رعایت کردید هر وقت بی خود او در دینت او می کردید
که اگر فرزاده موسی بدیدان میوه گمان داشتیم که او را پرستیم و پسر شاهر و فرزندان میان شاهر و پسر
و شما امروز او را بقتل آورده بدیانتی بوجه اید شما نیز بگفت او را کردی زنده بودی و چون می گفت
میخواید مرا بزنید و میخواید مرا بکشید من بدو را بگویم که هر که دینت پسر را بگشت تا زنده است بگو
ملعون است چون بدید حق تو او را بدیدم بدو را **و این سخن روایت کرده است** که او را بگفت روزی
را ساطا الوت بزرگترین علمای یهودین میسکه گفت که او که گویان من دو دین مقادیر فاضلت
و یهودان چون مرافعات نمایند تعظیم بسیار میکنند و شما مردی که بگفتید پسر شاهر بقتل میرسانید
و این سخن روایت کرده است که او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت
بزرگ پسر او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت
فرزند او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت روزی که او را بگفت
ترا این سر بکار است که من چون بزرگ پادشاه خود میروم از احوال این ملک سوال میکنم میگویند
احوال این منقطع شوم و با وجود هم تا او با شما در فرج و شادی شریک باشند نیز بگفت این سر
حسین بن علی بن ابی طالب است فرمود که گفت ما را و بگفت گفت فاطمه دختر رسول خدا انصاری گفت آف
باد تو و بدین تو و بدین تو بگو است از این تو بگو که بر من از فرزندان حضرت ما و دست و میان من
پدران هست و نصاری مرا تعظیم نمایند و خاک پای برای تبرک بر می دارند و شما فرزندان پسر خود را
بکشید و میان او و پسر شاهر را در پیش در میان نیست بدین است و بدین شما پس باین نیز بگفت که آیا
شنیده ای حکایت کلیسا و جعفر گفت بگویشیم نصاری گفت میان شما و چنین دریای است که کلیسا
مساافت است میان معمور و غیرت غیر یک شهر که در میان آب واقع است و طول آن
هشتاد فرسخ و پهنای آن هشتاد فرسخ است و بر روی زمین شترانی اند که بزرگترینیت و کاخ و غنای و قوت
از آنجا می آورند و درختان ایشان خود که میان در دست نصاری است و در آن شهر کلیسای بسیار

است و بزرگترین کلیسای ایشان که بزرگترین است و در حواله آن حلقه طلای آویخته است که در آن حلقه
سجده است که میگویند ستم جبار است که حضرت علی علیه السلام بر آن سوار میشد است و در آن حلقه را بطلای
مزیّن که گرانیده اند و در هر سال که دره بسیار از نصاری از اطراف عالم بزیارت آن گینه میروند و بر در آن
حق تعالی میکنند و آنرا میگویند و در آنجا حاجات خود را از غایب حاجات طلبتین ایشان چنین رعایت
میکند ستم در آن گوش را که گمان میکنند که ستم را از گوشش علی است و شما پسر دختر پسر خود را بگفتید خدا بگفت
زهد شما را در خود و دین خود نیز بپذیرد بگفت بکشید این نصاری را که ما را بدلا خود را بکشید چون نصاری این سخن را
شنید بگفت بخیر ما بگفتی بزرگترین بگفت بلی نصاری گفت دینت پسر شاهر را در جواب بگویم بگفت ای نصاری
تو از اهل بیت من بگفتی که در آن سخن او شهادت میدهند بعد از آنکه الهی رسالت حضرت رسالت نبی
پس بر جنت و بر بیکان بر سر خورشید و میگردان تا گشتند **و این سخن روایت کرده است**
کرده است که نیز بگفتی که امیر که در آن سرور را در وقت شورش نصیب کند و اهل بیت آنحضرت را بگفت
که داخل خانه ملعونه او شوند چون در آن اهل بیت حضرت و طاعت داخل خانه آن لعین شدند زندان
آل ابوسفیان و زیاد و یوهای خود را کردند و با کس نام پوشیدند و صدای بگریه و نوحه بلند کردند و سه روز نام
مکشند و هند و دختر عبداللّه بن عمر که در آن وقت زنده بود پسر شاهر در جباله حضرت امام حسین علیه السلام بود
پرده را دیدند در خانه بودند و دید بچای آن ملعون آمد و در وقتی که جمع عام بود و گفت ای بزرگوار مبارک خد
فاطمه دختر رسول را بدو رساند من نصیب کنی نیز بدین جنت و جلد بر سر او افکند و او را بگرفت و گفت ای هند
زاری و نوحه کن بفرزند رسول خدا و بزرگترین قریش که پسر زیاد لعین است را بدو بچای که در من ای بگفتی او بنوم
پس اهل بیت را در خانه خود جدا داد و در هر چاه شام حضرت امام زین العابدین را را بر سر خوان خود بطلید
و این سخن روایت کرده است که شبی سکینه دختر حضرت امام حسین علیه السلام در خواب دید که پنج نادان
نور پیدا شدند و بهر ناله و دیوانه بود و ملاک بسیار از همه جانب ایشان احاطه کرده بودند و با ایشان
گیر خوش روی هر اهل بود چون نادانها از من گذشتند آن که نیز بزرگوار آمد و گفت ای سکینه خبر تو

حضرت سالت ترا سلام برساند گفتیم بر رسول خدا باد سلام تو کیستی گفت من خورشید بن شمس هستم
کمان پران که بر شتران سوار بود و در جماعت بودند گفت **اول** آدم و نوح بودیم **دوم** ابراهیم و عیسی بودیم
کلمه بودیم **چهارم** عیسی روح الله بود گفتیم آن مرد بزرگوار است که در پیش خود گرفت و در از غنیمت یافت و در
خجسته بود گفت آن جد تو رسول خدا بود من نام جد خود را شنیدم و دیدم که خود را با آن حضرت برسانم
شکایت است با او بکنم ناکاه دیدم که بچرخ بود از نور پدایش در میان هر دو رج زن ماهری نشسته بود
از خوری پرسیدم که این زن کیست گفت **اول** خواهر آدیان است **دوم** سیم زنده فزون است **سیم**
مریم دختر عمران است **چهارم** خدیجه دختر خویله است گفتیم آن **پنجم** کیم کیست از آن زوجه دست بر سر گرفته است
کاه و افتد و کاه بر بخیزد و گفته بود که تو ظاهر است چون نام جد خود را شنیدم و دیدم که خود را با او
اورا شنیدم و گفتم و فریاد بر آوردم که ای مادر ظالمان این امت انکار حق ما کردند و جمیع ما را برکنده
کردند و حرم ما را صاحب کرده اند نه ای مادر حسین پرور گشته و مرا ایم که از این حضرت ظاهر گشته ای میکنی
بلکنی دل را پاره پاره کردی و جگر مرا رنج کرد اندی ای میکبر بر این حسین است بر دهنده ام که من در حق تو
طلب خون اوار گشته ام کان او بکنم **هفتم** دیدگان از سینه فراتر نهاده اند و است کرده اند که روزی سینه
بازید بلیه گفت بدیشت خود را دیده ام اگر خفت میدی برای تو بقل کنم گفت بگو گفت بدیشت چون از ده
نخازن فارغ شدم بر جای کثیر الاصل خود و سایر اهل بیت گریه میکردم چون بخواب رفتم دیدم که در پای
آسمان کشته شده و نوری در میان آسمان و زمین ساطع گردید و جوایز بسیار از بهشت به من افتاد
باقی دیدم در نهایت بزرگواری و مروت و با نوازی از مادر و یار و احباب آراسته بود میان باغ و قصر مشاهده کردم
در نهایت رفعت و عزت ماکا به پنج مرد پهلوانی دیدم که داخل آن قصر شده اند یکی از خورشیدان پرسیدم
که این فقره کیست گفت این قصر از بهر تو اقامت حسین است **هشتم** گفتیم آن پران که رفتند کیست گفت **اول**
آدم **دوم** نوح **سیم** ابراهیم **چهارم** موسی گفتیم بچرخ بود که از نهایت انزوه دست برداشت خود گرفت و گفت
ای سکنه وراثت تو حضرت رسول ما بود گفتیم کی رفتند گفت بنزد پدر تو اقامت حسین عافتند

گفتم

گفتم و الله که میروم بنزد جد خود و حال خود را با او شکایت میکنم در آن اندیشه بودم که ناکاه مرده و شوم
متواری دیدم که با نهایت انزوه و خزن ایستاده و پشتی در دست دارد و گفتیم این کیست گفت جد تو علی
مرتضاست پس نزد یک او رفتم **بر این** **نهم** نزد یک حضرت سالت رفتم و گفتیم با جداه مدوان را گشتند
و خونهای ما را بکشند و حرمت ما را ضایع کردند و ما را بر شتران برهنه و اگر مدونند و زیر پر بندند
پس حضرت کل ملادر گرفت و گفت ای پیغمبر خدا میسند که امت من فرزندان من میکنند اندیش
آن خوری بمن گفت ای سکنه شکایت بس حضرت سالت را بگرد آوروی پس دست مرا گرفت و قل کرنت
تصکره و در آن قصر پنج زن دیدم در نهایت عظمت خلقت و حسن و صفا و نور بها و در میان ایشان
نهی بود از همه عظیم تر و نورانی تر و جامهای سیاه پوشیده بود و موهای سر خود را بر ایشان کرده
بود و در اهری خون آلودی دست داشت و هرگاه او بخاست ایشان بر میخاستند هرگاه او می نشست
ایشان می نشستند و در هر جا بر میخواستند او را میخواستند و در آن خوری که این خواست معظم گشتند بر سر
گفت ای سکنه بگو خواست و دیگر میگویم ما از کسی دیگر و خدیجه و دیگر سنان و جابر را بچرخ و شتر
حاجب و از جلیل و آنکه پهلوان دست اندازد و از انبیا و از نبی و از جلیل و از پهلوان پس نزد یک حضرت سالت
خود رفتم گفت ای جداه نامدار دیدم که گشته و مرا ایم که نزد پس آن حضرت را بسیر خود و پس پانصد
کریمیت و آن خوابین دیگر میسند و گفتند ای فاطمه خدا حکم خواهد کرد عیان تو و نیز پدر و ز
قیامت ناکاه دیدم که در آسمان کشته شده و با نوازی از مادر و یار و احباب آراسته بود میان باغ و قصر مشاهده کردم
در نهایت رفعت و عزت ماکا به پنج مرد پهلوانی دیدم که داخل آن قصر شده اند یکی از خورشیدان پرسیدم
که این فقره کیست گفت این قصر از بهر تو اقامت حسین است **هشتم** گفتیم آن پران که رفتند کیست گفت **اول**
آدم **دوم** نوح **سیم** ابراهیم **چهارم** موسی گفتیم بچرخ بود که از نهایت انزوه دست برداشت خود گرفت و گفت
ای سکنه وراثت تو حضرت رسول ما بود گفتیم کی رفتند گفت بنزد پدر تو اقامت حسین عافتند

مشافحه بکری چون بکری رسیدند و در آن روز خواجه بن عبد الله انصار در حلقه و گروهی از بنی هاشم
و آثار آن امام مظلوم بنی هاشم آنحضرت آمده بودند در آن موضع شریف یکدیگر را ملاقات کردند و
نوحه و زاری بسیار کردند و هیچ کس از زنان قریش خواهی جمع نشده بودند بر سر تعزیت و ماتم قیام
نمودند و از آنجا متوجه مدینه شدند بشیر بن جندب که از رفقای ایشان بود گفت که چون نزد یک مدینه
رسیدیم حضرت سید العابدین صلوات الله علیه بر مکانی در آنجا ایستاده بود و فرمود که خیرم را ب
کردند و سر پرده برای آنحضرت برپا کردند و فرمود که ای بشیر خدایت کند پیر ترا و دشمنی با تو
تواند نیست او برود ای کفایتی بن رسول الله بنی هاشم و شتر را خوب بگویم حضرت فرمود که پس
داخل مدینه شو و شتر خود را بپوشه حضرت سید شهادت آن جوان و محل مدینه را بگردان ماطلع گردان بشیر
گفت که من گوارشدم و بسوی مدینه تا ختم تا داخل شهر شدم و چون بحضرت رسیدم صد بکری
وزاری بلند کردم و شتر خود را بنام آن بزرگوار گفتم ای اهل مدینه قیامت میکند که حسین گشته شد
و باین سبب باین شکل ندیده می شود من روایتی شنیده ام که باین حکایت خود افتاده است
بر نیزه در شهر را میگردانند پس فریاد که می کردی بنام حق و با جمیع اهل مدینه که این
شمار سید اندون پس بگویند پس چون این آواز در مدینه بلند شد جمیع خدات بنی هاشم و زنان
عاجران و انصار از خانه ها بیرون دویدند و بکری و بای برهنه و بوی خوش را حشریدند و کیس و ناخوشی
پریشان کردند و صدای خود را با ناله و پیقرای و اولاده و وامعیه با بلند کردند و هرگز مدینه را با
آن حال مشاهده نکرده بودند و هرگز زنی از آن طایفه را نمی دیدند و نشنیده بودند پس
همه بنزد وی دویدند و گفتند ای نای اندوه ما را بر سر شده اند که ای و جرات می بینی ما را
بنام آن بزرگوار خود خرسید و شکستی و اینجای ای کفایتی بنمیشیر بن جندب که مصلای علی بن ابی طالب
علیه السلام را بسوی شهر رسانده است و خود با عیال اهل مدینه در میان موضع خود اندوشت
چون این خبر از بنی هاشم و زنان و مردان پاکسر و بای برهنه گردان و ناله با نوحه و مدینه و مدینه

و کینه

ی تمام بایشان نرسید و هر چه از پیشتر به یمن از مدینه که از مدینه بودند چون نزد آنحضرت رسیدیم فرمود
آدم و از مدینه تا قم را بگویم مردم که داخل خیمه شوم دیدم که حضرت امام بنی هاشم بنی هاشم بنی هاشم
حزین مبارکش مانند باران جاریست و تمام در دست دارد و آب ندیده مبارکش پاک میکند و از هر طرف
صدای ناله و گریه می شنیدیم و سید الشهدا اهل مدینه را بسمان رسید و آب دیده قدسیان روی
زمین پاکگون کردند پس طغیان آنحضرت شکوایان بنی هاشم مردم اشاره کرد که شکست و بیچارگی است
شدند فرمود که حدیث خداوندی را که برود کار طایمان است و با جمیع خلائق بگویم و مردم را است و اوست صاحب
روز جزا و آفریننده ارض و سما و از ادراک قتلها دور است و برانای پنهان نزد یکست محمد میکنم او را بر غطا
احمر و مصایبه و سوختنای بدیده او رنده و ماتم بای صبر برانداخته اینها انکس خدا را است محمد
که قبل از آنکه بدیدم برترین مصیبت و رفته در سلام شد بزرگترین سید جوانان بهشت را گشتند و فرزند
واهل بیت او را اسیر کردند و سرش را بر نیزه کردند و سرش را بر نیزه کردند و سرش را بر نیزه کردند
که امام دل بعد از شهادت این مصیبت بسیار حسرت داشت و می توانست که دایم دیده بعد از استماع این واقعه غم
اندوز سید الشهدا را شکست و خیمه را جسدش می توانست که به تحقیق که آسمانهای بهشت که از برای شهدا است او گریه
و دریا با بحر و خشن آمدند و آسمانها و زمین با بحر خود بلرزیدند و درختان آتش از تنها خود بر آورده و
ماهیان بر آتش چون طلپند و قدسیان عالم بالا و حاملان عزت اعلی و مصیبت سید شهادت از شک
خوین ریخته است و انکس کلام دل ازین محنت کافرت و کلام سید ازین مصیبت بگریه و گریه و گریه و گریه
نمیدند و یکدیگر با ما چه کردند ما مانند اسیران بغل و زجر کردند و بر شتران برهنه نشاندند و از شهر بشهر
و از دیار دیار میزدند و میزدند که اگر بنی هاشم بایشان سفارش در کشتن و ذلیل کردن و براندختن فعل
ما میکرد و بجای آنکه در اکرام و اغراض و احترام و رعایت طایبان و صفت سید و هدایت زاده از
آنچه بودند میخواستند که انا لله و انا الیه الرجوع چه عاقبت جاکند و چه واقعه است
راحت برانداختند و خداوند خود را می طلیم و اروا می توانم و اریم و اوست انتقام کشنده

نظروان و توبه و عهده صابران بر حسن و جان بر نصیب جویت و غرض است که من بپوشم
و باین سبب از این شهرم گریه ام حضرت عذرا اقبال فرمود و بر پیش رخسارم گریه کرد پس بدین
تشریفاتی در نزد چوچ چشم ایشان بر مرقه و صور و طرح منظر حضرت صلات افتاد و بیکرشته
که وجهه و اخلاص حسین تر ابله نشدند و نهید کرده و اهل بیت محترم ترا سیر کرده پس باری دیگر
خروش اهل مدینه بر خوست و صدای ناله و گریه و دیوار بلند شد و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه چهل سال پدید بزرگوار خود گریست و نه بار و نه
میداشت و در شب با عبادات خود تامل می یافت و چون غلام آنحضرت آنچو طعام برای او می آورد و کافکار
و میگویند صلا می نمود و تناول حضرت قطرات اشک از دیده می بارد و میگوید چگونه طعام خوردم و کفر زنده
روح خدا شکر نشد و شده است این سخن را که میفرمود و میگریست آن طعام و آب را به آرد و بپوشد
خلوط میکرد و تناول می نمود و باین حالت بعد تا بلافاصله پدران بزرگوار خود رسید و آنوقت و بنیای
و این فارغ گردید و یکی از آنرا آورده نای آنحضرت روایت کرده که روزی صلا می نمود و از من بپوشید و
رفتم دیدم که بر روی زمین نایم واری سجده در آمد و می گریه و زاری میکند و صدای او می شنیدم و می شنیدم
پس پرسیدم هزار مرتبه این تهلیل را خواند لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله تعالی و
رفا لا اله الا الله ایما نا و صدقا و چون سر مبارک سجده برداشت پیش مبارک و آرد و بپوشید
خروشید و بعد گفتیم که ای سید من وقت آنست که گردیده و نوحه و اندوه تو کم شود حضرت فرمود که در آن
بر تو یقین و پیغمبر و پیغمبر و دوازده پسر داشت و تو تا یک پسر و امان پیدا کردی از آن دوازده و موسی
سرسخت غیر از آنست و پیشش خمیده کنش ناپاسته و پیشش دینار زنده بود و من بر و برادر هفده
نفر از اهل بیت خود را کشته دیدم چگونه من با خرسد **مؤلف** میگوید که میتوان بود که گریه آنحضرت
برای ثبت حقوق و تقاضای جانی از مناجات های آنحضرت معلوم است همچنان که معاصی و بیخود
بعد چنین اظهار میفرموده باشد برای معصیت یا بر مردم ظاهر شود و شایسته و رواست و واقع علیه و او می

کبری با آنکه گردید و دوستان خدا و مقربان خود بایر ای یکدیگر برای آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
پیر بزرگوار خود را بهتر از دیگران میشناختند و بنویسد و بگویند بزرگوار را و بعد از آن امام مظلوم
ختم را زنده از دیگران میدیدند و در زمان خود بگویند که خلق بعد از خدا و پیش از او عالمیان که او
شد و چون خدا صانع شد و سنت حضرت صلات بر طرف شد و مع نبی امیه ظاهر گردید باین معجزات
میگریست و اینها بعد از تامل بگریه بخت خدا بر میگردد و قدری ازین تحقیق و کتاب حقیقه القلوب
و عین الحقیقه مذکور است **فصل شانزدهم بیان آنچه از غرایب عجایب بعد از شهادت آنحضرت ظاهر**
آمد از کتب معتبره و زین و مکشفتن آفات ماه و غیر اینها عاقلان و ابراهیم بن محمد روایت کرده است
که روزی مردی در شمس خدا و رسول بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشت حضرت فرمود این آیه را بخوان
قوا لکم علیهم السلام و الا لا صفا کانا من ذلک یعنی پس گریست بر ایشان آسمان و زمین و بنود و نه بدست
یا فکان پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه گذشت حضرت فرمود که یکس برای این آیه خواهد گریست شما
و زمین فرمود که گریست است آسمان و زمین مگر در عین گریه و جنت است **در شرحی** بسند معتبر از
بنی فاطمه روایت کرده است که گفت آنحضرت صلات علیه السلام عرض کرد من حاضر شوم در مجلس
فان لادن شاد و شاد را بخاطر آن دم پس چه بایگرفت مرا حضرت فرمود که چون حاضر شوی بخاطر ایشان بگو
اللهم انزلنا و السلام و اوی گفت خدای تو شوم من بخاطر آن دم حسین بن علی صلوات الله علیه پس چه
باید بگفت فرمود که سر بر بگو السلام علیک یا ابا عبد الله پس فرمود که چون حضرت امام حسین علیه السلام بد
شد بر او گریستند آسمان و نای غمت گان و زمین نای غمت گان و آنچه در میان آنهاست و هر که گریست
و در رخ هستند و آنچه دیده میشود و آنچه نمیشود و از خلق پروردگار مگر سرچر که بر آن حضرت
نکستند و نای غمت فدای تو شوم اینها چیست فرمود که بصورت و مشق و آل حکم بنی العاص **باب**
بسند معتبر از جلیل علیه روایت کرده است که گفت شنیدم از مشیم تمار که ابا اسرار حمید که از علیه السلام بود
گفت بخند که بگو یا امسلم که این است خدای تو خود را در هم گم شدی و خواهند کرد و دشمنان خدا این

برده بودی پس خودت را می گوید که این که ملازم قهر مقصد او باشد تا بپایند او را که در آن است
از آن جهت بدین اوج جمع است پس او را یاری کند و بگریزد بر صفت او و با چنان نشانی فوت شد که از
یاری او بدست کسی که شایسته او است و اندیشه ام یاری کردن و گریستن ملائکه برای تعریف حق تعالی بحسب آنچه
فوت شده بود از ایشان از یاری آنحضرت و چون آنحضرت پروان آید و او را بداند و بشاید و این بود که پس آنحضرت
از صفوان بن عقیل روایت کرده است که گفت در راه که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در راهی
که در حدیث روایت آنحضرت را بسیار عیالین یافتیم گفت یار رسول الله صلی الله علیه و آله و خزن شما چرت حضرت فرمود
که اگر تو بشوی آنچه من بشوم بر آن نیز لاجالی حاضر شد گفت بصلی الله علیه و آله و سلم گفت چرت آنچه تو بشوی
فرمود که قترع و این ملائکه بسوی خداوند عالمیان در غریب یافتند که آنحضرت امیر المؤمنین
قال الله الامم من جنتهم و یوحیون جنیان و کبریه کون ملائکه بدو و آنحضرت امام حسین صلوات الله علیه
استند و نشاندت جزیع ایشان پس بتامع این اصوات مشاهده این احوال چو در کوارا میشود خوردن و
آشامیدن و اینها پس آنحضرت روایت کرده است که چون زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه
روی خوانشی شنید و گوید که هر کس خیر زیر که ملائکه نشاند و روز قیامت و کاتبان اعمال می بینند ملائکه
که در جای جانشینان معنی نمیکند و چون از ایشان سوال میکنند جواب نمیدهند از بسیاری که در آن
که برایشان غالب گردیده پس آنقدر میرند تا زمان طلوع صبح و درین وقت قدری که میماند میگویند
پس با ایشان سخن میگویند و حال میکنند از ایشان از بعضی از آسمان در غریب این دو وقت سخن میگویند و
از گریه و دعا با هر یک مشغول میشوند و میگویند شما هستید و آنچه میگویند در زیارت دعا میشود و او میگوید
خدای تو شوم ملائکه جاری و ملائکه حفظ اعمال کدامیک از دیگری سوال میکنند و آنچه جز سوال نیاید حضرت
فرمود که ملائکه جاری ملائکه حفظ سوال میکنند زیرا که ملائکه جاری آن مکان مشرب و کثرت غیر مایه حفظ
از آسمان بریزد و بالامیر و نوبت با همی که موقوف است به او و آنچه در خدمت حضرت است و آن
حضرت امیر المؤمنین حضرت فاطمه و حضرت امام حسین و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حضرت امام محمد باقر

سوال میباید که آنحضرت است و در جای که در آن امکان شریف شده است برای زیارت آنحضرت و میگویند
که بر شایسته دیدن ایشان از راه و عمارت ایشان برسانند پس ملائکه میگویند که چو زیارت در پی ایشان از ایشان
سخن را نیشوند پس آنچه میگویند برای ملائکه که برکت فرستد بر ایشان و دعا کند برای ایشان که از ایشان
از ایشان و چون بر گردن ملائکه میگذرد در و ایشان میگوید و ایشان را شایسته نمایند و ایشان را میگوید
ما بخدا و در هر حال مانتی او ضایع نمیشود و اگر مردم بدین که در زیارت او چه ثواب است هر کس جمیع مالهائی
خود را بفروشد و عرفان زیارت او کند و حضرت فاطمه صلوات الله علیه با هزار پی و هزار صدقه و هزار شمشیر و
هزار ملائکه و هزار ملک را در زیارت آنحضرت که میبکشد و ایشان در گریه یاری حضرت فاطمه و چو میزند که
ملک و در آسمان مانده که اگر آنکه بر این میگوید و برای او زیارت آنحضرت را اگر یکبار میگوید و ملائکه حضرت را شایسته
نبرد او می آید و میگوید ای خضر گرامی که بر او می آید و میگوید که ای اهل آسمانها را و ایشان را از پی و صدقه پس چو
باز نشستی پس هر کس که حق تعالی تمام تر از قاطلان فرزندان تو بکشد و چون حضرت فاطمه نظر میکند که
که زیارت آنحضرت میفرستد سوال میکند از حق تعالی برای ایشان هر چیزی را پس هر کس که زیارت آنحضرت را که فیض
زیارت آنحضرت زیاده از آنست که جمعا نتوان نمود و اینها و در یک روز روایت کرده اند که آنحضرت در قمار
بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد من در شب عرق و دایره حضرت امام حسین صلوات الله علیه
و نماز میگویم و در آنجا نشویم یک خجانه بر آن کس برم بار و نای میگویم و چون با حق تعالی در تمام شب بجا نیت و نماز
نیکو و چون بچشم طالع شود و من بسوی و تمام صراحتی و بر شستم که از ایشان زیارت حضرت فرمود و چون در حلال
که بر آید شد از او میلان گرفته و پنهان بر ملائکه آنحضرت گذاشته و با آسمان و زمین و آسمان رسید و حق تعالی
با ایشان حق کرد که گذشتند بفرزنجیب من و او بدید که ملائکه یکشنبه یاری او کرد پس بر سر بسوی
زمین و کس نشوید و فرستد بر او و نوبت و مراد او کرد که ملائکه قیامت تمام نکند و بدید
ایشان بودند و این و اینها پس آنحضرت روایت کرده است که زنی بود که در خدمت حضرت فاطمه و بر ملائکه
عبارت را در خواب دید که نزد یک حضرت امام حسین صلوات الله علیه است و ده جبهه و یک برکت پس از آنرا

شعانی بداران خود میرود و در امر و مشایخ و بر آن بزرگم حرس و عتقی را کمالست و نیز مانند
پس بعضی بر خود استیم و بگویم که از زیر آندخت خون ناز میجویشید و بر زمین لای میشوید و بر کرب
آن مشکلی است از شاخها و بر کربهای آن قطرات خون بر زمین میریزد و انداخته و کمالست و استیم
که با حق غلطی داشت شده است بر پوست پر اسان و کلین بودیم و با نطق جزو یک شیدیم چون شجره آمد و
از زیر آندخت صدای گریه و ناله بسیار بلند شد و صدای نوحه کننده در میان ایشان بلند بود که میگفتند ای
فرزند من و غم و مصیبت و ای کجاکوشت و ای بقیه شیوه ایوان و ناپس از بسیاری صدای گریه و ناله و فغان
دیگر نفهمیم که چه میگفتند لیکن صدای گریه و فغان ایشان مایع بلند بود و ناله بعد از چند روز خبر رسید که آن
دفعه شیدها در محرابی که بنا شده بود بر پای آندخت خشک شد و باده و بالین آنرا در هم نمکست
و اثری از آن نمانده **و در پیشتر از این** روایت کرده است که در شبی که آن حضرت شید شده بود و اهل بیت
صدای نوحه و جیغیان را می شنیدند و کسی را نمیدیدند که شری چند یا نیمه خون میخواندای گشته کان حرم اندو
جعلی صلات شربت بادشاه در قیامت بعد از کفاله کرد میگردانیدند برایشان جمع اهل اسامی و پیغمبر
و ملائکه مقربان و لغت کرده اند و شیدها بر زمان داود و موسی و یونس و در بعضی بلاد نیز برین قسم نوحه
نمای شیدند و کسی را نمیدیدند **و این قول و روایت کرده است** که جیغیان بر حسین بن علی صلات نوحه میخواندند
بشری چون که منقول آنها اینست چه خواهد میگفت جواب پیغمبر خدا و رسول بنما در وقتی که سوال کنند از شما که ای
آخر ما چه کردید یا اهل بیت من و برادران و خصوصاً من و بچه تقیر ایشان را در خاک خون امکنید و او خدا
و رسول شرم نکرده و **و این حدیث** بعد از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت سید الشهدا
متوجه عراق کردید در شبی که آن حضرت شید شد که جیغان شری چند در مدح آن حضرت میخواندند حضرت در
جواب ایشان شری چند میخواندند و میخواندند آنها این بود که میر و موم و کشته شدن پر و اندام و کشته شدن
عاری با ش برای کسی نیست و تو پادشاه و در راه خدا و نایب و باستان یسکان مواقت کند و با قهرمان فی الش
ناید اگر زنده بمانم انت خواهی کشید و اگر کشته شوم محل طاعت نخواهم بود **و این حدیث بعد از حدیث کرده است**

کدوری

که روزی امام سلمه بن خویست گفت ای یار من من حسین شید شده باشد زیرا که حضرت سالت صا و نه
رحلت کرده بود و صدای جیغان را نمیشنیدم و دیش صبح از جیغی را شنیدم که میگفتند عرشیه برای
جیغ انداخته **و این حدیث** بعد از حدیث کرده اند از مردی از قبیل بنی نضیم که گفت از پدرم شنیدم که با جبر بنیتم
از مقام حضرت امام حسین باه ششمان و شهادت آن حضرت چون شب بعد از عاشورا من در ناله و نوحه شدم
بعد از پدرم در آن قبیل خود صدای نوحه را شنیدم که میگفتند که من نیامدم بسوی شما که بعد از آنکه دیدم حسین
و در کربلا کشته اند و در خون خود غلطیده بود و در او جویان دیدم که خون از گردنهای ایشان میریزد و هر یک
چراغهای و لاله های بود و در شتران خود را و او ایندم که شایده را با ایشان از پیشان از آن خود را و این را بر کشید
پس قصه و در حق قائل شد و تعذیر خدا البته شرفیت پس شما بسیار در مدح آن سلاطین و فی ارات کرده
ما گفتیم بود که تو کسی خدا را از رحمت که گفت می که کرده قبیل از قبایل جنم که در فیه بین پشتم و بعد از دست امام
حسین صلات نوحه میخواندند و بگویم که جان خود را فدای او کنم و حق رسیدیم که آن حضرت را می شنیدیم
و اکنون بحسرت و ناسیدی قبیل خود بر میگرددیم **و این حدیث** بعد از حدیث کرده است که یحیی بن زکریا بن کوفه بعد
حضرت حسین بن علی صلات نوحه میخواندند و چون آمدند و شب در قریه فرود آمدند که از ایشان میگفتند که آگاه بود
نزد ایشان پیداشدند یکی جوان و دیگری پیر بر ایشان سلام کردم پس آن پیر گفت غم موی اینجی و این
جوان پسر را در نوحه و میخواند بسیاری امام مظلوم بر و پس آن جیغ میگفت که من ای برای خود و شماها
دیدم ام آن کو فیان گفتند چهرای دیده گفت پرواز میکنم و میروم و خبری برای شما می آورم پس شایان روزی
غایب روز دیگر صدای او را شنیدند و او را ندیدند شری چند خواندند که میخواند آنها آن بود که در حدیث
سابق گفته است پس کو فیان گفتند که آن حضرت شید شده است برگشتند **و این حدیث** بعد از حدیث کرده است
بسیار روایت کرده اند که بعد از شهادت حضرت امام حسین صلات نوحه میخواندند که شیران کوفه که به جیغ میخواندند
برای یک آوردن در وقت سحر در محراب صدای نوحه جیغان را می شنیدند که بر آن حضرت نوحه میخواندند **فصل**
نوحه و هم بیان عتقی که با حق تعالی معادله شهادت حضرت سید الشهدا خداوند را بر کفای

نفرستاد و انتقام آنحضرت بران قائم علیکم السلام قرار داد این بود پس بعد از آنکه بخت
کباب الهی بر وی آنحضرت امام رضا علیه السلام روایت میکند چون حضرت قائم علیه السلام
شود فرزندان قاتلان حسین را بکشد بای پدران ایشان بقتل خواهد رسانید حضرت فرمود که چنین
راوی گفت ایشان را نمی اندرید هادی پدران خود و غیره می انداختند بخت برای این را می کشد و هر
یک که موی ریش برایش چنانست که آن کار را خود کرده است اگر موی کسی را در شوق یک موی در مغرب
بگردد او را ضربت هر آنکه بر سر او خواهد بود پس این را حضرت قائم علیه السلام ایضا روایت کرد که چنین
بگردد پدران خود **و در تفسیر** حضرت امام حسن علیه السلام می گویند که روزی حضرت عیسی بن
عمر کرد که در قصر آنجا است از بی سرانگی که کارهای که در روزی شنبه عیسی بن عقیلی بگردد چون خواهد بود
تر خدا اهل ایمانی که اولاد و اولیای ائمه را رساند و بخت آنحضرت را رساند که هر چند ایشان را
مسح نکند و لیکن آنچه برای ایشان در آخرت مهیا کرده است اصفا و عذاب هیچ است پس مردی از اعیان
جلس عرض کرد که دشمنان اهل بیت می گویند که اگر کسی حسین را در راه می بیند می باید خدا را
نیز مسخ کند حضرت فرمود که می بیند دشمنان زیاد است انصاف آنجا می بیند که ای کسان که روزی حق
تعالی سخن گفتی جایز نیست و بسیار است که کسان که در دنیا میگرد و عقوبت بسیار را بقیامت می اندازد
برای آنکه عذاب ایشان شد بدتر باشد و بخت تمام باشد و قائم آل محمد علیه السلام انتقام از ایشان خواهد گرفت
ایشان خواهد کشید **و در تفسیر** حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
فرمود که خدا سوگند که قاتلان حسین صلوات الله علیه کشته نشود و یکسوم خون آنحضرت رفته است
و در قیامت خواهد شد **و در تفسیر** روایت کرده است از ابن عباس که گفت که در حق حضرت رسول ص
برای خون حسین که با نهادن بر آن کس با قتل رسانیدم و برای خون فرزندان و عیال بر آن کس را خوا
گشت **و در تفسیر** حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که برای خون حسین حدیث آن کس که در روز
طلب خون او شده است و بعد از آن خواهد شد **و در تفسیر** حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه روایت

کتاب

کرده است که آنحضرت فرمود که با پدرم که با من فرمود در هیچ منزل خود نمی آمد و با من می کرد که آنحضرت می فرمود
را با او میکرد و روزی فرمود که اگر از این اعتباری دنیا را بخواهی که سر می آید بخت اندر برای این را
کاری از بی سرانگی که بخت آنحضرت را رساند و نهادن بر آن کس را کشتن خون می کشد که در شای فرزندان
چند بگردد که خون من که غایب شد تا آنکه هر مردی از فرزندان من بر خون من خنجر اندازد که این منافقان
بقتل آورد **فصل بیستم در بیان** عذابهای که در دنیا بر قاتلان آنحضرت وارد شد و بعضی از معجزات
آنحضرت که در وقت حیات و بعد از آن ظاهر شد **و در تفسیر** حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت
امام حسین صلوات الله علیه برین سخن عظیم گفت که بای شما که بعد از آنکه مرا شهادت دادید که از کندی
عراق بسیار بخوابید خود را که ملعون از روی آن کشتن گفتند من نباشم و نیز خود را پس چنان شد که حضرت
فرمود و امرت بی باور رسید و بدست خدا کشته شد **و در تفسیر** روایت کرده است که یوسف بن یحیی که از آن
حضرت غارت کرده و بخون مرده و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
هر که شهادت کرد از مردی که از آن کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
صلوات الله علیه که بر کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
آنحضرت انداخته بر دهن جگر کشته شد حضرت فرمود که خدا هرگز از سیراب کردن آن کشته شد و کشته شد
و هر چند آن کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
و در تفسیر روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از آن کافران جفاکاران طلبید و بختی در میان
آنها انداخته که یا حسین قطره ذرات خوار نشو یا کشته شد یا کشته شد یا کشته شد یا کشته شد یا کشته شد
فرمود که خدا او را در آتش نمی بیند و هرگز او را می بیند پس آن ملعون چون در آتش لعن شد فریاد میکرد و چند
آب بر آتش می ریخت تا آنکه کشته شد و بختی در میان آن کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
روایت کرده است که در روزی از قبایل ارم تیری میان آنحضرت انداختند و چون آنحضرت آمد حضرت آن تیر را
میکشید و میان آن تیر می کشید و بختی در میان آن کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد

شعله میکشید و پشتش از سر بال زید و در پشت سرش بخاری روشن میکرد و از پیش رو باد
مینزد و او را در پنج برش کم خود می چسباند و از تنگی فریاد میکرد و هر چند آب میخورد و سیرا نمیشد
تا آنکه شکمش باره نشد و بجهت وصل شدن **باب بیست و نهم** و فتح ظهور بر بایسانید بسیار روایت کرده اند از
یعقوب بن سلیمان که گفت که هادیام حاج چون کرکسی بر عالمیست من با چند نفر از کوفه فرستادم
تا آنکه بکربلا رسیدیم و موضعی یافتیم که کسی مشغول ناکاهانه بنظر مآورد که در کثافت آنجور و علف و غیره
بودند و قریب شش ایستاده بودیم و ناگاه در غریب آمد و گفت دست راستی یکدکشت با شما آوردم که
غیریم و از رفیقان خود مانده ام و او را اخصی دادیم و داخل شد و چون آفتاب غروب کرد و هیچ راغ
افزودیم و بار و غل نفط و نیشتم و جهت آفتاب بر صورت من افتاد و بر حضرت امام حسین **علیه السلام** شهادت
آنحضرت و گفتیم هیچ کس در آن محراب نبود که بپای در بدن خود مبتلاست پس آنرا گفت که من از شما بوم
که در آن چند بودند و حال بپای من نرسیده است و مدارا شما شیعیان بر دوش است چون ما آن
سختی را از شما ندیدیم رسیدیم و از فقر خود پشیمان شدیم در آن حالت بودیم و هیچ راغ نگرفت و آن بی نور
و از آنکه در کوفه را اصلاح کند همین که در دست از آن یک چوب را بر سینه و آتش در کشتن افتاد چون بخواب
کردن آتش را فروخت انداخت در پیشش آفتاب در جمیع بدنش شعله کشید و پیچید و در آن حالت
انگشت چون بر لب فرو می برد آتش به بالای آب حرکت میکرد و منظر اوی بود تا سر بر زمین می آورد
و چون سر بر زمین می آورد و در بدنش می افتاد و پیوسته برین حال بود تا آنکه آتش بجای خود وصل شد
و اینها ابن ابی عمیر و غیره از قاصدین روایت کرده است که گفت مردی از قبیل بنی ارم که بان شک
او را از لعین بعل حضرت امام حسین **علیه السلام** و علی **علیه السلام** فرستاده بود و او را رسانیده بود و پیش از آن
در نهایت خش روی و سیدی بود من با او گفتم که از یک روی تو متعجبم که است نزد یک پیر که
مرا شناسم گفت من مردی سفید روی و از احباب حضرت امام حسین **علیه السلام** هستم که در کشتن عبا
از پیشانی او ظاهر بود و سر او را آوردم راوی گفت که دیدم آن ملعون را که بر آب می افتاد و بر آن

سوم

مناظر

بزرگوار را در پیش زمین آویخت و خود که بر زانوهای اسب میخورد و من باید خود که کشتن این پسر را
انگشتی که شریک است که انقدر اسبان خفت نرساندند و مردم گفت ای فرزندان ای که صاحبی پس
بر او می آید و در زیاده از خفیت که او باین سر رسیدند زیرا که او بن فعل آمده است از روزی که او رسید
کرده ام تا حال هر که بخواب میرودم که بنزد می آید و میگوید که بیا و مرا بسوی حرم می برد و در حرم می اندازد
تا بجای میکشیم پس من از هم سایه کان او شنیدیم که از صدای فریاد او شنیدیم تا خواب بختی تا غم زوت پس
من بنزد زن پلید آن رفتم و حقیقت آن حال را از او پرسیدم که گفت آن خسر و آن مال خود را رسو کرده است
چنین است که گفته است **باب بیست و نهم** و فتح ظهور بر بایسانید بسیار روایت کرده است که هادیام حاج
او بکوفه آوردند من قماش آن سره رفتم و چون رسیدیم دیدیم میگفتند که آنرا ناکاه دیدم که ماری آمد و
در میان سر او کرد و یک سگ برین زیاد پیدا کرد و در یک سوراخ نی او رفت و پرده آمد و در سوراخ دیگر نی
رفت و پیر چینی میکرد **باب بیست و نهم** و فتح ظهور بر بایسانید بسیار روایت کرده است که هادیام حاج
عبدالله که بعضی از اصحاب حضرت امام حسین **علیه السلام** را که در بیهوشی مانده بودند و چون خشک میشد
و در رستان خون از دست های آن ملعون می ریخت و جابر بن زید عمامه آنحضرت را برداشت و چون بر سر
بست همانا آتش یواز شد و جاده دیگر را بعد از آن جاده برداشت و چون پوشید در آتش بیرون می افتاد
و دیگر بن عمر جاده دیگر را برداشت و پوشید و راست زمین می کشید **و اینها** از ابن جابر روایت کرده است که گفت
مردی از مدائن که بکلی حضرت امام حسین **علیه السلام** را در قمر بود و بنزد ما برگشت از احوال آنحضرت شتری و قدری
و غفران آورد و چون آن غفران را می گوید نشان آتش از آن شعله میکشید و زرش چرخه مالد و همانا
پرسید چون آن شتر را از چرخه بنزد هر مغربی آن شتر که را می رسانیدند آتش از آن شعله میکشید و چو
آز پاره میکرد و از پاره های آن آتش شعله بود و چون در یکس می انگشتند آتش از آن مشتعل گردید
و چون از یک پیران آوردند از خود و از تن فریاد میکرد و دیگری از حاضران آنکه که با آنحضرت ناسه ای گفت از آنجا
دو شهاب آمد و دره های او را که کرد و این **باب بیست و نهم** و فتح ظهور بر بایسانید بسیار روایت کرده است که هادیام حاج

ولہذا

و پس نامبر آنحضرت خداوند بزرگوار و چون بر پند که سر بر آسمان بلند شد بداند که خداوند بزرگوار است
گفتند ای کعبه چرا آسمان بر تنه پیغمبر کنیزت بر کنش آنحضرت مکررت گفت و ای شما کنیزان حقیق
امریت عظیم و او فرزند بزرگوار است بسم الله الرحمن الرحیم و پادشاه آنحضرت است و کتاب ایشان او تربیت یافته
است و او اعلام این غیر مستقیم و عدوان خوانند که نیست و عیت جدا و حضرت کالت را و حق او رعایت نخواهند
کرد و او سکندریا و دیگر حق آنجا و اندی که او را کوبید و دست او است که بر خوانند که برست که در میان اهل اسلام است
به نفع که در کتایب است که در ایشان منقطع نخواهد شد و آن موجب که در آن مدفون میشود بهترین بقعه است
و هر چه بر زمین است که مگر از باریات آن تو بجز خدا نیست و هر چه است آنحضرت که برست و هر چه فوج های
ملک و جویان بزرگ آنکان شریف میروند و چون شب جمعه میشود هزار ملاک و آنجا نازل میشوند و بر آنحضرت
امام مظلوم می گردند و فضایل او را ذکر میکنند از آسمان او را حسین مدبوح میگویند و در زمین او را انجمن
مقتول می نامند و در دنیا او را فرزند مظلوم میگویند و در زند شهادت آنحضرت آفتاب خفا بر گشت
و در شب آن ماه خواهد گشت و تا سه روز جوان و در نظر مردم تا یک ماه خواهد بود و همان خواهد گشت که در میان اهل
خوایم باشد و در دنیا بخوش خواهد آمد و اگر باقی مانده درایت او و جمیع از شیعیان او بر روی زمین نماند
هزارین خدا آتش از آسمان بر مردم جارید پس گوشت ای که موجب کشیدن آنجناب در باطن میگویند بخلا
سود که در حق تعالی کشیده است آنجناب و خدا خواهد که اگر آنکه بدی حضرت موسی علیه السلام بیان کرد و بر پند گفتند
شده و میشود و در عالم وزیر حضرت آدم عرض کرد و احوال ایشان و اختلافات و سازش ایشان را برای ما
بر آنحضرت ظاهر کرد و انید پس آدم گفت پروردگار را که آنرا آن که بهترین امت تا اینجه را انید اختلاف
برهم رسید و حق تعالی خود که گای آدم چون ایشان اختلاف کردند و در میان ایشان و در میان خودی
در زمین خواهد که در مانند ذی و کشتن ما اهل و خواهند گشت که در توبه پس من خود مصطفی الله علیه و آله را
پس چون خدا واقع کرد را با آدم من و قائلان آنحضرت را و رویا و شاهه کرد پس اهل عالم را که برست
و گفت خداوند انقاص خود را ایشان بخش و باقی فرزند بر بزرگوار تر از شاهه خواهد کرد

جانب بستانن نیز در کوفه عالی بود پس فشار بر او خروج کرد و داشت که با او گریز اندازد و کوفه برون
کرد و در کوفه ماند تا قهر سال شش هفت هشت و نود و ده را نوبت حاکم ولایت خیز و به قهر
لشکر خود را بدشت و متوجه دفع او شد و ابراهیم که لشکر را سپهر لاری کرد و ابو عبدالله جلیل و ابو عماد
کیسانرا همراه آن لشکر که پس از ابراهیم در دوزخ و شش بنه قهر ماه محرم از کوفه برون رفتند و بزرگرس
قبیل بنی تمیم و بعد از آن و بنی یاسد کسلی بن قبایل مدینه و بنی یاسد کسلی از قبیل کنه و بنی یاسد کسلی از قبیل
همه را وایت کرد و کسلی از قبیل حمیرا و همراهم را کسلی از قبیل یاسد کسلی و کسلی از قبیل یاسد کسلی و کسلی از قبیل
یعنی برفت فشار بر پادشاه بستاند و برون آمد ابراهیم گفت سوار شو تا ترا رحمت کنش را گفت که بخیر ابراهیم
تو بستانن زیاد داشته و شایسته است تو و بخیر ابراهیم که قهرهای من کرد و آلوده شود و قدرت و ایاری را از دست
و دایره کرد و نگذرد و او قهر را و کسلی را بپای ابراهیم گفت تا بپای خود آمد و چون آن خبر بمشاهده رسید که ابراهیم از
مدین روانه شده از کوفه و مدینه برون آمد تا آنکه در مدین نزول کرد و چون ابراهیم بموصل رسید این زیاد و لعلین
با لشکر بسیار و متوجه شدند و چاه خرمی لشکر کوفه و آمد و چون مرد و لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند ابراهیم
در میان لشکر خود را که کای اهل حق و ای وادین خدا این پسر این زیاد است که شش و حسین بن علی
احلیت او و اینک بپای خود بنزد شاه آمده است با لشکرهای خود که لشکر شش طایفه پس مقابل آنکه بپای ایشان نه
در دست و در غایت و ثبات قدم باشد و جدا دایان شایسته حق تعالی آن لعلین را ببردست و شتابان برساند و در
و اندوه و سینه های دشمنان را بر او متحرک کرد و اند پس مرد و لشکر یکدیگر تا خفت و اهل و اقوام و دیگر دند
ای طلب کنند کان خون حسین پس همه از لشکر ابراهیم برگشتند و نزد یکدیگر نشستند و هر یک از آنها ابراهیم را نشان
نما کرد که اهل اهل و ان خدا را بگریز جدا دشمنان خدا پس برگشتند و عبدالله بن عباس را گفت که می شنیدم از
حضرت ابوالموئین صلوات الله علیه که می فرمود تا ملاقات خواهم کرد که شما را در نزد من که از جانب من
و ایشان را از خود اندر گیرانند و بگریز که از نفرات و یوسف را می شنید بعد از آن بر خواهم گشت و بپایان غایت
شده و ایل ایشان را خواهم گشت پس هر یک که شش ابراهیم غلبه خواهد شد پس ابراهیم خود بر زمین آن گشت

پس

و سایر لشکر بدشت و اجرت گرفته و آن را اعلیٰ را منورم مستحق این ایشان رفته و ایشان را می کشند
و می انداختند چون جنگ بر طرف شد معلوم شد که عید الله عز و جل و حسین بن علی و شریک و شریک و شریک و شریک
و غلبه باطلی و عبدالله بن ابی سلمه و ابو علی شریک و ابی حسان و سایر اعیان آن که آن ملعون علیه لعن و لعن
شده بودند و چون از جنگ فارغ شدند ابراهیم با انتخاب خود گفت که بعد از این نیست که کای نفس من دیدم ظاهر
که ایستاده بودند و مقام می کردند و رویشان که زخم و در برابر من مردی آمده بر ستری سوار بود و مردم غرض
می کردند و قتال می کردند و یکدیگر را می رفت و او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد و قدس کرد و من می گفتم
کردم و عرض می بردم که از دم که شش را جدا کردم و از دست کردید و بر کنار من می افتاد که پادشاه ای و را جدا
و از روی شش را جدا و جدا کردم که او را پس زیاد لعلین را بر روی او را طلب کنید پس مردی آمد و میان کشته کان
او را تقصیر کرد و در میان من و ابراهیم گفت و شش را بر او را یافت و شش را بر او را یافت و شش را بر او را یافت
می سوختند و بدان برود و می سوختند و می سوختند و می سوختند و می سوختند و می سوختند و می سوختند و می سوختند
بدان پلید چراغ امل و امید خود را تا جمیع می سوختند و چون در آن غلامان ملعون دید که بی بی آقایی
او در آن شب چراغهای شش خفته را فروخته بودند که با یکدیگر چراغی کشته و از خود زبیرا که آن
ملعون او را بسیار و کشت می داشت و نزد او مقرب بود و چون شش را ابراهیم غنیمتهای لشکر می افکند
جمع کردند و متوجه کوفه کردند و یکی از غلامان این زیاد از آن که کشته و شش را رفت نزد عبدالله بن
او را دید که گفت چه جزواری از این زیاد گفت چون لشکر را بخیران در آمدند و گفت کشته آبی برای من
بیاور پس آن آب را شامید و قدری از آن را در میان زده و بدن خورده و بقیه آن را بر ابراهیم
خود پاشید و سوار شد و در دایه جنگ غوطه خورد و دیگر او را ندیدم و گریختم و مسوی نمودم پس ابراهیم
سرا برین زیاد را بسیار کای سواران لشکر او بنزد خواهر رساند و آن سر را در وقتی بنزد او حاضر کردند
که او چاشت می خورد پس خدا را بسیار کرد و گفت الحمد لله که سر آن لعلین را در وقتی آوردند بنزد من که چاشت
می خوردم زیرا که حضرت سید الشهدا را بنزد آن لعلین وقتی بزد که او چاشت می خورد و چون سر او را بنزد او

مروان چون جنگ

و گفت که اگر بخواهید چنان بماند که شوم و گشت ترا بقتل خواهیم رسانید باز فایده ندارد و شما را آن قسم است
در میان مردم بگفت چو نجاتی از طلب و فرستادن بهمان شد و متعلق بختی بعد از آنکه نجاتی او را گرفت و
باز راه قتل او کرد و باز بمقتضای آنکه از ملک رسید که او را بگفت پس نجاتی او را بگفت که و ناچار
الملك بگشت که چو نجاتی از گشتن کسی که بگفت در میان مردم بود که سید شمس الدین را از انظار
بخی امیر بگفت که چو بگشت از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
نما بر دست که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
چرا نجاتی او را بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
علی بن اخطین صلوات الله علیه در میان مردم بود که سید شمس الدین را از انظار
ما را بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
را بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
خروج نماز فرموده بود اما بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
که او در میان مردم بود که سید شمس الدین را از انظار
زود بگشت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
و حضرت از تعقیب فایده نداشت اما بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
نشان دهم که او را بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
تا دیروز که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
و چون مقرر بود که بعد از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
بسیار که بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
حلوانا بگفت که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
بنامه روایت کرده است که گفت روزی نماز را دیدم که کوهی بود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در

دامن خود نشاند و در وقت بر سر او ایستاد و میفرمود که ای کس بخواهد از من بگریزد
روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در شش ماهه بخار را که او گشت که شش ماهه
و طلب خون ما کرد و زمان بی شوهر ما را بشوهر داد و در وقت تنگ دستی مال میان ما تقسیم کرد **و اینست**
مجترا از حدیث بن شریک روایت کرده است که گفت در روزی عیسا بن زرقم خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در منی حضرت بگفت فرموده بود و حلقی طلبیده بود که سر مبارک خود را بر سرش چنان در خدمت آنحضرت
نشستم مردی بی از اهل کوفه داخل شد در خدمت حضرت بگفت که بگو حضرت تا من فرموده که تو گویی
گفت من بگفتم که چو حضرت از نزد یک خود طلبیده و او را بسیار نزدیکی خود نشانید پس آنکه گفت که مردم چه
میگویند بگفت میگویند که روح تو بود و هر چه تو فرمائی بحق او من اتفاقا خواهیم کرد حضرت فرمود که سبحان
خدا که بگویند که مردم را چه جز از او که مودعین اندازی داده اند که گفتا فرستاده بود و او را نماند جز آب
شد و ما را با او قاتلان ملاقات نمودند و طالع کس را طلبید پس ضار حجت که او را بگفت که بگو از حدیث مردم که
در خدمت فاطمه زهرا علیها السلام می بود و در خدمت خواب از برای او می گفت و حدیث را از او فرمود که حضرت بگفت
پدر ترا خدا رحمت کند پدر ترا بحق از حقوق طار او نشود احدی بگفت که اگر طلبیده که از او طلب نمودی
ما کرد و گشت که کان ما گشت **و اینست** بسند معتبر از سید علی بن الحسن علیه السلام روایت کرده است که گفت
چون عیسا بن ابی نضر و عمر بن سعد علیه السلام را برای پدرم آوردند بسببه در آمد و گفت حدیثی که خدا را طلبید که
ما را از شما می خواستند که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
که چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
از عمر بن ابی نضر روایت کرده است که ما را از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
و خانه عقیل بن ابی طالب و خانه های دیگر از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
و چون نماز آمد بسبب باطل را اختیار کرد بعد از آن چو نجاتی از نجاتی که نجاتی او را بگفت که سید شمس الدین را از انظار
نمود و کرد **و اینست** بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفتا نماز بخواند

را شنید که در این زمان با آنکه دعای غریبی و خورشید که در دنیا است آنکه در وقت احوال و غیبه انداخته
از قبر و میکشند چون بر بغداد رسیدیم نظر ای مردم دیدم که قدم چنانچه شده است که گفته خبر رسید
که متوکل را بقتل رسانیده اند و استم که از اینجا آنحضرت است خدا را شکردم که این روز را بیل آن
روز دیدیم **بابا جان این چنین نماند** روایت کرده است که گفت من نزد جریب بن علی بن محمد یوم که مروی
از اهل عراق است که خبر را از او پرسیدم که چه خبری را می گفت تا چون فرستاد که حضرت امام حسین صلوات الله
بر او است و بعد از آن سدی که نزدیک قبر آنحضرت بود و ملاقات آن قبر بعد از آن قطع کنی چون جریب این
خبر را شنید دست به آسمان برداشت و گفت ای الله که مرا روز قهیمم بفرم که خبرش را بسم الله تعالی
آری که حضرت سمرقند فرمود که خدا لعنت کند قطع کننده و سخت سحر را امروز معلوم کردم که عرض آن حضرت
این ملعون بوده است که درخت سحر را قطع کرد برای آنکه مردم را از زیارت آنحضرت قطع کند **و اینها**
بسته بمقبره است که است آنجی که بن الفرج که گفت جز او مرا استم معین خرم که در آن روز
برای آنکه قبر امام حسین را خراب کند چون بگذاشتیم و کلمات را بست که قرب آن حضرت را شکستیم
چون خبری که قبر آنحضرت را بر سر می ایستادند و پیش غیر قند تا آنکه عصاره است خود گرفته و نقد
بگوید تا مردم که در روز زیارت تمام بر پشت و عظم من را نهایت عداوتی که با اهل بیت را در این کلمات
نقل کرد **و این است که** روایت کرده است که سر شریف جنسی مالمای خزانة حضرت امام حسین علیه السلام
و گرفت که قبر اخیل بنی خزانة غار و پیش خود گرفت که چون از کباب چون رفت او و پسش را دو کشته شد
و اینها از آنش روایت کرده است که مروی نزدیک قبر آنحضرت جدی کرد و او اهل اجداد است
و بجزه پس ملاک دیدند و تا امروز و اولاد ایشان به جز و بمانند **و اینها** روایت کرده است که چون
متوکل این امر کرد که آب بر قبر آنحضرت ریخته و قبر آنحضرت را شکستند و زید و یحیی بن
رفقه بجای کرد و بدید که قبر میان زمین و آسمان در هوا ایستاده است و زید چون آن خبر را
مشاهده کرد این را خواند و میزدن **لَبِطَقُوا فَوْقَ لَئِكَ يَا هُوَ اِهْصِمْ وَايَا الله الْاَمَان**

بسم الله و اوكس كذا الكافرون و مؤيدان تعال الله لك سعة من ربك و تعال الله لك سعة من ربك
قبر را با خود میدیدند چون آنحضرت را شکستند که متوکل این کار را بدید این خبر را شنید و متوکل را شکستند
و باین سبب که متوکل را بقتل رسانید **و اینها** از آنکه بقتل رسانید که متوکل گفت من در کوفه
نماند شده بودم و سالیان پیش در شب نزد او میرفتم و با صحبت میباشتم پس شبی چون نزد او رفتم و گفتم
چه میگوی در زیارت امام حسین با گفت بخت برست بر منی ضلالت و بر ضلالت با گشت و بسوی آتش پس
من از زیارت خشم از پیش او برخاستم و بخانه برگشتم و با خود قرار دادم که هر دم نزد او و بعضی از فضلا
آنحضرت و ثواب زیارت او را برای او ذکر میکنم اگر این معاشه اصرار خود او را بقتل میمانم و چون وقت
سحر شد رفتم بر خانه او و در کوچه ای که در آن روز خواهر او را گفت که او در اول شب بگذرد
زیارت او پس من را بگذاشت که گفت من نیز در عقب او روان شدم و چون بفرموده آنحضرت
رسیدیم دیدم که آن مرد پر کجاست ای که در دهان میکند و از حق تعالی طلب میکند و امرش نمایا چون
سرا سر بود است گفتم تو در روز میگویی که زیارت حسین برست و امروز خود زیارت آمده گفت ای
خمس املات کن که کنی بپشت افتاد با املات ایشان نه است و درین شب خواب عینی دیدم هر چه بگفتی
را در خواب دیدم میان ما نه بسیار اند و بسیار کوتاه و در نهایت عظم و جلالت و نهایت حسن و جمال
و کمال کرد و عظیم بر دور او برآمده بودند و در پیش روی او سواره میرفتند و آن سواره با جی بر سر داشت
که چهار کس در پشت بر کتی مکه ای جوهری چند بود که صاف بر روی او در پیش میزدند و این را بگوید
کیست که این کرده بسیار با و احاطه کرده اند مروی گفت او فرمود است گفتم آن سواره را که در پیش روی او میرفت
کیست گفت آن سواره را که از نور بر آن دیدم که هوای نور بر آن نافه برست بودند و درون بانها
نور و جمال عظمت و جلالت و آن بود که نشسته بودند و آن نافه در میان زمین و آسمان پرواز میکرد و پرسید
که این زمان کیست که گفت ساحل زهر را و خودی که بر این جوان دیگر آورده دیدم مانند ماهی رسیدم که این
جوان کیست گفتی پرسیدم که ایشان یکی امیر بودند گفت زیارت حسین شد که بلا پس از یکدیگر دو

کردند یعنی ایشان زیاده است و گفتند که هر که نور خدا خواهد فروزش از خایب فایده میکرد و نور خدا هم
جای جان و مکران روشن تر و ظاهر تر میشود پس آن مردی که این کار را با او فرموده اند مدت بسیاری بود
و در محو قیامت با بستی و کندن و ششم کردن محو تو نتوانست که نظرش بر زید و بهلول افتاد
بزدایشان آمد و گفت ای شیخ خارجی ای گفت از من بگوئی برای چه آمده با اینا و خلیفه حکم کرده است که هر که
بیاید بزیارت آنحضرت او را بقتل رسانیم زید گفت من نیز برای این آمده ام و این درود را من جای کرده است و حال
باین مکان کشیده است پس آن مرد پای زید افتاد و پای او را بوسید و گفت مدت عمارت من در این
مکان کسی کم گداین نور خدای را فرو نشانم و روزی که روزی ده میشود کسی من تر نمی باشد مگر آن بسم
بر این قیامت شریف و آب بر دوزخ ریخته و دوزخ را در اندام چون نزدیکی مقصد تو ترش رسیده
استاد و پیش زفت و اکنون بیکت و هدایت یافته و بدست تو بویکم و میروم بزرگ و متوکل و حقیقت
حال را با او بگویم خواهد بگفت و خواهد بگفت چون آمد و بزرگان ملعون رفت و معجزات هر قدر را که
کرد آن ملعون بقیه بکشد و فرمود که او را کزن زنه و در میان در پای او بستاند و در بارها کشیده و پس
حکم کرد که او را بر آستانه که یک نفر فیض است اهل بیت است با نقل کند و زید چون این واقعه را شنید بگری
من ری زفت و بدین او را بدشت نفس او و کفن کرد و بر او نماز کرد و او را دفن نمود و روزی که بر قبر او
ماند و ملاوت قرآن میکرد چون روز سیم شد صدای نوح و گریه بسیار شنید و زمانه و مردان بسیار دید که
مردان ایشان و کوه اند و کوهها در دیده اند و در با سياه کرده اند و علم های بسیار بلبل کرده اند و از کثرت زان
و زمان راه ناپز شده است و زید گمان کرد که متوکل مرده است پس سید که این جباران گشت این جناب
ریا نیت یکی از کثرتن متوکل که او را بسیار دوست میداشت پس او را دفن کرد و در انوار ریاضت
و مشک منور بسیار بر او افشانند و قیامت عالی بر او نبارید و چون زید این حادث را مشاهده کرد خاک
بر سر خود افشان و گریان خود پایا پاره کرد و فریاد برآورد که وای لایه وای لایه وای لایه وای لایه
و تشنه کن و میشود و فرزندانش را میکشد و زانانش را میسوزاند و کسی را که بر او نمیداند و بعد از آن

سجده

سجده میکنند که بر شش را بر طرف کشته و او را کشتند و در میان خود و نور و در میان خود و نور و در میان خود و نور
زیر است برای کسی که بسیار با این قدر کرد و نور میسوزاند و او را باین آرام و در هر دو نفر میسوزاند پس هر چه
در میان ایشان کرد و به یکی از حاجبان متوکل را که با و بسیار بچون آن ابیات را خواند و در ششم و او را
طلبید و تمهید و عیب بسیار کرد و زید او را بقتل رسانید پس متوکل در ششم شصت گفت که ای بوزرب
که توانی بعد از من فرزندان او میکنی زید گفت که تو فضیلت و شرف منست و پیش از من میدانی که کسی کند
که آن فضل او میکنی که کفری و دشمن قیلا را و او را که ضایع از فضایل آنحضرت بسیار زنی که آنرا متوکل
امر کرد که او را بزرگان برون چون شب شد آن ملعون بخواب رفت و خواب بیدار شد و بر سر او و سر پای او
زد که بر خیز و زید از جسد برآورد و اگر ندیده ای من است ترا ملاک میکنم پس خواست زید را طلبید
و خلعت داد و خوانش کرد و گفت بر حاجتی بخوای بطلب گفت حاجت من آن است که رخصت دهی که قبل از
تطهیم را عمارت کنم و بعد تر من نیران او نشوی متوکل گفت رخصت دارم پس زید خوشحال چون آمد و در هر جا
نمایند که کبر و کجی از حد زیاده است پس برود که او را ملاک **حاجت من آن است که رخصت دهی که قبل از**
زاده حمزه شالی رعایت کرده است گفت و در آخر از آن بی مردان از ترس اهل شام مخفی بزیارت ائمه
صلوات علیه السلام چون بیکبار رسیدیم در راه خود را پنهان کردیم تا به وقت که شب است پس زید بجانب قبر
و چون نزدیک رسیدیم مردی بسوی من آمد و گفت در اینجا زیارت آنحضرت نمیتوانی رسید پس من ترس
برگشتم چون نزدیک طلوع صبح شد بار دیگر رفتم و باز همان مرد برون آمد و گفت نمیتوانی زیارت آنحضرت
رسید گفت خدا را عین دهد چرا تو را نمی رسد و من بگویم بقصد زیارت آنحضرت آمده ام پس اهل شام
من و زیارت آنحضرت زید که میترسم که صطاح شود اهل شام را و بخیال میاند و بگشت گفت اندک صبر کن
که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از غیبت از خدمت زیارت قیصر حسین طلبیده است و حضرت عیسی علیه السلام
هم از ملک زیارت آنحضرت آمده است و قیصر طلح مشهور با ستمان نموده گفت که کسی خدا را عمارت دهد گفت
من از آن ملاک ام که تو گفتم که زیارت قیصر حسین علیه السلام است غفار کردن برای نایران آنحضرت خواهد

یکی گفت این کبر زاده مراد شمام می بود خوش است او را از آنکه حضرت فرمود که تو سخن از نقد
چگونه استی که شمام است پس عمر را که که گفتند میان مردم و باغ و شمام حضرت فرمود که جایز
نیت خونی دختران پادشاهان چرخه کفر باشند و لیکن با او عرض کنی از مسلمانان را و خود اختیار او را
با و تزویج کنی و در راه از عطای پست المال حساب کنی عمر قبول کرد و گفت بگو اینا را بلی مجلس را اختیار کن
آن مسعاد تمام آمد و دست برداشت ملک حضرت امام حسین علیه السلام که نشست پس حضرت امیر المؤمنین علی را و
پرسید بنامان فارسی چه نام داری ایشان که گفت جودان شاه حضرت فرمود که بگو شمره بانویه ترانام
گفت این نام خواهر من است حضرت باز بغاسی گفت راست گفتی پس روزی حضرت امام حسین علیه السلام را باغ فرمود که
این با سعادت را بگو تا حفظ نماید همان کن موسی و فرزند ز تو بهم می دهند رسید که بهترین اهل
بشد عباد تو وای داد و میاد و ریت طبعی تر است پس حضرت امام حسین علیه السلام را از و بهم رسید و روایت
کرده است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان برنده شده بانود و جواب بده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
داخل خانه او شد و حضرت امام حسین صلی الله علیه و آله را برای آنحضرت خواستگاری نمود و با و تزویج
کرده و شمره بانو گفت که چون می شود محبت آن خورشید فلک المات در این جا که در پیش و در خیال آنحضرت
بود چون شب بیک خواب رفتم حضرت فاطمه صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بنزد آمده و سلام بر من
عرض کرد و من در خواب بیدار شدم آنحضرت مسلمانان شدم پس فرمود که درین روزی که مسلمانان برید
تو غالب خواهی شد و ترا اسیر خواهند کرد و بنزد من می آید و من خواهم اسیر تو را بفرستم و خود را بفرستم
که کسی هستی بخور ساند آنکه بغیر من برستی حق تعالی را حفظ کرد که هیچکس بر من دست نیاند آنکه مرا
بفرستد و در نزد من می آید امام حسین علیه السلام را دیدم که همان است که در خواب با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بنزد من آمده بود و حضرت رسول را بفرموده او را آورده بود و باین بر او اختیار کردم
مغیره روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله را حضرت بن جابر را و الی که در یکی از بلاد
مشروع و در قصر نزد جود را برای حضرت فرستاد حضرت یکی از کشته زمان نام داشت بحضرت

الحسن

امام حسین علیه السلام داد و حضرت امام حسین علیه السلام را از و بهم رسید و روایت کرد که حضرت
ابن جبر و او را هم جده داری حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از و بهم رسید و روایت کرد که حضرت
علیه السلام خانه زاده بود و شمره در کتبت آنحضرت را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را
شد و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را
آنحضرت بروایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را
حضرت امام ضاع علیه السلام جری شقی قاتل الحسین علیه السلام را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را
روایت کرده است که پدر من علی بن الحسین علیه السلام هرگز نماند در فقر از خدا آنکه سبب کرد برای شکر آن
نعمت و خواند آن کتاب خدا در آن سجده داشت مگر آنکه سبب میکرد هرگاه حق تعالی از و بگریزاد و میگرد
از آن و پیرم بود یا مگر کند از آن و میگردانند البته سبب میکرد و هرگاه از نماز و اجزای فریضه را بجا میبرد
میکرد و هرگاه توفیق می یافت که میان دو رکعت صلا کند در آن شکر آنکه سبب میکرد و هرگاه در جمیع مواقع
سجود آنحضرت بعد پس این سبب را که می گفتند **وای** از حضرت امام حسین علیه السلام را و حضرت بن جابر را
بسیار سجود پیشانی خود را می بردم برآمد که ما بهم رسید و در سالی و مرتبه آنها میبرد و با آنکه حضرت را
دو العات می گفتند **وای** روایت کرده است که چون از بی حدیثی آنحضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل
میکرد می گفت خبر داد مرا از بن العابدین یعنی زینت عبادت کننده کان سفیان بن عیینه از و بهم رسید و روایت کرد
حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را
رسول صلی الله علیه و آله را فرمود که در روز قیامت منادی ندا خواهد کرد که کجاست بن العابدین پس کویای می
که فرزند علی بن ابی طالب میاید و صفها را بشکافد تا پیش عرشش آید **وای** و حضرت بن جابر را و حضرت بن جابر را
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که در آنکه شقی روایت کرده است که شقی آنحضرت در محراب
عبادت ایستاده بود و با و پاره و کاخ و فنا جاتی میکرد پس شیطان بصورتی ظاهر شد که آنحضرت را
از عبادت خود مشغول کرد و آنحضرت طاعتش را پس آمد و با امام طای آنحضرت را در میان گرفت و کرد

حضرت مکرّم حجّ کتب چهلان از موقوفات عیّت چهل کتب است این آیه را تلاوت می نمود و گفت
نسوا ما ذکرنا به نعمنا علیهم الباقی کل شیء طغی اذا اصرحوا و ابقوا الحقنا باهم بفتنة فیا
ذاهم مسلمون فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین یعنی چون فراموش کردند
آنچه بایمان ایشان آورده بودند گشتیم بر ایشان در مای هر نعمتی را تا آنکه گشتند به آنچه بایشان عطا کرده
شده بود و گرفتیم ایشان را باینگاه ایشان حیران و نا امید ماندند پس بریده شد اجر و پوی که هم کرده بودند و
مخصوص خداوند و نیز بیک پروردگار عالمیان است پس حجاج گفت که بفرمایم که گشتن را بفرستند چه خواهی کرد بفرست
گشت سعادت شهادت خواهد یافت و شقاوت ابدی که بخواهی که در پس آملون امر کرد که در شرف از آن
و شیخ و میکلان روایت کرده اند که روزی حجاج علیه السلام گفت که می خواهم که بکنای حجاج را بر آسانم و بفرست
جویم پس خدا بکشتن او و اولاد او آملون گفت که ما گمان داریم که کسی را که بکشتی او را زیاد از آن بفرستد و او
یا فرستد یا فرستد او را طلبید گفت قوی محلائی علی ابی طالب است خداوند ای عزت و ایدر الوهین و لغیت
منست حجاج گفت که بفرستد ازین او بفرستد که بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او
حجاج گفت البته بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او
حجاج گفت چرا بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او
خود بر سرمدانی اختیار کن و بفرستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر او فرستاده است که بفرستد ازین او
سر خواهد برید پس آملون امر کرد که او بر همان می کشند **و حقیقت** **در بیان ولادت و وفات**
و بعضی از اصلاّت در رج امامان و خلافت و مرگ و رحمت و جلالت امامان و حضرت ابی جعفر محمد بن
عابدی علوم او و کتب و آثار و صلوات الله علیه و آثار الطاهر و آثار المعصومین **فصل**
در تاریخ ولادت و کتب و آثار و صلوات الله علیه و آثار الطاهر و آثار المعصومین **فصل**
کرده اند که ولادت شریف آنحضرت در روز جمعه یا شنبه عرفة ما بکار که حقیقت و بعضی
ماه صفر گفته اند و مدینه مشرق و در سال پنجاه و هفت از هجرت و اسم شریف آنحضرت محمد بود و کنیت

و شیخ

او بر حضرت فاطمه آنحضرت با قوت کوه و نمی بود که شریف ترین لقب است و حضرت ابی جعفر محمد بن
که حضرت مسیح است و صلوات الله علیه و آثار الطاهر و آثار المعصومین **فصل**
اولی آنحضرت بود و حضرت سلیمان بن ابی نجار بنی نصری که در حجاز یافت کی از فرزندان مراد بن ابی
و علم ایشان را قدری برای مردم شکافتی و نقش کنای آنحضرت بروایت حضرت صادق علیه السلام بود و بر
و کبر العزة و جلال و برایت و بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او
و با الوضی و البین و با الحسن و الحسین و بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او بفرستد ازین او
میکرد و مادر آنحضرت فاطمه زهرا حضرت ام المومنین علیها السلام بود که او را ام عبد الله می گفتند و آنحضرت بکبر الطهر
بود و نسب بزرگوارش با امام حسین علیه السلام بود و میرسد و اهل علوی که از علوی بهم رسیدند
حضرت جعفر و در احادیث معتبره از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چهل یکی از نادانان ائمّه معصومان
علیهم السلام یکی ایشان حامله میشود در تمام آن روز و هر کسی در قوتی حاصل میشود مانند نقش بر آبی و در آن
ی بنده که او را بکشتند و بعد از آنکه زنده بماند و باری و چون از خواب بیدار میشود و از خواب بیدار شود خدا را کند
می شنود و گویند و رقی بنده و میگوید که حامله شدی به بهترین اهل زمین و باز گشت تو بسوی خرد سعادت
است و بعد از آنکه از آن بزرگوارانی و انا پس بگوید و خود تعالی و کلف نمی بماند از آنکه زاده از آنکه او میکند
پس صدای بسیار از آنکه از خانه می شنود و چون ولادت میشود و نوری در خانه خود مشاهده میکند که دیگر
آن نور را نمی بیند که بر آن امام پس امام مرتجع نشسته از مادر متولد میشود و سرش زیر زنی آید و چون بزرگ
میرسد و بجا نشسته بگوید اندر و بر سر تر و طلب میکند و بعد از غطه خود خدای تعالی بجای آورده و خسته کرد و خدای
بر سر متولد میشود و آنکه بگوید و کشف نمی باشد و دستانهای پیشش هم دیده می شود تمام آن روز و
از روز و دستهای او نور زوی مانند ساطع میکند **فصل** **در بیان آنحضرت**
خاندان ظاهر شد آنوقت شهادت سیدان مظلوس و سیدان را بکشته است پس بعد از آنکه امام جعفر
صلوات الله علیه و آثار الطاهر و آثار المعصومین **فصل** **در بیان آنحضرت**

خون و مکره نری در مجمع مردم که میگویند خداوند را که حق تعالی علیه السلام است بر سر خورشید
و اما آنحضرت را کسی را ندید پس ما هم بر نزدیکی کان خدا بر خلق او پس ندیده کان خدا از بنده کان او
و ضایعه ای خدا در زمان پس آنکه کس است که شایسته کند و شوق و بدیشت کس است که فالت نماید و با
و تمنی کند پس برادرش امین خضر را با و رسانید و در آنکه منقلب دل آن نه بر کمتر تر که در دجله بر شوق رسید
و با جس و مدینه معاودت کردیم بیکای مسوی عادلین فرستاد که پدرم را و مرا بنزد او بر شوق فرستاد
چون دارد و مشق شکریم بر روزگار را باز داد و در روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید چون داخل شدیم
آنملون بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و شرف خود را که در آن مجلس صف بلور خنده بار داشت بود و
اما خانه در برابر خود تیر بالا بود و نیزگان تو شش در حضور او و بر تیری آن چندین در است
خاند او دخل شدیم پدرم پیش فرستاد من از عقب او می رفتم نزدیک آن لعین رسیدیم بایدیم گفت
که با نیزگان قوم خود تیر بنداز پدرم گفت من پر شده ام و اکنون از من تیر اندازی نمی آید اگر
مرا معاف داری بهتر است آنملون سوگند یاد کرد که بجای آنکه او نیکو کار بدی خود و بدی خود را بر نیز
کرد آید که ترا عاف غیبارم پس بیکای شایخ بنی امیه است که کرد که کان و تیر خود را با و بدید تا بندازد
پس پدرم کان را از آنمزد گرفت و یک تیر از نو گرفت و در نه کان گذاشت و بقوت داشت شد و
بر میان نشاند و پس تیر یک گرفت و بر فاق تیر اول زد که آنرا با بیکان بدویم کرد و در میان تیر اول
قرار گرفت پس تیر سیم را گرفت و بر فاق تیر دوم زد که آنرا بدویم کرد و میان نشاند حکم شد تا آنکه نه
تیر چوبی پیاپی انداخت که هر تیر بر فاق تیر سابق آمد و آنرا بدویم کرد و هر تیر که آنحضرت می انداخته بیکای شای
می نشست و صد نشو و نشو تغییر شد تا آنکه تیر نهم پیاپی شد و گفت یکای شای ای او جعفر و تو را
ترین عرضی در تیر اندازی چنانکه کسی من بر آن قاهریم پس آن تکلیف چنان شد که عاف قتل بدید
کرد و سر بر افکند و ناله میکرد و من پدرم در برابر او ایستاد و بدویم چون ایستاد آن مابطل ای امید
پدرم در چشم شد و چون آنحضرت بسیار خشمناک میشد نظر صوری آسمان میکرد و از ترغیب از زمین شس

نار از

ظاهر شد چون ایستاد لعین آنوقت را بدیدم مشا و به خود از عقب آنحضرت ترسید و از عقب بلای تحت
خود طلسمی و من عقب او رفتم چون بنزدیک او رسیدیم بخت پدرم را در بر گرفت و در دست خود
نشانید پس بوی بوی پدرم را ندید و گفت پرستید باید که بقیله در شین بر شوق هم خور کند که شل توی دریا
ایشان هست مرا جرده کاین تیر اندازی که تعلیم تو کرده است هر چه مدت است موخت پدرم حضور که بیدار
که در میان اهل مدینه این صفت شایع است من در حلاوت من چند روزی مرگبار بودم و از آن زمان
تا حال بر آن کرده ام و چون شام بالغه میکرد دیدم سوخته دادید مرا روزگاران بدست گرفتیم شام گفت
که مثل این کمانداری برگزیده بودم آیا جعفر دین امر مثل تو هست حضرت فرمود که اهل بیت است
علم و کمال و اما دین را که حق تعالی در آیه اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي
و رضيت لكم الاسلام در دنیا با عطا کرده است از یکدیگر میراث میرم و هرگز زمین خالی نباشد از
یکی از ما که او را که باقی شد آنچه دیگران حاضرند چون این سخن را از پدرم شنید بسیار در غضب شد و روی
نخست بر رخش و دیده در گشتش گشت و اینها علامت غضب آن لعین بود ساعتی سبزه افکند و
سکنت شد پس بر پشت بایدیم گفت که آیا نشو و نشو که هم فرزندان عبد منافیم که بیست پدرم فرمود
که چنین است و یکس که خود تقارار اخصوس کرد آید است شام گفت که آیا چنین است که حق تعالی احمد صلی الله
عليه و آله از شجره جنانوف موسوی کا و خلق معوش گوانده را رسیده و سیاه و سرخ پیش از کجا این میراث
مخفوض شما کرده است حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله جمیع خلق معوش است و خدا و قرآن میفرماید و سوره
میل و الله متوانه و الا من یسیر یسیر یسیر علم خفوض شما شد و حال آنکه بعد از ظهر تیر می معوش
نمود و شما پسران نیستید پدرم فرمود که آنرا با خدا را ما اخصوس کرد آید که بر سر خود و وحی فرستاد که لا
تحرک لسانک لتجلی بهم و هر که میفرمود که آنرا با ابعام خود با این سبب حضرت رسالت صلی الله
و آله بر ملا خود را با این طالب اخصوس کرد آید بر رازی چنانکه از سایر صحابه مخفی می شد و چون این
آیه نازل شد که و تعویها اذن داعیه یعرف غفلا میگردانند را که شوی خطان کان دارنده پس

و موی که در صورتش بر پشت بر طرف می شود و بر چند آن مثال می کند یا یکی خود است آیا در دنیا
نظیر آن در حضرت فرمود که بی نظیر آن در دنیا چنانچه که اگر صد هزار چنان از آن بفرزند که می شود
بست نفرانی که از سزا سوال کنم که جواب می توانی گفت حضرت فرمود که سوال کن نفرانی که گفت و اجزه از مردی
که با آن خود نزدیکی کرد آن بدو لب چنانچه بود و در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت بودند و در وقت
مردن یکی پنج سال از دنیا گذشت بود و دیگری صد و پنجاه سال زنده گشت بود حضرت فرمود که آن دو
فرزند عمری و عمره بودند که مادر ایشان را ایشان حامله شد و در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت
کردند پس حق تعالی عمری را برینید و بعد از چند سال او را زنده کرد و در یک ساعت سال دیگر مادر خود زنده گشت و در وقت
و در یک ساعت فوت شدند پس آن نفرانی بخواست گفت از دنیا نمانی آورده اند که مرا رسد اینچه می گویند که
تا این مرد و زناست و دیگرین بشناسم نخواهم گفت هر چه خواهید از سوال کنید و بروایت دیگر چنان شد آن
عالم بزرگ آنحضرت آمد و معجزات مشاهده کرد و مسلمان شد چون این خبر به شما رسید و باو گفت که جز با شما
انام نمی رسد با نظرانی در شام شش شده و بر اهل شام علم و کمال او ظاهر گردید و آن ملعون حاضر بر روی مردم
فرستاد و مارا بر روی او انداختند که و بروایت دیگر آنحضرت را چهره شاد و آن ملعون گفت که اهل نفاق
همه نزد او گردیدند اندر پس نزدی حضرت روزی مدینه کرد و پیش از آنکه یک سری فرستاد که شده و در سر راه
نه گفتند که در میان مردم که و پس جادو کرد و بر آب محمد بن محمد و جعفر بن محمد و علی بن محمد را نثار
طلسمه نمود و علی بن محمد و سیدان و دین ایشان را اختیاء کرد و اندک پس هر که ایشان چیزی بفرمود با ایشان
سلام کند یا ایشان معصی که خوشش می آید چون یک شب مدینه رسید بعد از او وارد آن شهر شد و می
و اهل آن شهر را بر روی ماستند و مارا در شام دادند و نخست این را علی بن محمد و علی بن محمد گفتند و هر چند
ملازمان و مغان می کردند و نمی گشتند و از وقت عیانی اند چون ما بنزدیکی و آن رسیدیم مردم با ایشان
عباد را سخن گفت و فرمود از وزیر نسیم که ما چنان نسیم که پیش از آنکه از او اگر چنان باشم شما با یهود و نصاری
معامله می کنید چه از این بعد امتناع نمی نمایند آن بدیشان گفت که شما از یهود و نصاری بدترید زیرا که ایشان

و در این

جزیر می دهند و نیز بر زمین می خیزند و بر زمین می افتند و بر زمین می می کشند و بر روی شمشیر
و چنانچه با آن شمشیر کلاه شود حضرت چنان انظار را که ایشان را مشاهده نمود و پیاده شد و فرمود که ای مردم از این
خدا حرکت نکن و کوه بران نزاعی بود که بر سر خود می نشیند و حضرت بر آن کوه برآمد و در یک جانب شهر کرد و نشست
بر کوهش می خیزد که از آن کوه می خیزد تا در وقت غروب خورشید است و در وقت طلوع خورشید است و در وقت غروب خورشید است
مدینه و بعد از آن در آن بنا فرمود و بر ایشان خواند تا آنجا که حق تعالی می فرماید که بقیع بخیر لکم ان کستم علیها
پیش می رود که می گویند که بعد از چند روز زمین پس حجتی بآید که با او سیاه تیره بر یک کوه آن صدارا بگویند مرد و را
و در وقت که ایشان را رسانیدند ایشان را داشت عظیم عرض شد و بر ابرام با بر آمدند بجای آنحضرت نظر میکردند پس
مردی را از اهل مدینه پدرم را با حالت مشاهده کرد و بعد از آنکه در میان شهر از غذا بر سر ساری اهل شام
که این مرد و وضعی استاده است که وقت حضرت شعیب فرمود از انفرین کرد درین موضع ایستاده بود یک کوه
که اگر در بر روی او کشف آید مثل آن عذاب بر شما نازل خواهد شد پس ایشان رسیدند و در آن کوه و در آن کوه
خود فرود آوردند و طعام دادند و قمار و زکیران را بپروان رفیق بر علی مدین این قهر را بهشت ام نوشت
آن ملعون با و نوشت که آن مرد بر اهل مدینه رسانید و بروایت دیگر که آن مرد را طلسمه و پیش از رسیدن به شام
برجت الهی حاصل شد پس شام بعد از آن مدینه نوشت که پدرم را بر سر ملک کند و پیش از آنکه از راه بعد از شام
بر آن کوه غل غم و دل شد و محمد بن محمد از زراره روایت کرده است که گفت روزی از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام شنیدم که فرمود که خواب دیدم که بر سر کوه بلند استاده بودم و مردم از هر طرف بر آن کوه بالا می آمدند بسیاری
من چون مردم بسیار دیدم که بر اطراف آن کوه نگاه می کردند و مردم از هر طرف فرو می ریختند تا آنکه آن کوه
جای می بران کوه ماند و هیچ مرتجعین نشد و کوه با آنحضرت آن خواب را بوفات خود بفرموده بود بعد از این خواب
ازین خواب بر حجت اباب رب و اصل شد و قطب الدین بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که درین حسن پدرم را می داشت و اوقات حضرت رسول می می گفت فرزند امام حسن علیه السلام که فرزند بزرگتر است
اولست از فرزندان امام حسین علیه السلام روزی در حرم مرا بخانه قاضی بود و در آنشای حضرت با هم می گفت

آنکه پس آمدند از ایشان پرسید که خدای شما کیست و چه میگوید که گفتند خدای ما یسعی نمی شناسد پس
ایشان را در طاعت و عبادت و نماز و روزه و حج و عمره و زکوة و صدقه و انفاق و ایمنی از یمن و غیره از ایشان پرسیدند
میگویند که چون از ایشان داخل شدند و در نظر ایشان بر آنحضرت افتاد هر چه خود را از ایشان پرسیدند
و بعد از آنکه از ایشان از زمین و آسمان و سوره در دادند و میگویند که حضرت است بر ایشان میگویند
و بالایشان برفتایشان سخن میگفت چون آن لعین آقا را مشاهده کرد بر تکیه که بر پا نشود
زیر آنکه گفت که زعفران در پرون کنی پس ایشان پشت بر جانب حضرت کردند و بر او بر ایستادند
از عقب راه میروند تا از خانه بیرون آمدند و نیزه را ندانیدند و نیزه را خود سوار شدند و بسوی بلاد خود
رفتند و آنکه رفتی آنکه بطلبند **شیخ طوسی** نهایت کرده است که حضرت امام موسی علیه السلام در مجلس امام حسین
زید علی از یزدی بی برکتی فرستاد و گفت با او بگو که حضرت میگوید پادشاه شد ترا آنچه که می از بلا خود
پروردا و روی و میان من و جلالی افکندی چون ما در نزد یحیی رفت و پیغام آنحضرت را رسانید و همه
در جمع یاد کردند که من تعذر دارم و تو ندانم حضرت را بگو پیغام داد که مرا پرور کن و اگر نیزه خدا را شکستیم
و غیر این می از تو فرستاده و آخر خیال شد که در همان زودی قیام اجل او را دریافت و بدترین احوال
گشتند و سلسله شریفه **شیخ طوسی** روایت کرده است از ائمه اطهار علی که چون مارون لعین حضرت
موسی را با جعفر علیه السلام را بگوشتی کرده و پوسته از لب مغزات آنحضرت مشاهده نمود و هر چه از آن
حضرت را از ایشان فرموده نمی شنید بی یکی باطلی گفت آیا نمی بینی ای یحیی که از این مرد مشاهده میکنم و
حیرتی که از او جاریه آمد و او عابد نشده است آیا ترا از پیروی بخاطر میبرد و کار او که اطهار را از نعم او خارج
گشتانی می گفت چاره که از بخاطر میبرد است که بر او منت که اری و او را حبس و عجز از آنکه از او
گرفته است و اهل کفر بر او نیزه از برای او بردار و سلام بر او برسان و بگو که پس تو میگوئی که
من در باب تو سوگندی کرده ام که ترا ناکندم تا او را نمی نزنم که بر کرده نسبت بین و از من طلب عفو می
و ترا درین اقرار کن و سوال نمودن عاری از منفعت نیست و این سخن بی محاله که کشتل اعتماد و در زیر منت

بزرگ و خوشتر شده است از او و او را از آنحضرت خواست که بگوید خدای من کیست و چه میگوید که گفتند خدای ما یسعی نمی شناسد پس
ایشان را در طاعت و عبادت و نماز و روزه و حج و عمره و زکوة و صدقه و انفاق و ایمنی از یمن و غیره از ایشان پرسیدند
میگویند که چون از ایشان داخل شدند و در نظر ایشان بر آنحضرت افتاد هر چه خود را از ایشان پرسیدند
و بعد از آنکه از ایشان از زمین و آسمان و سوره در دادند و میگویند که حضرت است بر ایشان میگویند
و بالایشان برفتایشان سخن میگفت چون آن لعین آقا را مشاهده کرد بر تکیه که بر پا نشود
زیر آنکه گفت که زعفران در پرون کنی پس ایشان پشت بر جانب حضرت کردند و بر او بر ایستادند
از عقب راه میروند تا از خانه بیرون آمدند و نیزه را ندانیدند و نیزه را خود سوار شدند و بسوی بلاد خود
رفتند و آنکه رفتی آنکه بطلبند **شیخ طوسی** نهایت کرده است که حضرت امام موسی علیه السلام در مجلس امام حسین
زید علی از یزدی بی برکتی فرستاد و گفت با او بگو که حضرت میگوید پادشاه شد ترا آنچه که می از بلا خود
پروردا و روی و میان من و جلالی افکندی چون ما در نزد یحیی رفت و پیغام آنحضرت را رسانید و همه
در جمع یاد کردند که من تعذر دارم و تو ندانم حضرت را بگو پیغام داد که مرا پرور کن و اگر نیزه خدا را شکستیم
و غیر این می از تو فرستاده و آخر خیال شد که در همان زودی قیام اجل او را دریافت و بدترین احوال
گشتند و سلسله شریفه **شیخ طوسی** روایت کرده است از ائمه اطهار علی که چون مارون لعین حضرت
موسی را با جعفر علیه السلام را بگوشتی کرده و پوسته از لب مغزات آنحضرت مشاهده نمود و هر چه از آن
حضرت را از ایشان فرموده نمی شنید بی یکی باطلی گفت آیا نمی بینی ای یحیی که از این مرد مشاهده میکنم و
حیرتی که از او جاریه آمد و او عابد نشده است آیا ترا از پیروی بخاطر میبرد و کار او که اطهار را از نعم او خارج
گشتانی می گفت چاره که از بخاطر میبرد است که بر او منت که اری و او را حبس و عجز از آنکه از او
گرفته است و اهل کفر بر او نیزه از برای او بردار و سلام بر او برسان و بگو که پس تو میگوئی که
من در باب تو سوگندی کرده ام که ترا ناکندم تا او را نمی نزنم که بر کرده نسبت بین و از من طلب عفو می
و ترا درین اقرار کن و سوال نمودن عاری از منفعت نیست و این سخن بی محاله که کشتل اعتماد و در زیر منت

در دای مبارک که روش اندک و متوجه شدن چون داخل مجلس آن لعلی کردید و بخواست و استقبال که حضرت
را دوست داشت و در پیشانی نورانی می نمود و آنحضرت را بوسه داد و آنحضرت را بر تخت خود نشاند
و سخن بسیار با آن امام گفت و هر کس که از آن علمان خود را گفت که انور و ناریا و نورانی و هر کس که چون نام آن
و نام نشاند و آنحضرت را بر تخت نشاند و هر کس که در آن روز بر آن امام می نشست و هر کس که در آن روز
ظاهر شود از مجلس آن امام و خود را که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
آمد و طلبا را خانه آنحضرت بر زمین بسیار بر سر آمد و گفتند و آنحضرت را حاضر شد و هر کس که در آن روز
که نامی بود و در میان آنحضرت بود و چون نامی از آنحضرت که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
شد و مردم بدو خانه آنحضرت می نشستند و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
بر هر کس که است و چند ها و خود را که نشسته است با آنحضرت می نشست و هر کس که در آن روز
که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
امام ظاهر شد و گفت که بسیار فضل را حاضر کردید که این امام را غسل دهم و چون این سخن را شنیدیم بغیر می آمد
حضرت نیز در آن روز که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
و تفصیل را بین آنحضرت چون در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
پیران خود بودیم و او را تسبیح و تهلیل حق تعالی می شنیدیم و صدای خوشی که در آن روز می نشست
و بوی خوشی از پیش روی او می شنیدیم که هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
از نام خود شرفی جدا بآنگاه دو کفایت آنحضرت را چون او بود و چون آنحضرت را از آن
بود پس در آن روز که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
و نقش آن روز را چون او بود و نام آنحضرت را چون او بود و نام آنحضرت را چون او بود و نام آنحضرت را چون او بود
نیمه دوم که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز

مناظره

باز

مرا امر کرده است آنحضرت که یک کلاه در پیش روی قیصر و در پیش روی قیصر و در پیش روی قیصر و در پیش روی قیصر
خویش را می نمود و آنحضرت گفت که این سخن بسیار عجیب است و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
آورد هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
ساخته پیدا شد و آنحضرت گفت که ای هر چه او را در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
شد و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
خواهد شد که طوطی می نمود و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
است و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
توسه می نمود و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
بر سر آنحضرت می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
چون در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
نماز و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
کلاه آنحضرت می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
آنحضرت را می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
و سیاه شد و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
خدای بر ما نمود و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
بر ما نمود و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز
بحال خود آمد و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز می نشست و هر کس که در آن روز

علیه السلام فرمود که سپیدم تر از آب است که در موسی با سپید موسی را پس نرسد خلق و کربان
 حضرت فرمود که است شو که غیر پستان تو بخور و خورد و زدی او را بسوی تو بوی که زانند بخانه
 حضرت موسی را مادرش بر داند نه چنانچه حق تعالی فرموده است که پس بر دایم موسی را بسوی مادرش باو
 روشن کرد پس علم پر یکبار چهره بود که با او سپیدی فرمود که این روح القدس است که
 موی که است با علم السلام این را موافق میکرد انداخته انداخته و از خطا نگاه میدارد و این را علم است
 میدهد که خلق تو گفت که چون چوئل روز که شدت بخیرت فرستادم چون داخل شدم دیدم طفلی در میان
 خانه راه میرود و گفتیم ای سید من این طفل در راه است حضرت قسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای
 ایشان برگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر شوند و میگویند و یکبار ایشان را اندکبار دیگران است ایشان در کم
 مادرش میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملاکوفران ایشان میبرند
 و هر چه شام برایشان نازل میشود پس حکم فرمود که هر چوئل روز که بخت بدیدم رسیدم در راه
 امام حسن عسکری علیه السلام را که چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملاقات کردم بصورت مرد کامل و او را
 نشناختم بفرزند برادر خود گفتم این مرد کس است که مرا میفرماید که نزد او نشینم فرمود که این فرزند خرد است
 و خلیفه من است بعد از من و عقیدت من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت کنی
 پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالی رسید از حال خود و اکنون من حضرت صاحب الامر
 هر چه شام ملاقات نمایم و از هر چه بخواه ایامید مرا خبر میدهند و گاه هر چه میخواهم سوال کنم بخود سوال
 نموده جواب میفرماید و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکم گفتم بعد از من بود از اولاد حضرت صاحب
 علیه السلام نشانی لغای آنحضرت شدم و زخم بدست حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم که مولای من است که بفرمود
 که بر دایم او را با کسی که زنا و قبا و اوجی و اوی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم شد رفتم که او
 دیدم بر کمره و دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من خندید و قسم بخورد پس
 حضرت او را داد که فرزند مرا بیا و چون بخیرت آنحضرت بر دایم

شهادت فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پیاده و سایر ائمه السلام فرمود و السلام
 فرمود حضرت علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزندان من از این حق سبحان و تعالی که در این است
 پیاده این ابتدا که حضرت آدم را از برای سرایان آفرید و کلام را بر او و کتاب لوح و قلم را بر او
 کتاب صلوات بر حضرت ابراهیم و نوریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود و قرآن مجید محمد مصطفی
 علیه السلام و بعد از این همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود
 که چون حق تعالی مقرر این است را بن عطا فرمود و ملک فرستاد که او را خبر بدهد ای عرش حجابی بر دین
 حق تعالی باو خطاب نمود که در جبا تنوای بنده منی که از خلق کرده ام برای دین خود و اظهارد امر و شریعت خود
 هدایت یافته بنده کان من قسم بنات مقدس خود بخورم که با طاعت تو توان میدهم و خداوندی تو عتاب میکنم
 مردم را و سبب شفاعت و هدایت بنده کان منی از مردم و مخالفت توایشان از عذاب میکنم ای دو ملک که بر دین
 او را بسوی پیوسته از جانب من او را اسلام برسانید و بگوید که او در اینجا حفظ و حمایت من است و مرا از شر
 دشمنان حراست و محافظت عینا بهم ناهنگی که او را ظاهر کرد انم و حق را باو بر دارم و باطل را باو سبب
 سازم و دین حق را برای من خالص باشد **اینجا ختم کردم** این بحال کثیر الغایید را و از حق تعالی امیدوارم
 که در روز جزا وسیله خجسته این غریق خطا کرد بحق محمد و آل الطیبین

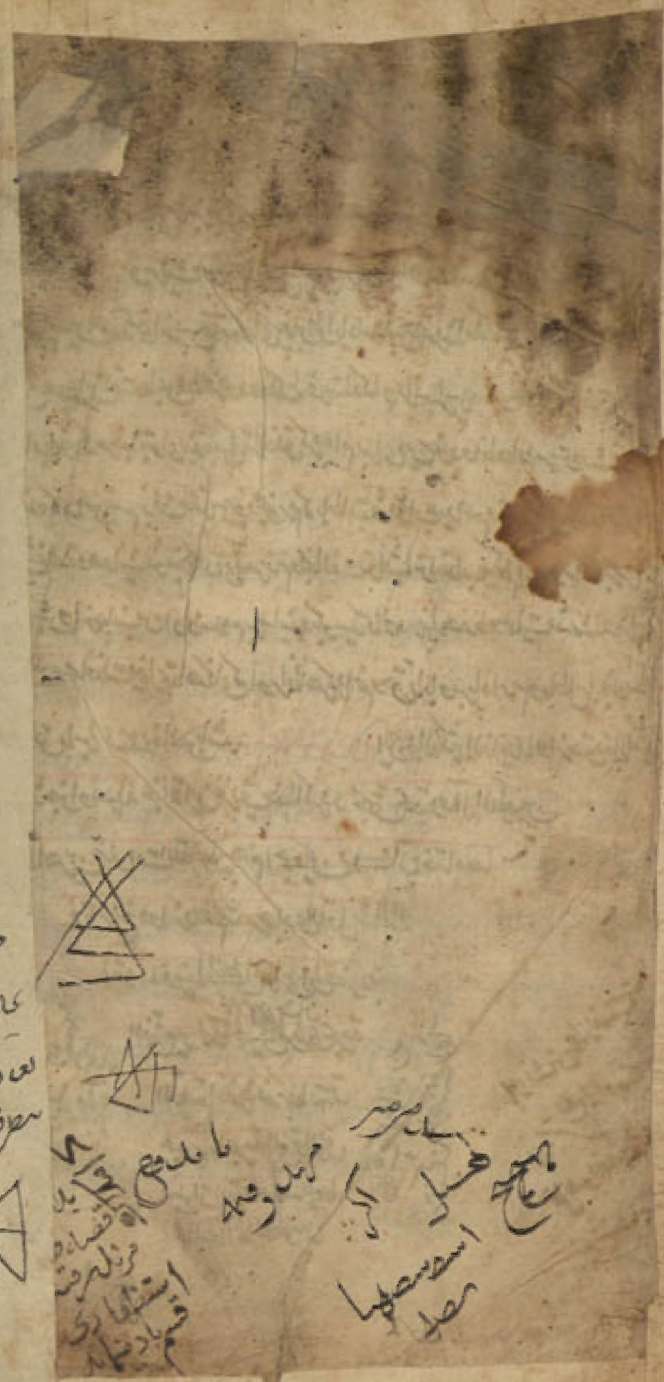
الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مکان ختامها

۲ تا ریخ دوازدهم شهر جمادی الاول ۱۰۸۴

عنه المذنب الخاطی المراجی المذنب و ربه

اللهم اغفر له و اغفر له
 عیو بر ما عیو به الی و الی
 صلوات الله و سلامه علیهما
 و آلهما و آلهم اجمعین

این را شستن نماز است
 بر سرش نهاده است
 قل هو الله بین و قرآن
 بر سرش نهاده است



حدس نعل می
علی و التورک
نعل و نعل می کی لم
سور و سور می لم

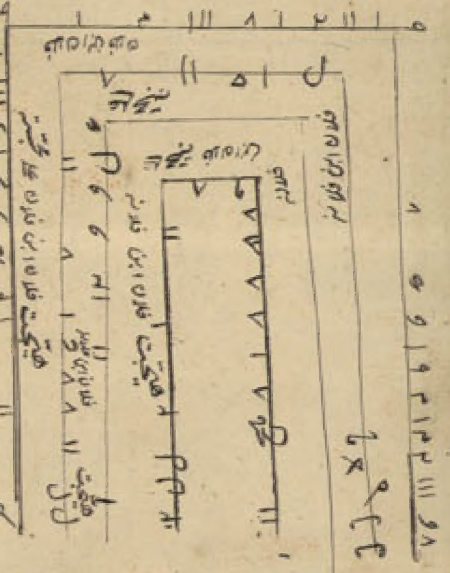


مید و مید
مید و مید
مید و مید
مید و مید
مید و مید
مید و مید
مید و مید
مید و مید
مید و مید
مید و مید

فصل اول

الاحظ وخذ نعل من یلین الفرس واحکم انفا علی بالمطرقة وکتب علیه هذه القلسمات
بسم اللّٰه الجاهة الشقیة وطرأها فی الدّٰب لیلۃ الاحد وخرجها بلبان ذکر وافر علیه
الآتیه الفارسیة مع هذه العبارة العربیة اللّٰهُمَّ احرق قلبه فی علی حبة فی محرق
هذه الاسماء الوحاس العجل ۳ الساعۃ ۳ وجعلنا عاقلوهم اکتتم ان
تقفهوه و من الناس من یحکن من دون الله انک انما یحکن نام کت الله

و الذین امنوا اشتل حبا لله وکون
ین الذین ظلموا اذین و ان العذاب
ان القوی لله جمیعاً و ان تشل
العقاب و قال فی المدینة امرأة
العزیز تراب و قتیها عن نفسه
قل شغفنا حبا انک لکنها فی ضلال
میدانی یا مدیحان عاقل اند طوفان آتش
سوزان و فروزان فلان ابن فلان با بنحا
برسان ای نعل بیاری نعل پیا اند آتش



سوزان آمد فلان ابن فلان آمد دو پای در آتش دارد دو پای از آتش دارد و دوست
در سر قراره می فلان ابن فلان در سینه فلان بر آتش سوخته دل و کمر سپوش و بهمش کمر فتم پیا بالا
و اگر خود و عزیز و مشک و لا و ن اندک اندک و دو کند و در آتش اندازد بهتر است و باید که در میان بلند
آتش روشن کند و نعل را در آتش بیندازد که کزشت بخواند و پای از زیر جامه بردن کند
و بر سر نه کرده متوجه خانه مطلوب شود بیدار جرت و استقامت و در دو طرفه
سراسر جمع جمع نو حصار سه لقمه سر حردور دو لقمه حر لعل معلول در دو
حدس نعل می



۷۲۷

حلی

